۲۲۴

۲۲۴
۲۱۱۹۴۷

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب ۲۱۱۹۴۷

کتاب: کتابی در فقه

مؤلف:

موضوع:

شمارهٔ اختصاصی (۲۲۴) ازکتب اهدائی: آیت الله معزی

ظاهرا این رساله از تالیفات
مرحوم سید محمد طباطبائی است

الهی نمیشود الا باطاعة انچه فرموده پس هرچه که خواسته باطاعة ادا فاسد و خواهشهای نفسانیه و بالضرورة که کیفیت بندگی خود را و انچه خواسته و نخواسته و حلال و حرام خود را در هر عصری و هر قرنی بحجتهای خود رسانیده که بندگان او تعلیم نمایند و بر مردم است اطاعة ایشان و بعد این دین و شریعة نبی بر پیغمبر خود رسانید و ایشان بخلق رسانیدند و بعد نزد اوصیاء خود علیهم السلم سپردند و اوصیاء ایشان بخلق رسانیدند و بعد احادیث و اخبار خود بان شهود شد و چون بجهة حکمتهای بالغه الهی حجة او از خلق پنهان شدند و ممکن نشد خفاء مزوی کشتن دستها از دامن جلالش کوتاه کردید عجل الله فرجه پس منحصر شد راه هر که بان پی بتکالیف و احکام الهیه بردن بکتاب الهی و اخبار و احادیث اهل بیت که حجج الهیه بر خلق و انچه باینها برکردید و نظر باینکه بدیهی است که هر کسی را قابلیت فهم احکام از احادیث و قرآن که مدارک احکامند ندارد و اگر قابلیت بعیده داشته باشد در هر زمان تحصیل استعداد فهم تکالیف تکلیف ساقط نیست پس چاره نیست الا رجوع بکسی که عارف باحکام است و او را قابلیت و استعداد استنباط و فهم احکام از ماخذ انها هست و علما این کس را مجتهد مینامند پس بر هر کسی لازم که جمیع احکام خود را از مجتهد اخذ نماید باین مقدمات مذکوره که مختصر این است که تکلیف ثابت است بالبدیهه و علم بان ممکن نیست نه بی رجوع بسوی حجة بجهة خفای او و نه بی رجوع بسوی ادله احکام بجهة عدم قابلیت و تکلیف بما لا یطاق نیز قبیح است بالضرورة پس منحصر شد امر در رجوع بسوی مجتهد و این منحصر بان زمان و این شریعة نیست بلکه بعد از تمامی این مقدمات در هر زمانی و هر امتی جاری میباشد پس امر تازة نیست اجتهاد و تقلید بلکه در هر فنی و هر امری بنای کل عقلا میباشد رجوع کردن بسوی عارف و اهل خبره آن ... در ... بسوی طبیب و صراف و نحوان پس ثابت شد فرعیة ... و بیع و اجا

جهة پس در ان مجتهد و عامی مساوی است بر هر کسی لازم است اقامه برهان و دلیل هر کسی بقدر فهم او نیز اکه ان امور مسائلی است عقلیة و ظهور و غیبة حجة الهی را در ان مدخلیتی نمیباشد یا اینکه مسائلی است نقلیه باندک زمانی ممکن است تحصیل ان بخلاف فروع احکام و مسائل ان لایتناهی است و تحصیل و ادراک انها ممکن نیست پس اجتهاد در انها بجهة هر کسی ممکن نیست پس بر هر کسی از زن و مرد و فقیر و غنی و حر و عبد واجب است تقلید و اخذ احکام از علماء مجتهدین و همین دلیل از برای مقلد کافی است در اصل تقلید اما دانستن دلیل احکام در هر واقعه و حکم ضرور نیست و اینست معنی تقلید پس تقلید عبارتست از قبول قول غیر بدون دلیل بر انچه کفته نه اینکه دلیل بر اصل تقلید نیز نداشته باشد اما رجوع بسوی پیغمبر و امام علیهم السلم و احادیث ایشان و رجوع حاکم شرع بسوی شاهد و نحو این پس ان تقلید نیست زیرا که رجوع بقول نبی صلعم و امام ع رجوع بخود دلیل است و رجوع بقول شاهد بجهة اقتضاء حجة و دلیل است اگرچه از بعضی عبارات علما اطلاق تقلید بغیر انچه مذکور شد میشود و بعضی از علماء لازم میدانند اجتهاد در مسائل فروع دین بر هر کسی مثل اصول دین ولکن معظم اصحاب بجواز تقلید در فروع احکام قائلند و این قول حق است همچنانچه مذکور شد و بعد از انکه عامی ثابت کرد وجوب رجوع بمجتهد را بدلیل قطعی محل مجتهد از برای او بمنزله علم میباشد و حجة او است در نزد خدا در جمیع مسائل حتی مسائل فروع تقلید مثل اینکه تقلید کدام مجتهد را نموده و میت را علم و غیر اعلم و احییت و بچه نحو باید اخذ از مجتهد نمود و امثال ان پس شروع میشود ببیان مسائل فروع تقلید پس میگوئیم فرقی نیست در جواز تقلید میانه مسائلی که دلیل قاطع بران باشد در فقه مثل اجماع و نحو ان یا نباشد و ظاهرا خلافی در این نیست و همچنین فرقی نیست میانه کسی که اگر تامل کند در مسئله قطع کند بحکم بجهة دلیل ان یا نه و تقلید در همه احکام تکلیفیه و وضعیه جایز است پس فرقی نیست میان ... و مستحبات و مباحات و همچنین فرقی نیست میان ... شانه و نحو ان و در جواز تقلید در معانی

الفاظ

رسا عملیه

۲۲۴/۳ع

۲

الفاظ که در عبارات اقرار و وقف و وصیة و نحو ان واقع میشود و علماء بیان کرده اند اشکالی است مثل اینکه ایا معنی حق اگر اقرار بان کند چیست یا معنی اقرب یا جار اگر وقف بر او نماید یا وصیت کند بجهة او چیست و امثال انها و در نیست جواز تقلید در حکم متعلق بمعانی که مجتهد بیان کرده نزد در اصل معنی لفظ اگر مقلد قاطع بخطای مجتهد شود در حکمی جایز نیست او را تقلید در ان حکم اما اگر قاطع بفساد دلیل او شود و احتمال دهد صحة حکم را از دلیل دیگر پس جواز تقلید اقوی است از بعضی از کلمات علماء مستفاد میشود که تقلید از قبیل اسباب شرعیة است و دایر مدار حکم مجتهد است نه ظن مقلد و از بعضی خلاف ان مستفاد میشود لکن اول اقوی است پس اگر مقلد مظنه بخطای مجتهد داشته باشد در حکم یا دلیل ان تقلید او جایز است و در جواز فتوی دادن از برای مجتهد جامع الشرایط کلامی نیست بلکه جماعتی از علماء تصریح بوجوب ان کرده اند در زمان غیبت کبری بدامن حجة الهی نمیرسد و منحصر است طریق اخذ احکام بجهة عامه ناس برجوع بسوی مجتهد و ان حق است فی الجمله و بر فرض وجوب ان واجبات کفائیه است که بقیام مجتهد دیگری وجوب ان ساقط میشود و اگر مجتهد جامع الشرایط منحصر بفرد باشد و عمل مقلد موقوف بر فتوای وی بوده باشد و ان عمل لازم و واجب بوده باشد پس بر ان مجتهد واجب میشود فتوی دادن بوجوب عینی پس اگر با این حال امتناع از فتوی نمود عاصی است و اگر این معصیة از کبایر دانیم یعنی ارتکاب ان فاسق میشود و خارج میشود از اهلیت افتاء زیرا که از شروط ان عدالت است و همچنین اگر از صغیره دانیم با اصرار او بان و مع ذالک وجوب از او ساقط نمیشود پس بر او واجب میشود تحصیل شرط افتاء که ان عدالت است بتوبه نمودن از ان معصیت و چون وجوب افتاء وجوب کفائی است در صورت تعدد مجتهدین پس اگر عمل مقلد موقوف باشد بفتوای یکی از ایشان لا بعینه واجب است افتاء بر هر یک از ایشان که متمکن از فتوی باشند پس اگر هیچیک فتوی

نداوند هم معصیت کار شوند و فاسقند بر فرض که بر بودن ان با اصرار ایشان و با عدم امکان از بعضی ساقط میشود از افراد و اگر ممکن نباشد الا از یکی از ایشان او متعین میباشد و اگر مقلد را ممکن نباشد الا رجوع بیکی و عمل واجب او موقوف بر تقلید پس بر ان شخص واجب میباشد افتاء بوجوب عینی و اما رجوع مقلد بمجتهد با تعدد مجتهدین و علم مقلد بتعدد ایشان موجب وجوب افتاء بر مجتهد بوجوب عینی نمیشود بلکه وجوب بر کفایه باقی است و هرگاه باعتقاد مقلد مجتهد جامع الشرایط منحصر در یکی بوده باشد اگر چه در واقع نبوده اینک باشد ایا واجبست بر ان مجتهد فتوی دادن یا نه مسئله خالی از اشکال نیست لکن احتمال وجوب در کمال قوة است با اینکه احوط است و بنا بر این اگر مقلد ادعا کند انحصار مجتهد جامع الشرایط بحسب اعتقاد خود در یکی و مظنه بر کذب او نباشد ادعای او مسموع است اگر چه ظن بصدقش نباشد پس واجب میشود بر مجتهد افتاء اگر مظنه باشد بصدق او باشد لکن احوط تصدیق اوست مطلقا و وجوب افتاء در صورة وجوب عمل مقلد است یا موقوف بودن عمل بر فتوی پس اگر عمل واجب نباشد مثل انکه عمل مستحبی یا مکروهی باشد یا موقوف بر فتوی نباشد مثل انکه عمل باحتیاط در حق او ممکن باشد فتوی دادن واجب نیست لکن احوط است و اگر مقلد سوال کند از مسائلی که محتاج نباشد مثل مسائلی که مختص بحاکم شرع است از قبیل کیفیت قطع دعاوی واجب نیست بر مجتهد جواب دادن و افتاء بلکه اگر مظنه فساد و ابطال حقی بوده باشد ممنوع است و اگر از سوال مجرد اطلاع بر مسائل مقصود باشد و بداند مفتی این معنی را پس افتاء بر او لازم نیست و اما اگر غرض او معلوم نباشد که ایا غرض تقلید است یا اطلاع اگر تقلید بودن او در عمل واجب مظنون بوده باشد واجبست افتاء و الا فلا لکن احوط وجوب افتاء است باشک در غرض مطلقا و اگر مقلد ادعا کند که غرض تقلید است ادعای او مسموع است با ظن بصدق او و اگر مجتهد جامع الشرایط منحصر

در یکی

در یکی بوده باشد و مقلدین او را نشناسند پس اگر مقلدین چنین یافته اند که کسی قابل افتاء نیست و امور ایشان در عهده تعطیل است بر ان مجتهد لازمست اعلام حال خود تا او را بشناسند و رجوع کنند و اما اگر چنین فهمیده اند که غیر او قابل فتوی هست و در واقع نیست پس در وجوب اعلام حال خود بر ان مجتهد اشکال است لکن وجوب احوط است و این در حال علم او بعدم قابلیت غیر است و اما با شک اقرب عدم وجوب اعلام است و اگر جماعتی قابل فتوی باشند و مجهول باشد حال ایشان کفایت میکند اعلام بعضی که کفایت نماید با مور خلق پس کافی نیست اعلام بعضی با عدم کفایه و با کفایه بر دیگران مستحبست اعلام و در حکم بوجوب تحصیل مقدمات فتوی که از انجمله اجتهاد مجتهد است در حکم با وجوب فتوی دادن اشکال است لکن احوط وجوب ان است بلکه خالی از قوة نیست بشرط امکان تحصیل مقدمات بدون عسر و حرج و اگر امر دایر شود میان اجتهاد نمودن در حکمی که خود محتاج است و میان حکمی که مقلد محتاج است پس واجبست تقدیم انچه خود بان محتاج است و وجوب افتاء در صورة مذکوره با امن از ضرر است پس اگر خوف ضرر جانی یا مالی که از تحمل منصرف شود باشد یا خوف ضرر بر مومنی باشد فتوی دادن واجب نیست در هیچ حال و فتوی دادن بمذهب مخالفین بمذهب ایشان جایز است چنانچه تصریح کرده اند بان بعضی از علما بلکه بیان مذهب ایشان بجهة ما نحن جایز است و اما اگر دایر شود امر میانه سکوت و این فتوی پس بی اشکال سکوت لازم است و اگر شخصی بمرتبه اجتهاد کامل رسید و در مسئله اجتهاد کرده بنحوی که معتبر است شرعا پس حرام است بر او تقلید غیر در ان مسئله اگر چه غیر او اعلم و اتقی باشد اعم از اینکه رای او موافق باشد با رای غیر یا نه و اگر مجتهد کامل بدرجه رسید اجتهاد نکرده باشد با امکان ان در جواز تقلید او در ان حکم خلافست میان علماء خاصه و عامه لکن راجح و معتمد بر نظر جواز تقلید است در ان حکم بجهة عمل خود نه بجهة فتوی بجهة غیر لکن احوط

اجتهاد یا عمل باحتیاط است و بنا بر قول بمنع تقلید در صورة سابقه اگر وقت عمل مضیق شود و اجتهاد ممکن نشود بعضی از فقها تعیین تقلید در فرض سابق نموده و تصریح بجواز ان در اینحال کرده اند و بعضی دیگر از ایشان گفته اند اگر مشکل شود بر مجتهد طریق معرفت حکم جایز است رجوع باعلم و این قول را تحصیلی نیست زیرا که اگر مراد باشکال در حکم اشکال و تردد بعد از اجتهاد است همچنانچه بجهة تجهیز بی اشکال در ترجیح میشود بجهة تعارض ادله پس وجهی در تقلید اعلم نیست بلکه رجوع بقواعد کلیه که در حال شک و اشکال رجوع با نها میشود لازم است همچنانچه بناء عمل اصحاب نیز بر اینست و اگر مراد عدم امکان اجتهاد که همان فرض سابق است و فرقی نیست در جواز تقلید میانه عوام و اهل علم اگر چه قریب الاجتهاد باشند و شرط نیست در صحت تقلید علم بصحت اجتهاد مجتهد و نه معرفت دلیل او اگر چه بعضی از عامه شرط نموده اند و بدانکه شرط است در مفتی که در فتوی رجوع باو میشود چند چیز اول بلوغ دویم عقل و اگر مجنون ادواری باشد پس در حال افاقه تقلید او جایز است سیم ایمان یعنی اثنا عشری باشد پس جایز نیست تقلید علماء سایر طوایف اگر چه از اهل اسلام یا شیعه باشد مثل زیدی یا فطحی چهارم عدالت پس تقلید مجتهدی که فاسق باشد العیاذ بالله یا ثابت نشده باشد عدالت او شرعا جایز نیست و لکن جایز است مجتهد فاسق را عمل کردن برای خودش پس اجتهاد فاسق بکار خودش می اید نه دیگری پنجم اجتهاد پس جایز نیست تقلید غیر او اگر چه وحید عصر باشد و مجتهد بودن در غیر فقه را اعتباری نیست ششم و هفتم طهارت مولد و مرد بودن همچنانچه در قاضی شرط است و اما قدرت بر کتابت شرط نیست و همچنین شرط نیست بصر و عدم کوری و قدرت بر تکلم و سلامتی از کری و حریت لکن احوط اشتراط حریت است و اشتراط حفظ بمعنی که قوة حافظه او نبایه از غالب ناس باشد پس اقرب عدم اشتراط است بلکه حفظ بمعنی عدم گرفتن نسیان

مثل

مثل غالب ناس نیز اشتراطش معلوم نیست بلکه احتمال صحت تقلید در کمال قوة است لکن احتیاط را ترک نکنند و اما اشتراط حفظ و عدم نسیان در حکمی که فتوی میدهد پس شبهه در اشتراط ان نیست و اما طریق معرفت مجتهد پس اگر علم باجتهاد او حاصل شود اشکالی در اعتبار علم نیست اعم از انکه حصول با اختیار باشد یا از قراین یا غیر ان و معظم اصحاب بر جواز اعتماد بظن قائلند و ان معتمد است و در ثبوت ان بشهادة عدلین خلافست و قول بثبوت در غایت قوة است و در اشتراط شاهدین زیاده بر عدالت با جتهاد اشکال است و احتیاط در این مقام لازم است و اما شهادة نسوان نه منفرده و نه منضمها بشهادة رجال معتبر نیست و در ثبوت بشهادة عدل واحد اشکال است اقرب ثبوتست با حصول ظن نه بدون ان و اکتفا بتصدر مفتی و رجوع عوام باو و اتصاف او بزهد و ورع و ادعا قابلیت فتوی و خواندن مردم را بسوی خود در ثبوت اجتهاد و قابلیت فتوی نمیتوان نمود مگر انکه ظنی از این امور حاصل شود و حاصل کلام انکه شخص غیر معلوم الاجتهاد اگر مظنة بعدم اجتهاد او بوده باشد یا شک در اجتهاد باشد با عدم شهادة عدلین شبهة در عدم ثبوت اجتهاد و عدم جواز تقلید نیست و اگر شهادة عدلین یا مظنه باجتهادش باشد اجتهادش ثابت و تقلیدش جایز است خواه ظن از شیاع و شهرت او باجتهاد حاصل شود یا از امور مذکوره یا غیر ان و معظم اصولیین از عامه و خاصه باین تفصیل قائلند و بنا بر اکتفا بظن شرط نیست که ظن متاخم بعلم بوده باشد اگر چه ان احوط است و اگر ظن از امری حاصل شد باجتهاد مجتهد شخصی از تحصیل ظن لازم نیست اگر چه احوط تحصیل است و احوط از این عدم جواز اکتفاء بظن است مطلقا در هیچ حال و هیچ ظن خصوصا با امکان اقتصار بر معلوم الاجتهاد بلکه دور نیست عدم جواز اکتفا بظن در اینحال و مخفی نماند که اکتفا بغیر علم حتی شهادة در ثبوت اجتهاد از برای عامی جایز نیست الا بعد از

تقلید کردن او مجتهد معلوم الاجتهاد در این مسائل با علم او یا ظن بر فرض
حصول زیرا که اینها مسائلی است نظریه و در ان تقلید لازم است و تقلید
مجتهد مظنون الاجتهاد در این مسائل فرع ثبوت جواز اصل تقلید او است
واگر علم یا ظن باجتهاد دو مجتهد حاصل و ظن باعلمیت احدهما بنا بر لزوم تقدیم
اعلم تقدیم مظنون الاعلمیة لازم است واگر اجتهاد مجتهدی معلوم و
اجتهاد دیگری مظنون بوده باشد و مظنون الاجتهاد مظنه باعلمیت
باشد در ترجیح احدهما بر دیگری اشکال است لکن ترجیح معلوم الاجتهاد
شاید اولی باشد در تقلید مجتهد حی اشکالی نیست و در جواز تقلید میت خلاف
و معظم علما بر عدم جوازند و ان اقوی است لکن اگر تقلید حی نمود لازم
بقاء بر تقلید او بعد از وفات نیز در ان حکمی که تقلید نموده واگر تقلید
حی ممکن نشود یا بجهة فقد او یا عدم امکان وصول بان در جواز تقلید
میت در این حال خلاف و اشکال است لکن قول بعدم جواز در کمال
قوة است ولکن شبهه در عدم سقوط تکالیف نیست پس اگر ممکن باشد تحصیل
اجتهاد در این حال بدون عسر و حرج واجب است تحصیل ان واگر عاجز شد
از تحصیل اجتهاد نیز واجب است عمل باحتیاط با عدم عسر و حرج واگر از ان نیز
عاجز شد بجهة عدم امکان یا لزوم حرج پس احوط بلکه واجب تقلید اعلم اموات
و از هم ایشانست واگر از این عاجز شد تقلید میت جایز بلکه واجبست تا حی پیدا
و بعمل نماید واگر متعدد باشند مجتهدین و مختلف در علم و فضل باشند تقلید اعلم
و افضل واجبست و مخالفی از اصحاب در این نیست و در معنی اعلمیت رجوع بعرف
میشود پس هر کرا در عرف اعلم گویند مقدم است زیرا که معلوم نمیشود از کلام علماء
که مراد ایشان از اعلمیت این است که قوه استنباط احکام شی زیادتر باشد یا احکام
مستخرجه او زیادتر باشد یا اکثر حفظا باشد واگر بعضی از مجتهدین اعلم باشد و بعضی
اورع و اعدل در ترجیح احدهما خلافست و اکثر اصحاب قائلند بلزوم تقدیم
اعلم

اعلم و مسئله محل اشکال است و احوط تقدیم اعلمست واگر متساوی باشند در علم
لکن متفارق در ورع و تقوی باشند پس در لزوم تقدیم اورع اشکال است ولکن
احتیاط مهما امکن اولی است و در صورة تساوی ایشان در علم و ورع اشکالی
در تخییر نیست و بر فرض وجوب تقلید اعلم ایا واجبست تحصیل علم باعلمیت من باب
المقدمه یا نه بلکه لزوم تقدیم در صورة حصول علم است احوط وجوبست و ظن
باعلمیت موجب تقدیم است مگر در صورة علم یا ورعیت دیگری که ترجیح احدهما
محل اشکال است واگر دو مجتهد متساوی باشند در فقه و مختلف باشند در مقدمات
فقه از علوم دیگر یا مختلف باشند در مقدمات مسئله که مقلد محتاج بتقلید ان
است در تخییر و وجوب ترجیح و اختیار افضل از این حیثیة اشکال است ولکن
احتمال تخییر خالی از قوة نیست و مراعات احتیاط اولی است و حکم رافع و
رجوع بمجتهد بجهة قطع منازعات مثل حکم تقلید است پس رجوع باعلم اولی حجت
و اما غیر از امور که منوط بمباشرت مجتهد میباشد از قبیل ولایت بر اموال
یتامی و مجانین و اخذ سهم امام و نحو ان حکمش در وجوب رجوع باعلم و عدم ان
از کلام اصحاب معلوم نمیشود و از بعضی از کلمات ایشان بر میاید عدم وجوب
رجوع باعلم و در وجوب تقلید اعلم در صورة ظن بفتوای او بنقل معتبر مثل
اخبار عدل واحد و نحو ان یا علم بفتوای مفضول بسماع از او یا تواتر از ان
اشکال است ولکن وجوب رجوع باعلم اقربست واگر مقلد تقلید کرده مفضول را
بجهة عدم امکان تقلید اعلم پس متمکن شد رجوع باعلم را پس واجبست
رجوع باعلم در انچه تقلید نکرده و اما انچه را تقلید مفضول کرده نسبت بعبادات
و معاملات گذشته او اشکالی نیست ولکن نسبت بما بعد محل اشکال است لکن وجوب
بقاء اقوی است و مراعات احتیاط بجمع بین القولین اولی است و با تعدد
و تساوی مجتهدین و اتفاق ایشان در حکم احوط تعیین یکی بتقلید او میکند
و از بعضی ظاهر میشود عدم لزوم تعیین واما طریق اخذ فتوی از مجتهد پس

بدانکه واجب نیست شنیدن از مجتهد بعینه علم بمذهب او بلکه کافی است اخبار
عدلین بلکه عدل واحد نیز و شرط نیست وحدة واسطه بلکه کافی است وسائط
متعدده عدول که هر یک از دیگری نقل کند تا بمجتهد منتهی شود و همچنین اعتماد
بر کتاب مجتهد و انچه در جواب مسائل مینویسد و کافی است ظن بصحة نسخه ولکن
باید معلوم شود که کتاب یا مکتوب از مجتهد است و اعتماد بمجرد خط و کتاب و
کتابت جایز است اگر چه ممکن شنیدن از مجتهد باشد و مثل اخبار عدل است
هر ظنی که عادة جاری شده بان در معرفت مذهب غیر واگر متعدد باشند
مجتهدین و متساوی در فضل پس جایز است تقلید نمودن بعضی را در بعضی از
مسائل و تقلید دیگری را در بعضی دیگر بشرط انکه این مسائل متفرع بر این مسائل
نباشد مثل مسئله صلوة جمعه و صحه بیع معاملات و امثال اینها نه مثل نجاست
ماء قلیل و غساله و وجوب ازاله ان در صلوة و عدم جواز شرب ان و
کیفیتی در تبعیض تقلید نیست پس جایز است یک مسئله را تقلید مجتهدی کند
و غیر ان را تقلید دیگری و جایز نیست عدول از تقلید مجتهدی بسوی مجتهد دیگر
نسبت باعمال گذشته اگر چه مجتهد ثانی اعلم باشد و اما نسبت باعمال اینده پس
عدول از تقلید مجتهد بسوی مساوی جایز نیست مگر در صورة لزوم حرج و
عسر بنا بر اقرب و با لزوم حرج جایز است مطلقا بنا بر اقرب و اما عدول بسوی
اعلم و اورع با عدم عسر خالی از اشکال نیست و بنا بر مختار که لزوم تقلید اعلم است
جواز رجوع در غایة قوة است و در حصول تقلید بتقلید اجمالی مثل اینکه
بگوید من فلان مجتهد را تقلید میکنم در جمیع مسائل یا در مسائل صلوة یا در
عبادات اشکال و خلافست و قول بحصول تقلید در کمال قوة است پس جایز
نیست عدول از این تقلید در جائی که حکم بعدم جواز عدول شد و با علم
بتغیر رای مجتهد واجبست رجوع از قول اول او و جایز است تقلید او در
حکم ثانی و تقلید غیر نیز در ان حکم جایز است واما با شک یا ظن در تغیر
جایز است

جایز است بقاء و فحص از تغیر رای لازم نیست واگر مجتهد فتوائی داد و مقلد
عمل بان کرد پس بالتی منحرف شد در استمرار بر اعمال سابقه خلافست و
لکن قول بصحة استمرار در غایة قوة است پس نمازهای بدون سوره تقلید
سابق صحیح اگر چه حال قائل بوجوب ان شده باشد و همچنین است حال در معاملات
و غیر مجتهد را جایز نیست بیان احکام شرعیه بنحوی که مقلد عمل بان نماید بدون
نسبت دادن بمجتهد خواه ان شخص عامی باشد یا از اهل علم بلکه مجتهد را نیز
جایز نیست نقل فتوای غیر بدون نسبت و حکایت و بالجمله فتوا و حکم بفتوای
غیر جایز اگر چه سائل بداند که او فتوای خود را از فتوای مجتهد دیگر برداشته و
این معصیت از معاصی کبیره است و ارتکاب ان موجب فسق است واگر مقلد
معتقد است باهلیت ان شخص بجهة فتوی و او را مجمع جمیع شرایط فتوی میداند
جایز است او را عمل بقول او نظر بظاهر حال واگر معتقد این معنی است
نمیداند که فتوی بفتوای غیر داده جایز نیست او را عمل کردن بان واگر بداند
و نداند قابلیت غیر را بجهة تقلید تقلید جایز نیست واگر بداند و بداند که ان غیر
فلان مجتهد معلوم است و جایز است تقلیدش جایز است تقلیدش واگر نشناسد
ان غیر را بشخصه اگر چه بداند که ان یا زید یا عمرو است و تقلید هر دو جایز است
در جواز تقلیدش اشکال است و جواز در کمال قوة است ولکن با ثبات این
معنی غیر قابل ثابت نمیشود که این فتوای فلان مجتهد است بجهة فسقش واگر نقل
کند غیر مجتهد فتوای او را بصورة نه حکایت ولکن قصد او ذکر مذهب ان
غیر باشد پس اگر مترتب شود بر این عمل مقلد بگمان فتوای او پس ان نیز جایز
نیست اگر چه داند که عمل مقلد بفتوای همان مجتهد است که فتوای او را باین
صورة نقل کرده واگر تقلیدی و فسادی بر ان مترتب نشود در جوازش
اشکال است و احوط اسناد فتوی بمجتهد است یا صریحا یا بقرینه بر اراده و
الحمد لله اولا و اخرا مقصد اول در بیان وضوء است و ان مشتمل است بر چند

فصل اول در بیان آنچه وضو بجهة آن واجب یا مستحب است بدانکه وضو واجب است
بجهة هر نمازی واجب و شرط صحت آن است و بعضی قائل بوجوب وضو شده اند بجهة
مس کتابت قرآن اگر مس واجب شود و آن خالی از اشکال نیست بلی حرام است مس محدث
و از بعضی ظاهر میشود حرمت کتابت قرآن بر محدث و این قول ضعیف است ولکن احوط
و مستحب است وضو بجهة نماز مستحب و مس کتابت قرآن اگر مستحب باشد و از برای دخول مسجد
و بعضی ملحق کرده اند باین هر مکان شریفی را و مستحب است بجهة قرائت قرآن و
جماع کردن با زن حامله و بجهة خواب و طلب حاجة و از برای جنب هرگاه اراده
چیز خوردن یا خواب کردن کند و بعضی ملحق کرده اند هر کسی را که غسل بر او باشد
و خواهد خواب کند و مستحب است بجهة مسافری که خواهد با اهل خود داخل شود و از برای
کسی که خواهد میت را دفن نماید و از برای کسیکه غسل میت داده و هنوز خود غسل نکرده
هرگاه خواهد جماع کند و از برای جنبی که خواهد جماع کند خواه جنابت اول از جماع
باشد یا با احتلام و بعضی از برای مطلق جماع گفته اند و مستحب است تجدید وضو بجهة کسی
که بوضوء اول نمازی کرده باشد بلکه اگر نماز هم نکرده باشد مستحب است اگرچه بعضی منع نموده
در مستحبات دارند و مستحب است تجدید بجهة هر نمازی چنانچه جماعتی قائل شده اند و در تکرار
تجدید بجهة یک نماز اشکال است و فرقی نیست در استحباب تجدید از برای نماز میان نماز
واجب یا مستحب و بعضی از اصحاب ملحق کرده اند بنماز سجده تلاوت و شکر را
و بعضی احتمال الحاق طواف داده اند و بعضی تجویز نموده اند تجدید را بعد از
غسل جنابت اگر نمازی بعد از غسل کرده باشد و اگر وضوء تجدیدی ساخت بعد
معلوم شد که وضو نداشته پس اگر در نیت آن وضو ابتدا قصد قربت کرده بود و قصد تجدید
ضد ندب نکرده بود ظاهرا کافی است همان وضوء تجدیدی و اگر نیت ندب ساخته
اگر وضوی سابق مندوب بوده نیز مجزی است و اگر واجب بوده احوط نقض و
اعاده است و با وضوئی که بجهة نماز مستحب ساخته داخل در نماز واجب بلکه
هر مشروط بوضوئی میتوان شد و اما اگر وضو بجهة قرائت قرآن و خواندن از

امور یکه

٧

اموریکه مستحب است وضو بجهة آن لکن شرط صحت نیست ساخته باشد در جواز دخول
در نماز با آن وضو خلاف است لکن اقرب جواز است و احوط نقض و اعاده است
و مثل اینست هرگاه وضو ساخته بجهة طاهر بودن و بعضی وضو بجهة خواب
نیز ملحق باین کرده اند و آن خلاف احتیاط است و اشکالی در اکتفا بیک وضو
در نمازهای متعدده نیست اگر وضوئی کامل باشد و حکم باستحباب وضو از برای
تهیه نماز قبل از وقت اشکال است لکن اگر قربة تنها نیت کند مجزی بودن
دور نیست فصل دویم که در بیان موجبات و نواقض وضو است و آن چند چیز است
اول و دویم بول و غایط است هرگاه از موضع طبیعی آید و اگر از موضع غیر معتاد
خلقی باشد حدثی که خارج از آن میشود ناقض است و با انسداد طبیعی اگر از غیر
طبیعی آید ناقض است و اگرچه شرط اعتیاد در این مقام نکرده اند و با عدم انسداد
طبیعی اگر غیر طبیعی آید در ناقضیتش خلافست و قول بعدم ناقضیت مطلقا خالی از
قوة نیست و احوط ناقضیت است مطلقا خواه عادی شود خواه نه و در بادی که از
فرج زن خارج شود ناقض نیست مطلقا و احوط ناقضیت است مطلقا و اگر معده
آلوده بعذره از مقعد بیرون آید چنانچه در صاحبان بواسیر اتفاق می افتد اگر
منفصل نشود بجاسته ناقض نیست سیم ریح است اگر خارج شود از دبر اگرچه آواز
و بو نیز شنیده نشود چهارم خوابست اگرچه در نشستن آید پنجم زوال عقل است
ششم استحاضه است چه قلیله باشد و چه متوسطه و چه کثیره اگرچه در اخیر خلاف
و موجب است از برای هر نمازی وضوئی را اگرچه در آن اشکال است و همچنین خوف
حیض و نفاس نیز ناقض و موجب وضو است و مجزی نیست غسل حیض و نفاس
و استحاضه بدون وضو بنابر اظهر اگرچه بعضی مجزی میدانند و بنابراین در
وجوب تقدیم وضو و تخییر میان تقدیم و تاخیر اشکال است لکن وجوب تقدیم
خالی از قوة نیست لکن اگر تاخیر انداخت غسلش صحیح است ولکن اگر عمدا کرده
گناه کار است و همچنین کفایت نمیکند سایر اغسال مستحبه بجهة نماز و چیزیکه موجب

ظاهر طهورت

پس اگر ناقض وضو بعمل آمد و غسل مستحبی کرد واجب است وضو بجهة نماز و خواندن
و ظاهر وجوب تقدیم وضو است بر غسل در اینجا نیز و اما غسل جنابت پس محتاج
بوضو نیست بلکه قائل بحرمت شده اند بعضی و احوط ترک است اگرچه نیت مستحب
هم باشد و اما مذی موجب وضو نیست اگرچه بشهوة باشد و قول بوجوب ضعیف است
اما استحباب پس باکی نیست و اما بوسیدن زن باعث وضو نمیشود و بعضی در صورة
شهوة مستحب میدانند و اما قهقهه و حقنه و مس فرجین موجب وضو نمیشود مطلقا
و بعضی حکم باستحباب در اخیر کرده اند و همچنین موجب نمیشود وضو را بیرون آمدن
کرم یا سنگ ریزه یا هسته یا خون یا ودی یا وذی و همچنین خوردن چیزیکه آتش باو
رسیده باشد یا خوردن گوشت شتر و شرب البانها و مس کلب و کافر و تراشیدن و کندن
و چیدن مو و ناخن گرفتن و داغ زدن و کشتن پشه یا کیک یا شپش یا مگس و
همچنین نمیکند و صور المس موی زن و جدتی و رعاف و قی و حجامت و بیرون
آمدن آب دهن یا نخامه و دروغ گفتن و فحش دادن و نسبت بزنا دادن و ظلم
کردن و بعضی مستحب دانسته اند بجهة خواندن شعر باطل زیاده از چهار شعر و بجهة
دروغ و ظلم و غیبت فصل سیم در آداب تخلی واجب است در حال تخلی نشستن بنحویکه
کسی که حرام است نظر او بر عورة عورة او را نه بیند و اگر ناظر محترم نباشد و اجنبی
نیست ستر عورة و نشستن در خلوة و پوشیدن از زن و کنیزیکه جایز است جماع
با او و مطلقه معتده و حیوان و طفل لازم نیست چنانچه بعضی از علما تصریح
بآن کرده اند و ذکر کرده اند که واجب نیست بر زن پوشیدن فرج خود را از
کنیز خود و اگر احتمال دهد وجود ناظر محترم را ولکن علم نداشته باشد در وجوب
و عدم وجوب ستر و اگر بداند که کسی نظر میکند ولکن نداند که عمدا نظر میکند در
وجوب ستر و عدم وجوب آن اشکال است و در معنی عورة که واجب است
ستر آن خلافست و اقوی آنست که آن عبارتست از قضیب و بیضتین و مخرج
غایط و احوط پوشیدن ناف تا زانو است و احوط از آن پوشیدن ناف تا نصف

ساق است

٨

ساق است و حرام است استدبار و استقبال قبله در حال تخلی ببدن و فرج
و احوط ترک استقبال و استدبار ببدن تنها و فرج تنها است و احوط الحاق
حال استنجاست بحال تخلی و مکروه است رو بباد کردن در حال بول و بعضی
پشت کردن نیز در این حال مکروه میدانند و از بعضی کراهت استقبال و استدبار باد
باد در حال غایط نیز مستفاد میشود و مکروه است رو بقرص آفتاب و ماه کردن
مخرج بول در حال بول و بعضی قائل بحرمت شده اند و آن ضعیف است مثل
قول بجهة استدبار و استقبال هلال در بول و غایط و همچنین مکروه است استقبال
آفتاب و ماه در حال غایط و جماعتی تصریح کرده اند به برطرف شدن کراهة
اگر حایلی باشد مثل ابری یا دیواری یا دست و مکروه است بول در زمین
صلب و در حال ایستاده بلکه تغوط نیز در حال ایستاده مکروه است و مکروه است
بول از بلندی مثل بامی یا بیی و برهنه و در آب ایستاده و جاری و بعضی تفرقه
نگذاشته اند میانه آبی که مهیا از برای ازاله نجاسة شده باشد چنانچه در ماست
یا چنین نباشد و بعضی تغوط در آب ایستاده نیز مکروه دانسته اند و مکروه است
تخلی در شارعها و کوچها و در مشارع مثل کنار نهرها و سر چاهها و در سایهها
که مردم در منزل مینمایند و در زیر درختهای میوه دهنده و بر قبور و مکروه است
بباد نشستن در خلا و خوردن و آشامیدن در آن و بعضی تخصیص بحال تخلی
داده اند و همچنین مکروه است مسواک کردن در خلا چنانچه جماعتی ذکر کرده اند
و مکروه است تکلم در حال تغوط بلکه در بیت الخلا مطلقا چنانچه بعضی گفته اند
و در حال بول نیز چنانچه از بعضی مستفاد میشود و اگر تکلم بجهة ضرورتی باشد
کراهة نیست و ذکر خدا نیز جایز است و مکروه نیست و احوط اینست که آهسته ذکر
کند و قرائت قرآن نیز ضرر ندارد اگرچه از بعضی اخبار عدم جواز قرائت
زیاده از آیة الکرسی میرسد لکن خبر صحیح دال بر جواز است و حکایت اذان نیز جایز است
بی کراهة و اما مستحبات بدانکه مستحب است اختیار و جستن مکان مناسب بجهة تخلی

و اما برابلکه

بانکه از نظرها پوشیده و مرتفع و بر خاک باشد تا ترشح نشود و مستحب است که سر خود را بپوشد و
پای چپ را مقدم دارد در دخول و پای راست را در برخاستن و در غیر آن احوط آنست که
مینکارد بجهة نشستن پای چپ و اول پائی که برمیدارد راست و مستحب است گفتن
بسم الله در وقت کشف عورة و خواندن این دعا که بسم الله و بالله اللهم انی
اعوذ بک من الخبیث المخبث الرجس النجس و در وقت نشستن بگوید اللهم اذهب
عنی القذی و الاذی و اجعلنی من المتطهرین و در وقت تخلی بگوید اللهم کما
اطعمتنی فی عافیة فاخرجه عنی فی عافیة و در وقت نظر کردن بمدفوع خود
بگوید اللهم ارزقنی الحلال و جنبنی الحرام و در وقتیکه نظر باب میکند بگوید الحمد
لله الذی جعل الماء طهورا و لم یجعله نجسا و وقت استنجا بگوید اللهم حصن فرجی
و اعفه و استر عورتی و حرمنی علی النار و وفقنی لما یقربنی منک یا ذا الجلال
و الاکرام و وقت فراغ از آن بگوید الحمد لله علی ما اخرج منی الاذی فی یسر
و عافیة و وقت خروج بگوید بسم الله و الحمد لله الذی عافانی من الخبیث المخبث
و اماط عنی الاذی و مستحب است استبراء و بعضی قائل بوجوب شده اند و قول اول
خالی از قوة نیست لکن احتیاط را ترک نکند و در کیفیت آن خلافست اکثر علماء
برآنند که باید مسح نماید بقوة از اصل مقعد تا بیخ ذکر و از آنجا تا سر حشفه هر یک
سه نوبت پس سه نوبت بیفشرد و بعضی چنان میدانند که باید انگشت بالا
کرد انچه از بول در مخرج باقی مانده بیرون آید خواه کمتر از سه دفعه حاصل شود
و خواه زیادتر و این قول خالی از قوة نیست اگر چه احوط قول اکثر است یا
زیادتی تنحنح سه نوبت و اظهر جواز مسح و فشردن است بهر انگشت که خواهد
و بعد از استبراء معتبر اگر بللی از مخرج بیرون آید مشتبه بول حکم بفساد وضوء
و نجاست آن بلل نمیشود و اگر استبراء کامل نکرده بعد از خروج بلل مشتبه حکم بنقض
وضوء و طهارة او میشود و با شک در اصل استبراء اشکال است و الحاق بصورة
یقین باستبراء خالی از قوة نیست و در نمودن استبراء اشکال است و بر فرض

قائل

قائل شدن بقوة در حکم بنقض طهارة ببللی که بعد از استبراء ناقص که بعد از تطهیر دیده
شده باشد اشکال است و شاید عدم نقض اقرب باشد و واجبست شستن مخرج
بول را بعد از بول هرگاه شروط تطهیر را فی داخواهد بجا آورد و غیر آب مجزی
نیست اگر چه در حال ضرورة باشد و استعمال آب بدو مقدار انچه بر حشفه است
دو نوبت شستن احوط است و احوط از آن سه نوبت است و اما مخرج غایط پس
اگر تعدی کرده باشد از مخرج بنوعی که از حواشی و اطراف عادة تعدی خلاف
عادة واجبست شستن باب و در این حال فرقی میان مخرج و غیر آن نیست پس شستن
باب لازم است نسبت بهمه و اگر تعدی از مخرج نکرده باشد مخیر است میان شستن
باب یا غیر آب از سنگ و نحو آن و اگر تعدی از مخرج کرده باشد و لکن از محل عادة
نگذشته باشد بعضی تعیین آب را لازم میدانند و بعضی تخییر میان سنگ و آب قائل
شده اند و اول احوط است و در استنجاء باب لازم است ازالهٔ عین نجاسة و
اجزاء و مراد از اثر خوردهای ریزهٔ از نجاستست که اگر بادست نجاسة را
از بین زایل کند باقی خواهد ماند و واجب نیست ازالهٔ رنگ و نه بوا گر داند که
محل آن بو محل غایط است و اگر داند که از اینست که بر محل باقی مانده پس احتیاط در
ترک نکند و اگر رنگ کند در محل مقتضای قاعدهٔ حکم بطهارة است و باید علم
بهم رساند بپاک شدن و برطرف شدن عین نجاسة از محل و اکتفا بظن جایز نیست
مگر در ضرورة مثل اینکه وسواسی بوجه باشد و اطمینان بهم رساند و اما اگر استنجاء
بسنگ و نحو آن نماید ازالهٔ اثر ضرور نیست چه اثر را بلوث تفسیر کنیم و چه بان
معنی که سابق گذشت که عبارة از اجزاء صغار نجاسة است که بمعنی ابدا زایل
نمیشود و اما چیزیکه استنجاء بان میتوان نمود غیر آب پس بدانکه مجزی نیست استنجاء
بچیزیکه نجس یا متنجس باشد و همچنین چیزیکه ازالهٔ عین نمیکند مثل اجسام صیقلیه که نجاسة را
برهم زند و از قبیل شیشه و نحو آن و مثل سنگهای بزرگ که اعتماد بر آن نمیتوان نمود
و نجاسة را از آن نمیتوان برداشت و مثل خاک و نحو آن از جسمهائیکه بسبب عدم

و ذکر — استبراء — مستحبی — قدس

تلاصق اجزاء نجاسة را زایل نمیکند و حرامست استنجاء بسرگین و استخوان و چیزهای خوردنی
و چنانچه جماعتی از علماء تصریح کرده اند حرامست استنجاء بچیزیکه احترامی در شرع
دارد مثل تربت طاهرهٔ سید الشهداء و تربت طاهرهٔ حضرت پیغمبر و سایر ائمه علیهم السلام
و مثل ورق قرآن مجید و کتب احادیث و فقه و تفسیر و سنگ زمزم و هر چه در دین
و مذهب احترامش ثابت شده و بر فرض حرمت استنجاء بمحرام قول بعدم حصول تطهیر
خالی از قوة نیست و سنگی که یکبار استعمال شده اگر نجس نباشد میتوان استعمال
نمود لکن احوط ترک آنست و در اعتبار جفاف و خشکی آن جسم که استعمال
میکند خلافست و قول بعدم اعتبار آن خالی از قوتی نیست لکن احوط اشتراط است
پس محل انچه گذشت این است که جایز است تطهیر مخرج غایط بهر جسم طاهر و خشک
غیر مستعمل که مطعوم و محترم و استخوان و سرگین نباشد و اگر بسه مرتبه ما لیدن
عین زایل نشود باید زیاده نماید تا زایل شود و اگر زوال عین بسه مرتبه نشود که کلا
نیست و اگر بیکمرتبه شد بعضی گفته اند لازم نیست اکمال سه مرتبه و خالی از نوعی رجحانی
نیست لکن احوط اکمال است و در اکتفا بیک سنگ سه گوشه اشکال است و احوط
اکتفاء است اگر نگوئیم آن اصح است و همچنین حال در خرقه پس اکتفا بیک خرقه که
هر مرتبه گوشه از آن را استعمال کنند منتهی او نمود بنابر احوط و مستحب است که
اول استنجاء مخرج غایط نماید بعد مخرج بول را و مستحب است در مخرج غایط جمع
میانهٔ استنجاء باب و سنگ نماید و اگر جمع نماید اولی اختیار آبست و اگر غیر آب اختیار
کرد مستحب است که عدد سنگ را طاق نماید و مکروه است استنجا بدست راست و
مالیدن ذکر را بان در حال بول و مکروه است استنجا بدستیکه در حال انگشتری
باشد خاتمی که اسم خدا یا یکی از انبیاء و یا از ائمه یا حضرت فاطمه علیهم السلام بر آن
نقش باشد و چنانچه ذکر کرده اند مراد باسم انبیاء و ائمه آن جزئیت که بقصد
اسم ایشان نوشته شود پس اگر باین قصد نباشد مانعی نیست و اگر اسم مقدس
الهی پس مطلقا کراهت دارد قصد را مدخلیت نیست و همچنین است صفات عامه

که بمنزله

که بمنزلهٔ اسم الهی شده و در غیر اطلاق نمیشود مثل رحمن و نحو آن و اما صفات غیر عامه مثل
جواد و عالم و نحو آن مثل اسم انبیاء است در اشتراط قصد و چنانچه گفته اند کراهت
در حال عدم تلویث است بنجاسة و الا حرام است بلکه اگر باین قصد اهانت کند کافر
میشود و از بعضی از علماء مستفاد میشود کراهت دخول در مخرج و حال انگشتر خاتمی که
اسم جناب اقدس الهی بر آن باشد در دست داشته باشد و مستحب است تخلی را
بعد از برخاستن بجهة خروج مسح نمودن شکم خود و اگر بیرون آید از استنجاء بول
یا غایط وضو بگیرد وضوئش صحیح است و اعاده ضرور نیست و از بعضی استحباب
اعاده مستفاد میشود فصل در بیان کیفیت وضوء و آداب و احکام آن است
بدانکه از مستحبات وضوء مسواک کردن است و محل آن چنانچه بعضی از علماء
ذکر کرده اند قبل از شستن دستست و در وقت مضمضه نیز تجویز کرده اند و اگر
نکرده گفته اند تدارک نماید بعد از وضوء و مستحب است که بعرض دندانها مسواک نماید
و ابتدا از جانب راست کند و بعضی گفته اند که افضل چوب درخت اراکست و افضل
انها اراکست و سزاوار است که لین و نرم باشد و اگر خشک باشد لین نماید و
اگر نباشد بخرقه یا انگشت مسواک کند و مستحب است که رو بقبله باشد در حال وضوء
و مستحب است تسمیه در نزد وضوء و مقتضای کثیری از اخبار و کلام کثیری از علماء
اختیار کفایت بسم الله است و بعضی گفته اند صورتش اینست بسم الله و بالله اللهم
اجعلنی من التوابین و اجعلنی من المتطهرین و بعضی گفته اند که اولی اینست که
بگوید بسم الله الرحمن الرحیم و اگر از ابتدا نگوید در وقت گذاشتن دست در آب وقت
شستن رو اولی است زیرا که در تعیین وقت آن در اخبار اختلافست و اگر
نگفت در محلش در تدارک کردن آن خلافست و مستحب است شستن دستها تا بند دست
قبل از وضوء مطلقا خواه آب کثیر باشد یا قلیل خواه دست در ظرف کند یا نه و مشهور
استحباب شستن یکمرتبه است اگر حدث بول یا خواب باشد و دو مرتبه اگر غایط باشد و
عدم استحباب از غیر این امور و از بعضی استحباب بجهة غیر این امور نیز مستفاد میشود

بدو غیر متبه و مستحبست مضمضه و استنشاق و اینها از مستحبات وضوءاست و مستحبست که هر یک
سه نوبت بعمل آورد و بعضی قائل شده اند باستحباب هر یک از شستن نوبتی بغرفه و شستن
از آب دستی که آب را بجمیع دهن بگرداند اگر چه در آن باشد چنانچه بعضی قائل شده اند
و همچنین در دماغ و بعضی بعد کردن آب را در دهن و فرو بردن آن اکتفا میدانند و
بعضی بیرون ریختن آب را شرط میدانند و از بعضی وجوب تقدیم مضمضه ظاهر میشود و از
بعضی استحباب آن و مستحبست وضو ساختن بیک مد از آب و آن عبارتست از دو رطل
و ربع برطل عراقی و آن ربع من تبریزی [illegible] میشود چنانچه گفته اند و اما واجبات
وضو پس آن هفت چیز است اول نیت است و در آن چند چیز معتبر است اول قصد بان فعل
پس اگر در حال غفلت از آن بجا آورد باطلست دویم قربت یعنی واقع ساختن آن فعل قربة
الی الله پس اگر از برای خدا بجا نیاورد بلکه بجهت ریا و سمعه و نحو آن بوده باشد عمل
فاسد است و معصیت نیز کرده و همچنین است حال هر عبادتی و هرگاه وضو را غیر آن از سایر
عبادات بقصد ثواب یا خوف از عقاب بجا آورد در صحت آن خلافست و جماعتی از علماء
اعلام آن را فاسد میدانند و حق صحتست اگر معنی قربة متحقق شود باینمعنی که عمل را
از برای خدا کند و از خدا خواهد نجات از جهنم را نه اینکه چنان داند که این عمل را
نجاتست مثل خاصیت مباشره ادویه و مجربست واقع ساختن وضو و هر عبادتی از
جهة محبت خدا و از جهة حیاء یا مهابت یا شکر یا تعظیم یا امتثال امر یا موافقت امر
یا از جهة قرب بجناب اقدس الهی یا از جهة اینکه او اهل عبادت و طاعتست و اگر
ضم کند نیت ریا را فرضا اگر باعث اصلی ریاست و آن داعی بفعل است پس آن عمل
فاسد است و همچنین اگر هر یک از قصدین مساوی باشند که اگر ریا مقصود نبود بعمل
نمی آورد و اگر داعی اصلی قربت بوده باشد ظاهر جماعتی فساد عمل است نیز و آن
احوط است اگر چه صحت محتمل است در اینحال که اگر قصد فاسد نبود آن را بعمل
می آورد و اگر ضم کند بقربة امر راجحی را مثل اعلام در تکبیر و کم خوردن در صوم
و نحو آن بعضی صحیح میدانند عمل را مطلقا و بعضی صحیح میدانند اگر آن امر راجح را
بقصد

11

بقصد قربة بجا آورد و بعضی صحیح میدانند اگر مقصود اصلی غیر ضمیمه بوده باشد و بعضی
فاسد میدانند مطلقا و آن احوطست و اگر قصد کند امر مباحی را که لازم آن فعل
میباشد مثل تبرد و سرد شدن عضو و گرم شدن آن اگر باعث اصلی غیر ضمیمه
باشد احتمال صحت بعید نیست و احوط ترک ضمیمه است مطلقا و قصد وجوب نیست
وجوب در واجب و ندب در مندوب خلافست و اقوی عدم وجوب است و اگر
واجب را بنیت ندب یا بالعکس بعمل آورد در حکم بفساد اشکال است لکن احوط است
قصد وجوب نیز رفع حدث و استباحه نیز خلافست لکن معتمد در نظر عدم وجوب است
و احوط قصد هر دو است و واجبست مقارنه نیت با شستن اول جزء از رو یا با غسل
یدین بغسل مستحب یا با مضمضه و استنشاق و اقتران بغیر آنچه گفتیم جایز نیست مثل
تاخیر نیت از چیزی از افعال واجبه و استمرار حکمی نیز واجبست و وجوب مقارنه
منحصر بقول باینکه نیت صورت مخطره در خاطراست نیست بلکه با قول باینکه آن
عبارت از داعیست هم چنانکه آن اقوی است نیز لازم است و ثمره در حال غفلت
ظاهر میشود دوم از واجبات وضو شستن رو است و حد آن بحسب طول از
محل روئیدن موی پیشانی است تا آخر ذقن و بحسب عرض آن قدریکه فرو گیرد
آن را انگشت وسطی و ابهام پس شستن نزعتین که عبارت از دو طرف پیشانی است از
سر که در بیاض از ناس موی بر نمی آورد لازم نیست و میانه گوش و چشم که بیک
قسم صدغ میباشد اندرونی از آن که دو انگشت آن را فرو گیرد شستن آن واجبست
نه زیاده بر آن و اما بیرون یکی که عبارت از آن مکانی است که اسفل آن بعذار متصل
است چیزی از آن لازم نیست بشوید و همچنین لازم نیست شستن عذار یعنی محاذی
گوش است که اعلای آن متصل بصدغ است و اسفل آن بعارض و واجب نیست شستن
تمام عارض و آن عبارتست از مواضع موهائی که با این شراز محاذی گوش است
تا ذقن و قول بوجوب ضعیف است و اما مواضع تحذیف را باید شست و کسی که
پیش سرش مو نداشته باشد یا زیاده باشد از اصله و کسی که انگشتش بسیار بزرگ

یا بسیار کوچک بوده باشد رجوع میکند در تحدید رو بمستوی الخلقه و شستن بشره که مستوره
بموی ریش و ابرو و شارب و نحو اینها واجب نیست خواه آن مو خفیف باشد یا نه
و اما بشره که ظاهر باشد میان موها اگر در شستن آن محتاج تخلیل باشد واجبست
شستن و اگر موقوف بتخلیل باشد قول بعدم وجوب غسل خالی از قوة نیست لکن احوط
وجوبست و بعضی تخلیل مو را مستحب میدانند و بعضی منع از استحباب کرده اند سیم
از واجبات وضو شستن دستهاست از مرفق تا سر انگشتان و مرفق را واجبست شستن
بالاصالة پس چیزی از فوق آن را باید شست من باب المقدمه و در تفسیر مرفق بمجمع
اجتماع عظمین یا نفس مفصل خلافست و اگر چیزی از دست قطع شود اگر باقی ماند
چیزی که قبل از قطع واجب بود شستن آن واجبست شستن آن و اگر نماند مگر بازو
پس واجب نیست شستن آن و بعضی واجب میدانند و بعضی مستحب و واجبست
در شستن رو و دستها ابتدا کردن باعلی و بعضی ابتدا را باعلی در هر جزو از
رو و دست لازم میدانند حتی تجویز شستن هیچ جزو اسفل قبل از اعلی نمیکنند
اگر چه در غیر سمت او باشد و بعضی تجویز شستن اسفل قبل از اعلای خود شستن
نمیکنند و آن احوطست لکن ظاهر کفایه ابتدا بمرفق و فما صیراست و اگر
در رو و یا دست مانع از رسیدن آب به بشره باشد واجبست ازاله یا حرکت دادن
آن تا آب به بشره برسد و اگر شک در مانعیت چیزی کند احوط ازاله آنست
مطلقا و اگر شک کند که مانعی در بشره نیست پس شک کند در عروض آن در وجوب
فحص اشکال است و لکن احتمال اعتماد بر حال سابق خالی از قوة نیست و
چرکهای زیر ناخن را که مانع از وصول آب است احوط ازاله آنهاست و لکن
قول بعدم وجوب خالی از قوة نیست و بر فرضی که قائل بوجوب شویم اگر نتوان
پاک کرد در عدول بتیمم یا بوضو بر آن چرکها اشکال است لکن اقرب آخر است
و اگر موی دست بسیار باشد که مانع از وصول آب باشد ممکن بتخلیل در وجوب
تخلیل بجهة شستن بشره یا شستن ظاهر مو یا بشره بتخلیل اشکال است
و احوط

12

و احوط آخر است و اما دست کشیدن و دست مالیدن در شستن واجب نیست
بلکه دلک مستحبست و جایز است فرو بردن عضو در آب بعوض آب ریختن و بعضی
از مسح کردن بر آبی که از فرو بردن عضو بر عضو میماند منع کرده اند و آن
احوطست خصوصا اگر طول بدهد مکث در آب را و لکن در علم جواز مسح
بان نظر است و دلیلش ناتمام و شستن اعضا واجب نیست الا یکمرتبه و دفعه
ثانی مستحبست و مستحبست از برای مردان در شستن دستها در غسله اولی ابتدا
کردن بظاهر ذراع عکس زنها و جماعتی در غسله ثانیه حکم را منعکس دانسته
اند چهارم مسح سر است و مسمی کافیست و احوط مسح بقدر سه انگشتست
و جماعتی حکم باستحباب آن قدر کرده اند و مسح را باید بمقدم سر نمود و مراد
از مقدم مقابل موخر است نه همان قبه مقابل پیشانی پس مسح بمقابل جبهه
نیز کافی میباشد و لکن احوط مسح مقابل پیشانیست و احوط ابتدا باعلی است
و لکن قول بعدم وجوب خالی از قوة نیست پنجم مسح پاهاست از سر انگشتان
تا کعب که استخوان بر آمده در پشت پاست و ابتدا از سر انگشتان واجب نیست
پس عکس آن جایز است لکن احوط ترک آنست و در عرض مسمی کافیست و استیعاب
در طول واجبست و در وجوب مسح بتمام کف خلافست و قول بوجوب خالی
از قوة نیست و واجبست که مسح را بدست بعمل آورد و احوط آنست که بکف
نماید و اگر بکف ممکن نشود بعضی تجویز کرده اند مسح بهر جزو که از اجزای دست
و احوط آنست که بباطن دست مسح نماید و پا با اعضا ثلثه را بیک دست میتوان مسح
کرد و یا باید مسح سر را با پای راست بدست راست و پای چپ را بدست چپ بعمل
آورد احوط آخر است لکن احتمال اول خالی از قوة نیست و واجبست که
مسح بدست کشیدن بعمل آید بلکه اگر قدری را مسح کند و دست بر دارد و پس
باقی را مسح نماید مجزی است و خطی که از سر انگشت تا کعب کشیده شود و استیعاب آن
لازم است لازم نیست مستقیم باشد چون اگر کج یا اعوجاج استیعاب خط بعمل

ایذ مجزی نیست و واجبست که مسح ببلل وضو بوده باشد و به آب تازه مسح جایز نیست و اگر
از آب وضو چیزی بر دستها نمانده باید از مظان آن گرفته شود و مراد از مظان آن
بعضی از علماء موی ریش و مژگان دانسته اند و بعضی موی ابرو را نیز داخل کرده
اند و بعضی این مواضع و غیر آن از سایر مواضع وضو تجویز اخذ کرده اند و
اکثر علما فرقی نگذاشته اند میان موهائی اندر ریش که از ذقن پائین آمده یا نیامده
در جواز اخذ و بعضی تخصیص ثانی میداده اند و آن احوط است لکن اجود جواز
اخذ هر دو قسم است و این مواضعی که تجویز اخذ بلل میشود جهت مسح ترتیبی در آنها
نیست و اگر در دست بلل نبوده باشد اخذ از مظان جایز نیست اگرچه بعضی قائل بجواز
شده اند و اگر بلل نمانده باشد اصلا وضو را از سر میگیرد اگر ممکن شود مسح ببلل
در این وضو و اگر مسح ببلل مطلقا ممکن نشود جهت زیادتی حرارة یا برودت بعضی
علما عمل بتیمم را لازم میدانند و بعضی وضو و مسح با آب جدید را لازم دانسته اند و
احوط جمع است اگرچه محل ثانی خالی از قوه نیست و ظاهر از اخبار و فتاوی علماء
اخیار این است که باید آن رطوبتی که با آن مسح مینماید بحیثیتی باشد که تاثیری در محل
مسح نماید و در نفس مسح بتجفیف محل خلافست و حق اینست که آن رطوبتی که در محل
مسح است اگر رطوبت زیادتی که مانع است از صدق مسح با آب وضو عرفا پس
لابد باید محل را خشک نمود و اگر مانع نیست تجفیف لازم نیست و اگر شک در صدق
و عدم آن داشته باشد پس نیز لازم است تجفیف و احوط خشک نمودن است مطلقا
و اگر آب وضو بقدری که میخواهد با آن مسح نماید زیاد بوده باشد بنحوی که جوی باید در
محل مسح بعمل آید در وجوب تقلیل آن و عدم وجوب آن اشکال است لکن ظاهر عدم
وجوبست و باید مسح نماید بشره را و مسح بر حائل جایز نیست مگر بر موی پیش سر که از
حد سر نگذشته باشد که مسح بر آن جایز است و در مسح بر موی پاها خلافست و
احوط عدم جواز مسح بر آنها است پس در موی انگشتان و پشت پا باید احتیاطا کرده که
بقدر یک خط لااقل بر غیر آن موها مسح نماید و اگر ناخن بلند باشد که چیزی
از

از محل مسح را گرفته باشد مسح بر روی آن جایز است و گرفتن آن لازم نیست و اگر تقیه
داعی شود مسح بر خف جایز است مسح بر آن بلکه اگر سرمای شدید یا بخوف از ضرر
دیگر داعی شود مسح بر خف را نیز جایز است و اگر امر دایر شود در تقیه میان مسح بر خف
و شستن پا بعضی شستن پا را لازم میدانند و احوط جمع است با امکان و الا احوط
شستن است و اگر شستن پا لازم شد بجهة تقیه پس عمدا ترک کند غسل را و مسح نماید
وضوی او فاسد است و اگر امر دایر شود میان مسح بر عمامه و تیمم بعضی مسح بر
عمامه را لازم میدانند و عدول بتیمم را جایز نمیدانند و احوط جمع است و تکرار مسح
مستحب نباشد و ششم از واجبات وضو ترتیب است پس باید مقدم دارد شستن رو را
بر دستها و دست راست را بر دست چپ و دست چپ را بر مسح سر و آنرا بر مسح پاها
و مسح پای راست را بر پای چپ بنا بر اقوی اگرچه بعضی ترتیب را در پاها لازم نمیدانند
و اگر ترتیب را فراموش نماید بر هم بکند در جمیع بر آنکه فراموش نموده بجا نیاورده
تا ترتیب بعمل آید بشرطی که موالات بهم نخورد و آیا باید جمیع اعضائی که بی
ترتیب بجا آورده اعاده نماید پس باید اعاده کند آن جزو موخر را که او مقدم
داشته و عضو مقدم را که او متاخر داشته چنانچه بعضی قائل شده اند یا
کافی است اعاده موخر را که مقدم داشته اظهر محل اخیر است پس اگر بعد
از شستن رو فراموش کرده و دست چپ را شست و دست راست را نیز شست
و متذکر شد پس این غسلی که بجهة دست راست بعمل آمده کافی است و اعاده آن لازم
نیست پس دست چپ را اعاده میکند و میکند بنا بر مختار و اگر عمدا ترک کند
ترتیب را عاصی است چنانچه بعضی تصریح کرده اند و آیا علاوه بر این فاسد میشود
وضو یا باید بر گردد و ترتیب را بعمل آورد و وضوی او صحیح است اقوی صحت است
هفتم موالات است و در تفسیر آن خلافست و اظهر در نظر آن است که عضو
لاحق را قبل از جفاف جمیع اعضاء سابقه بجا آورد پس اگر چیزی از اعضاء
سابقه قریبه یا بعیده تر نماند وضوی او فاسد است خواه عمدا تاخیر کرده باشد

یا سهوا و احوط مراعات متابعت باین معنی که هر عضوی را بعد از کمال عضو اول
بیفاصله بشوید و ظاهر از کثیری از اصحاب این است که جفاف وقتی مبطلست که در هوای
معتدل بعمل آید و الا مبطل نیست و اگر در هوای معتدل با اینکه موالات عرفیه بجا آورد
جفاف حاصل شود بعضی وضو را باطل میدانند و عدم بطلان خالی از قوه
نیست و معتبر جفاف حسی است نه تقدیری اگر با تاخیر مفهوم وضو حاصل شود
و سلب اسم وضو از وضوی او نشود و اگر در گرمی اثناء شستن عضوی جمیع اعضاء
سابقه خشک شود مضر نیست فصل دوم در احکام وضو است بدانکه واجب است در وضو
مباشرت خود با فعال وضوء و تولیه و نائب قرار نتوان داد و اگر بعضی را دیگری بجا
آورد بنیابت او وضوی او فاسد است بلکه حرام بودن تولیه نیز بعید نیست و اما در حال
اضطرار تولیه جایز است اما تولیه در نیت در هیچ حال جایز نیست و در حین اضطرار
اگر تولیه موقوف باجرت باشد واجب است دادن آن هرچه باشد الا با اجحاف مضر
با ضرر و آیا شرط است در نائب عدالت و سایر شروط وکیل و عدم مثل بلوغ و عقل
و نحو آن یا نه احوط اشتراط است با امکان اگرچه حکم بلزوم معلوم نیست و آیا علم
بعمل آوردن نائب ضرور است یا کافی است عدم علم با خلال احوط اول است و مکروه
است استعانت در وضوء و مراد از آن طلب کردن آب و ریختن در دست از برای
شستن عضو و استعانت در آب آوردن و کم کردن آن مکروه نیست و اگر طلب نکند
و دیگری آب در دست بریزد نیز مکروه دانسته اند بعضی بلکه بعضی نهی مکروه است
اعانت کردن و اگر شک کند در حال وضو در فعلی از وضو آن فعل مشکوک فیه را
با ما بعدش بجا آورد اگر موالات بهم نخورد و اگر شک بعد از فراغ از وضو باشد
و شک بغیر از جزء آخر وضو باشد التفات نمیکند بشک خواه از جای خود برخاسته
باشد یا نه لکن قبل از برخاستن احوط التفاتست و اگر شک در جزو آخر کند با اینکه
با اعتقاد خود خود را فارغ میدانست احوط التفات بشک و عمل آوردن آن جزو است
تا از جای خود برنخاسته یا زمان طولی نگذشته لکن عدم التفات مطلقا خالی از
قوة

قوة نیست و شک در ترتیب نیز مثل شک در سایر اجزاء است بنا بر احوط و اولی بلکه شاید اقوی است
و در الحاق شک در استدامت نیت بشک در نیت اشکال است و اگر طهاره صحیحه که مبیح
عبادتست بعمل آورد پس شک کند در عروض حدث شک او معتبر نیست و اگر یقین
بحدث داشت و بعد شک کرد که آیا طهارة بجا آورده یا نه باید وضو بسازد و اگر یقین کند
که طهارتی و حدثی از او سر زده و شک کند که کدام پیش بوده و کدام عقب و حال
قبل از صدور این طهارة و حدث را نداند که با طهارة بود یا با حدث باید وضو
بسازد و همچنین اگر حالت سابقه را داند بنا بر احوط و در مسئله چند قول دیگر است
و مسئله خالی از اشکال است الا آنکه قول اول خالی از قوة نیست و اما اگر بر موضعی که
باید آنرا شست جبیره بوده باشد و ممکن باشد کندن آن و شستن موضع آن واجب است شستن
آن یا بکندن یا بتکرار آب ریختن یا بفرو بردن عضو در آب اگر بی کندن توان شست
و الا کندن لازم است بلکه با شستن بی کندن احوط کندن آن است با امکان و غسل آن
ضعیف است و احتیاط جمع بین الامرین است و مراد بجبیره در اینمقام آنچیزیست که بر
استخوانهای شکسته یا بر زخمهائی که ببدن عارض میشود یا از غایت باد میریزند بر آن میبندند
یا میچسبانند یا میمالند و اگر جبیره در موضع شستن باشد و نتوان بیکی از طرق مذکوره
آنرا شست باید بر روی آن جبیره مسح کند و اطراف آنرا میشوید و شستن اطراف تنها
کافی نیست و در این حکم فرقی میان شکسته و سایر زخمها و چیزی که با آنها بسته یا مالیده شده نیست
و اگر در موضع شکسته یا زخم چیزی حائل نباشد لکن ممکن نباشد شستن احوط بلکه اقوی
آنست که بر روی آن مسح کنند اگر توانند و الا چیزی بر روی آن گذارده آنرا مسح کنند
و اگر جبیره در محل مسح باشد با امکان باید مسح را بر خود عضو کند و رسانیدن آب
بمحل مسح بتکرار آب مجزی نیست و اگر نه مسح بر عضو ممکن باشد و نه تکرار آب بجهة
رسیدن آب بآن مسح بر روی جبیره واجبست و اگر مسح بر عضو ممکن نباشد لکن
رسانیدن آب بتکرار آب و ریختن ممکن باشد جمعی از علما لازم میدانند تکرار آب را
و مسح بر جبیره را مجزی نمیدانند و این قول خالی از قوة نیست لکن احوط جمع

میانه انکه از اب و مسح بر جبیره است و در صورتیکه مسح بر جبیره لازم باشد اگر
ظاهر جبیره نجس باشد بعضی بشستن اطراف ان اکتفا و بعضی مسح بر ان بعد از
گذاشتن چیز طاهری بر او لازم میدانند و احوط مسح بر ان چیز و شستن
دست از نجاست پس گذاشتن طاهری بر روی جبیره و بعد یک مسح نمودن
بر ان چیز است و جبیره که در محل غسل است در جائی که باید انرا مسح نمود مسح
بر ان کافیست و جریان اب بنحویکه اقل غسل بعمل اید لازم نیست چنانچه گفته اند
و اگر خواهد احتیاط کند مسح نماید بنحویکه اقل غسل بعمل اید و اگر اقل مسح پس
اقل غسل بعمل اورد اولی است و در استیعاب مسح جبیره که در محل شستن است و
اکتفا بمسمی اشکال است احوط اول است ولکن ثانی خالی از قوة نیست و بر فرض
اینکه باید همه انرا مسح کند خلل و فرج انرا لازم نیست مسح کند و اگر در محل مسح
باشد استیعاب لازم نیست فی اشکال و اگر جبیره زیاد از شکسته باشد بقدریکه لابد
منه است بر ان نیز مسح میکند نه بر ان قدریکه لابد منه نیست چنانچه بعضی تصریح کرده
اند و شرط نیست طهارة موضعی که جبیره بر ان است و جمعی گفته اند که اگر جمیع
اعضاء جبیره باشد همه را مسح میکند و خالی از وجه نیست و اگر بر موضع تیمم جبیره
بوده باشد بر روی ان مسح مینماید اگر کندن ممکن نباشد و غسل نیز مثل وضو است
در حکم جبیره و مسح بر ان مختص بصورة عدم امکان تیمم نیست بلکه لازم است اگرچه
تیمم ممکن باشد خواه محل شکسته و زخم مجرد از جبیره باشد و خواه بسته شده باشد و
خواه حدث اصغر از او سر زند و خواه حدث اکبر و احوط جمع میانه تیمم و وضو
یا غسل است در صورتیکه محل خالی از جبیره باشد بلکه در صورتیکه چیزی بر روی
زخم یا شکسته مالیده یا چسبانیده باشد احوط جمع است مطلقا و کسیکه وضو با
جبیره ساخته امامت کردنش جایز و امامت او میتوان کرد و مسلوس که دائم
البول است و مبطون که خود را از خروج ریح و غایط ضبط نمیتواند کرد بنحوی
که در همه وقت بقدر نماز خالی از بول و غایط باشد از برای هر نمازی وضوئی

میاند

میاند و اگر در اخر وقت فرصت بجهة او باشد احوط تاخیر صلوة است تا اخر وقت
و اگر بجهة تقیه مسح بر خف کرد یا پای خود را بعوض مسح شست یا مسح بر جبیره
نمود بجهة ضرورة پس ضرورة مرتفع شد اظهر صحت وضوء و عدم لزوم اعاده است
لکن اعاده احوط است و مستحب است گشودن چشم در حین وضوء و خواندن ادعیه
ماثوره فصل پنجم در بیان غسل جنابت و کلام در ان در دو مقام است اول در
در جنابت و احکام ان دوم در کیفیت غسل اول بدان کسی که جنب شد نمازش
صحیح نیست الا بعد از غسل پس غسل شرط صحت نماز است خواه نماز فریضه باشد و خواه
نافله اما اگر نماز فریضه وقت ان داخل شود غسل واجب میشود و اما نماز میت
پس غسل جنابت شرط صحتش نیست و واجب نیز نمیباشد بجهة ان بلکه مستحب است
و همچنین شرط صحت طواف است خواه واجب باشد خواه مستحب و واجب میشود
نیز بجهة طواف واجب همچنانکه جماعتی گفته اند و نفی خلاف در ان کرده اند
و حرام است بر جنب مس کتابت قران یعنی ملاقی نکردن ان بجزئی از بشره اگرچه
غیر کف باشد و اگر مس با حائل مانع از وصول بشره باشد حرام نیست و در ثبوت
حرمت مس نمودن بجزئی که روح ندارد از قبیل مو و ناخن و دندان اشکال است
و عدم حرمت بعید نیست لکن احوط ترک است و مس تشدید و مد را بعضی حرام
میدانند و در ان تامل است و مس همزه را نیز بعضی حرام دانسته اند و اگر قران بخط
غیر متعارف نوشته شود مثل انکه بحروف مقطعه یا برقوم هندسه بنویسند احوط
ترک مس است با جنابت اگرچه حکم بحرمت مشکل است و ایات مکتوبه در غیر قران
قران مثل انچه بر درهم نقش کنند یا در کتب علما نوشته شود بعضی تامل در
حرمت مس ان کرده اند و خالی از وجه نیست لکن احوط ترک است بلکه حکم بحرمت
دور نیست و قرانیة ثابت میشود بعلم احتمال غیر بینه و مس ورق و جلد قران
حرام نیست و همچنین جایز است مس کتابت تفسیر و احادیث و کتب فقه و توریه و انجیل
و امثال انها اگرچه در انها ایات قرانیه باشد و مس ایات منسوخ التلاوة نیز

جایز است و اگر مس قران بر جنب بلکه واجب شود غسل بر او واجب میشود و حرام است
بر جنب مکث در مساجد و اگر واجب شود غسل واجب میشود و حرام است بر جنب
گذاشتن چیزی در مساجد مطلقا و بعضی حرام دانسته اند وضع را اگرچه خود در
خارج مسجد باشد و ان احوط است اگر نگوئیم اقوی است بلکه احوط حرمت
اند اختن از خارج نیز میباشد و اما اخذ و برداشتن چیزی از مسجد حرام نیست
و مقتضی اخبار و کلام علماء اخیار این است که فرقی نیست در جواز اخذ میانه
صورتی که ان چیز از ملک او باشد یا امانت باشد متضرر شود در برداشتن یا نه
مستلزم لبث باشد یا نه و اگر مستلزم لبث باشد در حکم بجواز لبث بجهة برداشتن انچیز
اشکال است و اگر واجب شود بر جنب وضع چیزی در مسجد غسل بر او واجب
میشود چنانچه تصریح کرده اند جماعتی و حرام است بر جنب گذر کردن در مسجد
الحرام و مسجد پیغمبر و اگر واجب شود غسل واجبست و همچنین است حکم مرور
اما اجتیاز یعنی گذر کردن در سایر مساجد جایز است و راه رفتن در حرم
مسجد نه بجهة اجتیاز جایز نیست و در حرمت درنگ نمودن جنب در مشاهد
مشرفه خلافست و قول بجواز خالی از قوة نیست بحسب ادله الا انکه احوط
اجتنابست و حرام است بر جنب خواندن سورهای عزیمه که سجده واجب
در انست و اگر واجب شود خواندن یکی از انها یا بعضی از انها غسل واجبست
و قرائت بعضی از انها نیز حرام دانسته اند حتی بسم الله و اگر مشترک باشد میان
انها و غیر انها بقصد انها حرام میدانند و اگر بغیر قصد انها باشد باکی نیست
چنانچه ظاهر میشود از ایشان و در خواندن بعضی کلمه اشکال است اما اگر بقصد
کلمه تامه شروع کند و در اثناء کلمه سکوت عارض شد بعضی قطع بحرمت کرده اند
و در جواز خواندن غیر سور عزایم از قران خلافست و معتمد جواز انست
و اقوی انست که غسل واجب لغیره میباشد پس نماز و طواف واجب شرط طهارت مثل نماز و
نشود واجب نمیشود بلکه اگر در این حال بعمل اورد مستحب خواهد بود لکن

بجز نیست

بجز نیست از واجب و اکتفا بان میشود و اما جنابت پس بدانکه حاصل میشود بدو چیز اول
خروج منی از قبل مرد و زن خواه در خواب باشد و خواه در بیداری و شرط نیست
در ان شهوت و جهنده گی و اگر در خواب دید که محتلم شد و منی خارج شد
و بعد از بیداری چیزی ندید غسل بر او نیست و انتقال منی از محل با عدم خروج
از جسد موجب غسل نیست و در وجوب غسل در صورة خروج از غیر محل معتاد
اشکال است و قول بعدم وجوب خالی از قوة نیست اشتباه در صورة علم باینکه
که انچه خارج شده منی است و با اشتباه بعضی غسل واجب دانسته اند با بودن علامات
که فتور بدن و شهوت و جهنده گی باشد و بعضی اعتبار بوئی کرده اند بانکه
بوئی بوی خمیر مایه نان و شکوفه خرما بوده باشد و مقتضای قواعد عدم وجوب است
و غسل احوط است با شستن و وضو ساختن دوم ادخال حشفه است در دبر یا قبل
زن خواه هر دو خواب باشند یا بیدار یا مختلف خواه با غفلت باشند یا مستی یا
بیهوشی یا غیر انها و بالجمله با علم بجماع غسل واجب میشود بر فاعل و مفعول و
اکتفا نمیشود اما غسل احوط است و در اثبات بشهادة عدلین و غیر ان از
اسباب شرعیه اشکال است و در ادخال شرط نیست انزال و نه ادخال تمام
ذکر بلکه ادخال حشفه کافی است لکن ادخال بعض حشفه کافی نیست و اگر بعضی
حشفه مقطوع شده باشد احوط اکتفا بباقی از ان است و تفصیل میان حالتی
که معظم ان مانده پس اکتفا شود بادخال ان و الا فلا خالی از قوة نیست و
اگر چیزی از ان نمانده باشد جماعتی واجب دانسته اند غسل را اگر بقدر ان ادخال
شود و بعضی مسمای دخول واجب دانسته اند و بعضی احتمال داده اند نفی
وجوب غسل را بر ادخال همه انچه مانده و اکتفا بمسمی احوط است و اگر در حال صغر
یعنی قبل از بلوغ وطی کند یا کسی با او وطی نماید پس بمجرد ادخال غسل واجب نمیشود
و اما بعد از بلوغ جماعتی تصریح بوجوب غسل نموده بجهة جماع قبل از بلوغ
و ان احوط است و جماعتی از اصحاب تصریح کرده اند که باید ان طفل را

که وطی کرده یا وطی کرده شده منع نمایند انچه بر جنب حرام است مثل نماز و مس کتابت قرآن و لبث در مساجد و اگر قبل از بلوغ غسل کند از جماعتی اجزای امور مذکوره مستفاد میشود و بعضی باین غسل اکتفا نکرده اند بعد از بلوغ و در وجوب غسل بوطی در دبر زن خلافست و انچه معتمد است در نظر وجوب غسلست و در این مقام اکتفا بمتابعت دخول در وجوب غسل احوط است چنانچه بعضی گفته اند و لکن قول بعدم وجوب الا بعد از دخول تمام حشفه خالی از قوت نیست و در اینجا این غسل بر موطوءه واجبست و همچنین واجبست غسل بوطی در دبر مرد بر فاعل و مفعول و همچنانچه نماز موقوفست بر غسل از جنابت همچنین روزه ماه رمضان این غسل بجهت روزه واجب میشود و بقاء بر جنابت تا صبح متعمدا باعث فساد صوم است بنا بر اقوی و ملحق برمضان میشود در این حکم قضاء آن و از جمعی مستفاد میشود فساد صوم قضاء رمضان اگر شب محتلم شود و مطلع نشود تا صبح و اما الحاق سایر روزه های واجب مثل نذر و کفاره برمضان در این حکم خلاف است و معتمد در نظر عدم الحاق است و از بعضی مستفاد میشود که اگر در شب محتلم شود و مطلع نشود تا صبح صوم شرعی فاسد است و اگر نذر مطلق باشد یا مخیر از انواع روزه های غیر معین و آن احوط است بلکه بعضی ادعای ظهور و فتوی داده اند و اما صوم رمضان و سایر روزه های معینه چنین نیست و همچنین مستفاد میشود از بعضی فساد صوم مستحب باحتلام در شب با عدم اطلاع تا صبح و واجبست واقع ساختن غسل جنابت را از برای روزه ماه مبارک در شب و لکن خلافست در اینکه ایا وقتش مجموع شبست پس در همه شب بنیت وجوب بجای آورد یا وقت آن جزء اخیر شبست پس وجوب مختص بان جزء است و تفصیل مقام آن است که اگر جنابت قبل از نماز واجب واقع شده غسل واجبست و نیت وجوب و رفع حدث و استباحه نماز بنا بر اینکه قصد وجه را معتبر دانیم و اگر اکتفا بقربه کنیم قربت مجزیست منکور شد ما بقا که قصد قربه کافیست و واجب نیست نیت اینکه بجهت صوم و صلوة هر دو باشد

فساد صوم محتلم در شب

غسل در شب ماه رمضان

وان نماز واجب میخواهد مثل نماز مغرب و عشاء باشد یا سنت و بخوان واجب شده و اگر بعد از نماز جنب شده باشد به نیت قربه اکتفا میتوان کرد و بالجمله قول باینکه مجموع شب وقت غسل است و در همه شب نیت وجوب میتوان کرد خالی از قوت نیست فصل ششم در بیان احکام حیض است واجب میشود غسل حیض بجهت نماز و طواف واجب و شرط نماز و طواف است اگر چه مستحب باشند و غسل حیض باید بعد از طهر باشد و حرام است بر حایض مس کتابت قرآن نه حاشیه و برداشتن آن اگر چه احوط ترک است و اگر مس واجب شود غسل واجب میشود و حرامست بر او لبث در مساجد و کذا اخذ چیزی از آنها و اخذ چیزی از آنها را تصریح کرده اند جماعتی بجواز آن و بعضی در صورت استلزام آن حرام را منع کرده اند مگر در ضرورت و حرام است بر او خواندن سوره های عزیمه و بعضی آنها و قرائت غیر آنها جایز است و قول بمنع زیاده بر هفت آیه ضعیف است و حرام است بر او دخول در مسجدین و عبور از آنها و دخول و اجتیاز در سایر مساجد اگر خالی از نجاست باشد جایز است و با نجاست احوط اجتناب است مطلقا و در حکم دخول در مشاهد مشرفه و لبث در آنها مثل جنب است و از جماعتی از علما بر میاید وجوب غسل حیض بجهت دخول مساجد و قرائت سوره عزایم اگر واجب شود اینها بر او و این احوط است اگر نگوییم اقوی است و غسل حیض نیز مثل غسل جنابت واجب لغیره است و در توقف و اشتراط صحت روزه رمضان بر غسل از حیض خلاف است و معتمد در نزد حقیر توقف است و واجبست بر حایض قضاء صوم که در ایام حیض میل فرموده نه نمازها فصل هفتم در بیان استحاضه و احکام آن است بدانکه استحاضه بر سه قسم است زیرا که یا اینکه خون پنبه را که بجهت برداشتن سوراخ نمیکند و بخرقه سرایت نمینماید یا اینکه سوراخ میکند و پنبه را فرا میگیرد و لکن بخرقه تعدی نمیکند یا اینکه بخرقه نیز سرایت میکند اول را قلیله گویند و وسطی را متوسطه و آخر را کثیره اما قلیله پس حکمش وجوب وضو است بجهت هر نماز و غسل نیز بر او

در سوره غرائم خواندن

قضاء صوم

واما متوسطه پس حکمش اینست که بجهت هر نمازی وضوئی بجا آورده غسلی بجهت نماز صبح نیز بجا آورد و بجهت نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء غسل واجب نیست و بعضی قائل بوجوب شده اند و آن احوط است پس بنا بر احتیاط حکم متوسطه و کثیره یکی میباشد و اما کثیره پس واجبست وضو از برای هر نماز و سه غسل بر او واجبست یکی از برای نماز صبح و یکی از برای ظهرین و یکی بجهت عشائین و در وجوب جمع کردن میانه هر دو نماز بیک غسل یا تخییر میانه جمع بینهما مر بود یا افراد هر نمازی بغسلی خلافست احوط اول است و در بعضی از اخبار صحیحه از حضرت صادق علیه السلام وارد شده که فرمودند بعد از آنکه بیان فرمودند انچه را بر او است از اغسال بجا آورد نمی اورد زنی این اعمال را از برای رضای خدا مگر اینکه خدا عافیت میدهد او را از آن مرض و جماعتی از اصحاب تصریح کرده اند بحرمت مس کتابت قرآن بر مستحاضه که خون او پنبه را سوراخ نماید خواه متوسطه باشد و خواه کثیره و غسل که بر او واجبست بجا نیاورده باشد و آن احوط است بلکه این قول بحسب ادله بعید نیست و بر فرض حرمت بر آن ظاهر احدی از علماء تفرقه میانه این قسم با آنکه خون از پنبه تجاوز نکرده نکرده و اگر قائل بحرمت مس بر مستحاضه شدیم غسل واجب میشود بر او اگر مس واجب شود و این حکم خالی از اشکال نیست و اگر انچه بر او هست از اعمال و اغسال بجا آورد مس بر او جایز است و جایز است مستحاضه را دخول در مسجدین با خلو از نجاست و بعضی حکم بحرمت کرده اند اگر در آن نجاست از او تعدی بمسجد مینماید و در جواز قرائت سوره عزائم بر مستحاضه خلافست و قول بجواز مطلقا اگر چه متوسطه یا کثیره باشد خالی از قوت نیست الا اینکه در این دو قسم منع از آن چنانچه جمعی بان قائلند احوط است و اگر مستحاضه جمیع اعمالی که بر او هست از اغسال و غیرها بجا آورد حلال است بر زوج و سید وطی او و اگر بجا نیاورد اعمال مذکوره را در جواز وطیش خلافست احوط منع است مگر بعد از بجا آوردن جمیع انچه بر او لازم است و اکتفا باداء غسل

خودش باینکه بجا آورده ام یا بتمکین او بجماع میتوان نمود بلکه جواز وطی و عدم توقف بر امور مذکوره خالی از قوت نیست و معتمد در نظر اینست که صحیح نمیشود روزه ماه رمضان بر مستحاضه که خون او از پنبه سرایت کرده بدون غسل و غسلی زیاده بر آن غسل که بجهت نماز بر او واجبست بر او واجب نیست بنا بر اقرب اگر چه بعضی واجب دانسته اند غسل را قبل از صبح اگر فرو گرفتن قطنه قبل از صبح باشد احوط است و بنا بر این اگر قبل از فجر فرو گرفتن پنبه بعمل آید و غسل نکند تا صبح و صبح غسل کند بنحوی که از او مطلوبست روزه اش صحیح است و اگر اخلال نماید بغسل نماز روزه اش هر دو فاسد است و بنا بر توقف روزه بر غسل استحاضه ایا موقوف بر غسل روز است یا غسل شب نیز مدخلیت در صحت صوم دارد احوط اینست که مشروط دانیم بجمیع اغسال حتی شب اینده فصل هشتم در غسل اموات است اقوی وجوب غسل است بمس نمودن میت انسانی بعد از سرد شدن و قبل از غسل و همچنین واجبست بمس نمودن قطعه که در آن استخوان باشد و در جواز دخول در نماز بجهت کسی که غسل مس میت بر او بوده باشد و عدم آن و توقف صحت نماز بر آن غسل مثل غسل جنابت خلافست و قول بتوقف احوط بلکه حکم بان دور نیست و همچنین است حکم در طواف پس احوط توقف است بلکه دور نیست حکم بان و احوط توقف صوم است بان غسل نیز چنانچه بعضی قائل شده اند لکن عدم توقف اقوی است و همچنین احوط توقف جواز لبث در مساجد و کذا اخذ چیزی در آنها و دخول مسجدین و قرائت عزایم و مس مصحف است بر این غسل لکن جواز و عدم توقف در غیر از اخیر خالی از قوت نیست فصل نهم در تغسیل و تکفین میت است واجبست ستر عورت میت در وقت غسل دادن و جماعتی ذکر کرده اند که اگر غاسل نابینا باشد یا اعتماد بخود داشته باشد بعدم نگاه کردن مستحب است ستر عورت او و در جواز غسل دادن میت بفرو بردن او در اب کثیری که بملاقات نجاست نجس نمیشود مثل انکه

در غسل جنابت خلافست و قول بجواز خالی از قوة نیست پس ترتیب بین الاعضا
ساقط میشود لکن احوط غسل ترتیبی است واگر نجاستی از میت خارج شود اعادهٔ
غسل لازم نیست اگرچه از احد مخرجین باشد خواه کم باشد خواه بسیار اما ازالهٔ
آن واجبست و جماعتی تصریح کرده اند بانکه خروج نجاست در اثنای غسل نیز
حکمش چنین است و وضوء بعد از غسل در این مقام نیز واجب نیست و شهیدیکه
در معرکهٔ قتال مرده و مسلمین او را درک نکرده اند در حالی که رمقی از او مانده
باشد غسلش واجب نیست و کفن کردن او نیز واجب نیست خواه برهنه باشد یا
برهنه اش کرده باشند بنا علی الاقوی و در صورة برهنگی جمعی لازم میدانند
کفن را و اقرب اینست که سقوط غسل و کفن بر شهید بطریق رخصت نیست بلکه
جایز نیست غسل و کفن برای او و سقوط غسل ثابتست حتی در صورتیکه شهید جنب
کشته شده باشد و فرقی نیست در این احکام میان شهیدیکه باهنی یعنی با آلهٔ
حرب مثل شمشیر و خنجر کشته شده باشد یا بچوب و دست و سنگ و نحو آن و
میانهٔ آنکه سلاح مسلمین باو بخورد و کشته شود یا پامال اسبهای مسلمین شود یا
سلاح کفار یا پامال اسبهای ایشان شود و بالجمله کشته شدنی که بان ثابت میشود
احکام شهادة آنست که کشته شود در معرکهٔ مشرکین بسببی از اسباب قتال
ایشان مثل آنکه او را بکشند یا حمله کند بر ایشان پس در چاهی افتد و بمیرد
یا از اسب یا از بلندی افتد و بمیرد یا اسبی او را لگد زند یا تیری باو بخورد
اگرچه تیر خودشان باشد و فرقی نیست میانهٔ شهید حر یا مملوک یا کبیر یا صغیر
حتی رضیع همچنانچه تصریح کرده اند بعضی بان و واجبست نماز بر شهید و دفن
او و واجبست دفن کنند او را با جامهائی که در آن کشته میشود در وقت
موت برای اوست و اگر قبل از خروج روح از او کنده باشند باید باو بپوشانند
از برای دفن بنا بر اقرب واگر جامه پوشیده باشد در وقت موت و ضربت خورده
پس خود از بدن کنده یا دیگری از او بکند و جامهٔ دیگر پوشیده باشد در
دفن

دفن در جامهای اول یا ثانی یا با هر دو چند احتمال است لکن احتمال وجوب در
کمال قوة است و فرقی نیست در جامه از نوعی که هستند و فاخر و غیر آن و قلیل و
کثیر آن و پنبه و کتان و پشم آن و فرقی نیست میانهٔ آنکه شهید او را داده باشد
یا نه اگرچه وارث صغیر یا مجنون باشد و اگر جامهٔ او بعاریه گرفته باشد باید
بصاحبش رد کنند نه آنکه او را با آن دفن کنند و همچنین اگر باجاره گرفته باشد
یا مرهون باشد نزد او یا غصبی باشد و در این فرضها اگر صاحب جامه
راضی شود بدفن کردن او با آن جامه آیا واجبست دفن کردن او در آن
جامه یا نه در آن اشکال است و لکن عدم وجوبش اقوی است و آیا جایز است
دفن کردن در آن در این حال یا نه در آن اشکال است و وجوب دفن در
جامه وجوب عینی است پس عدول از آن جایز نیست اگرچه بخون آلوده
نجس نشده باشد و نیز جامه را باید با او دفن کرد اگرچه بخون آلوده نشده
باشد بنا بر اقرب و جماعتی لازم ندانسته اند دفن در آنرا اگر بخون آلوده شده
باشد و پوستین را واجب نیست دفن کردن با او و همچنین چکمه و کلاه و کمربند
و عمامه و اسلحهٔ حرب و پوستهائی که با اوست و بالجمله هرچه از البسهٔ عسکریه
واجب نیست دفن کردن با او اگرچه بخون آلوده شده باشد و خلافی نیست در
ثبوت احکام مذکوره بر شهیدیکه در برابر پیغمبر یا امام شهید شده باشد و همچنین است
حکم اگر در برابر نایب خاص ایشان شهید شده باشد بنا بر اقرب و در اجرای این
احکام بر کسیکه کشته شود در مقاتله با کفاریکه هجوم بر مسلمین آورده باشند بجهة قتل
ایشان و ابطال دین ایشان اگرچه در زمان غیبت باشد مثل این زمانها
خلافست بعضی حکم باشتراک ایشان با شهدا در خدمت امام علیه السلام
کرده اند حتی در این احکام و بعضی این احکام را بر ایشان جاری نکرده اند
چه ایشان از مثل شهدا در خدمت امام علیه السلام هستند در ثواب و درجه و مرتبهٔ
عالیه و مسئله محل اشکال است لکن قول اول در نظر داعی اقربست و لهذا این

این احکام را در این رساله مختصر ذکر کردیم و آیا احکام مذکوره مخصوص کسی است که غرضش
باشد و جهادش بجهة رضای خدا کرده باشد یا شامل هر مقتولی است اگرچه
کافر و مخالف باشد یا مقصودش جمع دنیا باشد مسئله محل اشکال است و حق
اینست که مناط صدق قتل فی سبیل الله و جهادست و ظاهر اینست که با قصد
جمع دنیا صادق نباشد و اگر مقصود رضای خدا باشد با ایمان صادق است
و اگر قصد مشتبه باشد اقرب حمل بر ارادهٔ تقربست پس احکام مذکوره بر او
جاری میباشد و اگر اهل فتنه را دیدند بر خورده مقاتله نموده ایشان را بکشند
غسل و کفن از ایشان ساقط نمیشود و اگر جماعت مخالفین بر سر طایفهٔ شیعه اهل
بجهة تسلط بر ایشان و بلاد ایشان و اضمحلال دین ایشان اشکالی نیست در جواز
مقاتله با ایشان بانواع قتل و حرب همچنانچه با کفار جایز بود اما اقرب عدم
سقوط غسل و کفن است بر کسی که در محاربهٔ ایشان کشته شود و همچنین جاری
نمیشود این احکام بر کسی که در غیر معرکهٔ جهاد ظلما کشته شود یا بر سر مال و عرض
کشته شود یا خانه بر او خراب شود و بمیرد و نحو آن اگرچه اطلاق شهید بر ایشان
شده در بعضی از اخبار و آیا شرط است در ثبوت احکام مقدمه بر شهید خروج
روح و موت او در معرکه یا نه حق آنست که مسئله منحل میشود بچند صورة یک
صورة آنکه موت او در معرکه باشد در اثناء حرب و در حالی که رمقی در او هست
کسی از مسلمین او را درک ننماید و در صورة دیگر که موت بعد از انقضاء حرب
باشد بفاصلهٔ قلیلی قبل از آنکه کسی او را در حین حیوة درک کند و در این دو
صورة نیز اشکال احکام مذکوره جاری است و صورة دیگر آنکه بعد از انقضاء
حرب بفاصلهٔ بسیاری مثل سه روز یا زیاده بمیرد و لکن قبل از موت کسی او را
ادراک ننماید و در این صورة عدم اجرای احکام سابقه در کمال قوة است و صورة
دیگر آنکه بعد از ضربت خوردن در معرکه بمیرد و لکن ادراک کرده باشد او را قبل
موتش مسلمین و در این حال احکام جاری است و صورة دیگر آنکه در خارج معرکه
بمیرد

بمیرد بعد از ادراک مسلمین یا قبل از آن و این را باید غسل و کفن نمایند و اگر کسی در معرکه
بمرگ خود بمیرد شهید نیست و حکمش مثل حکم سایر اموات است و اگر میتی یافت شود در
معرکه بر پشت و شک کنند که آیا بمرگ خود مرده یا کشته شده اگر اثر قتلی
بر او هست احکام شهید بر او جاری است و الا فلا و اشکالی نیست در اینکه
کفن زوجه بر زوج است نه با فی مؤنتها اگرچه الحاق آنها نیز بکفن احوط است
و حرامست نبش قبر خواه قبر مؤمنی باشد یا کافری یا مخالفی چنانچه مقتضای
کلام اصحاب است و خواه قبر کبیر باشد یا صغیر یا حر یا مملوک و آنچه معتبر است
در حرمت صدق نبش است و اگر شک در صدق شود احوط ترک است و آنچه
مستفاد میشود از معظم اصحاب اینست که جایز نیست نبش از برای نقل میت
بسوی مشاهد مشرفه و بعضی تجویز کرده اند و قول معظم معتمد است و
آیا عدم جواز مختص بصورتیست که وصیت بنقل بمشاهد مشرفه نکرده باشد
یا آنکه شامل آن صورت نیز هست احتیاط ثانی بعید نیست و جماعتی تصریح کرده
اند که اگر میت را در زمین غصبی یا مشترک دفن نمایند جایز است مالک را نبش
قبر او خواه هتک حرمت میت بشود و خواه نشود و آنچه گفته اند حق است
و لکن مستحبست مالک را واگذاشتن آن و عدم نبش خصوصا اگر میت رحم او
باشد یا وارث او باشد و جایز نیست نقل میت بلدی بجای دیگر بعد از دفن غیر
مشاهد مشرفه خواه او را بیرون آورده باشند یا نه بلکه نقلش از قبری بقبر
دیگر نیز جایز نیست و اگر نقل شد بسوی بلد دیگر عمدا یا سهوا آیا واجبست
رد او بقبر اول او یا نه حق اینست که هرگاه که مطلع بر آن شده اند مگر بعد
دفن در قبر ثانی واجب نیست و همچنین واجب نیست بر کسی که سهوا این عمل از او سر زد
و او را در قبر ثانی دفن کرده سهوا و اما اگر عمدا از قبر بیرون آورده بر وجه حرمت
است قول بوجوب اعاده بر او و از بعضی ظاهر میشود جواز نقل بمشاهد مشرفه
بعد از دفن اگر مستلزم هتک حرمت میت نشود بانکه پاره پاره شود یا مثل آن

وجاعق تصریح بعدم ان کرده اند ومکروه است نقل میت بوی بلد دیکر قبل
دفن مکر بسوی مشاهد مشرفه که ان مستحب است خواه دور باشد یا نزدیک خواه میت
نزدیک باشد خواه کوچک اکرچه شیرخوار باشد چنانچه مستفاد میشود از کلام اصحاب
وخواه فاسق باشد خواه عادل واستحباب مختص بوده شهید نیست بلکه برهمه مکلفین
مستحب است واکر مقبره باشد که صلحا و شهدا در ان مدفون باشند نیز مستحب است
نقل میت بسوی ان اکر خوف هتک حرمت ان نباشد فصل دهم در تیمم واحکام ان
است اما انچه بر او جایز است تیمم پس ان خاک است وجایز است تیمم بسنک با وجود خاک
خالی از قوت نیست لکن احوط ترک انست با وجود خاک واکر خاک نباشد سنک معین است
وتیمم بر اشنان وارد وسرمه وزرنیخ وخاکستر وکچ ونوره بعد از احراق جایز نیست
واما قبل از احراق جواز ان دور نیست واحوط ترک انست وجایز است
لکن مکروه است تیمم بر زمین شوره زار که زمین نمک یا نبودن خاک وسنک
جایز است تیمم بغباری که جمع کرده باشد بر جامه انی یا نمدزین یا یال اسب وترتیب
در اینها نیست با وجود خاک تیمم بر کل جایز نیست وبا فقدان ان جایز است
ودر کیفیت تیمم بر کل خلافست واکر چیزی یافت نشود مکر برف اکر تواند بانکه
اب کردن بنحویکه اقل غسل بعمل اید عدول بتیمم جایز نیست واکر ممکن نشود بعضی کفته
اند تیمم میکند بان مثل تیمم بر خاک وبعضی کفته اند بتری ان وضو میسازد یا غسل
میکند با امکان اکرچه غسل بعمل نیاید وبا عدم امکان تاخیر میکند نماز را تا متمکن
شود از طهارة وجمع بین القولین احوط است با قضاء نماز وکسیکه متعمدا خود را
جنب کند با عدم امکان استعمال اب جایز است او را تیمم وبعضی غسل را واجب دانسته اند
اکرچه ضرر کند واقرب عدم وجوب اعاده نماز او است اکرچه احوط اعاده است
وواجبست طلب اب بمقدار یک تیر پرتاب از چهار جانب در زمینی که مشتمل باشد
بر بلندی وپستی ودرخت وسنک بسیار بنحویکه خلف ان از نظر پنهان بشود ودر زمین هموار
بمقدار دو تیر از چهار جهت پس اکر اخلال نماید بطلب بنحویکه بر او واجبست اکر

در وسعت وقت نماز کرده نمازش فاسد است وتیممش نیز فاسد است واکر در ضیق وقت
نماز کرده اکر ضیق وقت را باعث تجویز تیمم دانیم نمازش صحیح است والا باید اعاده
کند وانچه وضو وغسل را میشکند تیمم را نیز میشکند بعلاوه یافتن اب بعد از تیمم
نیز از نواقض تیمم است واما تجرد اب یا مضی وقت شدن ناقض است یا شرط است
کذشتن زمانی که تواند در ان زمان طهارة ساخت احوط قول اول است وتیمم
جایز نیست قبل از وقت وجایز است در ضیق وقت بی اشکال ودر وسعت وقت
خلافست اقوی صحت انست اکر بداند که عذرش تا اخر وقت زایل نمیشود بلکه صحت
صورة ظن بعدم زوال عذر نیز قوة دارد واکر بداند که عذر بر طرف میشود
یا مظنون باشد برفع ان در اثناء باشد پس در صحت ان در اول وقت اشکال است
احوط تاخیر است لکن صحت ان مطلقا دور نیست وجمعی کفته اند که اکر کسی نماز
قضائی بر ذمه او باشد در همه اوقات میتواند تیمم نماید ونماز ادا را تا در عین نیست
نکند این بعضی ملحوظ کرده اند واکر بکمان ضیق وقت تیمم کرده وبعد اشتباه هویدا
شد بعضی کفته اند اعاده لازم نیست واما کیفیت تیمم بدانکه در ضرب تیمم
خلاف عظیم است بعضی مطلقا یک ضربه قائل اند وبعضی مطلقا دو ضربه وبعضی
سه ضربه وبعضی در بدل وضو یک ضربه ودر بدل غسل دو ضربه واقرب در نظر
قول اول است لکن احوط در تیمم بدل غسل انست که یک تیمم بیک ضربه بجا اورد
ویک تیمم مشتمل بر دو ضربه واکر تیمم سه ضربی نیز بجا اورد غایة احتیاط است
واکر این احتیاط را در بدل وضو نیز بجا اورد کمال احتیاط است ومسح در
تیمم واجبست ودر مقدار ان خلاف است بعضی مسح جبینین با پیشانی لازم
میدانند نه ابروها وبعضی ابروها را نیز داخل کرده اند وبعضی مسح تمام رو را
واقرب وجوب مسح پیشانی است وزیاده واجب نیست لکن احتیاط را ترک
ننماید فصل در احکام ابها واقسام انهاست بدانکه اب بر دو قسم است مطلق
ومضاف اما مطلق انست که اسم اب بر او کفته شود ودر عرف بتوان کفت

اب نیست واکر سلب اب از او صحیح باشد اب مضافست اکر او را اب کویند مثل اب انار
وهندوانه ونحو ان اما اب مطلق پس جمیع اقسام ان طاهر است وپاک کننده
غیر هم هست بحسب اصل خلقت وبا هست که نجاسة عارضی او را عارض میشود
پس اکر جاری باشد وبقوت از چشمه بیرون اید نجس نمیشود اکرچه کمتر از کر باشد
بملاقات نجاست مکر رنک یا بو یا طعم ان بسبب عین نجاسة متغیر شود وشهید معاصر
طبع را شرط میداند واب کر نیز بملاقات نجس نجس نمیشود هرچند نجاستی باشد وهر
کری باشد اکرچه در ظرفی باشد وکر هزار ودویست رطل عراقی است واحوط
انست که برطل مدنی وزن شود ورطل عراقی صد وسی درهم ونود ویک مثقال
است وبحسب مساحت در تحدید کر خلافست اقرب انست که عبارة است از
انقدر یکه هر یک از طول وعرض وعمق او سه شبر ونیم بوده باشد ومجموع
بعد از ضرب چهل ودو شبر وهفت ثمن میشود ومراد بشبر شبر مستوی الخلقه
وتحدید بکر شد بجهة کی تحقیقی است پس اکر اقل باشد واکرچه بقلیلی کم نیز نجس
میشود واکر اب کمتر از کر باشد وان را اب قلیل کویم پس نجس میشود بملاقات نجاست
خواه نجاسة قلیل باشد وخواه کثیر واین در غیر اب استنجا ء غساله است وحکم
استنجا مذکور میشود واما اب مضاف پس ان طاهر است فی نفسه اکر اصلش که اب
ان کرفته شده طاهر باشد ولکن نجس بملاقات نجاسة نجس میشود اکرچه بسیار
باشد واز الة خبث نمیکند مطلقا واکر مخلوط با اب مطلق کنند بنحویکه سلب اطلاق
نشود از اله حدث وخبث میکند اکرچه باعث تغییر ظاهری شود ودر حالیکه
اب مطلق داشته باشد کفایة نکند او را بجهة طهارة وواجبست که مقدری مضاف
داخل نماید تا کفایة کند او را لکن بنحویکه از اطلاق بیرون نرود وبعضی تیمم را
در این حال لازم دانسته اند وجمع احوط است واما اب سور خلافی در طهارت
فی الجمله نیست ولکن در سور حیوانیکه شرعا کوشت ان حرام است خلافست اقرب
طهارت است با کراهة وبعضی سور حیوان نجاسة خوار را مکروه دانسته اند اکر

موضع ملاقات خالی از نجاسة باشد وبعضی اسب را نیز مکروه دانسته اند ودر حکم
بکراهة مضایقه نیست بلکه سور الاغ واستر چنین است واکر ظرف ابی که نجس است
با ظرف پاکی مشتبه شود واجبست اجتناب از هر دو خواه اشتباه از اول باشد
باین نحو که داند نجاسة در یکی از دو ظرف افتاده ولکن نداند در کدام افتاده
یا اینکه ابتدا میداند وبعد مشتبه شد واکر اب منحصر بان دو اب باشد ودر این حین
عدول بتیمم وجوب رخصتی انها بجهة صحت تیمم معلوم نیست وقول بان ضعیف است
بلی احوط است واکر یکی از ان دو اب را ملاقات کند طاهری حکم بنجاسة ان
طاهر نمیشود بلکه بطهارة اصلیه باقی است وظاهر اکثر اصحاب اینست که مشتبه
بمغصوب نیز حکمش مثل حکم مشتبه بنجس است پس باید از هر دو اجتناب کرد
واکر اجتناب نکرده از هر دو وضو ساخت حکم بصحت در صورة عدم انحصار
اب بان مشتبه وحکم بفساد در صورة انحصار بعید نیست واکر اب مطلق
مشتبه باب مضاف شد باید از هر دو وضو ساخت واکر یکی از انها نجس باشد باید
جمع نماید میانه وضو وتیمم وجایز نیست استعمال اب نجس در وضو وغسل نه
اختیارا ونه اضطرارا وجایز نیست اشامیدن ان در حال اختیار وظن
بنجاسة باعث نجاسة نمیشود مکر ظنی که حاصل شود از شهادة عدلین که در
ان اشکال است وبدانکه اب استنجائی که کمتر از کر باشد مثل سایر ابها است که ملاقات
با نجاسة کرده باشد نیست در وجوب اجتناب بلکه اشکالی در عدم وجوب اجتناب
از ان نیست بلی اشکال در این است که ایا طاهر است یا نجس است ومعفو است
در نظر قول بطهارة است وفرقی میانه مخرجین نیست وفرقی نیست میانه صور
نجاسة تعدی کرده باشد از مخرج یا نه مکر انکه تعدی فاحش کرده باشد که دیکر
استنجائی نکویند ودر شمول این حکم برابی که بان مخرج غیر را شویند مثل طفل
ومریض وسایر حیوانات غیر ماکول اللحم اشکال است وحق اینست که اکر ان اب
استنجاء کویند عرفا وعادتا بدون قرینه واز افراد نادره اطلاق لفظ نیست باکی

والا احتیاط اولی است و نجاستی دیگر غیر از بول و غایط که از مخرجین اید اگر
ملحق باستنجا نشود و شرط در ثبوت حکم مذکور در اب استنجاء اموری چند اول انکه
متغیر نشده باشد رنگ و بوی و طعمش بان نجاستی که ازان استنجا میشود بلی تغیر قلیلی که
عادتا عارض ابیکه بان استنجا مینماید میشود و بدون ان نمیشود پر مضایقه در ان
نیست دوم انکه بنجاست خارجی نجس نشده باشد سیم انکه اجزاء نجاست در ان ممتاز
و معلوم نباشد و بعضی این شرط را ذکر کرده اند و احوط رعایت این شرط است اما رسیدن
اب اولا بنجاست نه دست شرط نیست لکن احوط است و دیگر شرطی در ان نیست و اگر شک
کند در انکه ایا این شرطها متحقق شده یا نه مقتضای قاعده حکم بطهارة است لکن احتیاط
اولی است و ازالهٔ خبث باب استنجاء میتوان نمود اما بنابر قول بانکه نجس است و معفو
نیز ازاله نمیتوان نمود و در جواز رفع حدث بان اشکال است احوط عدم رفع است لکن
دلیل ان ناتمام است و بالجمله اشکالی در عدم نجاست انچه ملاقات باو کرده نیست
و بنابر نجاست نجاست خوردن ان اما بنابر قول بعفو در ان اشکال است و
اب چاه بلکه هر ابی نجس میشود اگر متغیر شود یکی از اوصاف ثلثه ان بعین نجاست
و در نجاسة ابی که بملاقات نجاست نجس نشود بسبب تغیر ان بمتنجس مثل زعفران
نجس خلافست لکن اقرب عدم نجاست است و احوط قول بنجاست است فصل در بیان
نجاسات و احکام انهاست بدانکه از جملهٔ نجاسات خمر است و قول بعدم نجاست ان
ضعیف است و از انجمله بول و غایط انسانست و از انجمله منی و خون است و هر دو
از قبل و دبر بعضی ابیهاک است بغیر انچه مذکور شد و بعضی قایل بنجاسة مذی
شده اند و ان ضعیف است و بعضی بول و سرگین شیرخواره را که گوشت خورده
طاهر میدانند و ان ضعیف است و نجاسة مرغ خانگی پاکست و از جملهٔ نجاسات
عرق شتر جلال یعنی نجاسة خوار است و احوط نجاسة عرق هر حیوان جلال است
و در نجاسة عرق جنب بحرام خلافست احوط قول بنجاسة است لکن اقرب بحسب
نظر عدم نجاسة است و اما عرق جنب بحلال در ان اشکالی نیست و در نجاسة
مثل

مثل موش و وزغ و روباه و ارنب خلافست لکن اقوی عدم نجاستست و اما فی
و چرک و صدید و خلطی که از بینی یا سر اید و اهن هم پاکست و در بعضی خلاف
ضعیف هست و از جملهٔ نجاسات میت ادمیست بعد از سرد شدن و بعضی بمجرد موت
نجس میدانند و ان احوط است و در نجاسة عصیر عنبی بعد از غلیان و اشتداد
و قبل از رفتن دو ثلث ان خلافست و معتمد در نظر قول بنجاسة است و غلیان را
تفسیر کرده اند جماعتی بانکه اسفل او اعلای او شود یعنی زیر و بالا شود و اشتداد را
تفسیر کرده اند بانکه ثخانتی و بستگی در ان عارض شود و اگر غلیان بعمل ابد
حاصل شود اقوی طهارة است و اما عصیر مویز نجس نمیشود و احوط نجاست
و همچنین شیرهٔ خرما را خلاف کرده اند در طهارة حیوانیکه قبول تذکیه میکند بعد
از تذکیه و ذبح و تحقیق انست که حیوان بر چند قسم است یکی انست که ماکول
اللحم است شرعا و این قبول تذکیه میکند و بعد از ذبح پاکست بالاجماع دوم
ادمیست و ان قبول تذکیه نمیکند مطلقا سیم نجس العین است و ان نیز قبول تذکیه
نمیکند چهارم سباع است و از بعضی تفسیر کرده اند بانچه اکتفا بغیر گوشت نماید
مثل شیر و یوزان و بعضی گفته اند که انست که نیش و چنگال داشته باشد که با ان جانور را
بدرد و اقرب اینست که ان قبول تذکیه میکند پنجم مسوخ است و اقرب قبول تذکیه
است در ان ششم سمور و فنک و سنجابست و اقرب قبول تذکیه انهاست نیز
هفتم حشرات یعنی جانوران کوچک زمینی است مثل موش و مار و خار پشت و نحو
ان و حق عدم قبول تذکیه در اینهاست هشتم مرغهائی است که گوشت انها را
نتوان خورد و قول بوقوع تذکیه انها خالی از قوت نیست و در طهارة مذکاة
از حیوانات بمجرد ذبح بدون دباغی خلافست لکن اقرب طهارة و عدم توقف
بر دباغی است و جواز استعمال نیز موقوف بر دباغی نیست و بعضی استعمال را
قبل از دباغی مکروه میدانند و مشهور علما واجب میدانند ازالهٔ نجاسة را مطلقا
اگر چه کمتر از درهم باشد از جامه و بدن از برای نماز و طواف از هر چیزی که

مشروط بطهارة باشد و بعضی از قدما مخالفت در اینحکم کرده اند و قول مشهور احوط
بلکه شاید اقوی باشد و واجبست ازالهٔ خون حیض از برای نماز و طواف اگر چه
کمتر از درهم بلکه قدر سر سوزن باشد و خون قروح و جروح مادامیکه منقطع
نشده معفو است و بعد از انقطاع در ان خلافست بعضی معفو میدانند تا پاک
شود و بعضی معفو نمیدانند در اینحال و بعضی با مشقت در ازاله معفو میدانند و
بدون مشقت نه و اگر مصلی دو جامه داشته باشد و احدهما نجس شده باشد و مشتبه
بطاهر شود واجبست براو دو نماز هر یکی در یکی از ان دو جامه و در وجوب
اعادهٔ نماز بر کسی که فراموش کرده باشد استنجا و شستن مخرج بول و غایط را
خلافست بعضی واجب میدانند در وقت و خارج وقت و بعضی مطلقا واجب ندانسته
و بعضی تفاصیل دیگر در مسئله داده اند و احوط بلکه اقوی قول اول است و خونیکه
بعد از ذبح باقی میماند در گوشت حیوان اگر ماکول اللحم باشد از ان خونیکه حین
بیرون امدن نداند و غالبا بعد از امدن باقی میماند اگر جزء چیزیکه حرام است
نباشد پاک و حلال است خواه در عروق باشد یا در شکم یا در گوشت و اگر خونیکه
عادتا باید ریخته شود و از بدن بیرون کشیده باشد یا بجهة انکه سر حیوان در وقت ذبح بلند
بوده خون باقی مانده در شکم جماعتی حکم بنجاسة ان نموده اند و اگر جامه را اب
کرچ بوته فشرده ان ضرر نیست مقصد دویم در نماز است و در ان چند فصل است
فصل اول در بیان اعداد نمازهاست بدانکه نماز افضل طاعات و اقرب قربات و اعظم
عبادات و فریضه از فرایض الهی را مثل ان تاکید و تحریص ننموده اند و واجبی
از واجبات مثل ان مبالغه در حفظ ان نکرده حتی انکه از رسول خدا صلی الله
علیه و اله وارد شده که فرموده اند که نیست میانهٔ کفر و اسلام فرقی مگر انکه ترک کند
فریضهٔ نماز را عمدا یا تهاونا و در حدیث دیگر فرموده اند که مثل نماز مثل عمود خیمه است
که اگر ان ثابت شود خیمه بر پا میشود و طنابها و میخها و پرده انتفاع میدهد و اگر
عمود شکسته شود دیگر میخ و طناب و پرده را نفعی نیست و در حدیث دیگر از حضرت
صادق

صادق علیه السلام روایت شده که محبوبترین اعمال در نزد خدا نماز است و اخر وصیتی
که انبیاء بان وصیت میکردند نماز بوده و اخبار در این باب بسیار است و امری که
باینحد صاحب شریعت در باب ان مبالغه فرموده از ان سهل نباید شمرد و حدود ان را
ضایع نباید ساخت و ان عبادتی است که از هر کسی طلب فرموده اند خواه فقیر
و خواه غنی و خواه زن و خواه مرد و خواه حر و خواه مملوک و خواه در سفر و
خواه در حضر و در هیچ حالی از حالات از هیچیک از مکلفین ساقط نمیشود اگر چه
حال خوف و ضرورة باشد حتی در حین مرض و جنگ و حتی در حال غرق شدن
مگر انکه در حال حیض و نفاس ان بر او واجب نیست و مگر در حال فقدان
طهورین که محل خلافست چنانچه سابقا معلوم شد بدانکه نمازیکه در شرع مطلوب
بود دو قسم است واجب و مستحب و هر یک را اقسام کثیره میباشد اما نماز واجب
فرایض یومیه است و جمعه و عیدین و نماز طواف و نماز میت و نماز ایات و نماز
احتیاط و انچه را بر خود واجب کنند بنذر و شبه ان و هر یک در جای خود مذکور
خواهد شد انشاء الله تعالی اما نماز یومیه پس هفده رکعت نماز واجبست در حضر
و یازده رکعت در سفر بتفصیلی که معلوم است که در صبح دو رکعت در سفر و حضر
و در ظهر چهار رکعت در حضر و دو رکعت در سفر و همچنین در عصر و مغرب سه رکعت در
سفر و حضر و در عشا چهار رکعت در حضر و دو رکعت در سفر و زیاده براین نماز
در شبانه روز باصل شرع واجب نیست و امر بمحافظت ان نمازها در شرع شده
و تاکید بمحافظت نماز وسطی فرموده و در تعیین ان خلافست و قول بانکه ان
نماز ظهر است خالی از قوت نیست و مستحبست در هر شبانه روزی در حضر سی و
چهار رکعت و از نوافل یومیه گویند هشت رکعت قبل از نماز ظهر و هشت رکعت
قبل از نماز عصر و چهار رکعت بعد از نماز مغرب و دو رکعت بعد از نماز عشا که
وتیره اش گویند و یازده رکعت نماز شب و دو رکعت نافلهٔ صبح و تاکید بلیغ شده
بنوافل یومیه خصوصا نماز شب و فضلش بحد و نهایتی زیاده از

از عدد است و مکروه است کلام میان مغرب و نافلهٔ آن بلکه میان نافلهٔ آن نیز مکروه
دانسته اند و مبادرت بنافلهٔ مغرب اولی است و بعضی قبل از همه تعقیبات و
بعضی غیر از تسبیح حضرت فاطمه زهراء علیها السلام از همه مقدم داشتن اولی و افضل
میدانند و در جواز قیام در عشیره خلافت و قول بعدم جواز احوط بلکه حکم
بان بعید نیست و نماز وتر را باید از نماز شفع جدا کرد و سه رکعت را بیک سلام
کردن مثل نماز مغرب جایز نیست و قول بجواز ضعیف است و جماعتی از علما
ذکر کرده اند که کسیکه نماز شب از او فوت شود پس برخیزد قبل از صبح پس وتر که
مراد از آن نماز شفع و وتر است با سنت و ترکه مراد نافلهٔ فجر است بجا آورد
نماز شب بجهة او نوشته میشود و عمل بانچه گفته اند باکی نیست زیراکه حدیث صحیح
بان دلالت میکند و انچه دلالت میکند بران اخبار زیاد مستفاد میشود از
جماعتی از علماء ابرار این است که قرائت قل هو الله در دو رکعت شفع و رکعت وتر
ارجح است و بعضی مستحب میدانند در دو رکعت اول توحید و معوذتین را
و در رکعت سیم توحید را مکرر و بعضی مستحب میدانند در دو رکعت شفع هل
وهل اتی علی الانسان را و مستحب است قنوت در رکعت وتر قبل از رکوع و وظیفهٔ
معینی در ان نیست بلکه بانچه خواهد دعا میکند از برای دین و دنیا و در بعضی
از اخبار است که ثنای خدا را و صلوات فرستد بر پیغمبر و استغفار کند بجهة
گناه عظیم خود و سزاوار است در قنوت خواندن ادعیه که از ائمه علیهم السلام وارد
شده و مستحب است در قنوت هفتاد مرتبه استغفار و در حدیثی از حضرت صادق
وارد شده که استغفار کن در وتر هفتاد مرتبه در حالی که دست چپ را بلند کرده باشی
و بدست راست استغفار را بشماری و عادت پیغمبر این بود که استغفار
میکردند در وتر هفتاد مرتبه پس هفت مرتبه میفرمود هذا مقام العائذ بك
من النار و همچنین مستحب است که سیصد مرتبه بگوید العفو العفو و مستحب است دعا کردن بجهة
برادران مؤمن باسامیهم و اقل ان چهل نفر است و بعضی گفته اند که ابتداء

باصحاب پیغمبر صلی الله علیه و اله و ائمه علیهم السلام بکند و زیاد میکند بر ایشان دیگرانرا
و در بعضی اخبار است که اگر خواهی دعا میکنی بر دشمن خود و نفرین میکنی او را
و اگر خواهی اسم ایشانرا میبری و دعای نوح در وتر مستحب است چنانچه بعضی
گفته اند و مستحب است زیاده بر نوافل یومیه میان مغرب و عشا دو رکعت نماز که
انرا غفیله گویند زیراکه این ساعت را ساعت غفلت میگویند و از حضرت صادق ع
روایت شده که هر که دو رکعت نماز کند میان مغرب و عشا و در رکعت اول بعد از
حمد بخواند و ذا النون اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه فنادی فی الظلمات
ان لا اله الا انت سبحانك انی کنت من الظالمین فاستجبنا له و نجیناه من الغم
وکذلك ننجی المؤمنین و در رکعت ثانی بعد حمد این و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها
الا هو و یعلم ما فی البر و البحر و ما تسقط من ورقة الا یعلمها و لا حبة فی
ظلمات الارض و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین بعد از قرائت دست
برداشته بگوید اللهم انی اسئلك بمفاتح الغیب التی لا یعلمها الا انت ان تصلی
علی محمد و ال محمد و ان تفعل بی کذا و کذا و بجای کذا و کذا حاجات خود را بگوید
و بگوید اللهم انت ولی نعمتی و القادر علی طلبتی تعلم حاجتی فاسئلك بحق محمد
و اله علیه و علیهم السلام لما قضیتها لی سوال نکند حاجتی را مگر آنکه خدا بر آورد
و لحوط عمل کردن بجمیع کیفیاتیست که در روایت وارد شده از کیفیت قرائت و
سوال و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام وارد شده که رسول خدا صلی الله علیه و اله
فرمودند وصیت میکنم شما را بدو رکعت نماز میانه مغرب و عشا که در رکعت اول
حمد و اذا زلزلت سیزده مرتبه و در ثانی حمد و پانزده دفعه قل هو الله بخواند پس
کسیکه این عمل را در هر ماه بکند از مؤمنین است و اگر در هر سال بکند از محسنین است
و اگر در هر هفته بجا اورد از مصلین است و اگر در هر شب بکند با من خواهد بود
در بهشت و ثواب او را کسی احصا نمیکند مگر خدا و عمل باین روایت باکی نیست
و اولی اینست که نافله را در هیچ حالی ترک نماید و بعضی گفته اند بجهة عذر

2 عوض و ان تفعل کذا و کذا و ان تقضی حاجتی گوید

که از آن جمله است هم و غم زایل میشود و مستحب است مسواک کردن قبل از نماز شب و
بعضی از علما گفته اند که مستحب بجا آوردن نماز شب متفرقا در سه وقت
و در روایت معویة ابن وهب از حضرت صادق علیه السلام که حکایت نماز پیغمبر صلی الله
علیه و اله کرده اند دلالتی بران هست زیراکه فرموده اند که انحضرت صلی الله علیه
و اله بنا و ایشان این بود که طهور خود را حاضر میفرمودند و در پیش سر خود میگذاردند
و مسواک خود را در زیر فراش خود و میخوابیدند انقدر که میخواستند چون
بیدار میشدند می نشستند و چشم را باسمان میگردانیدند پس میخواندند ایات
از ال عمران که ان فی خلق السموات و الارض تا اخر و مسواک کرده طهارة
بجا اورده میرفتند بسوی مسجد و چهار رکعت نماز میکردند رکوع و سجود را
بمقدار طول میدادند پس میخوابیدند انقدر که میخواستند پس برمیخواستند و
وظایف مذکوره را بجای اوردند و باز میخوابیدند چون بیدار میشدند
بجای اوردند وتر را و رکعتین فجر را بجای اوردند و انچه در دعا نوشته شده شرط
نیست بلکه مجموع را باهم میتوان بجا اورد چنانچه در حدیث دیگر وارد شده و
مستحب است صد مرتبه صلوات میان نافلهٔ صبح و نماز صبح و مستحب است ادعیه ماثوره
در نوافل و مستحب است خوابیدن بر جانب ایمن بعد از نافلهٔ فجر که اخر نماز شب است
و خواندن پنج ایه از اخر ال عمران تا الی المیعاد و خواندن این دعا که
استمسکت بعروة الله الوثقی التی لا انفصام لها و اعتصمت بحبل الله المتین
تا اخر دعا و در کتب ادعیه مذکور است و جماعتی تجویز کرده اند تبدیل ضجعه را
بسجده و شهید تجویز نموده تبدیل ان را براه رفتن و تکلم کردن و خوابیدن را
افضل دانسته و در انچه مستحب است از قرائت در دو رکعت اول نماز شب خلافست
بعضی مستحب میدانند قرائت حمد و سی مرتبه اخلاص و بعضی در رکعت اول بعد از حمد
اخلاص و در ثانیه سی مرتبه قل یا ایها الکافرون و بعضی مستحب میدانند قل یا ایها الکافرون را
در اول هر رکعت از نماز شب و بعضی در رکعت اول بعد از حمد اخلاص و در ثانیه قل یا

ایها الکافرون را و بعضی از علماء گفته اند که سزاوار است متهجد را عمل بجمیع اقوال
در احوال مختلفه و مستحب است طول دادن با وسعت وقت و تخفیف ان با ضیق و در
دو رکعت نافلهٔ فجر افضل قرائت حمد است بعد از حمد در اول و اخلاص در ثانی
و خواندن توجه را در نوافل ظهر و مغرب و عشا و نوافل شب و رکعت وتر
بعضی ذکر کرده اند که رکوع انرا طول میدهد بقدر قیام ان و سجودش بقدر
رکوع و قیام از رکوع و سجودش مساوی است و افضل اخفات است در نوافل
روز و جهر در نوافل شب و در جواز نشستن با قدرت بر ایستادن در نوافل بعضی
از نیز خلافت اقوی جوازاست و احوط عدم جواز است و در حالیکه نشسته
بجا اورد سزاوار است که هر دو رکعت را بیک رکعت حساب نماید و اگر رکعتی را بر یک
محسوب دارد نیز جایز است و کسی که نشسته نماز کند مستحب است که بعد از قرائت برخواسته
و در حال قیام رکوع کند که نماز قایم بجهة او نوشته شود و مستحب است که اگر نشسته
نماز کند در حال قرائت مربع بنشیند و در حال سجود بر ظاهر بوده باشد و در جواز
خوابیدن بر پشت و بر پهلو با قدرة بر قیام نیز خلافت و قول بجواز قویست و احوط
ترک است و در سفر نافلهٔ ظهر و عصر ساقط است و وتیره را بعضی تجویز کرده اند
و اقوی سقوط است و نافلهٔ مغرب و شب ساقط نیست و بعضی نوافل فرایض را در
اماکن اربعه که اتمام در انها جایز است ساقط نمیدانند بر همان فرمان مشکل است
و از بعضی ظاهر میشود که نوافل ماه مبارک در سفر ساقط نمیشود و ایا سفری که موجب
سقوط نافله میباشد باید مباح باشد یا نه ظاهر عدم سقوط در سفر حرام است
پس سقوط نافله را بهمان سفر است و بعضی تصریح کرده اند بسقوط نافله در حال
خوفی که موجب قصر باشد و مجموع نوافل هر دو رکعت بیک تشهد و سلام است
مگر وتر و صلوة اعرابی چنانچه مشهور گفته اند و بعضی غیر ان نیز استثنا کرده اند
و ان مشکل است و شرط است در وجوب نماز بلوغ و عقل و اما اسلام شرط
وجوب نیست بلکه شرط صحت است و مستحب است تمرین طفل در شش سالگی و بعضی در

عادت دادن

هفت سالگی گفته اند و بعضی گفته اند که در ده سالگی او را امر نهند بجهة نماز و بعضی
در نه سالگی گفته اند و مخیر است در نه میان وجوب و ندب چنانچه بعضی گفته اند
و مستحب است تفریق اطفال در غاز جماعة و در روایت شده از حضرت باقر علیه السلام
که چون پسر سه ساله شد میگویند باو که بگو لا اله الا الله هفت مرتبه پس او را
میگذارند تا سه سال و هفت ماه و بیست روز پس میگویند باو که بگو محمد رسول الله
هفت نوبت پس چون چهار سالگی تمام شد میگویند بگو صلی الله علیه و آله پس
چون شش سالگی گذشته امر میکنند او را بشستن رو و دستها و نماز پس چون نه
سالگی شد دعغه و نماز را بان نشان میدهند و بجهة ان او را امر نهند چون ده
و نماز را یاد گرفت خدا و الدین او را امر نهند و بعضی گفته اند که اگر نماز کرد
و بالغ شد در وقت نماز را اعاده میکند فصل سیم در اوقات نماز است بدانکه
نماز یومیه را وقتی است معین که تقدیم و تاخیر از ان جایز نیست و از برای هر یک از
انها دو وقت وقت فضیلت و وقت اجزا و تاخیر از وقت فضیلت جایز است
و کناهی بر او نیست ولی تارک مستحب و اگر در وقت اجزا بجا اورد و نوافل یومیه
نیز موقتند باوقات خاصه اما نافله مغرب اول وقتش بعد از فراغ از نماز
مغرب است و در اخر ان خلافست اقوی ان است که وقتش تا بر طرف شدن حمره
مغربیه است و اعتبار به شفقی در جانب مغرب بعد از حمره نیست و بعضی وقتش را
ممتد با متداد وقت نماز مغرب میدانند و اگر وقت نافله خارج شود بعد از
شروع در نافله در جواز اتمام نافله و بی اذان اخفتن و مزاحم فریضه نبا نافله
و در مسئله چندین قول است و لکن اقرب در نظر وجوب قطع و عدم جواز
اتمام است مطلقا حتی ان دو رکعتی که شروع در ان کرده باید قطع نماید و اگر
شک کند در بیرون رفتن وقت نافله حکم میکنند ببقای ان و اما وقت وتیره بعد
از نماز عشا است و وقتش ممتد است با متداد وقت عشا و اگر نصف شب شود
ان را بجا نیاورده باشد تصریح کرده اند جمعی بانکه قضا است و اگر نصف شب داخل

شود

شود و او در اثنای ان باشد در جواز اتمام و صحت ان خلافست اقرب عدم صحت
اگر تمام انرا در وقت ادراک نکند لکن تمام کرد نش احتیاطا باکی نیست و مستحبست
که وتیره را اخر نوافل قرار دهد و مستحبست در ان قرائت واقعه و توحید
و اما نماز شب پس اول وقت ان بعد از نصف شبست پس تقدیم بر ان بدون
عذر جایز نیست و وقتش ممتد است تا طلوع فجر ثانی و مراد از نماز شب مجموع
هشت رکعت و شفع و وتر است و مراد از نصف شب نصف مجموع ما بین غروب
شمس و طلوع شمس است چنانچه بعضی تصریح کرده اند و ان معلوم میشود
براین سبب و میل کردن ستارها که در وقت غروب شمس طالع شده اند
و اگر چهار رکعت از ان بجا اورده صبح طالع شود جایز است تمام کردن
ان و مزاحم نماز صبح و اگر خواهد میتواند ان را ترک کند و ما بقی را بعد از
نماز صبح بجا اورد بلکه ان افضل است و متحقق میشود اکمال چهار رکعت
با کمال سجده اخر از رکعت چهارم اگر چه هنوز سر بر نداشته باشد و احوط
عدم مزاحمت است در حالیکه باعث فوت وقت فضیلت نماز صبح شود اگر چه
جواز ان حتی در این حال در کمال قوة است و در صورة مزاحمت و بجا اوردن
ما بقی از نماز را بعد از طلوع فجر ما بقی را بتخفیف بجای اورد و اقتصار
بر اقل انچه مجزیست مینماید پس سوره را ترک میکنند و در رکوع و سجود یک
تسبیح میگوید و اگر نشسته بجا اورد نشسته میکند و اما جواز مزاحمت
در وقتی است که چهار رکعت را بجا اورد بگمان انکه مجموع را درک میکند پس
خطایش ظاهر شود یا در صورة علم بانکه وقت زیاده از چهار رکعت نیست
نیز جایز است پس جایز است او را شروع بچهار رکعت و مزاحمت بعد از ان
خواه عمدا نماز را تا ضیق وقت انداخته باشد یا بدون اختیار بعضی
از علماء تصریح کرده اند بجواز ان در هر دو قسم و در صورة مزاحمت محتاج
نیست ادا یا قضا نیت و شفع و وتر نیز جزو نماز شب است پس اقوی این

در این صورة بجا میتوان اورد و اما اگر چهار رکعت قبل از فجر بجا نیاورده باشد مزاحمت را
جایز نمیدانند بلکه حرام میدانند پس اگر در اثنای نماز صبح شود باید قطع کند
انرا و قضای فرایض یومیه از انجمله قضای او واجبست میتوان انرا
در هر وقتی بجا اورد مگر در وقتیکه وقت فریضه حاضره یومیه تنگ شود
خواه فریضه حاضره جمعه باشد یا غیر ان و هرگاه وقت حاضره یومیه تنگ
شود انرا باید مقدم داشت بر غیر ان مطلقا اگر چه ان غیر ادای غیر یومیه باشد
مثل نماز کسوف همچنانچه جماعتی گفته اند پس اگر در اثنای نماز قضا مبین شد که
وقت حاضره تنگ شده انرا قطع کرده شروع بحاضره مینماید چنانچه از جماعتی
ظاهر میشود و در اوقاتیکه نماز مکروه است قضای نمازهای خود شده مکروه
نیست و هر نمازیکه در شرع وقت معینی بجهة ان معین شده مثل نماز یومیه جایز نیست
تقدیم بر وقت و نه تاخیر از وقت و حکم جزئی حکم کل است پس جزء نیز تقدیم
و تاخیرش جایز نیست خواه عذری باشد یا نه حتی نماز عشا اگر چه بعضی را
در ان خلافی هست پس کسی که عالما عامدا قبل از وقت شروع در نماز
کند نمازش باطلست اگر چه بعضی از ان را در وقت کند اگر چه ان جزء قبل از
وقت تکبیر تنها باشد بلکه نیت تنها نیز همین حکم دارد اگر انرا جزء دانیم و اگر
باعث بر تقدیم تعیه باشد و اگر شروع بنماز کند با انکه باعتقاد او وقت داخل
شده پس معلوم شود که مجموعش در وقت اتفاق افتاده پس اگر میدانست که
ممنوع است از ان نماز او فاسد است و اما اگر باعتقاد نش این جایز بود بجهة شبهه
صحت نمازش در کمال قوة است و مع ذلک احتیاط را ترک نکند و بان نماز اکتفا
ننماید و اگر کسی نماز را بتمامها قبل از وقت کند بجهة نسیان نمازش فاسد است خواه
مراعات وقت را فراموش کرده باشد یا انکه نماز کند و اصلا وقت را بخاطر نیاورد و انکه
نماز را وقتی هست و اگر شروع بنماز کرد قبل از وقت و از اتمام کرد در وقت در صحت و
فساد نمازش خلافست و اقرب در نظر فقیر صحت نماز است اگر چه انچه قبل از وقت اتفاق

افاده

افاده همان تکبیرة الاحرام بوده باشد و اما اگر نا سیا شروع بنماز کرده پس مجموع ان
در وقت اتفاق افتد پس اقرب صحت ان نماز است بهر نسیانی که بوده باشد و اگر
جهلا نماز را بتمامها قبل از وقت کند نمازش باطلست خواه بحکم جاهل باشد
باینمعنی که نداند نماز را وقتی هست و باید مراعات ان نمود یا جاهل بموضع
باینمعنی که نداند وقت داخل شده یا جاهل بتفصیل اوقات باشد اگر چه داند
که نماز را وقتی است که در انوقت باید کرد یا جاهل بحکم نماز قبل از وقت باشد
و اگر شروع بنماز کند جاهل بهر معنی که باشد و نمازش را در وقت تمام کند نیز
نمازش باطلست و قول بصحة ضعیف است و اگر جاهل بحکم نماز کند و معلوم شود
که مجموع نمازش در وقت بوده در صحت نمازش خلافست و مسئله در کمال اشکال
لکن قول بصحة اقربست و مع هذا ترک احتیاط نکند و اگر عالم بحکم نماز را بجا
بیاورد در وقتی که شک در دخول وقت داشته پس معلوم شود که مجموع ان در وقت
بوده اگر دخول در نماز باعتقاد نش جایز بوده بجهة شبهه نمازش صحیح است و بعضی
مطلقا نمازش را فاسد میدانند پس احتیاط را ترک نکند و اگر بجهة ظن بدخول وقت
نماز را بتمامها قبل از وقت کرده نمازش باطلست اگر چه ظنی باشد که شرعا معتبر بوده
و اگر معین شود که ظن او مطابق واقع بوده و نمازش در وقت اتفاق افتاده
بوده اگر ظن او ظن معتبر در شرع بوده نمازش صحیح و الا در صحت صلوة نیز اشکال است
البته احتیاط را ترک ننماید و بان نماز اکتفا نکند و در هر جائیکه حکم شد بفساد نماز بسبب
وقوع کل یا جزء اش قبل از وقت باید انرا بعد از دخول وقت اعاده نماید و اگر اعاده
نکرد باید بعد از وقت قضا نماید و اگر در اثناء نماز فسادش معلوم شد باید قطع نماید
و اولی این است که تا امکان تحصیل علم بدخول وقت نه باعتبار تاخیرات اکتفا بظن نمیتوان نمود
اگر ضرری و حرجی در تحصیل علم نباشد در قول بجواز اعتماد بر ظن ضعیف است
و اگر ممکن نشود تحصیل علم بهیچوجه اگر چه بتاخیر نماز باشد مدة طویلی اعتماد
بظن جایز است و اگر به تاخیر نماز مدة طویلی تحصیل علم توان نمود و لکن بعد

ممکن باشد بجهت ابری یا غباری یا غیر آن در جواز اعتماد بظن و عدم وجوب صبر بجهت تحصیل
علم و وجوب تأخیر خلافست و مسئله در غایت اشکال است پس احتیاط را ترک
نکند لکن قول بجواز اعتماد بر ظن در آن حال اقربست و بنابر جواز اعتماد بر
ظن شرط نیست که آن ظن حاصل از سبب خاصی بعینه باشد بلکه از هر چه حاصل شود
اعتماد میتوان نمود و همچنین شرط نیست که آن ظن قوی و متاخم علم باشد بلکه مطلق
ظن کافی است و همچنین شرط نیست تفحص از معارض و تجسس کردن بجهت آنکه آیا این ظن را
معارضی هست که آنرا ابطال کند یا نه لکن این در صورتی است که در تأخیر کردن تأخیر علم
حاصل نمیشود اما با احتمال حصول آن بملاحظه بعضی از امارات و اسباب اعتماد بر
ظن بدون اجتهاد جایز نیست پس تفحص بنحویکه مودی بتاخیر نشود لابد است
پس تفحص و بحث در مدت طویلی و سوال از اشخاص بسیار و رفتن بسوی مکانهای دور
ضرور نیست اما تأخیر قلیلی که لازم تفحص و بحث است لابد منه است واگر تحصیل علم
متعذر و مشکل باشد اما ممکن باشد آیا اعتماد بظن میتوان کرد یا باید متحمل شود مشقت
و عسر را و علم را تحصیل کند در آن اشکال است لکن اقرب جواز اعتماد است اما
ترک احتیاط را نکند در اشکال در جواز عمل بشهادة عدلین بدون حصول ظن اشکال است
پس احتیاط را البته ترک ننماید اما شهادة یک عادل را اعتمادی نیست اگرچه فرض کنیم
قبول قول عدلین را در صورتیکه عمل بظن جایز باشد عمل بقول عدلین یا یک
عادل میشود اگر افادۀ ظن نماید والا فلا و اما اذان موذنین را اعتمادی بر آن نیست
خواه ثقه باشند یا نه اگر علم ممکن باشد مگر آنکه اذان ایشان افادۀ علم نماید و در
صورت عدم امکان علم اعتماد باذان میتوان نمود اگر افادۀ ظن نماید بجهت ظن
پس فرقی میانه موذن عادل و فاسق و مخالف و شیعه نیست واگر افادۀ ظن ننماید
اعتمادی بر آن نیست در هیچ حال و همچنین اعتمادی بخواندن خروس و امثال آن
ابدا نیست در حکم بزوال مگر افادۀ علم نماید یا افادۀ ظن نماید در جائیکه اعتماد
بظن توان و جماعتی از علما گفته اند که کسی که کور باشد یا محبوس باشد در مکان
تاریکی

تاریکی که تشخیص اوقات را ندهد و عامی که معرفت اوقات را نداشته باشد جایز است
ایشان تقلید غیر در آن مشکلاتست بلکه تحقیق آنست که اگر ایشان تحصیل علم ممکن است
واگرچه بتأخیر زمان باشد واجبست ایشان تحصیل علم واگر بهیچ نحو علم ممکن نباشد
اگر ایشان را تحصیل ظن ممکن باشد واگرچه باخبار غیر باشد من باب الظن عمل
میکنند واگر نه علم و نه ظن ممکن نباشد در این وقت تقلید جایز است و بعضی
گفته اند که اگر مظنه خروج وقت نافله داشته باشد نافله را ترک و شروع بفریضه
نماید و نافله را قضا کند و این احوط است اگرچه لزوم آن معلوم نیست و جماعتی
تصریح کرده اند بوجوب معرفت وقت و حق اینست که اگر مراد وجوب شرعی است
که بر ترک آن عقاب بوده باشد پس آن معلوم نیست واگر وجوب من باب المقدمه
که بر ترک آن بخصوصه عقابی نیست پس این حق است لکن واجب آنقدری است
که واجب که بجا آوردن نماز باشد در وقت موقوف بر آن است پس بنابراین معرفت
وقت بنحوی که علما ذکر کرده اند و تفصیلاتی که داده اند واجب نیست فصل سیم در
در لباس مصلی است بدانکه جایز نیست نماز در جلد میته خواه ماکول اللحم باشد
یا نه خواه دباغی شده باشد یا نه و خواه نجس العین باشد یا نه خواه صلاحیت
ستر عورة داشته باشد یا نه بلکه با خود داشتن آن جایز نیست اگرچه پوشیده
باشد خواه نماز فریضه باشد یا نافله خواه نماز میت باشد یا غیر آن پس اگر عمدا
در آن نماز کند یا با خود داشته نماز وی باطلست و در صورت سهو اشکال است
لکن اقرب عدم فساد است مگر اینکه آن میته نجس یا غیر ماکول اللحم باشد که
حکم نجس و غیر ماکول بر آن جاری میشود و اما حکم مخصوص میته حیوانیست که
صاحب نفس سائله باشد یا اعم است که شامل مثل ماهی و مار نیز هست در آن
خلافست لکن اقرب تعمیم حکم است و نماز در موی کرک و پشمی که از حیوان ماکول
اللحم چیده باشند یا ریزانیده باشند در حال حیوة یا بعد از موت اشکالی نیست و
محتاج بشستن نیز نیست واگر از میته کنده باشند در آن خلافست و معتمد جواز

لباس

نماز است در آن لکن اگر علم بنجاست آن موی کنده شده داشته باشد بنحویکه زوال
آن نشود الا بشستن یا کندن محل نجس آن را باید شست یا باید کند اگر نماز موقوف بر
طهارة آن پشم مثلا بوده باشد واگر چیزی از میته با آن باشد آنرا باید کند و بعضی
غسل را مطلقا واجب میدانند و آن احوط است و بر این مسئله متفرع میشود
مسئله محل عام البلوی و آن اینست که بنابر مختار که اصل طهارة موی کنده شده
از حیوان میته است اگرچه آن جزئی که داخل است در جلد بوده باشد اگر در حال
وضو یا غسل موئی از ریش یا بدن کنده شود چنانچه غالبا اتفاق می افتد اگر
آن مو یا آن جزئی از آن که داخل جلد بوده ملاقات با آبی که بصورت یا دست رسیده
نماید آن آب نجس نشود و در وضو و غسل خللی عارض نگردد و همچنانچه در مو و پشم
حیوان ماکول اللحم نماز جایز است مطلقا اگرچه از میته باشد همچنین جایز است در
پر آن و استخوان آن و جمیع اجزائی که در آن حلول نکرده و موقوف بر شستن
نیست مگر با شروط سابقه و نماز در جلد حیوان ماکول اللحم بعد از ذبح بی اشکال
است اگرچه دباغی نشده باشد و بعضی موقوف بر دباغی میدانند و آن احوط است
واگر شک کند در جلد حیوانی ماکول اللحم که آیا مذکی است یا از میته آیا جایز است
نماز در آن یا نه مسئله محل اشکال است و تحقیق آنست که مسئله را چندین صورتست
و حکم در آنها مختلفست صورت اول آنکه آن جلد را که فرض شد که علم بتذکیه آن
نداریم از دست مسلمی گرفته شده که آن مسلم محکوم بکفر نیست و میته و ذبیحه اهل
کتاب را نیز حلال نمیداند و نمیدانیم که از دست کسی گرفته که اگر خود از دست او
میگرفتیم حکم بمیته بودن آن میکردیم پس در این حال حکم بطهارة آن جلد میشود
و جایز است نماز کردن در آن خواه آن مسلم اثنی عشری باشد یا غیر اثنی عشری
اگرچه از مخالفین باشد خواه در گرفتن بطریق انتقال عینی مثل بیع و هبه و
نحو آن یا بطریق انتقال منفعت مثل اجاره و عاریه بلکه اخذ بطریق غصب نیز
حکم بطهارة میشود و بالجمله بمجرد وجود جلد در دست مسلم حکم بطهارة آن
میشود

میشود اگرچه مظنه داشته باشد که تذکیه نشده و مسلم و خنثی نیز مثل مسلمند و فرقی
میان شیعه و سنی نیست صورت دویم آنکه آن جلد را از دست مسلمی محکوم بکفر نیست که
نداند که او از دست کسی گرفته که اگر از دست او گرفته شود حکم بمیته بودن آن جلد
میشود لکن آن مسلم حلال داند میته را بدباغی اما خبر ندهد که آن جلد مذکی
است یا نه و در طهارة و جواز نماز در آن جلد خلافست لکن اقرب حکم بطهارة
آن و جواز نماز کردن در آن است لکن احوط ترک آنست واگر مسلم مستحل میته
بدباغی خبر دهد بتذکیه قول او معتبر است واگر خبر دهد باینکه آن جلد میته است
حکم بنجاست آن میشود واگر نداند که آن مسلم میته را بدباغی حلال میداند حکم
بطهارة آن جلدیکه از او گرفته میشود میشود و بالجمله جایز است نماز در جلدی
که از مسلمی که حکم بکفر نمیشود گرفته شود اگر نداند که آن میته است و خبر بمیته
بودن آن نداده باشد خواه بداند که او میته را حلال میداند یا ذبیحه اهل کتاب را حلال
میداند یا نداند و خواه در بلاد اسلام بوده باشد یا بلاد کفر و حکم زن و خنثی
حکم مرد است واگر ظن داشته باشد باینکه آن میته است نیز حکم بطهارة
میشود لکن احوط اجتناب است صورت سیم آنکه از سوق مسلمانان گرفته شود لکن در
دست کافری گرفته شود و این جلد را حکم بطهارة میشود و جایز است نماز در آن
خواه آن سوق در بلاد اسلام باشد یا بلاد کفر خواه آن شخصی که از او گرفته
شده معلوم باشد اسلام او یا مجهول الحال باشد واگر معلوم الکفر باشد حکم
بنجاست آن میشود و معتبر صدق اسم سوق است پس دکانی معدودی که در اطراف
واضح شده باشد اعتباری با آن نیست و مراد بسوق اسلام آنست که غالب اهل آن
مسلمان باشند اگرچه حاکم ایشان کافر باشد واگر صاحب آن جلد خبر دهد
که آن میته است حکم بنجاست آن میشود صورت چهارم آنکه در بلادی که فرض شود
که غالب آن اهل اسلام میباشند و آن کسیکه از او گرفته شده کافر نباشد پس آن
جلد نیز محکوم بطهارة است و جایز است نماز در آن خواه آن شخص معلوم باشد

اسلام مثل مجهول الحال باشد و خواه میته را حلال داند یا نه خواه خبر بتذکیه بدهد
یا نه مگر آنکه خبر دهد یا آنکه میته است که حکم بنجاست میشود و صورة پنجم آنکه آن جلد
از دست کافری گرفته شود آن محکوم است بنجاست و عدم جواز نماز در آن خواه
آنکه کافر حربی باشد یا ذمی یا مرتد یا غیر آن اگرچه از فرق مسلمین باشد مثل غلات
و خوارج لکن در این قسم اشکال است و اگر بداند که آن کافر از مومنی گرفته
اقرب جواز نماز است در آن همچنین اگر بداند که مسلم از کافری گرفته اقرب حکم
بجواز نماز است در آن نیز و صورة ششم آنکه از بازار مسلمین و یا از کفار از کسی بگیرد
که اسلام او معلوم نباشد یا در دار الکفر گرفته شود از کسی غیر معلوم الاسلام
و از احکم بنجاست میشود و نماز در آن جایز نیست خواه خبر بتذکیه بدهد
یا نه صورة هفتم آنکه آن جلد را از دست کسی نگیرد بلکه افتاده باشد در جائی
خواه بلاد اسلام باشد یا کفر و حکم آن در کمال اشکال است لکن اقوی عدم جواز و
وجوب اجتناب است و شک در تذکیه حیوان غیر ماکول اللحم مثل شک در تذکیه
حیوان ماکول اللحم است در جمیع اقسام سابقه و جایز نیست نماز در جلد
حیوان غیر ماکول اللحم غیر از سنجاب و خز پس جایز نیست نماز در جلد سباع
اگرچه تذکیه شده و دباغی شود و همچنین جایز نیست نماز در جلد کلب و خنزیر
و پلنگ و یوز و گرگ و خرس و حشرات و مسوخات و گربه و غیر اینها
که ماکول اللحم نیستند و حیوانات دریائی که ماکول اللحم نیستند و همچنین جایز نیست
در جلد روباه و شغال و قول بجواز ضعیف است و همچنین جایز نیست نماز در
جلد حواصل خوارزمیه و فرقی میانه مذکی و غیر آن نیست خواه دباغی شده
باشد یا نه و فرقی میانه ساتر و غیر آن نیست و همچنانکه نماز در جلد اینها جایز نیست
همچنین جایز نیست نماز در موی اینها و پشم و کرک و پر و استخوان اینها و غیر آن
از گوشت و پیه و دندان و اگر اجزاء این حیوانات بند زیر جامه یا کلاه که به
باشد نیز نماز در آن جایز نیست و قول بجواز ضعیف است و ملحق میشود بآن

هر جامه

هر جامه که از حیوان غیر ماکول اللحم باشد اگرچه ساتر نتواند بود و اگر جزوی از آن
حیوان را با خود داشته باشد و نپوشیده باشد آن را اگرچه صلاحیت ستر عورت
داشته باشد در جواز و فساد نماز حتی در هر جزوی از حیوان غیر ماکول اللحم
که با خود داشته باشد اگرچه یکمو از آن بوده باشد و جمعی قائل بجواز شده و حکم
بعدم جواز را مخصوص بآن صورتی که پوشیده باشد نموده اند و مسئله محل اشکال
است لکن اقرب جواز است لکن احتیاط را نباید ترک کرد بمراعات قول اول
پس نماز در موهائی که به جامه می نشیند باید ترک شود و همچنین با اجزاء
حیوانات غیر ماکول اللحم غیر آنچه استثنا میشود و عرق و رطوبات و سایر فضلات
از آنها که پاک است حکمش حکم مو و استخوان آنها است و همچنین است از آنها
اما اگر آب یا غیر آن را ببلعد و بعینه برگرداند بدون استحاله و انقلاب نماز با او
ضرری ندارد و اگر رطوبتی از آن ببدن یا جامه برسد و خشک شود و جرمی
از آن نماند محتاج بشستن نیست مانند نجاسات و استخوان آن حیوان مثل سایر
اجزاء او است پس نماز با عاج را باید ترک کند اگرچه قلیلی باشد و اما اگر
موی خود شخص کنده شده باشد و با او باشد نماز در آن جایز است اگرچه با جزو
غیر ماکول نماند آنچه ذکر کنیم و حکم ناخن و عرق و آب دهن و سایر رطوبات و
فضلات طاهره حکم مو است حتی مثل شیر و ودی و مذی و وذی و اشک
چشم بلکه اقرب جواز نماز است با فضلات طاهره غیر خود و موی غیر و اما
اگر از موی خود شخص یا غیر لباسی ساخته باشند در جواز نماز در آن اشکال است
لکن اقوی جواز است اگرچه احوط ترک است و همچنین جایز است نماز در
دیزه و شوراتی که از خیمها و ملحها در وقت به شدن یا غیر آن کنده میشود یا
سرکچلها ریخته میشود یا از دست و بدن سوده میشود اگرچه در جزو
مستصحب قائل بمنع باشیم و اما اگر از پوستها از غیر خود شخص باشد اقوی و احوط
لزوم اجتناب است و اما نماز با شپش و کک و پشه و مگس باکی نیست و همچنین با موم

و عسل اگرچه با جزو مستصحب جایز ندانیم و در طاهر متنجس و عسل احوط اجتناب لکن
اقوی جواز است و همچنین جایز است نماز با آنچه (?) و هر حیوانی که گوشتی ندارد مثل
نماز با مروارید باکی نیست و همچنین با صدف و اگر حیوان غیر ماکول اللحم خود بخود
بنشیند بر شخص در حال نماز اقرب صحت نماز او است اگرچه در جزو مستصحب منع کنیم و اگر
بموی جلد غیر ماکول اللحم یا پشم یا کرک آن یا استخوان نماز کند اقرب صحت نماز است
و اگر شک کند در جلد و مو و استخوان انها اجزاء حیوان که آیا از حیوان ماکول اللحم
باشد احوط و اظهر وجوب اجتناب است همچنین اگر بداند که جلد و کرک از غیر ماکول اللحم
و لکن شک کند که آیا از حیوانی است که نماز با جلد و کرک آن میتوان کرد یا نه اقرب
وجوب اجتناب است نیز و ثابت میشود بودن جلد و کرک از حیوان ماکول اللحم
بشهادة عدلین و در اثبات آن بشیاعی که مفید ظن باشد اشکال است و احتیاط
را ترک نکنند و لکن بقول صاحب مال و بایع ثابت میشود و اگر حیوانی را
نداند که ماکول اللحم است نه بتقلید و نه باجتهاد اقرب و احوط وجوب اجتناب
و اشکالی نیست در فساد نماز کسی که عمدا نماز کند در جلد یا پشم یا کرک یا استخوان
از حیوان غیر ماکول اللحم و همچنین اگر سهوا یا جهلا نماز کند بنا بر اقرب خواه نماز
واجب باشد حتی نماز میت و خواه مستحب و خواه زن باشد یا مرد و اما اگر
نماز در صورتی است که مجموع نماز در آن کرده شود یا جزئی از آن کافی است در
فساد یا شرط است صدق اسم نماز در آن اقرب احتمال اخیر است و در صورت
مثل تقیه و سرما و نحو آن اگر باعث نماز کردن در آن شود نماز صحیح است
و اگر حیوان ماکول اللحم غیر ماکول شود مثل آنکه انسانی او را وطی کند یا
جلال شود پس آن مثل حیوان غیر ماکول اللحم بالذات نیست پس نماز در جلد و
موی صحیح است لکن احتیاط را ترک نباید کرد که مسئله محل اشکال است و
اما آنچه خوردن گوشتش مکروه است مثل آنچه حرام است نمی باشد پس نماز در
جلد و پشمش جایز است و مکروه نیز نیست و در جواز نماز در جامه که بر روی

کرک

کرک روباه یا شغال بوده یا در زیر آن بوده اگرچه نجس نشده باشد و جزئی از آن
بآن جامه نمانده باشد خلاف است اقرب جواز با کراهت است و نماز در کرک خز جایز است
اگر خالص باشد از موی حیوانی که نماز در آن جایز نیست و خواه آن جامه ساتر باشد
یا نه و در جلد خز خلاف است اشهر و اظهر جواز است و احوط عدم جواز است اما
جواز آن در صورتی است که مذکی باشد و چنانچه بعضی اصحاب گفته اند تذکیه آن اخراج
از آب است در حال حیات مثل ماهی و تذکیه آن معلوم میشود همچنانکه تذکیه سایر جلدها
معلوم میشود بتفصیل سابق و اما کرک آن پس مشروط بتذکیه نیست و اما سایر
اجزائش مثل استخوان و گوشت نماز در آن جایز نیست و اگر کرک خز مغشوش و
مخلوط شده باشد بکرک یا موی حیوان غیر ماکول نماز در آن جایز نیست اگرچه
خز غالب باشد و اگر خز را با ابریشم مزج کنند و جامه کنند نماز در آن جایز
نیست اگر خز مستهلک شود و در تعریف خز خلاف است اقوی آنست که آن سگ
آبی است چنانچه بعضی از علما حکم کرده اند و از صحیح عبد الرحمن بن حجاج و روایت
ابن ابی یعفور مستفاد میشود و از بعضی از محققین اطبا نقل شده و بدانکه بعضی از
علما اشکال کرده اند در نماز در آن جلد که در این زمانها مشهور بجلد خز میباشد در زمان
که معلوم نیست که این همان خز است که در اخبار و کلام علما تجویز نماز در آن کرده
اند و اما نماز در جلد سنجاب خلاف است در جواز آن اقرب و احوط منع است
و کرک آن مثل جلد شی میباشد و بنا بر مختار حکم سنجاب مثل حکم سباع است در
احکام مفروع (?) و بعضی از علما گفته اند که سنجاب حیوانیست بقدر موش صحرائی
که موی آن در غایت نرمی است از پوستش پوستینی میسازند که ظرفا از آن میپوشند
و بسیار صاحب حیله است هرگاه کسی را ببیند در درختهای بلند بالا رود
و از حد بلاد صقالبه بسیار است و بهترین پوست آن آنست که ازرق و املس
بوده باشد و حرام است بمردان پوشیدن حریر که قابل ستر عورت بوده باشد در
حال نماز و غیر نماز مگر در حال حرب و ضرورت پس پوشیدن از معاصی است

لکن

که اگر اصرار بران نماید فاسق میشود و بعضی بخصوص پوشیدن او را فاسق دانسته اند
اقرب انست که بعضی ان فاسق نمیشود و در حال نماز علاوه بر حرام بودن نماز نیز
نیز فاسد میشود خواه بان ستر عورت کرده باشد یا نه و خواه نماز نافله باشد یا
فریضه حتی ایات و نماز میت و خواه عالم ببطلان نماز در ان باشد یا نه بلکه
اگر سهوا یا نسیانا یا جهلا بانکه ان حریر است نماز کند در ان نماز نیز باطل است
بنا بر اقرب و احوط و اگر شک کند در حریر بودن در صحت نماز در ان اشکال است
پس احتیاط را از دست نباید داد و اما شرط است در حکم بفساد نماز در حریر که خود
نماز در ان کرده شود یا انکه جزئی از ان اگر در ان باشد کافی است اقرب
که معتبر صدق نماز در حریر است عرفا و کج نیز حکمش مثل حکم ابریشم است و بر اطفال
حرام نیست پوشیدن حریر اگرچه ذکور باشند و همچنین بر خنثی نیز حرام نیست علی
کبرین اتفاق بران بنا بر اظهر و اما در فساد نماز ایشان مثل بالغ اشکال است و
در حال حرب جایز است پوشیدن حریر اگرچه ضرورتی نباشد و معتبر صدق
اسم حرب است عرفا حقیقة نه مجازا و ایا این حکم مختص بحرب مباح است یا در
حرب حرام نیز جایز است احوط اول است بلکه ان خالی از قوت نیست و
جایز است پوشیدن ان قبل از شروع بحرب اتفاقا بکه عادة جاری شده
که چیزی بجهة حرب پوشند و در حال حرب نیز نماز در ان میتوان کرد و اشکال
نیست در جواز پوشیدن در حال ضرورة و نماز در ان نیز در این حال صحیح است
و اما از برای مجرد دفع شپش جایز نیست و از برای زنان جایز است پوشیدن
ان مطلقا و نماز ایشان نیز در ان صحیح است و قول بفساد فاسد است و اما
خنثی مشکل پس او جایز نیست مثل مرد و در نماز کردن مرد در جامه حریری که
ساتر نبوده باشد مثل کلاه خلاف است اقرب و احوط منع است و از این قبیل
شمرده اند بعضی کمربند و جوراب و نعلین و خف و در و نیست که از این قبیل باشد
ان حریری که عجمها از کلاه میکنند عالبا و بنا بر مختار که نماز در ان جایز نیست

بپوشیدنی

پوشیدنش در غیر نماز نیز جایز نیست و اگر فرش قرار دادن حریر جایز است حتی بجهة
مردان بنا بر اشهر و اظهر و نماز بران و ایستادن بران نیز جایز است و بعضی
فرش کردن و ایستادن بران مکروه میدانند و مضایقه از ان نیست و همچنین
جایز است سوار شدن بران و بالش و متکا قرار دادن ان و لحاف قرار دادن
ان و پوشیدن روی خود بان مثل لحاف و در نماز نیز مجوز نیست پوشیدن ان برای
مردان خلاف احوط منع است مطلقا لکن جواز در غیر نماز نه منع در نماز بعید
نیست و اما حمل حریر و ابریشم در غیر نماز در ان اشکالی نیست و در نماز نیز اقوی جواز
انست و جایز است نماز در جامه که در اطراف دامن و سرآستینهای ان و
در غیر ان سجاف حریر کرده باشند بنا بر اشهر و اظهر و احوط ان است که در بالا
از چهار انگشت مضموم نباشد اگرچه اقرب انست که هرچه از سجاف گویند
نماز در ٣ در غیر نماز نیز پوشیدن ان جامه جایز است و این اختصاصی بجامه ندارد بلکه
هرچه از پوشیدنی بان جایز است حتی مثل بالاپوشها بنا بر اقرب و
اگر جیب حریر بوده باشد نیز جایز است و اگر ابریشم با غیران از هر چه باشد
در ان جایز است ممزوج کنند بنحویکه از حریر بودن خارج شود جایز است پوشیدن
ان در نماز اگرچه ابریشم ان زیاد باشد خواه ان ساتر عورت باشد یا نه و اگر
ابریشم را مخلوط نمایند با چیزیکه نماز در ان منفردا جایز نیست و اما پوشیدن
ان در غیر نماز جایز است مثل کرک یا پشم حیوان غیر ماکول اللحم بنحویکه جامه
از حریر بودن بیرون رود پس در غیر نماز پوشیدن ان بی اشکال است و اما
در نماز پس اگر ان جزو غیر ابریشم چیزیست که با خود در انفراد ان در نماز مضر است
اگرچه نپوشیده باشد پس نماز در این جامه فاسد است و اگر حمل ان جایز است اما
پوشیدن ان در نماز جایز نیست پس نماز در این جامه اگر نگویند که نماز در ان
جزو مخلوط کرده ضرر ندارد پس اگر ابریشم و کرک غیر ماکول اللحم مثلا مساوی باشند
یا قدری زیاد کم بنحویکه جامه را حریر نگویند و جامه کرک غیر ماکول نیز نگویند

نماز در ان جایز است بنا بر اینکه اجزای غیر ماکول اللحم را حمل ان منع نکنیم و منع را مخصوص
بصورة پوشیدن دانیم بلی کسیکه مطلق حمل جزء غیر ماکول اللحم را منع میکند نماز در این
جامه نیز تجویز نخواهد نمود و اگر نخ با ابریشم مخلوط شده بجهة قلت این مستهلک باشد
پوشیدن در نماز و غیر نماز هیچکدام جایز نیست و مرجع در شناختن حریر و غیر ان
و معرفة پوشیدن حریر و نماز در ان کردن عرف است و اگر شک کند که ایا حریر گویند
جامه را یا نه در ان اشکال است احتیاط را ترک نکنند و ظن حکمش حکم شک است و شرط
نیست که ممزوج بطریق بافتن باشد بلکه هر بنحویکه از حریر بودن خارج شود کافی است مگر
چه باین نحو باشد که پنبه و ابریشم را با هم بریسند یا با هم بتابند و جامه کنند بلکه ناهست
که بخیاطت و دوختن بنحوی دوزند که جامه از حریر بودن خارج شود و بالجمله
مناط صدق پوشیدن حریر و نماز کردن در حریر است و اما اگر روی جامه حریر باشد
و استر غیران یا بالعکس ان فائده ندارد و همچنین اگر استر در او از غیر باشد و وسط
از ابریشم یا کج کرده باشند مثل پنبه دار پس منع از ان نیز اقوی است و قول بجواز
بیک ضعیف است و دوختن غیر حریر با ابریشم جایز است و قول بمنع در کمال ضعف است
و همچنین جایز است قرار دادن بند قبا و بخوان از حریر و همچنین قیطان و سفایف
جایز است که از ابریشم بوده باشد و همچنین باکی نیست بجامه که معلم از حریر بوده باشد
اگر صدق نکند که نماز در حریر کرده و جایز نیست پوشیدن طلا در نماز بنا بر اقرب و
اشهر و احوط خواه ساتر باشد یا نه حتی مثل انگشتر و کمربند و خواه نماز فریضه باشد
حتی مثل نماز جنازه و ایات و عیدین و خواه نافله و بر زنان حرام نیست پوشیدن
ان حتی در نماز و تنبیه خنثی نیز احوط ترک است و پوشیدن در غیر نماز نیز بر مردان
حرام است مطلقا اگرچه بقدر خاتم باشد و جمعی از اصحاب کبیره میدانند و
لکن اقرب انست که از صغایر است و احوط ترک تزیین بطلا است بجهة مردان
اگرچه نپوشند و جمعی حرام میدانند لکن جواز با عدم صدق پوشیدن اقوی
است و پوشیدن ان در حال ضرورة جایز است نه در حال حرب و همچنین جایز است

فرش

فرش قرار دادن و سواری بران و بالش قرار دادن و بخوان از ان امور دیگر نیز
نباشد و بر طفل پوشیدن ان حرام نیست بلکه پوشانیدن نیز و تمکین نیز بجهة پوشیدن
نیز بر ولی حرام نیست و اما مذهب که بروی ان طلا کرده باشند یا انکه طلا در نقره
مخلوط کرده باشند مشهور در ان اینست که اگر صادق است که نماز در طلا کرده نماز در ان جایز نیست
و الا جایز است لکن احوط ترک است مطلقا و همچنین در جامه که بطلا و غیر ان از امور دیگر
نما بان جایز است بافته باشند و همچنین در جامه که بطلا نقش شده باشد و بالجمله قول
متیقن فساد نماز است در طلا نه با طلا اگرچه احوط ترک این امور است جمیعا
و اما طلائیکه ممزوج با حریر شده باشد حکم بعدم جواز مضایقه نیست و اگر چنین
گفت نماز در حریر شده یا نماز در طلا شده و نماز در ممو هی که کهنه شده باشد و اسم
ان از ان رفته جایز است و چون مناط منع صدق پوشیدن است پس با خود داشتن
طلا مضر نیست حتی در نماز خواه با سکه باشد و خواه نه و همچنین با خود داشتن کتب
مذهب و شمشیر و خنجریکه بطلا نقش شده باشد مانعی نیست بلکه در جامه کردن ان
علمهای طلا باشد جایز است و اگر سهوا یا جهلا نماز در ان کند نمازش صحیح است
اگر جهل بطلا بودن باشد نه در حکم طلا و جایز نیست نماز در جامه غصبی و تصرف
در ان در غیر نماز نیز حرام است و اگر عورت خود را بان بپوشد نمازش باطل است
خواه ردا یا جامه بوده باشد لکن موقوف بر فعل منافی نماز باشد یا نه خواه نماز فریضه
باشد یا نافله خواه ادا باشد یا قضا خواه نماز یومیه باشد یا غیر ان حتی نماز میت
و ایا سایر عبادات نیز مثل نماز است پس در جامه غصبی فاسد است یا نه مقتضای
تحقیق انست که ان عادة اگر لازم نداشته باشد تصرف در ان مغصوب را و منافی در
کردن ان صاحب نیست مثل روزه پس صحیح است لی اشکال و اگر لازم داشته باشد تصرف
در ان را پس در ان اشکال عظیم است لکن اقوی و احوط حکم بفساد است و اگر ان عبادت
رد کردن بمالک باشد اما الان نداشته باشد تصرف در ان را اقرب صحت ان عبادت است در
فساد نماز در ان جامه فرقی میانه احدی انست و مرد و خنثی نیست و اما طفل نمازش نیز

در نماز
باطل نیست و ملحق میشود بان هر جامه که قابل ستر عورت باشد اگرچه بان ستر نشده باشد
بدان فاسد است و جمعی هر چیزی را که پوشیده باشد مثل انگشتری مثل خاتم و
دستبند و کمربند و نحو ان و تحقیق انست که اگر نماز در ان چیز مثل تصرف زیاده از
پوشیدن نیست در رد کردن ان بمالکش یا کسی که قائم مقام مالکش میباشد یا حفظ ان
موقوف بمنافی از منافیات نماز نیست ملحق نمیشود و موجب فساد نماز نیست و اگر لازم
دارد تصرف مذکور را این ملحق میشود و نماز در ان صحیح نیست واما اگر تصرف ذا لازم نباشد
اما لازم دارد رد کردن ان بمالکش منافی نماز را نمازش نیز صحیح است و چیزهای غصبی
که با خود داشته باشد نیز حکمش مثل انچه در این قسم گفتیم میباشد اگرچه مراعات احتیاط
در همه اولی است وانچه مذکور شد در صورت علم بغصبیت ... باشد اما بنحوی باشد
که شرعا تصرف در ان جایز باشد مثل انکه ان را مال خود داند یا از دست مسلمی گرفته باشد
پس نماز در ان جایز است و صحیح است ولکن این در غیر صورت اشتباه مغصوب است
بملک خود زیرا که در این حال نماز در هیچیک جایز نیست و در جمیع این صور اگر بعد از نماز
و بعد علم بغصبیت حاصل شد اجرة المثل را برای لازم میدانند و اگر در اثنای نماز
مطلع شد بغصبیت اگر ممکن است او را کندن ان جامه بدون منافی نماز باید ان را
کند و نماز صحیح است و اگر کندن موقوف بر فعل منافی است نماز باطلست و اگر عالم
بغصبیت و فراموش کرده بدان نماز کرد نمازش صحیح است و بر او گناهی نیست لکن احوط
اعاده ان نماز است در وقت و قضا در خارج وقت و بهر حال اجرة المثل لازم
و اگر نداند که نماز در جامه غصبی حرام است پس نماز کرد پس اگر مقصر نباشد بر او
چیزی نیست و صحت نمازش بعید نیست و اگر مقصر باشد پس احوط بلکه اقرب فساد
نماز است و وجوب اعاده یا قضا و اگر عالم بتحریم نماز در ان باشد اما جاهل
بفساد نماز در ان باشد پس با تقصیر نمازش فاسد است بلکه با عدم تقصیر نیز نمازش
باطلست علی الاقوی و همچنین که عالم بحکم را فراموش کرده مثل کسی است که نداند
است اصلا و اگر مالک اذن دهد غاصب یا غیر او را بنماز انکه مانعی است صحیح

ولکن

ولکن ضمانت باقی است و اگر اذن بطریق عموم بوده باشد مثل اینکه بگوید همه کس
ماذون است در نماز کردن در ملک من یا هرکه خواهد در ان نماز کند و نحو ان
در شمول این اذن غاصب را و جواز نماز کردن در ان اشکال است و تحقیق انست
که اگر از این علم حاصل شد که مرادش غیر غاصب است نماز غاصب صحیح نیست و
اگر علم حاصل نشد پس در ان تفصیلی است که مقام مناسب ذکر ان نیست و کسی که مال
عینی بوده باشد اگر منفعت ان منتقل بغیر شده باجاره نمازش در ان جایز است
والا باید اذن از صاحب منفعت بگیرد و اما مالک منفعت مثل مستاجر در ان
اشکالی نیست و اگر اذن از مالک عین و منفعت نبوده باشد لکن علم برضای او
باشد بنحوی که احتمال غیر ندهد نمازش در ان صحیح است والا فلا اگرچه ظن قوی
داشته باشد برضای مالک خواه مالک ان بدو رهن شده باشد یا غیر ان و
نماز صحیح است در چیزی که خریده باشد انرا به بیع فاسد یا اجاره کرده باشد باجاره
فاسده ولکن علم بفساد ان بیع و اجاره نداشته باشد اما با علم بایع و مشتری
بفساد با اشکال است و اگر اذن دهد مالک در پوشیدن جامه نماز در ان نیز صحیح است
مگر اینکه منع کند از نماز و اگر منع کند در حال نماز انرا باید بکند والا نمازش فاسد است
و اگر ممکن نشود کندن نمازش باطلست نیز واما اموری که مستحبست نسبت بلباس مصلی
پس چند امر است از انجمله مستحبست نماز در نعل عربی خواه نماز واجب باشد حتی
نماز جنازه و خواه مستحب حتی غیر ان و خواه مرد باشد و خواه زن بلکه از بعض
ظاهر میشود عدم اختصاص استحباب بعربی بلکه بغیر عربی نیز استحباب بعمل می اید
و مانعی هست از این نعل اگر از جهت دیگر مانعی نباشد باید در وقت سجده انگشتهای
پاها بزمین برسد و بعضی از علما ذکر کرده اند که نعل عربی هر نعلی است که پشت پا را
فرو بگیرد مسح بر ان جایز است پس و مستحبست تحنک در نماز چنانچه جمعی گفته اند و
مکروه است نماز در عمامه که تحنک نداشته باشد و این دو حکم در همه نمازها از فریضه
و نافله جاری است حتی نماز میت و نماز احتیاط و بعضی تحنک را واجب دانسته اند و

ان قول ضعیف است و ایا استحباب مختص بصورتی نیست که از لباس شهرت نباشد و مخالف مردم
نباشد پس در بسیاری از بلاد نیست بسیاری از مردم ساقط میشود یا تعمیم دارد در جمیع
صور را محتمل در نظر ثابت نیست و شرط است که ان باقی باشد تا اخر نماز و همچنین
مستحبست تحنک در وقت بیرون رفتن بسوی سفر و در طلب حاجت بلکه مستحبست
تحنک مطلقا و مکروه است ترک ان مطلقا در جمیع احوال پس در حال نماز از دو جهت
مستحبست و بیان تحنک دو مستحب بعمل می اید و نیز اینکه از مستحبات نماز است میتوان بود
و منع از این نیست چنانچه بعضی کرده بیوجه است بل الحکم انچه در بیشتر ... می اید
استحباب انداختن طرف عمامه را در زیر حنک خود و عدم استحباب تحنک در جمیع
احوال مراد از تحنک گرد گردانیدن جزئیست از عمامه خواه وسط ان باشد یا سر ان
در زیر حنک خود و اگر از غیر عمامه باشد کافی نیست و مکروه است نماز در لباس
سیاه خواه نماز فریضه باشد یا نافله و خواه لباس بافته باشد یا غیر ان و اگرچه بجهت
عزای یکی از ائمه علیهم السلام یا اقارب خود پوشیده باشد بلکه مکروه است پوشیدن
ان در غیر نماز نیز مگر بجهت تقیه کراهتی ندارد پوشیدنش و جمعی گفته اند جایز است
نماز بعد کراهت در عمامه سیاه و خف و کساء که تفسیر کرده اند ان را بعضی بجامه از
پشم و از انجمله است عبا و اقرب ثبوت کراهت در انهاست و همچنین مکروه است در جامه
سرخ و بعضی سرخ سیر را مکروه دانسته اند و همچنین مکروه است بر مردان نماز در
جامه معصفر و مزعفر بلکه پوشیدن ان در غیر نماز نیز مکروه است و از بعضی مستفاد
میشود کراهت نماز در هر رنگ سیری و از بعضی بر می اید کراهت در هر رنگینی اگر
چه سبز نباشد و گفته است که عمامه و خف از سیاه مستثنی است نه از غیره
واجبست بر مردان پوشیدن تمام عورت در حال نماز و شرط صحت نماز است
پس اگر عمدا ترک کند و نماز کند نمازش باطلست اگرچه بعضی انرا نپوشد خواه
کسی باشد که نظر کند اگرچه محرم باشد یا نباشد خواه نماز واجب باشد یا مستحب
لکن در نماز مستحب خلافست و مسئله محل اشکال است لکن اقوی و احوط شرطیت است

در ان

البیضتین
در ان نیز و عورت مرد عبارت از قبل و دبر است و بیضتین داخل قبل است پس
و در انجا و میان دبر و بیضتین داخل عورت نیست و فرقی در این امور میانه
حر و مملوک و بالغ و طفل نیست و پوشیدن زیاده بر این واجب نیست مگر ان
قدری که موقوف بر ان پوشیدن عورت که من باب المقدمه واجبست و اگر در اثنای
نماز عورت مکشوف شود و عالم بان نباشد پس مطلع شود در اثنای نماز یا بعد از ان
در صحت و فساد نمازش خلافست و معتمد صحت است اگرچه احوط فساد است و فرق
نیست میانه طول زمان و عدم ان و همچنین فرقی نیست میانه کشف همه ان یا بعضی ان
و اگر در اثنای نماز مطلع شد واجبست پوشیدن ان بی تامل و اگر عمدا ترک ان کند در
انحال نمازش باطلست و اگر عاریا نماز کرد با نسیان ستر اقرب صحت نماز است لکن
قول بفساد احوط است و بنابر این احوط اعاده ان است در وقت و خارج وقت
و چنانچه بعضی از اصحاب گفته اند اشتراط ستر در حال امکان است و اگر ممکن نباشد
نماز فاسد نمیشود بترک ان و باید که عورت از چهار جانب پوشیده پس اگر از جانب
پیش یا یمین یا یسار یا فوق یا میانه این جوانب دیده شود پوشیده نشده و اما با
از ان از جانب تحت نیز بپوشید بنحوی که از پایین نیز دیده شود باید و تحقیق انست
که اگر شخصی بر بلندی نماز میکند و کسی در میانه دو پای او یا قریب بان بایستد
باشد بنحوی که اگر خواهد می بیند عورت او را از زیر پس پوشیدن از ان واجب نیست
و اگر بر کنار بامی یا چیز مرتفعی نماز میکند و عورتش بنحوی است که هر که از پایین نظر
کند به بیند باید انرا بپوشد بنابر اقوی و احوط و اگر جامه را سوراخی بوده
باشد اگر محاذی با عورت نباشد ضرر ندارد و الا نماز فاسد است اگر عمدا نماز کند
بانحال و اگر بدست خود انرا جمع کند بنحوی که ستر بجامه حاصل شود و واجبی
و شرطی فوت نشود و منافی بعمل نیاید نمازش صحیح است و اگر دست بر ان
سوراخ نهد که ستر بدست حاصل شود در فساد نمازش اشکال است و صحت
اقوی است و احتیاط را ترک نکند و همچنین است حکم اگر غیر دست بر ان نهد

جائیکه جایز باشد و احتیاط را ترک نماید و اگر ستر موقوف بخریدن ساتر باشد
واجبست خریدن با قدرت و اگر موقوف باجاره است باید اجاره کرد اگر چه زیاده
از اجرت باشد مادامیکه ضرری بران مترتب نشود و اگر موقوف بر قبول
هبه یا عاریه باشد نیز واجبست قبول و بالجمله بهر نحویکه ممکن شود و ضرری بران
مترتب نشود و منع شرعی نباشد واجبست تحصیل ساتر اگر چه قبول قیمت ساتر باشد
و بعضی خریدن ساتر را مقدم بر خریدن اب داشته اند اگر قیمت یکی از این دو را
داشته باشد و ان مشکل است و ستر حاصل نمیشود بجامه که حاکی رنگ عورت
باشد پس اگر چنین جامه پوشد نمازش باطلست و بر این مسئله متفرع است عدم جواز
نظر بعکس و صورت در جائیکه حرامست نظر بران از قبیل شیشه و عینک
و در ایینه و اب و در وجوب ستر حجم عورت خلافست اقرب عدم وجوبست
پس پوشیدن مثل اب و طول در عرض ان لازم نیست و در وجوب ستر شبح و
سیاهی که از پشت جامه دیده میشود اشکال است احوط وجوبست و موی
عورت را واجب نیست پوشیدن ان و جایز است لکن مکروه است نماز بجهت
مردان در یک جامه نازکی که بپوشد انچه را واجبست ستر ان در نماز و جماعتی
تصریح کرده اند که اگر بر زیر ان جامه دیگر باشد کراهت بر طرف میشود و اگر
جامه غلیظ باشد بعضی مکروه نمیدانند نماز در ان اگر چه یکی باشد و احوط
کراهتست در یکجامه مطلقا و بدانکه ستر عورت بامور چند حاصل میشود از
انجمله جامه بافته شده از پنبه و کتان و اشکالی در ان نیست و همچنین جامه بافته از پشم
و کرک و موی حیوان ماکول اللحم و همچنین جامه بافته از پنبه یا کتان یا پشم و کرک
و موی ممزوج با ممزوج از این مذکورات باهم بنحویکه مستهلک نباشند و همچنین
حریر بجهت زنان و پوشیدن این امور مذکوره اختصاص بحالی دون حالی یا بشخصی
دون شخصی یا طوری دون طوری ندارد و همچنین است جامه که از جلد حیوان
ماکول اللحم ساخته باشند و پوستینی که از ان میسازند و اینها از لباسهای غالب

و در

و در همه حال جایز است ستر باینها و از انجمله علف و برگ درخت و نباتست مثل برگ
کدو و اگر جامه بافته بغیر از اینها نشود از اینها ستر میکند عورت خود را و در اینکلام و در
جواز ستر باینها با امکان ستر بجامه خلافست و مسئله محل اشکال است لکن اقرب
جواز ستر است اگر چه در حال تمکن باشد لکن احوط ترک ان است و از انجمله
گل است اگر غیر ان حتی برگ و علف یافت نشود و در اینحال ستر بگل لازم است
و از ان عدول با ایماء بجهت رکوع و سجود و نماز عریانا جایز نیست و در جواز
ستر بگل با وجود علف و برگ درخت خلافست لکن اقرب جواز است بلکه جواز
ان با وجود جامهای متعارفی از پنبه و کتان نیز در کمال قوت است و از انجمله
اب و گل ابی است که برفتن در میان ان عورت پوشیده شود اگر ممکن نشود
ستر مگر برفتن در میان انها با عدم ضرر و مشقتی که عادتا متحمل نتوان شد
و ستر باینها در اینحال واجب و نماز را بجا اوردن عریانا با ایماء جایز نیست بلکه
با امکان امور متقدمه نیز جواز ستر باینها اقربست ولکن احوط ترک است بلکه
جایز است ستر بهر چیزیکه ان را ساتر گویند و صلاحیت ستر داشته باشد اگر چه از
افراد نادره باشد بغیر از انچه استثنا شد پس ستر با پنبه و پشم غیر بافته بنحویکه
ان را لباس نگویند و بچوب و استخوان و سنگ و بوریا همه جایز است بلکه اگر ضرری
حاصل نشود و در هریک از این امور ستر بان ساقط میشود لکن احوط اینکه ستر
بغیر جامه نشود با وجود ان و همچنین احوط عدم ستر با اب و گل است با امکان
جامه و با عدم امکان گل را مقدم میدارد علی الاحوط و اگر قادر بر ساتر
نباشد بچیزی مگر رفتن در گودی که او را بپوشاند از نظر بعورت او واجبست
دخول در ان و نماز را ایستاده با رکوع و سجود بجا اوردن و در تقدیم ان
بر اب و گل اشکال است و تحقیق اینست که اگر مسمای ستر با هریک حاصل باشد
با امکان بجا اوردن جمیع واجبات مخیر است میان اینها و اگر ستر با هیچیک
صادق نباشد و لکن همه واجبات را با هریک بتواند بجا اورد نیز مخیر است و اگر

با بعضی مسمای ستر باشد و قدرت بر همه واجبات نباشد و با بعضی قدرت بر واجبات
نباشد و ستر باشد اشکال است و احتیاط را ترک نکند باینکه دو نماز بجا اورد
و خیمه کوچک تنگ و حب و تابوت مثل گودال است و عریانی که هیچ قسمی از
ساتر بجهت او ممکن نباشد واجبست که نماز را ایستاده بجا اورد اگر ایمن باشد از
اینکه کسی عورت او را ببیند و الا نشسته نماز میکند و اما با علم باینکه کسی نظر میکند
میبیند یا با احتمال حق تفصیل است پس اگر علم یا ظن دارد بوجود کسی که
نظر میکند از اول تا اخر نماز نشسته میکند لکن در صورت ظن احتیاطا
دو نماز میکند یکی را تماما بگوید قاعدا و اگر علم یا ظن دارد بعدم وجود ناظر
از اول تا اخر نماز را نشسته میکند لکن ~~در صورت ظن~~ احوط با ظن دو نماز است
نشسته و ایستاده و در صورت شک نیز واجبست که قائما نماز کند و احتیاط
دو نماز است و کسیکه ایستاده نماز میکند اگر در اثناء ان مطلع شود بر نظر
کننده میبیند و نشسته اگر مطلع شود بعدم ناظر بر میخیزد و مراد بناظر هر
مرد یا زن یا خنثای بالغ یا ممیز است اگر چه محرم او باشد و اگر شک در ممیز
بودن طفل کند حکم بوجوب قیام دور نیست و این شخص عاری رکوع و سجود را
ترک میکند و بجای ان ایماء میکند خواه ایستاده نماز کند و خواه نشسته
و ترک رکوع و سجود بر او واجبست و واجبست ایماء کردن بسر و ایماء بچشم
کافی نیست مگر بسر ممکن نشود که ایماء بچشم متعین است در اینحال علی الاحوط
و در ایماء بجهت سجود سر را پائین تر می اورد احتیاطا لکن اگر مساوی هم
باشد نیز جایز است بنابر اقرب و واجب نیست در ایماء خم کردن پشت و گذاشتن
دستها و انگشت پاها بر موضع معهود در وقت سجود بلکه بر چیزیکه
سجده بران کند مثل مهر هم بنابر اقرب لکن احوط است و واجب نیست
ایستاده را نشستن در وقت سجود و نه نشسته را قیام بجهت ایماء رکوع و اما
واجبست بر ایستاده نشستن بجهت تشهد و سلام یا نه و حکم بنشستن اگر موجب

کشف

کشف عورت نشود و الا حکم بایستادن بعید نیست و اگر ترک کند عاری
ایماء بجهت رکوع و سجود را عمدا نمازش باطلست خواه رکوع و سجود
بجا اورده باشد خواه عالم باشد یا نه و خواه نظر کننده باشد یا نه و اگر سهوا
ترک کند اگر رکوع و سجود را نیز نکرده نمازش باطلست و اگر سهوا رکوع و سجود را
بجا اورد پس مسئله در کمال اشکال است و اقوی عدم فساد و احوط اعاده است
و همچنین اگر ایماء را بجا اورده و سهوا رکوع و سجود کند اقوی صحت و احوط
اعاده است و اگر نماز را عریانا کرد با ایماء اعاده ضرور نیست اگر چه ساتر
یافت شود و وقت باقی باشد و در وجوب تاخیر نماز تا اخر وقت بر این عریان
و جواز تقدیم خلاف عظیم است و تحقیق انست که اگر علم یا ظن داشته باشد
بعدم حصول ساتر از اول تا اخر وقت جایز است تقدیم در اول وقت و
اگر علم یا ظن داشته باشد بحصول ساتر واجبست تاخیر نماز را اما با شک
اشکال است اظهر جواز تقدیم و احوط تاخیر است و اگر ساتری نیابد بغیر از
حریر عریان نماز میکند با ایماء و اگر ضرورت باعث پوشیدن حریر شود نماز در
ان میکند بدون ایماء بلکه با رکوع و سجود و اگر نیابد الا جامه نجس نماز را
عریانا با ایماء میکند و اگر مضطر شود بپوشیدن نجس پوشد و با رکوع و سجود
نماز میکند و همچنین است حکم جلد حیوان غیر ماکول اللحم و اگر نیابد الا جامه نجس
در ان اشکال است اما اگر سرما یا نحو ان از ضرورتی داعی شود بپوشیدن ان
با رکوع و سجود میکند و اگر نیابد الا جامه غصبی عریانا با ایماء نماز میکند و اگر
خوف هلاک و ضرری بمالک نرسد بپوشد با ضمان و نماز را با رکوع و سجود میکند
و اگر امر دایر شود میانه جلد غیر ماکول اللحم یا میته یا طلا و میانه نجس و حریر
مخیر است و اگر در اثناء نماز ساتری یافت شود اگر تواند ستر کند عورت خود را
بدون فعل منافی واجبست ستر و اتمام نماز اگر وقت تنگ باشد و اگر وسعت داشته
باشد بپوشد و تمام کند و احتیاطا نماز را اعاده کند و اگر ستر بان بفعل منافی

ممکن نیست اگر وقت تنگ نماند با همان حال تمام کند والا قطع کرده ستر را تحصیل اورده
نماز را از سر گیرد و اگر تمام کند و از سر گیرد با علم وجه خاطر احوط است و اگر
ستر یکی از عورتین را داشته باشد آن را میپوشد و نماز را با ایماء میکند و اگر آن باقی
ستر قبل را کند نه دبر زیرا که دبر از قبل ممکن است متعین است و اگر هر یک را
ممکن باشد پوشیدن قبل معین است مطلقا و اگر بعد انکشاف گرده نمازش باطل است
و همچنین در جهل و اما با نسیان صحیح است و اگر ساتر بعضی از یکی از عورتین را
باید آن قدر را بپوشد و وجوب آن معلوم نیست و با ایماء نماز میکند و صحیحت جماعت
جهت جماعت برهنه خواه زن باشند یا مرد ولکن نشسته نماز میکنند و امام از نوها
خود را پیشتر تا دیگران میکنند و امام ایماء میکند و همچنین ماموین بنا بر اقرب مطلقا
و در وجوب ستر عقبه ها برهنه اند از اتباعا خلاف اقوی عدم وجوب است احوط
وجوب است فصل چهارم در مکان مصلی است حرام است تصرف در مکان غصبی مطلقا
اگرچه بنماز کردن باشد بلکه فاسد است نماز نیز در آن هر گاه از روی عمد و اختیار
باشد و قول بعدم فساد ضعیف است خواه زد عالم موقوف بهمان فی نماز باشد
یا نه و اگر غیر بالغ در مکان غصبی نماز کند اقوی صحت نماز او است و فساد نماز در
مکان غصبی ثابت حتی نسبت بنماز بینه و نافله و قول بعدم فساد نافله در آن
ضعیف است و اما روزه در مکان غصبی صحیح است و احوط ترک است و همچنین زکوة
دادن و خمس دادن و اداء کفارات خواه لازم داشته باشد تصرف در آن مکان
یا نه مثل آنکه نیت کند حساب کردن آنچه بر ذمه مستحق حق دارد از بابت زکوة یا خمس
و مع ذلک احوط ترک جمیع است و همچنین صحیحست قرائت قرآن در مکان
مغصوب خواه واجب باشد یا مستحب و احوط ترک است و همچنین است اداء دین
و شستن بدن یا جامه از نجاست و اما غسل و وضو و تیمم در آن خلافست و تحقیق
آنست که از آن چند صورة است یکی آنکه مغصوب خصوص زمینست اما هوای
محیط باو است مباح است ومع ذلک قادر است بر اینکه از آن در زمین مباح

بجا اورد

قادر

بجا اورد در این حال آن طهارة صحیح است دیگر آنکه زمین غصبی باشد نه هوا اما
نیست که آن طهارة را در مکان مباح بجا آورد در این حال آن طهارة فاسد است
دیگر آنکه هوا و زمین هر دو غصبی است و طهارت را بجای آورد و در حال خروج
از آن ملک از جهة اطاعة شرع پس آن طهارة صحیح است دیگر آنکه با آنکه هوا
و زمین هر دو غصبی است طهارة را بجای آورد در آن مکان غصبی با استقرار در
وسعت وقت پس آن طهارة فاسد است خواه عین آن غصبی باشد یا منفعت
آن و مناط در بطلان نماز در مکان حرام بودن تصرف در آن است بنحوی که حاصل
نماز باشد و فرقی نیست در فساد نماز در غصبی میانه غاصب و هر که اذن از صاحب
آن ملک نداشته باشد و نماز در سقف غصبی و خیمه غصبی اگر زمین و هوا
مغصوب نباشد صحیح است لکن احوط ترک است و اگر کرده احوط اعاده
یا قضا است و اگر در حال نماز بدن یا جامه ملاصق دیوار غصبی یا غیر آن شود
و بان بچسباند لکن بر وجهی که اعتمادی بر آن نکند و پشت بان نه دهد اقوی صحت
نماز است و لکن احوط ترک است و اگر میان پیشانی در انفی او جامه یا نحو
آن از غصبی باشد نمازش صحیح است و اما اگر آن محل در مکان غصبی باشد که هوا
نیز تابع آن باشد نماز صحیح نیست و نماز در مال مشترک بی اذن شریک جایز نیست
و نماز در مدارس که مختص طلبه و اهل علم است از برای کسیکه ساکن در آن نیست
اشکال است و دور نیست و قول بصحت نماز کسیکه بزیارة طلبه ساکن در آن میرود
و کسی که رفت و روب ایشان میکند یا اذن طالب علم و عدم صحت نماز کسیکه بجهة
تنزه داخل شود با اینکه دخول او باعث ایذاء طلبه و منع ایشان از تحصیل
باشد و بالجمله مناط در جواز و عدم جواز در مقام اینچنین است که از وقف در سر
فهمیده میشود و با شک احوط اجتناب است و همچنین است حکم در رباطات
که وقف بر زایرین و مترددین میباشد و همچنین است کلام در وضو و غسل و
تیمم در آنها و فرقی نیست در مکان مغصوب میانه زمین یا فرش و نماز در

مکانیکه منتقل باو شده بیبع فاسد یا اجارۀ فاسده یا هر عقد فاسد الا با علم بفساد آن
عقد فاسد است و نماز در مجهول المالک که باید آن را حفظ کرد فاسد است و
همچنین فاسد است نماز در صحراها و بستانهائیکه قبل از غصب بدون اذن مالک
نماز در آنها جایز بود بعد از آنکه غصب شد و جایز است نماز در هر مکانیکه ملک
او است اگر منفعت منتقل بغیر شده باشد و هکذا در هر ملکی که منفعت آن منتقل
باو شده یا با جاره یا بوصیت یا بوقف یا بغیر آن و همچنین اگر مالک اذن دهد بغیر او
بجهة نماز حتی بجهة غاصب نیز بعد از اذن جایز است نماز در آن و بعد از اذن
مستحق اجرة نمیباشد و اگر اذن بطریق عموم باشد که شامل غاصب و غیر او باشد
در غیر غاصب اشکالی نیست و نیست باو اگر از قراین معلوم شود که مراد غیر او است
نماز او جایز نیست و اگر از قراین معلوم شود که او نیز داخل است نمازش جایز
و با شک اشکال است و با ظن بعدم دخول غاصب در اذن اگر ظن معتبر باشد
جایز نیست و الا اشکال است و بالجمله هر جا که مالک عین یا منفعت نباشد معتبر
اذن است پس هر جا که اذن معتبر شرعی حاصل نشود نماز صحیح نیست و اگر اذن حاصل
شد نماز صحیح است و اگر اذن داد لکن میداند که در باطن اکراه دارد نماز در آن
جایز نیست و اگر علم بکراهة باطنی نباشد لکن مظنه باو داشته باشد نیز نماز جایز
نیست و اگر شک در کراهة داشته احوط نیز اجتنابست و اما با اذن علم برضای
باطنی ضرور نیست بلکه ظهور آن کافی است و هر مکانیکه علم برضای مالک
باشد جایز است نماز در آن اگرچه بخلاف باشد و اگر اذن بطریق فحوی باشد
مثل آنکه مهمانی را داخل خانه نماید یا اذن بوقف در مکانی در مدة طویلی
بدهد بطوریکه علم حاصل شود برضای بجهة نماز بی اشکال است و اگر علم حاصل
نشود اما از کلام مالک فهمیده شود اذن بنماز بطریق اولی نیز اشکالی نیست
الا جایز نیست اگرچه مظنه باشد بجهة اولویة نماز اما از لفظ مالک فهمیده
نشود و اگر از قراین و شهادة حال برآیدکه مضیف اگر عالم بحال مهمان بود

و اعتقاد

و اعتقاد او را میدانست و کیفیت نمازش را مطلع بود راضی نبود بنماز کردن
او نمازش جایز نیست و در صحراها و بستانهای مملوکه با عدم اذن مالک نماز جایز است
اگر بداند عدم کراهة مالک بشهادة حال و قراین احوال و عدم ضرر بمال خواه
مالک آن مومن باشد یا مخالف یا کافر خواه در وسعت وقت باشد یا نه خواه
در ملک خود تواند نماز کند یا نه خواه مالک معروف باشد یا نه خواه مالک نهی
از آن منع کرده باشد یا نه و ملحق بنماز میشود جمیع تصرفاتی که منوط برضای
مالک میباشد و حکم اینها مثل حکم نماز است و در حکم بساتین است هر مکانیکه
اذن در دخول اینها میباشد بوجه مخصوصی مثل حمامها و کاروانسراها
و آسیاها و اگر از قراین احوال مظنه بعدم کراهة مالک داشته باشد یا شک در رضا
و کراهة داشته باشد ضرری بمالک نرسد نماز و سایر تصرفات که عادة با اینها
جاری شده با عدم ضرر جایز است بنا بر اقوی لکن ترک احتیاط نکند خصوصا
با شک که مسئله در کمال اشکال است و اما مثل حمامها و کاروانسراها و هر
موضعی که ضرری بمالک نرسد ببودن در آن و عادة مضایقه در آن نشود در
صورة ظن بعدم کراهة مالک یا شک مثل بساتین و صحاری نیست پس تصرف در
اینها با این حال جایز نیست اگرچه تصرفی باشد که مالک را ضرری نرسد و اگر
علم یا ظن بعدم رضای مالک داشته باشد نماز و سایر تصرفات هیچیک جایز نیست
نه در بساتین و صحراها و نه در مثل حمامها پس در حمامها و خانها علم بعدم
کراهة مانع است و اما با ظن یا شک بان یا علم بکراهة یا ظن بان تصرف جایز
نیست و اما در صحراها و خانها با علم بکراهة یا ظن بان تصرف جایز نیست
و الا جایز و اگر بساتین و خانها از صحراها مال طفلی یا مجنونی بوده باشد
اگر علم یا برضای ولی داشته باشد یا شک در رضا و کراهة داشته باشد نماز
در آنها جایز است لکن احوط اجتنابست که مسئله در کمال اشکال است و حکم
سایر تصرفات خالی از ضرر در اینجا نیز مثل حکم نماز است علی الاقوی و اما

سایر مکانها از قبیل حمامها و کاروانسراها اگر مال طفل یا مجنون باشد نماز و سایر تصرفات
در آنها جایز نیست اگرچه علم باذن ولی داشته باشند و اگر آن صحاری و بیابانی
وقف عام باشد مثل آنکه وقف بر فقرا و طلبه و امثالها باشد اقرب جواز نماز است
در آنها اگرچه شک در اذن متولی داشته باشد و اما سایر تصرفات جایز نیست
اگرچه خالی از ضرر باشد و اما سایر مکانهائی که وقف عام میباشد مثل آن صحرا
وقف عام است یا نه در آن اشکال است و اگر قائل بمنع شویم علم باذن متولی
فائده ندارد و اگر نماز کرد در مکانیکه علم بغصبیت آن نداشت و بعد عالم شد
نمازش صحیح است و اگر علم بغصبیت داشت اما جاهل بحرمت بود در آن بود اگر
مقصر نبوده در تحصیل حکم شرعی آن نمازش صحیح است و اگر نه اقرب فساد
نماز و وجوب اعاده یا قضا است و اگر عالم بحرمت بود اما جاهل بفساد نماز بود
نمازش فاسد است خواه مقصر باشد و خواه نه و عالم ببطلان و تحریم با عالم بحکم
از این جهت اگر فراموش کند از احکام حکم جاهل است و اگر از روی فراموشی
بغصبیت نماز کرد با اینکه حکم غصب را میدانست نمازش صحیح و قول بفساد
احوط است و بهر حال اجرة المثل لازم است و اگر از روی اضطرار در مکان
مغصوب باشد مثل محبوس و کسی که از بیرون رفتن خوف ضرری بر خود دارد
نمازش صحیح است در آن مکان و در وجوب تاخیر نماز تا آخر وقت اشکال است
و احوط وجوب است و مشتبه بغصبی اگر غیر محصور باشد اجتناب لازم نیست و از محصور
واجب است و نماز در آن صحیح نیست اگرچه بعد معلوم شود که در مباح نماز کرده
و اگر در ملک غیر داخل شد بوجه مشروع پس مالک او را امر کرد به بیرون
رفتن پس اگر در آخر وقت نماز نکرده جایز نیست تاخیر نماز و نه تاخیر بیرون رفتن پس
نماز را در حال بیرون رفتن بجای آورد در رکوع و سجود ایما بجای آورد
و هر قدر ممکن باشد استقبال قبله واجب است و واجب است در بیرون رفتن عدم
و غایت سرعت هر چه ممکن باشد و اگر در آنجا نماز کند نمازش باطل است و اگر

در وسعت وقت امر به بیرون رفتن کند و شروع در نماز نکرده باشد واجب است
تاخیر نماز تا بیرون رود و اگر شروع بنماز کرده که مالک امر بخروج نماید با وسعت
وقت اقوی وجوب قطع و سرعت به بیرون رفتن است و احوط عدم قطع است
و تمام کردن نماز در حال خروج یا اعاده نماز است اگرچه مالک ابتدا اذن
بخصوص نماز کردن داده باشد و اگر شروع بنماز کرده در آخر وقت امر به بیرون
رفتن کند جایز نیست قطع نماز و جایز نیست ماندن نیز بلکه تمام میکند در حال
خروج با ایما فصل پنجم در آنچه جایز است سجده بر آن و جایز نیست و صحیح نیست
سجده کردن بر چیزیکه غیر زمین و آنچه از آن روئیده باشد پس جایز نیست سجده
بر پوست و پشم و کرک و مو و پر مرغها و ابریشم و کتان و طلا و نقره و نمک
و آنچه از معادن باشد و آنچه از معادن باشد و آنچه بجهت استحاله از اسم زمین
بیرون رود و همچنین جایز نیست سجده بر چیزی از نبات و قیر و مومیائی و امثال
نیست در سجده کردن بر اجزائیکه از زمین جدا کرده باشند اگرچه اسم زمین
بر آن اطلاق نکنند و همچنین بر گل و سنگ ریزه و سنگ اگر معدنی نباشد و در جواز
سجده بر آجر و سفال اشکال است و اقوی عدم جواز است و آنچه گفتیم که باید
بر غیر زمین سجده نکرد این مخصوص پیشانی است و اگر نه سایر مواضع اگر بر این
مذکورات گذارده در حال سجده ضرری ندارد و شرط نیست که گذاردن جمیع پیشانی
بر آنچه سجده بر آن جایز است بلکه همینکه قدری از پیشانی بر زمین کافی است
و اگر عمدا بر غیر زمین و آنچه از آن روئیده سجده کند نمازش باطل است اگرچه جاهل
بحکم و مقصر باشد و اگر شک در چیزی کند که آیا از چیزیست که سجده بر آن صحیح است
باید ترک کند سجده بر آن را و اگر شک در طهارت آن کند حکم بطهارت میکند
و سجده بر زمین افضل است از غیر زمین و مستحب است سجده بر تربت طاهره سید
الشهدا علیه السلم و افضل از سایر اقسام زمین میباشد و اما تربت پیغمبر و سایر
ائمه علیهم السلم ملحق به تربت سید الشهدا نمیباشد در این حکم و سجده بر گل

جایز نیست و سجده بر آنچه از زمین روئیده جایز است بشرط آنکه خوردنی و پوشیدنی
نباشد بحسب عادة پس میوها و سبزیهائیکه عادت جاری شده بخوردن آنها سجده
بر آنها جایز نیست و همچنین عادی بودن در خوردنی و پوشیدنی شرط باشد پس
جایز است سجده بر چیزیکه بر سبیل ندرت خورده شود یا پوشیده شود مثل
آنچه در محل ضرورة میخورند یا میپوشند و مثل گیاهها یکه بجهت دوا میخورند
و خوردن آنها عادی نیست پس سجده بر چوب صندل و بیخ خطمی و نحو
آنها جایز است بلی احوط ترک است و اما بر دارچینی و زعفران و زنجبیل و
عناب جایز نیست و اگر در بعضی از بلاد عادی باشد خوردن یا پوشیدن
چیزی و بعضی از بلاد آنرا نخورند و نپوشند اقوی و احوط وجوب اجتناب است
در جمیع بلاد و اگر در بعضی بلاد خوردنی و پوشیدنی نباشد و نسبت ببعضی
از بلاد شک داشته باشد جایز است سجده بر آن و در ثبوت خوردنی و پوشیدنی
بودن در بعضی از بلاد بقول یک عادل اشکال است اقرب عدم ثبوت و احوط
ثبوت و بقول دو عادل اقرب و احوط ثبوت است و بشیاع ثابت نمیشود مگر
علم حاصل شود و همچنین بظن ثابت نمیشود اگرچه متاخم بعلم باشد لکن احتیاط
ترک نباید کرد و شرط نیست در اهل آن بلاد که متعارف است پوشیدن یا خوردن
آن در میان ایشان اسلام ایشان و نه نزدیک بودن ایشان با اهل اسلام
و اگر در اکثر بلاد متعارف نباشد پوشیدن و خوردن و در بعض بلاد نادری متعارف
باشد اشکال است لکن منع از سجده بر آن خالی از قوة نیست و مراد از خوردنی
خوردن بنحو خاصی نیست پس اگر چیزی متعارف باشد بلعیدن آن نیز از ماکول است
و همچنین از پوشیدن که باشد پوشیدنی بودن حاصل میشود اگرچه بطریق [illegible]
کردن تنها باشد اما لحاف قرار دادن و بخود پیچیدن از پوشیدن نیست و اگر
چیزی سابق خوردنی یا پوشیدنی بوده و حال مهجور باشد خوردن و پوشیدن
آن سجده بر آن جایز نیست و اگر چیزی دو حالت داشته باشد در یک حالت خورده

شود و در یکی دیگر در آن حال که ماکول است سجده بر آن جایز نیست و حالت دیگر
جایز است مثل برگ انگور و پوست بادام و مغز درخت خرما که جمار گویند اگر
و معتبر نیست در ماکول و ملبوس که بالفعل توان آن را خورد یا پوشید بلکه قوه و
قابلیت قریبه کافی است پس چیزیکه موقوف بر خورد کردن و پختن و رشتن و بافتن
و نحو آن باشد از ماکول بودن و ملبوس بودن بیرون نمیرود و در سجده بر جو و گندم
قبل از آرد شدن خلاف و اشکال است و اقوی و احوط عدم جواز است بلی سجده
بر پوست آنها که بر هم نشود و خورده نشود جایز است و همچنین بر پوست تخم بادام
و گردو و همچنین جایز است بر پوست خربزه و انار و امثال آن و سجده بر
بادنجان و سواک و چوب مکروه نیست و جایز است بر سجاده که از برگ خرما
یا از علف دیگر بافته باشند اگرچه با چیزیکه سجده بر آن جایز نیست بافته باشند
بشرط آنکه بقدریکه لازم است از پیشانی بر آنچیزیکه جایز است سجده بر آن گذاشته
شود و سجده بر خاکستر جایز نیست و بر زغال اشکال است و احوط ترک است
و واجب است تحصیل آنچه سجده بر آن صحیح است اگرچه بعوض باشد اگر آن
عوض مقدور باشد و جایز است سجده بر کاغذ اگرچه حریر باشد ولکن اگر از
این قسم احوط اجتناب است بلکه احوط اجتناب از کاغذیست که از گیاهی که
ماکول یا ملبوس است ساخته باشند پس احوط تجنب از سجده بر کاغذ است غالبا
زیرا که در غالب جنس آن مشتبه میباشد و شرط نیست که روی آن نوشته
باشد یا نباشد یا شرط است که نوشته نباشد تحقیق آنست که اگر مداد از جرمی است
که سجده بر آن جایز نیست چنانچه غالبا چنین است پس اگر بنحوی است که مانع است
از رسیدن پیشانی بکاغذ بنحویکه نگویند در عرف سجده بر کاغذ کرده سجده
جایز نیست و همچنین است هر چیزیکه رنگ کرده باشند از آن و اما اگر آن مداد حایل
نیست بنحویکه عرفا میگویند سجده بر کاغذ کرده سجده بر آن جایز است اگر
چه آن مداد و رنگ نجس نباشد و جسمیت داشته باشد پس بنا بر تحقق سجده

بر غالب مکانست جایز میباشد و اگر آن مداد رنگ نجسی باشد و جسمیت نداشته باشد
پس سجده بر آن شیء جایز است مطلقا و اگر مداد چیزی است که سجده بر آن جایز نیست
مثل کاغذ و نقش ظاهر پس سجده بر آن شیء جایز است خواه بنحوی باشد که گویند سجده
بر کاغذ کرده باشد مگر اینکه نه سجده بر کاغذ صادق باشد و نه سجده بر کاغذ یا
بنقش و آن فرضی است نادر و اگر مداد صحیح نباشد سجده بر آن و شک شود در آنکه
حایل است بنحویکه نگویند سجده بر کاغذ کرده باشد پس در جواز سجده اشکال است
و بعید نیست حکم بجواز در صورتیکه اول نبود و بعد بنحوی شد که شک عارض
شد و حکم بعدم جواز در حالیکه اول حایل بود و بعد شک عارض شد لکن
احوط اجتنابست مطلقا و هر جائیکه شک در آن شود حکمش همین است و
ظن را در این مقامات اعتباری نیست و مکروه است سجده بر کاغذ نوشته شده
مطلقا حتی نسبت بشخصی که بیسواد که نتواند آن را خواند و حتی در ظلمت که
آن را نبیند و حتی نسبت بمدادیکه سجده بر آن جایز است جایز است و شرط است
مملوک بودن آن یا آنچه در حکم مملوک است نسبت بمحل سجده خواه پیشانی
باشد و خواه غیر آن از دستها و پاها و شرط است پاک بودن آن قدریکه معتبر است
در سجده از محل پیشانی پس سجده بر نجس جایز نیست اگر چه آن نجاست تعدی
نکند و خشک باشد و طهارت سایر اعضای سجده شرط نیست لکن احوط است
و این در وقتی است که نجاست سرایت نکند و الا شرط است طهارت و احوط طهارت
مکان مصلی است مطلقا و اگر موضعی نجس شده مشتبه شود بغیر نجس اجتناب از
هر قدریکه احتمال نجاست میرود لازم است و اگر موضع غیر محصور و مواضع
وسیع باشد اجتناب لازم نیست از هیچ جزء و مرجع در معرفت محصور و غیر محصور
عرف است و ظن ملحق بشک است در محصور و غیر محصور پس در محصور مظنة
الطهارة فائده ندارد همچنانچه در غیر محصور مظنه بنجاست ضرری ندارد
و اگر در محصور مشتبه بنجس ملاقات کند چیز طاهری با تری پس اگر ملاقی تمام

انچه

انچه مشتبه است کرده نجس است و الا پاک است اگر چه با کثیر ملاقات کرده باشد
و اگر سجده کند بر موضعی باعتبار عدم علم بنجاسة و بعد معلوم شود که در
وقت سجده نجس بوده اقرب صحت نماز و عدم لزوم اعاده است و همچنین است
حکم در حالت فراموشی و اما جاهل بحکم اگر مقصر باشد معذور نیست و اگر بجهة
ضرورتی امر دایر شود میانه سجده بر چیزیکه سجده بر آن جایز نیست مثل جلد
و میان چیزیکه سجده بر آن جایز است اما نجس است اگر ممکن است در هر دو بعد از آن
بجا آورد باید در هر دو بجا آورد و الا مخیر است بدانکه آنچه مذکور شد از آنکه
سجده جایز نیست مگر بر زمین یا آنچه از آن روئید که خوردنی و پوشیدنی نیست
این مختص بحال اختیار است و اما در حال اضطرار بر غیر آن جایز است
آن اضطرار چند قسم است یکی تقیه است و شرط نیست در تقیه قدرة بر فرار
از تقیه بسبب تاخیر یا رفتن در مکان تنهائی و لکن احوط اشتراط است و در
حال تقیه مخیر است میانه سجده کردن بر آنچه جایز نیست خواه ماکول یا ملبوس
باشد یا از جنس نبات باشد یا نه و لکن احوط تقدیم پنبه و کتان است و شاید احوط
و شاید احوط و اولی ترجیح معادن و ماکول و ملبوس از نبات است بر سایر چیزها
و چنانکه از قبیل گیاه نیست و واجب نیست اعاده نماز بعد از رفع تقیه و دیگری
گرمای شدید است که نتوان سجده بر زمین کرد پس اگر تواند تحصیل آنچه
صحیح است سجده بر آن نماید یا رفع مانع کند واجب است و اگر نتواند پس در آنجا
جایز است سجده بر جامه و کف دستش و بر غیر این دو جایز نیست بنا بر اقوی
و احوط بلکه اقرب و احوط تقدیم جامه است بر کف دست و اما در جامه
مخیر است ما بین سجده بر آستین آن یا غیر آن و شرط نیست در جامه پنبه یا کتان
بودن آن بلکه اگر از قبیل حریر یا پشم هم باشد جایز است سجده بر آن لکن
احوط سجده بر پنبه و کتان از جامه است و در اشتراط آنکه باید آن جامه در بر
پوشیده باشد یا نه اشکال است و بهر حال اشکالی نیست در آنکه ملبوس

احوط است و در وقتی که سجده بر دست میکند باید بر پشت آن سجده کند و الا نماز
باطلست و مخیر است میان دست راست و چپ بنا بر اقرب و اولی اختیار دست
راستست و اگر سجده بر جامه و دست ممکن نشد بر غیر از اینها سجده میکند
قسمهای شدید نیز مثل گرماست در حکم و دیگر غیر از سرما و گرما از سایر عذرها
و ضرورتها که اگر باید سجده بر زمین و آنچه از آنست که خوردنی و پوشیدنی نیست
بکند موجب عسر و حرج یا ضرر میشود اما مجرد خوف ضرر عذر نمیشود
اگر در عادت یکی باشد و اگر سجده بر زمین کند خوف کشتن عضوی مثلا دارد در سجده
بر جانماز خود میکند بشرط آنکه خوفی باشد که باعث سقوط تکالیف گردد پس اگر
بر جامه نتواند سجده کند و اما بر اعضاء نیز میرسد ایماء میکند و ایماء نیز بدل
سجده حقیقی میکند بنا بر احوط و دیگر از ضرورة یافت نشدن زمین یا آنچه
از آن روئیده است یا عدم قدرت بر تحصیل آن اگر چه بمال بسیاری باشد که ممکن
باشد ادا و بذل آن پس در اینحال سجده بر غیر آن میکند اما احوط تقدیم قیر
و معادن است بر برف بلکه حکم بتقدیم بعید نیست و همچنین در حال ضرورة و همچنین
دور نیست وجوب تقدیم پنبه و کتان بر آن و بالجمله احوط در اینحال و حال ضرورة
تقدیم آنچه نزدیک تر بزمین و آنچه از آن روئیده است باشد از چیزیکه از آن نبود
و اگر در اثنای نماز ممکن نشود سجده بر آنچه سجده بر آن جایز و عدم قدرت
در بین نماز عارض گردد مثل آنکه طفلی مهر را برداشت و نتواند از تحصیل غیر
الا بفعل منافی پس اگر در ضیق وقت است و نمیتواند وقت را در یابد اگر از سر گیرد
نماز را تمام میکند نماز را و بجای سجده بر غیر آنچه صحیح است میکند لکن آنچه اقرب باشد بغیر
سجده بر آن صحیح است مقدم میدارد پس پنبه و کتان و معادن و ماکول و ملبوس را
مقدم بر پوست و حریر و غیر آن میدارد احتیاطا بلکه لزوم آن بعید نیست و اگر ممکن نشود
بر غیر اینها سجده میکند و اگر در وسعت وقت چنین ضرورتی عارض گردد احوط
اتمام نماز است با سجده بر غیر آنچه سجده بر آن صحیح است و نماز را اعاده میکند و اقرب

عدم

عدم وجوب اتمام است پس اگر خواهد قطع میکند اما واجب نماند با سجده
بر آنچه سجده صحیح است بجا آورد خواه قطع کند و خواه نه فصل ششم در بیان تکبیر است
از ارکان و واجبات نماز تکبیر است و اخلال بآن عمدا یا سهوا موجب بطلان نماز است
و صورت آن این است که بگوید الله اکبر و عدول از این جایز نیست پس خبر الله بر
اکبر جایز نیست و تبدیل کلمتین یا احدهما یا حرفی از آنها بکلمه دیگر یا حرف دیگر جایز
نیست پس الجلیل اکبر یا الله الجلیل یا الله عکبر صحیح نمیباشد و همچنین الله الاکبر
جایز نیست و ترک همزه و ها جایز نیست و حذف باء اکبر از اکبر یا الف از الله جایز
نیست و بعضی تجویز کرده اند بعدم جواز اشباع در مد الف که میان لام و ها و الله است
بنحویکه از وضع طبیعی بیرون رود و بعضی قائل باستحباب آن شده اند و این خالی
از قوة نیست لکن احوط قول اول است و اگر نیت را بزبان بگوید پس جهة وصل
اخیر نیت باول تکبیر همزه الله را ساقط نماید در صحت آن اشکال است اگر چه صحت
خالی از قوة نیست و واجب است الله تعالی میانه دو کلمه پس اگر فاصله بکلمه دیگری
بیاورد اگر چه مناسب تکبیر باشد یا ساکت شود میانه دو کلمه بنحویکه از تکبیری قطع
نماید باطلست و در تحقق فاصله و سکوت رجوع بعرف میشود چنانچه بعضی
گفته اند و اما سکوت کمی که عرفا از فصل شمرده نشود ضرر ندارد و همچنین نفس کشیدن
و سرفه کردن ضرر ندارد ما دام که طول نکشد بنحویکه اورا نماز کننده نگویند
و اگر فتحه راء را اشباع کند تا اکبار گوید که بمعنی طبل است پس اگر قصد این معنی کرده
البته نماز نیز باطلست و الا در آن خلافست و احوط و اولی ترک آنست و اکتفا
بترجمه آن جایز نیست مگر با عجز از لفظ پس ترجمه میکند بنحویکه مراعات معنی
عرفی آن بشود پس عجم میگوید خدا بزرگ تر است و اگر بگوید خدا بزرگ است
صحیح نیست و احوط اینست که ترجمه را بلغت عجمی بیاورد اگر چه جواز لغت
غیر آن اگر علم بآن داشته باشد خالی از قوة نیست و اگر نتواند یاد گیرد واجبست
تاخیر نماز بجهة یاد گرفتن آن تا اخر وقت بلکه اگر احتمال یاد گرفتن را بدهد

واجبست چنانچه بعضی گفته اند وکسی که نمیتواند ان را بگوید مثل لال چند چیز
بر او واجبست بدل ان اول معنی ان را بدل بفهمد یا بمعنی که قصد کند که این
حرکت دادن زبان و اشاره ثنای خداست و تکبیر او یعنی بزرگی او یاد کردن
او است نه باین معنی که معنی حقیقی این لفظ را بدل قصد کند دویم اشاره کردن
بانگشت یا بغیر ان بنحوی که اشاره متحقق شود سیم حرکت دادن زبان چنانچه
بعضی گفته اند و بعضی ان را واجب نمیدانند ولکن احوط اولی است واگر شخصی
کند بعضی از تکبیر را تواند بگوید جماعتی تصریح کرده اند بوجوب انچه ممکن
است وظاهر ایشان اینست که دیگر چیزی بدل از انچه نمیتواند گفت لازم نیست
و از بعضی ظاهر میشود که گنگ رجوع بانچه گفتیم میکند مطلقا و واجبست قیام
در حال تکبیر پس اگر همه یا قدری از ان در حال خم شدن یا راست شدن بگوید
نمازش باطلست و مستحبست شش تکبیر دیگر با تکبیرة الاحرام و در محل ان خلاف است
اقوی اینست که مخیر است همه را پیش از تکبیرة الاحرام بگوید یا همه را بعد از ان یا
بعضی را پیش و بعضی را بعد و در افضلیت تقدیم همه یا تاخیر همه یا متفرق
خلافست و جماعتی ترک اعراب اخر تکبیرها مستحب میدانند پس اگر اعراب دهد
و وصل بقرائت نماید مکروه میدانند و مستحبست شنوانیدن امام تکبیر خود را
بماموبین اگر محتاج بسیار بلند کردن صدا باشد پس در اینحال بطریق وسط
میگوید و مستحبست که ماموم اهسته بگوید و منفرد مخیر است و بعضی بر او
جهر را مستحب میدانند و بعضی گفته اند مستحب نیست جهر بجهة امام در تکبیرات
بغیر از تکبیرة الاحرام و در وجوب بلند کردن دست در وقت تکبیر خلاف است
اقوی عدم وجوب و احوط وجوب است و در حد بلند کردن دست خلاف است
بعضی تا پرهٔ گوش گفته اند و بعضی تا مقابل سر و دوش یا مقابل صورت گفته اند
و اوردن تا گوش را مضایقه میکنند و بعضی تا مقابل اخر سینه که او را نحر
گویند گفته اند و حد ان محاذی گوشها و صورت میباشد و از بعضی مستفاد میشود

کبلند

که بلند کردن مستحبی و بان حد مخصوص بودن مستحبی دیگر است و از بعضی بر می اید که یک
مستحبست و کمتر از ان مستحب بعمل نمی اید و مکروه است که دستها را از سر بلند کند
و مستحبست که دستها گشاده باشند در وقت بالا بردن و باطن کف را بقبله دارد
و انگشتها را کشیده بهم بچسباند مگر انگشت شصت را که جدا بدارد و اگر مستحب
میدانند که ابتدای بلند کردن ابتدای تکبیر کردن و انتهای ان انتهای تکبیر **فصل هفتم**
در قیام است و واجبست قیام در نماز واجب و از ارکان است و در وجوب قیام
در حال نیت خلافست و بنابر انکه نیت را عبارت از داعی دانیم ثمره در ان نیست
زیرا که لا محاله در حال قیام واقع میشود و تصریح کرده اند جمعی که قیام در حال
واجبست و رکن نیست و قبل از قرائت و در حال مستحبات قبل از قرائت و در اثنای
قرائت اگر چه ساکت شود بجهة نفس کشیدن بعضی تصریح کرده اند باینکه قیام واجبست
و ان احوط بلکه از ان عدول سزاوار نیست و قیام در حال قنوت را مستحب دانسته اند
بعضی و ان احوط است و جمعی تصریح کرده اند که قیام متصل برکوع رکن است و
ان عبارت است از جزء اخر قیام که از ان سرازیر بجا اوردن رکوع میکند حد
قیام ایستادن است بنحویکه مهرهای پشت و استخوانهای ان راست شود پس خم
و اگر چه بحد رکوع نرسد و میل بیمین و یسار هیچیک جایز نیست بنحویکه عرفا او را
راست نگویند و اما سر بزیر انداختن جایز است اما افضل ترک ان است و
واجبست قرار دادن در حال قیام پس اگر راه برود در حال نماز یا بر چیزی که
اب شود یا بر روی یا بر کل بیاید که او را از استقرار اندازد و نماز کند نمازش
باطلست و واجبست استقلال باینکه تکیه نه دهد بچیزی بنحویکه اگر ان را بردارند
بیفتد و باید بر هر دو پا بایستد اما اگر بر یکی از انها بیشتر اعتماد کند جایز
اما احوط مساوات است و جایز نیست دور گذاشتن پاها بنحویکه خارج شود از حد
قیام و اگر در مرتبه از مراتب ان شک کند که ایا از قیام بیرون میرود یا نه احوط
اجتناب است و اگر استقلال ممکن نشود باید تکیه دهد اگر چه بانسانی باشد و اگر

ظاهر گریه و آخوند بلند کردن ریش خصص
باشد نه پاره بینی اوردن جزو تکلیم الله
نگوید

نباشد بنحوی بان احوط تحصیل اینست اگر چه بعوض بسیاری باشد مگر ضرر حاصل شود
و بعضی تصریح بوجوب ان کرده اند و اگر در قیام همه انچه واجبست ممکن نشود
بانچه ممکن است واجبست و بعضی تصریح کرده اند که اگر نتواند با استقلال و نه مستقل
خمیده می ایستد اگر چه تا حد رکوع باشد و اگر قادر بر قیام قرائت یا رکوع باشد
نه بجهة هر دو که اگر یکی را در حال قیام بجا اورد دیگری را باید نشسته بجا اورد در
در ترجیح ان خلاف و اشکال است و اگر احتیاط ممکن است ترک نکند و الا مخیر
است و اگر قدرت بر قیام یا رکوع و سجود باشد در ترجیح اشکال است احوط جمع
میانه هر دو قسم است بدو نماز اگر تواند و الا اولی اختیار قیام است اگر چه
تخییر خالی از وجه نیست و اگر امر دایر شود میان نماز در حال قیام بی استقرار
و نشستن با استقرار پس در ترجیح اشکال است و احتیاط دو نماز است با
امکان و الا دور نیست تخییر و اشکالی نیست در اینکه اگر عاجز شود از قیام
نشسته نماز میکند بلی اشکال در حد عجز است اقوی اینست که ان عبارت از عدم
قدرت بر قیام است نه عدم قدرت بر راه رفتن بقدر نماز و اگر عجز حرج
لازم اید از قیام نیز می نشیند و ایا ظن بعجز کافی است یا باید علم باشد مسئله
محل اشکال است و اگر کسی که عاجز بود از قیام قادر بر ان شود پس اگر بعضی از
قرائت قادر شد مخیر بود قرائت را ایستاده بجای اورد وجوبا و اگر قادر بر ان
قرائت نیز واجبست مخیر در سکوت بین برخاستن جایز نیست قرائت و نیز اگر
در حال قیام بجای اورد واجب نیست سر گرفتن و استحبابش سر گرفتن را بعضی
گفته اند و ان مشکل است و اگر بعد از قرائت نیز واجبست برخاستن بجهة
قیام متصل برکوع و احوط انست که طمانینه را بجا اورد و اگر نتواند نماز را
ایستاده یا نشسته بجا اورد و واجبست که خوابیده نماز کند و واجبست که بطرف
راست بخوابد مثل خوابیدن در لحد و اگر نتواند بطرف چپ و الا بپشت مثل
خوابیدن محتضر و توجه بقبله و رو کردن بان بمقادیم بدن واجبست و در

اینحال

اینحال اگر رکوع و سجود را قدرت ندارد ایما و اشاره میکند و اگر قدرت دارد
رکوع و سجود میکند و ایماء جایز نیست و با ایماء اگر قادر باشد که پیشانی را بر
انچه سجده بر ان صحیح است بگذارد جماعتی واجب میدانند که اینرا بگذارد و احوط
جمع میانه ان و ایماء است و اگر ان را نتوانند ولکن انچه را نزدیک به پیشانی برد
دور نیست واجب باشد و احوط است اما ایماء را اگر نکند پس سر را حرکت دهد
و خاک را مثلا به پیشانی میگذارد و ایماء در این مقامات باید ایماء بسر بوده
باشد و اگر نتواند بچشمها و اگر از هر دو نتواند بیکی و اگر ایشان هم نتواند سجود دیگر
بر او نیست لکن نماز ساقط نیست بلکه ذکرها و قرائت را بزبان میکند و افعال نماز را
بدل میکند اند و اگر از این نیز عاجز باشد نماز را بدل میکند اند کم کم و بعضی
قصد نماز بجا اوردن میکند و در جاییکه ایماء میکند ایماء از سجود را پایین تر
و پیشتر میکند و بان ایماء قصد رکوع یا سجود را میکند و هر دو را بعضی واجب
میدانند و ان احوط است اما وجوب اول معلوم نیست بلی وجوب قصد
بعید نیست و اگر ایماء واجب را عمدا ترک نماید نمازش باطلست و اگر سهوا باشد
پس اگر بدل رکن است نماز باطل است و در صورتیکه نشسته نماز میکند واجب
خم شدن بجهة رکوع و واجب نیست بلند کردن رانها از پاشنه های پاها و
احوط ان است که خم شود تا سر او محاذی برابر محل سجده اش شود و اگر بنا
تا برابر پیش زانوها شود نیز مجزیست پس مخیر است میان این دو امر و مستحبست
کسی را که نشسته نماز میکند متربع نشستن در حال قرائت و ان انست که رانها
و ساقها را بلند کرده بر الیتین بنشیند و مستحبست که در حال رکوع فرش کند
پاها را بر زمین و بر روی انها بنشیند و در حال تشهد تورک نماید و جمعی گفته اند
که انشخص که نشسته نماز میکند باید بنحو متعارف بنشیند و بعضی گفته اند بهر نحو
خواهد میتواند نشست و مستحبست که اگر ایستاده نماز میکند پاها را از هم
جدا کند از سه انگشت تا یک شبر و قول بوجوب ضعیف است و در تمام مستحبات

که پاها را بهم بچسباند و مستحب است در حالیکه ایستاده نماز کند انکشت پاها را
بقبله بکذارد فصل در قرائت واجبست قرائت در نماز و اجب بودن بعضی
از ارکان میدانند اما اشهر و اظهر انست که رکن نیست پس اکر ترک کند سهوا نمازش
صحیح است اکر چه در همه رکعات ترک نماید و بعضی کفته اند که اکر سهوا در همه
رکعات ترک کند نماز باطلست و ان ضعیف است و قرائت حمد واجبست در هر
رکعت از نماز دو رکعتی و در دو رکعت اول از سه رکعتی و چهار رکعتی و اما
نماز سنتی صحت ان موقوف بخواندن ان مکر بعد نمازیکه از شرع رسیده باشد
که ضرور نیست خواندن ان و اخلال بجزوی از ان جایز نیست حتی بسم الله زیرا
که ان جزو حمد و سوره است مکر سوره برائة و اخلال بحرفی و اعرابی از ان
جایز نیست خواه تغییر معنی بشود یا نه و فرقی نیست در بطلان بجهة اخلال بحرف
بانکه حرفی را از مخرج غیر ادا نماید مثل ضاد را بمخرج ظا ادا نماید یا بالعکس
یا سین را بجای صاد ادا کند یا بعکس و بعضی کفته اند واجبست که بداند مخارج
حروف را و مقتضا تحقیق انست که اکر اجمالا میداند که حروف هر یک از انها
از مخرج خود ادا میشود پس شناختن مخارج حروف بتفصیل ضرور نیست و
اکر علم بهم رساند که حروف بمخارج ادا نمیشوند مکر بعد از انکه مخارج را
بداند پس واجبست علم بمخارج و این نادر است نسبت باکثر مردم در اکثر
حروف و مراد بعلم در اینجا اعم از ظن است بنابر اقرب و احتمال قوی
میرود در اعتبار هر ظنی اکر چه از کلام اهل خبره که قرائت حاصل شده
باشد لکن احوط اقتصار بر ظنی است که از قول اهل خبره حاصل شود مکر
ظنی که از غیر کلام اهل خبره حاصل شود اقوی از ان باشد که در این حال اعتماد
بر این ظن اقوی بعید نیست بلکه دور نیست که ان معین باشد و واجبست
مراعات تشدید و مبالغه در ان ضرور نیست و جماعتی از علما واجب میدانند
مراعات مد متصل را و ان احوط است اما وجوب ان خالی از اشکال نیست
و اما

و اما مد منفصل واجب نیست لکن افضل است و مد متصل چنانچه جمعی کفته اند
انست که موجب مد و حرف مد در یک کلمه باشد و مد منفصل انست که حرف
مد در کلمه باشد و موجب ان در کلمه دیکر باشد اول مثل اولئک و لا الضالین
و دوم مثل لا اله الا الله و از بعضی علماء عربیه ظاهر میشود که مد متصل انست
که سبب ان واقع شدن همزه باشد بعد از حرف مد در یک کلمه پس مد و لا الضالین
و نحو ان از مد متصل نمی باشد بنابراین و افراط در زیادتی مد را بعضی مکروه
میدانند و جمعی ادغام صغیر را واجب میدانند و ان احوط است اما وجوب
ان معلوم نیست و اما ادغام کبیر واجب نیست و بعضی مستحب دانسته اند و
ادغام صغیر را تفسیر کرده اند بعضی بادغام تنوین و نون ساکنه در یکی از حروف
یرملون مثل و لم یکن له و اشهد ان لا اله و صل علی محمد و اله و ادغام کبیر انست
که حرف اول از ان حرکت داشته باشد خواه از جنس حرف مثلین باشند یا دو
جنس باشند یا متقارب بعد وقف بسکون را و وصل بحرکت را جمعی واجب میدانند
و ان احوط است اما وجوب ان خالی از اشکال نیست و انداختن همزه وصل
در جائی که باید انداخت مثل اللهم اغفر و ثابت داشتن همزه قطع را مثل و
اشهد بعضی واجب میدانند بلکه واجب دانسته اند انچه را در صرف و نحو
واجب میدانند و مستحب میدانند انچه را مستحب دانسته اند انچه را
و ان مشکل است بلی احوط مراعات این امور است و بعضی واجب میدانند
انچه اهل قراء واجب میدانند از صفات حروف و شرایط مثل ترقیق و
تفخیم و قلقله در وقف و ظاهر عدم وجوب این صفات است مکر انکه موقوف
باشد بر ان یکی از انچه را واجب دانستیم در قرائت مثل ادا کردن بمخرج و اما
روم و اشمام و همس و جهر و استعلا و اطباق و غیر اینها از محسنات قرائت
واجب نیست و واجب نیست وقف در هیچ موضع اکر چه قراء ان را واجب دانند
پس هر جا که خواهد وصل میکند و هر جا که خواهد وقف مینماید مکر انکه در نظم

قرائت اخلال نماید پس جایز نیست پس اکر بر هر کلمه وقف کند و ساکت شود جایز نیست
و قرائتش باطل میشود و همچنین اکر در اثنای کلمه وقف کند بنحویکه قرائت کی
نکویند او را و بعضی کفته اند اکر بر سبیل ندرت وقف کند در وسط کلمه ضرر
نیست و بعضی کفته اند اکر نفس بکشد در وسط کلمه سهل است اما کلمه را از سر
کیرد و انچه را واجب دانستیم اخلال بان عمدا جایز نیست و جاهل مقصر حکمش
مثل کسی است که عمدا اخلال کرده و مشهور اصحاب مستحب میدانند اینکه
در مواضع وقف و عمل بان مضایقه نیست و تصریح کرده اند بعضی باینکه
منفرد طول میدهد سکوت را در محل وقف و امام را مستحب نیست طول قرائت
و مستحبست امام را تخفیف اکر چه انکه بعضی از ماموین را مانعی بوده باشد
که باید از نماز بیرون رود و مکروه است کرده سوره توحید را بیک نفس بخواند
و بعضی کفته اند که هر سوره مثل ان باشد نیز دور نیست که چنین باشد و مستحب
ترتیل در قرائت و سایر اذکار و در تفسیر ان خلافست بعضی کفته اند عبارت
است از بیان حروف بدون مبالغه و بعضی بحفظ وقوف و ادا حروف تفسیر
کرده اند و بعضی بغیر انچه مذکور شد و واجبست مراعات ترتیب بنحویکه نقل
شده میان ایات حمد و کلمات و حروف ان و اکر عمدا ترتیب یکی از این امور را
بهم زند و تدارک ننماید تا برکوع رود نمازش باطلست خواه عالم بحکم باشد
خواه جاهل یا بتقصیر و اکر عمدا با علم اخلال نماید و برکوع نرفته باشد
فساد نمازش خلافست و قول بعدم بطلان خالی از قوت نیست لکن قرائتش
فاسد است پس باید تدارک نماید و این در صورتیست که اخلالی که کرده باعث نشود
که انچه را خوانده از قرائت بیرون رود و اکر چنین باشد نماز هم باطلست و با
اینها هم احوط انست که اکر از قرائت بیرون نیفتاده تدارک کرده نماز را تمام
کند پس اعاده یا قضا کند و اما اکر سهوا باشد پس اکر برکوع رفته متذکر شود
نمازش صحیح است و اکر قبل از رکوع یادش اید پس اکر برکشتن بان موضعی که
ترتیب را

ترتیب را بهم زده خواندن ان تا با ترتیب باعث فوت موالات نشود اشکالی
نیست در کافی بودن این و عدم وجوب سر کرفتن قرائت و اکر باعث فوت
موالات میشود احوط عود کردن با نچیزی است که ترتیب بان حاصل میشود
پس اعاده نماز یا قضا و احتمال عدم وجوب اعاده هم قوتی دارد و واجبست رعایت
نظم قرائت پس اکر کلمه کلمه جدا جدا بکوید مثل اینکه عدد امیشمارند بنحویکه
نظم قرائت بهم خورد جایز نیست و اکر عمدا باشد قرائت باطلست و اما بطلان
نماز در ان اشکال است مکر صدق قرائت بر ان نکند پس نماز نیز باطلست
و اکر سهوا باشد قرائت باطل و در فساد نماز اشکال است مکر اینکه از نماز
کی بودن بیرون رود و واجبست موالات و پی در پی خواندن قرائت
و بریدن ان صحیح نیست و اشکالی نیست در اینکه اکر در میان قرائت غیر ان را
بخواند موالات بهم میخورد پس اکر عمدا بغیر لخواند و بعد بهمین قرائت بموالات
اکتفا کرده برکوع رفت نمازش فاسد است و اکر عمدا چنین کرده و هنوز برکوع
نرفته صحت نمازش بعید نیست پس دوم مرتبه قرائت را بجا اورد و لکن احوط
اعاده است یا قضا و اکر سهوا چنین کرده نمازش صحیح است اما در فساد قرائت
و وجوب اعاده ان با عدم فساد قرائت خلافست و مسئله در غایت اشکال است
لکن قول بعدم خالی از قوت نیست و احوط تمام کردن قرائت و نماز و اعاده
نماز است و اما خواندن هر چه باشد در بین قرائت موجب فوت موالات است
اکر چه یک کلمه یا دو کلمه از ذکر یا قران باشد یا نه اقوی اینست که اینقدر ضرر
ندارد و معتبر اینست که او را قرائت کی کویند پس رد سلام و حمد در وقت
عطسه و سؤال نعمت و پناه بردن از عذاب نزد ایه عذاب و تسبیح نزد ایه
ان و تنبیه غیر بقران و امثال ان در وسط قرائت ضرر ندارد اکر از قرائت
بودن بیرون نرود بلکه در ابطال نیز دور نیست که جایز دانیم مکر انکه بنظم
قرائت اخلال بهم رسد پس جایز نیست و تکرار یک ایه یا بیشتر یا کمتر از جهة

اصلاح قرائت یا مراعات اکملیت مرتبه اند بلکه اقوی انست که بغیر این جهت [نیز]
جایز است تکرار لکن احوط ترک است و احوط آن است که در صورتیکه تکرار [آن]
اصلاح کلمه دارد همان کلمه و بعد از آن تکرار کند مگر اینکه آن کلمه موقوف باشد
صحتش بر آنچه پیش از آن کلمه است بحیثیتی که اگر آن کلمه را تنها اعاده کند نظم مختل
شود پس بعد از آن حال باید از اینجا اعاده نماید اما جواز اعاده زیاده از آن
کلمه و آنچه بر آن موقوف است خالی از قوت نیست پس اگر کلمه در وسط یا آخر
آیه باشد میتوان از اول آیه بگیرد و بعضی واجب میدانند که آنچه را اعاده
میکند اگر یک کلمه باشد باید اعاده کند انقدریکه از قرآن بودنش صدق کند [و تکرار]
مجموع حمد و سوره خلاف احوط ترک است اگر چه قصد وجوب [یا ندب]
نیز نداشته باشد و چون موالات در قرائت شرط شد پس اگر عمدا ساکت
شود در بین قرائت انقدر که از قاری بودن خارج شود قرائتش فاسد [است]
و اما نمازش باطل نیست و بعضی نیز نماز را فاسد میدانند و احوط آن [است]
که قرائت را کرده و نماز را تمام کند پس اعاده کند و اما اگر سکوت طویل بجهة
سرفه یا علت دیگر مثل اینکه اشتباهی کرده و خواست متذکر شود باشد پس
بموالات قرائت مضر نیست و اگر سهوا ساکت شود انقدر که قرائت از موالات
بیفتد در فساد قرائت و عدم آن خلاف و اشکال است و مراعات احتیاط
مهما امکن اولی است و اگر سکوت انقدر طول بکشد که او را نماز کن نگویند
نمازش فاسد است خواه عمدا باشد یا سهوا و اگر در اثناء قرائت ساکت
شود بنیة قطع قرائت و نخواندن آن بالمرة و سکوتش طولی بهم نرساند که
از قاری بودن یا نماز کن بودن بیرون رود اگر در حمد این عمل واقع [شده]
احوط آنست که حمد را اعاده کند و نماز را تمام کند و اعاده نماز کند و اگر در
سوره بوده حکم باین که این احتیاط است اشکال است و اگر نیز قطع قرائت
کند و ساکت نشود هم احتیاط اتمام نماز و اعادهٔ آنست و مرجع در شناختن
اینکه

اینکه از قاری بودن یا نماز کننده بودن بیرون رفته عرف است و [وجوب]
سوره در دو رکعت اول نماز چهار رکعتی و سه رکعتی و دو رکعت نماز صبح [خلاف]
اقوی و احوط وجوب است و اگر مرضی مثل تقیه یا عثرت باعث بر ترک آن شود
ترکش جایز است و اگر ادا با تنگ شود میان ترک حمد یا سوره سوره را باید
ترک کرد و در سوره نیز واجبست مراعات حرکات و سکنات حروف و
ترتیب و موالات و نظم و غیر ذلک آنچه در حمد واجب بود و جایز است
خواندن حمد و سوره بقرائتی که قراء سبعه بآن متفق اند و آنچه خلاف
دارند مخیر است در اختیار هر کدام که خواهد و اگر در بعضی از قرائت
اختیار قرائت بعضی از قراء نماید و در غیر آن اختیار قرائت غیر آنکه در
اول اختیار کرده بود نماید جایز است اگر معنی فاسد نشود و از عربیت بیرون
نرود و از ترکیب عرفی نیفتد و اما قرائت غیر قراء سبعه را جایز نیست
اختیار نماید اگر چه از شواذ نباشد و علم بقرائت قراء سبعه ضرور نیست
بلکه ظن کافی است و ظن اگر از قراء اینها مثل اوله که مظنه صحت آن دارد
حاصل شود کافی است پس رجوع بکتب قرائت واجب نیست و بل عادل
نیز اگر خبر دهد و مظنه از آن حاصل شود کافی است پس اگر بگویند که
از کدام است ضرر ندارد و معوذتین از قرآن است و خواندن آنها در
نماز ضرر ندارد و انکار ابن مسعود بقرآنیت آنها اعتنائی بآن نیست و
واجبست جهر بقرائت در دو رکعت اول از مغرب و عشا و در صبح و اخفات
در ظهر و عصر و اگر در دو رکعت آخر از نمازهای چهار رکعتی و سه رکعتی
اختیار تسبیح کرد در وجوب اخفات آن خلاف است و احوط اخفات [است]
بلکه خالی از قوتی نیست و عدول از آن جایز نیست و اگر اختیار حمد کرد
که البته باید اخفات نماید و اقل اخفات آنست که چنان بخواند که حروف [را]
بشنود و غیر نشنود و اقل از این جایز نیست و اکثر آن آنست که غیر هم بشنود

و با قل جهر نرسد و اقل جهر آنست که غیر بشنود و مشتمل بر صوت باشد و اکثر آن
آنست که بعلو مفرطی که خارج از عادت است نرسد و در اخفات باید هم
حروف شنیده شود و همهمه کافی نیست و در شنیدن خود در اخفات و
شنوانیدن غیر در جهر اگر مانعی باشد شنیدن تقدیری کافی است و در
موضعی که جهر واجبست بر مرد بر زن واجب نیست و قول بوجوب ضعیف است
و اخفات نیز بر او واجب نیست اگر نامحرمی آواز او را نشنود و با شنیدن
اجنبی در وجوب اخفات بر او خلاف است و در آن تفاصیل داده اند الا
آنکه احوط است که جهر نخواند اگر چه در تعیین آن کلام است و اما در جائیکه
بر مرد اخفات واجبست پس در وجوب اخفات بر او نیز خلافست و احوط
وجوب اخفاتست و واجبست جهر به بسم الله در جائیکه جهر واجبست و در
مواضع اخفات خلاف عظیم است در آن لکن اقوی استحباب جهر است
از برای امام و منفرد خواه در دو رکعت اول باشد یا در دو رکعت آخر و در
نماز ظهر روز جمعه مستحبست جهر بقرائت خواه امام باشد و خواه منفرد
بنابر اقوی و احوط اخفاتست مطلقا و نماز جمعه نیز مستحبست جهر در آن
و قضاء نماز یومیه در جهر و اخفات مثل ادای آنست پس اگر قضا کند چیزی را
که بایست در آن جهر بخواند باید بجهر قضا کند و اگر نه باخفات باید قضا کرد خواه
در شب بجا آورد یا در روز و اگر مردی بجهة مردی قضا کند یا زنی بجهة زنی
پس بر او واجبست جهر و اخفات هر یک در موضع خود و زن نیز حکمش
حکم آن زنیست که قضا بر او بوده پس اشکال در جائیست که مرد از زن یا زن از
مرد قضا کند لکن احوط آنست که قضا کننده مراعات کند هر یک از جهر و
اخفات را در جای خود اگر چنین باشد و اگر از روی جهل جهر و اخفات را
در جای خود بجا نیاورد قرائت نمازش صحیح است و اگر عمدا با علم اخلال
کند نمازش باطلست و اگر بجهة فراموشی ترک نماید نماز و قرائتش نیز صحیح است
و اگر

و اگر در اثنای قرائت متذکر شود سهو کرده قرائت را بلکه ما بقی را چنانکه باید [صحیح اند]
و جایز نیست خواندن سوره عزیمه که سجده واجب در آنست در نماز واجبی
و بعضی بمجرد شروع در آن نماز را باطل میدانند و آن محل اشکال است بلی
اگر آیه را بخواند بآن اکتفا کرده برکوع رود نمازش فاسد است و اگر آیه را خواند
و تمام کند و قائل باثم باشد که در سوره در یک رکعه جایز نیست خواندن آن
بآن نماز باطل میشود و اگر بآن نیز قائل نباشیم نیز احوط بهم زدن آن نماز و [اعاده]
کردن و از سر گرفتن نماز است و همچنانچه حرامست سورهٔ عزیمه همچنین حرامست
خواندن آیه سجده و گوش دادن بآن و اگر سهوا خواند آیه را یا گوش داد
اقرب صحت نماز و تأخیر سجده تا بعد از نماز است و احوط آن است که در نماز
بجای سجده ایماء نماید و اگر نماز را نیز اعاده کند احوط است و جایز است
و جایز است خواندن سورهٔ عزیمه در نافله و اگر خواند واجبست سجده [فورا]
و اگر سجده در وسط سوره باشد اگر موالات بهم نخورده از آنجا گرفته
سوره را تمام میکند و الا اکتفا بآن قرائت اشکال است و اگر در آخر سوره
باشد احوط اعادهٔ حمد است بعد از سجده بلکه وجوب آن خالی از قوه
نیست و نافله که بنذر و نحو آن واجب شده باشد اقرب جواز خواندن سوره
عزیمه و جواز سجده بجهة آیه سجده است در آن و لکن احوط ترک آن و ترک
استماع آیه سجده است در آن و اما نماز واجبی غیر یومیه مثل کسوف نیز
در آن اشکال است فصل در رکوع و احکام آن است بدانکه در هر رکعتی
یک رکوع واجبست مگر در نماز آیات که در هر رکعتی از آن پنج رکوع واجبست
و رکوع از ارکان نماز است که ترک آن تا داخل سجود شود عمدا و سهوا موجب
فساد نماز میشود خواه در دو رکعت اول باشد یا در دو رکعت آخر و بعضی قائل
شده اند که در دو رکعت آخر نمازهای چهار رکعتی رکن نیست و ترک آن سهوا
موجب فساد نماز نمیدانند و این قول ضعیف است و هر یک اینکه بجای

نماز ایشان درکار است که ترک آن باعث فساد نماز میشود و اگر چه سهوا باشد و رکوع
متحقق نمیشود مگر بخم شدن بحدی که کف دست بسر زانو برسد و بعضی برسیدن
سر انگشتان اکتفا کرده اند و قول اول احوط است که خالی از قوتی نیست و بنا بر این
باید اقلا خم شود که جمیع کف دست بسر زانو برسد یا آنکه اگر جزئی از آن بسر زانو
برسد کافیست احوط است که باید غالب کف دست بسر زانوها برسد و باید بنحوی
خم شود که کف هر دو دست بسر زانوها برسد نه اگر میل بیکطرف نماید بنحوی که یک دست
بسر یک زانو برسد کافی نباشد و باید که خم شود بنحوی که دست بسر زانو برسد نه اگر خم
نشود یا قدری خم شود و زانوها را خم نماید بنحوی که دست بسر زانو برسد کافی نیست
و در اندست و کوتاه دست و بلند دست رجوع بمستوی الخلقه میکنند در مقدار خم شدن
و اگر انقدر که گفتیم نتواند خم شد هر چه را میتواند خم میشود و اگر خم شدن او موقوف
بر دست گرفتن بچیزی باشد یا اعتماد بچیزی واجبست اعتماد و اگر چیزی نیست
واجبست تحصیل آن اگر چه باجرت باشد و اگر خم شدن بیکطرف ممکن باشد آن
واجبست و اگر هیچ ممکن نباشد ایما و بسر کند و اگر آنهم نمیتواند بچشم و اگر نشستن
خم باشد بحسب خلقت یا بجهت مرضی یا پیری واجبست بر او که بجهت رکوع زیاد
نماید خمی کمر را و جماعتی از علماء تصریح کرده اند که اگر تواند در حال قیام که بدست
گرفتن بچیزی و اعتماد بچیزی کمر را راست نماید بر او واجبست و در این حال
آن خم شدن بقصد بجهت رکوع کافی است و زیاده ضرور نیست ولکن احوط است
و اگر خمی کمر او بسیار باشد بنحوی که اگر قدری زیادتر خم شود از راکع بودن
بیرون رود زیادتر نباید خم شد بلکه جایز نیست و واجبست در رکوع طمانینه
یعنی قرار گرفتن اعضا و ساکن شدن آنها و واجبست که بقدر ذکر واجب باشد
و شیخ طوسی طمانینه رکوع را رکن میداند و اگر مراد مجرد استقرار است بی
بود نیست زیرا که با آن رکوع که رکن است حاصل میشود و اگر زیاده بر آن را
رکن میداند پس آن مشکل است و اگر از بجهت واجبست خم شدن بقدر زیاده

خم شود

خم شود و مجموع این خم شدن و بر گشتن باقدری قرار گرفتن بقدر طمانینه ذکر
واجب باشد کافی نیست بلی اگر طمانینه ممکن نباشد بجهت مرضی یا غیر آن کافیست
آن هم واجب نیست و واجبست سر برداشتن از رکوع و راست شدن بعد از
آن و جایز نیست رفتن بسوی سجده بدون راست شدن اگر چه بسجود داخل
نشود و اما اگر بدون راست شدن رو بسجده رود و هنوز از حد رکوع
بیرون نرفته خواهد برگردد و سر بردارد از رکوع در بطلان نمازش اشکال
است و اگر نتواند سر راست کند ساقط نمیشود پس اگر بعد از دخول در سجده
عذر برطرف شود بعضی گفته اند قیام ساقط است و اما اگر پیش از سجود
عذر برطرف شد بعضی گفته اند قیام ساقط است و بر همین که هر دو این خالی
از قوت نیست و اگر در راست شدن از رکوع محتاج بچیزی باشد که بان اعتماد
کند واجبست تحصیل آن اگر چه باجرت باشد و واجبست طمانینه بعد از سر
برداشتن از رکوع خواه ایستاده نماز کند و خواه نشسته و خواه در فریضه
باشد خواه در نافله و فرق میان نافله و فریضه ضعیفست و مسمی بدان کافیست
و آن حاصل میشود بقرار گرفتن و سکون و مشهور آن است که رکن نمیدانند بخلاف
شیخ طوسی که آن را رکن میداند و اگر آن را طول دهد آنقدر که آن نماز کند
نگویند نمازش باطلست و واجبست ذکر در رکوع و در آن خلاف عظیم است بعضی
خصوص تسبیح را واجب میدانند و بعضی مطلق ذکر را و این جماعت نیز
بعضی ذکری را که مشتمل بر ثنا و ستایش خدا باشد واجب میدانند و بعضی
غیر آن نیز جایز میدانند و ایضا بعضی قائلند که باید ذکر بقدر سبحان
الله یا یک سبحان ربی العظیم و بحمده باشد و بعضی کمتر نیز جایز میدانند
و معتمد در نظر این است که کافی است مطلق ذکر اگر چه غیر تسبیح و کمتر از
انچه گفتیم باشد و اگر چه مشتمل بر ثنا نیز نباشد و جماعتی که قائلند بوجوب
تسبیح نیز خلافی چند در میان ایشان هست و بالتمام احتیاط در آنجا

واحتیاط کامل آنست که سه تسبیح کبری یا سه صغری بگوید و بیشتر از این سه کبری است و از این
یک کبری است و از این بیشتر سه تسبیح صغری است و از این بیشتر اختیار تسبیح است اگر چه
یکی باشد و اگر اختیار تسبیح کبری کند احوط آنست که لفظ و بحمده را بیندازد و موالات
و عربیت در ذکر واجبست با امکان و مستحبست که امام ذکر را بلند بگوید و ماموم آهسته
و بعضی گفته اند که منفرد مخیر است و واجبست که ذکر واجب بعد از آنکه بحد رکوع
رسید بگوید پس اگر پیش از آن شروع کند مجزی نیست اگر چه بعد از رسیدن بحد رکوع
تمام کند و اگر این شروع از روی سهو بوده بعد از رسیدن بحد رکوع تدارک نماید
نمازش صحیح است و اگر عمدا کرده و تدارک نکرده سر برداشته نمازش باطلست و اگر
تدارک نماید در صحت نمازش اشکال است و مسئله محل توقف است و احتیاط آنست
که ذکر را تدارک کند و نماز را تمام کند و اعاده کند نماز را و اگر شروع در ذکر واجب
کند در حالی که شروع بسر برداشتن از رکوع کرده اگر بعد از خروج از حد رکوع تمام
کند مجزی نیست و اگر سهوا چنین کرده مثل آنست که سهوا ذکر را ترک کرده و اگر عمدا
چنین کند و بعد از خروج از رکوع تمام کند نمازش باطلست و اگر عمدا چنین کند و در
حد رکوع تمام کند و تدارک نکند این ذکر را نمازش نیز فاسد است و اگر تدارک کند
پیش از خروج از حد رکوع در صحت نمازش اشکال است و احتیاط همان است که
گذشت و اگر سهوا چنین کند نیز احتیاط اولی است و مستحبست گفتن تسبیح کبری
زیاده از واجب و در تعیین عدد آن اشکال است و تحقیق آنست که سه مرتبه و پنج
مرتبه و هفت مرتبه و زیاده از هفت مرتبه هر یک از اینها مستحبست و خلاف در این
مقامات ضعیف است و اما چهار مرتبه و دو مرتبه را قائل باستحباب آن نیستم و اگر
شک در عدد آن کند بعضی گفته اند بنا بر اقل میگذارد و مستحبست امام را تخفیف
بلکه گفته اند که ماموم دوست میدارند طول دادن را و اگر تسبیح را مکرر بگوید
یکی از اینها واجبست و باقی مستحب و اگر بقصد غیر رکوع خم شود عمدا یا سهوا آن
مجزی از رکوع نیست و در خم شدن باید نیت رکوع کند و ترک نیت غیر رکوع

کافی نیست

کافی نیست و مستحبست که در رکوع دستهای خود را بر زانوها گذارد با انگشتهای گشاده
و بگیرد با انگشتها سر زانو را و مستحبست که دست راست را اول بسر زانو گذارد و آنکه
زانوها را بعقب برگرداند و آنکه پشت خود را مساوی کند که اگر آب بر آن ریزند بر آن
بماند و پیش بودن زانوها مکروه است و مستحبست گردن خود را بکشد و تبدل فضل
کند که ایمان بتو آورده ام اگر چه گردن زده شود و آنکه اعضای خود را برابر
یکدیگر نیندازد مگر دستها و نظر را بمیان دو پا کند و از بعضی وجوب آن مستفاد
میشود و آن ضعیف است و مستحبست تکبیر قبل از رکوع و قول بوجوب ضعیفست
و مستحبست که آن را در حال قیام بگوید و جماعتی تصریح کرده اند که در حال خم شدن
نمیتوان گفت ولکن سزاوار است که طول ندهد تا آخر هوی و مستحبست بلند
کردن دستها در وقت تکبیر تا گوشها چنانچه بعضی گفته اند یا تا برابر روی چنانچه
بعضی دیگر گفته اند و در وقت نشسته و خوابیده نماز کردن نیز بلند کردن دست
و بعضی گفته اند که از اخبار مستفاد میشود که مستحبست بلند کردن دست اگر چه
تکبیر را نگوید و مستحبست از برای منفرد که بعد از رکوع بگوید سمع الله لمن حمده
و مشهور از برای امام و ماموم نیز مستحب میدانند و باکی بان نیست و محل
آن بعد از راست شدن است و مستحبست دعا در رکوع و بعد از رکوع با آنچه
در اخبار وارد شده و بعضی گفته اند که بعد از رکوع مستحب نیست طول دادن
دعا را و مکروه است که در رکوع کند و حال آنکه دستها پیش در زیر جامه اش
باشد و مستحب نیست قرائت قرآن در رکوع بلکه مکروه میدانند بعضی و مستحب
است تکبیر بعد از رکوع و بعد از سمع الله بلند کردن دستها و اگر بتعیین بقصد
قبل از رکوع بر سبیل سهو برکوع میرود و اگر بعد از رکوع و طمانینه و قبل از
ذکر رکوع بیفتد جایز است که بسجده رود و قیام واجب نیست و بعضی در
آن اشکال کرده اند فصل در سجود و احکام آنست بدانکه در هر رکعتی از
رکعات نماز دو سجده واجبست با هم و از ارکان نماز است پس اگر ترک کند هر دو را

عمدا نمازش باطلست و همچنین اگر سهوا ترک کند بنا بر اقوی لکن با سهو احوط اتمام نماز
و اعاده است و اما یک سجده را اگر عمدا ترک کند نمازش باطل و سهوا
باطل نمیشود لکن احوط اعاده نماز است و واجبست در حال سجده هفت
موضع را بزمین گذارد یکی از آن جبهه باشد یعنی پیشانی و دو کف دست و دو
زانو و دو انگشت ابهام پاها است پس سجده بر پشت جایز نیست و بر
پشت دست نیز جایز نیست و باید باطن دستها بزمین گذارد و مراد از کف
چیزی است که شامل انگشتان نیز باشد و اما انگشتان پا لازم نیست که سر
انها را بزمین گذارد و در دستها و زانوها و انگشت پاها در وقت سجده
اگر بقدر مسمی بزمین گذارد کافی است و در پیشانی خلافست لکن حق اینست که
در آن نیز مسمی کافی است لکن احوط اینست که بقدر درهم بوده باشد و حد
پیشانی میان دو جبین است از عرض و از طول محل روئیدن موی سر است
تا ابروها و واجبست که پیشانی را بر آنچه سجده بر آن صحیح است بگذارد و در
سایر مواضع این لازم نیست بلی بعضی از در دستها مستحب میدانند و بعضی
استحباب آن در همه مواضع ظاهر میشود و آیا شرط است که آنچه را بر آن سجده
میکند با خود حمل نکند و برنداشته و جدا از خود نبود لیس سجده بر جامه کرده
پوشیده و گوشهٔ عمامه اش جایز نباشد اگر چه آن از جنسی باشد که بر او سجده
توان نمود یا شرط نیست مسئله محل خلافست لکن اشهر و اقوی جواز است اما
احوط ترک آنست پس احتیاط آن است که مهر خود را نیز در وقت خواستن
از سجود با خود برندارد مگر با تقیه و جایز نیست که محل پیشانی زیاده از یک خشت
بلند باشد از محل ایستادن و اما مقدار یک خشت یا کمتر اگر بلند باشد ضرر ندارد
ولکن تساوی مستحبست و مقدار یک خشت عبارتست از چهار انگشت مضموم
تقریبا و ظاهر اینکه مذکور شد فرقی میان زمین سراشیب و غیر آن نیست و جمعی
از علماء گود بودن را نیز مثل بلندی میدانند پس گود بودن زیاده از یک خشت با پیشانی

جایز

جایز نمیدانند و آن احوطست لکن جواز خالی از قوة نیست و بعضی از علما آن
مواضع را نیز مثل پیشانی میدانند در اینکه باید محل آنها نیز بلندتر یا گودتر
از یک خشت نباشد و این احوط است و اگر چه محل بجواز بلندی از یک خشت
تا حدیکه معنی سجود عرفا محقق شود خالی از قوه نیست واگر پیشانی واقع شود
بر چیزیکه بلندتر از یک خشت میباشد اقوی اینست که باید آن را بکشد تا بجائیکه بقدر
یک خشت یا کمتر میباشد و برداشتن جایز نیست و احوط اعاده آن نماز است و همچنین
است حکم در حالیکه پیشانی واقع شود بر چیزیکه سجده بر آن جایز نیست پس بر
داشتن جایز نیست واگر نتواند کشید بعضی گفته اند سر را بر میدارد و بر چیزی
بر او نیست و واجبست در سجود ذکر و آن مثل ذکر رکوع است در کیفیت
احکام و احتیاط و طمانینه بقدر ذکر واجب و واجبست در ذکر را در حال اطمینان
باید گفت و مشهور علما طمانینه را رکن نمیدانند و بعضی رکن میدانند و اگر ذکر
واجب را ندانند احوط آن است که بقدر ذکر واجب طمانینه بجا آورد و حکم نوحی
آن بعینه نسیه واگر ضرورتی مانع از طمانینه شد آن ساقط میشود اما ذکر ساقط
نمیشود و واجبست سر برداشتن از سجدهٔ اول و نشستن و طمانینه و مسمی بدان کافی
و بعضی سر برداشتن و طمانینه را رکن میدانند و اگر کسی را خم شدن هیچ ممکن نشود
ایماء مینماید و حکم ایماء در بحث قیام گذشت واگر ممکن باشد بقدر یکه عرفا
گویند سجده کرد البته بر او واجبست واگر ایستادن نیز ممکن نباشد لکن قدری
ممکن باشد اقوی اینست که انقدر ایجا می آورد و مهر را بر بالایی یا بخوان
میگذارد و بر آن سجده میکند و احوط آن است که هر چه بیشتر تواند خم شود
تا بسجدهٔ واقعی اقرب باشد و باید آن را ترک ننماید و متوقف نبایند در آن لازم
نیست بلکه با قرینه ظاهره اکتفا مینمود و باید شکم را از زمین جدا سازد بلی اگر
بقدر بدی زمین و دست و پاها را بکشد و پیشانی را بر زمین گذارد جایز نیست
واگر یکی از اعضا را عمدا بزمین نگذارد تا محل برداشتن بکند نماز باطل است

و جاهل مقصر مثل عالم است که عمدا ترک کند و از کلام علما بر می آید که جاهل مطلقا
مثل عالم است و ظاهر اینست که واجبست در سجده گذاشتن هفت موضع را
بزمین پس اگر گذاشته نمیشده باشد سابقا کافی نیست واگر پیشانی را ممکن
باشد گذاشتن آن بزمین و اعضای دیگر را بعضی ممکن باشد دون بعضی
آنچه را ممکن است باید بگذارد و آنچه را ممکن نیست بعضی گفته اند باید نزدیک
بزمین بیاورد و مقتضای کلام علما این است که اگر نتواند پیشانی را بزمین گذارد
و بعضی از سایر اعضا را تواند که بزمین گذارد واجبست گذاشتن آنها و این
مشکل است و کسی که بر پیشانی او دملی یا زخمی یا درد و بی باشد که نتواند آن را
بزمین گذارد اگر ممکن است گذاشتن آن بزمین یا بر آنچه سجده بر او جایز است
بکند گودی یا بخوان از هر چیزی که باشد نحویکه سجده و گذاشتن پیشانی
بر آن صادق باشد واجبست بر او سجده کردن بر پیشانی واگر سجده کردن
بر پیشانی اصلا ممکن نباشد باید بر یکی از دو طرف پیشانی که آنرا جبین گویند سجده
نماید و احوط آنست که طرف راست را مقدم دارد چنانچه بعضی اصحاب نقل
کرده اند اگر چه حکم بتعیین بعید است واگر بر جبینین ممکن نشود بعضی گفته اند
بر زنخدان خود سجده کند ولکن معتمد آنست که بر دماغ خود سجده میکند
و در حالی که سجده بر زنخدان کند گشودن موهای او ضرور نیست و مراد
بعدم مشقت شدیدی است که عادتا متحمل آن نشوند و مستحبست تکبیر بجهت سجود
در حال قیام و بعضی در حال فرود آمدن نیز تجویز کرده و بنحویکه اخوان اول
سجود باشد و باکی بآن نیست اما افضل اول است و بلند کردن دستها نیز
در وقت تکبیر سنت است و بعد از سر برداشتن از هر یک از دو سجده در حالیکه
درست بنشیند و قبل از سجده دوم در حال نشستن و بعضی از علما در حین
سر برداشتن و خم شدن نیز جایز میدانند و مستحبست در سجده ارغام که مالیدن
دماغ و مراد از آن چسبانیدن آنست بخاک و شرط صحت نماز نیست و گذاشتن

ان

ان بانچه سجده بر او جایز است دون غیرت که کافی باشد و هر جزوی از دماغ که
باشد کافیست و در وقتی که بسوی سجده میرود مستحبست که دستها را پیش از
زانوها بزمین بگذارد و اما زن ابتدا زانوها را بزمین میگذارد و می نشیند
پس سجده میکند و مستحبست در سجود دعا بجهة دین و دنیا و احوط ترک
لحن و غیر عربیت در آن دعا و مستحبست که در سجود در فریضه دعا کند از
برای طلب رزق باین دعا که یا خیر المسئولین و یا خیر المعطین ارزقنی و
ارزق عیالی من فضلک فانک ذو الفضل العظیم و مستحبست دعا کردن میان
دو سجده بانچه در بعضی از اخبار صحیحه است که استغفر الله ربی و اتوب الیه
و مستحبست تورک در نشستن بعد از سجده دوم و مستحبست طمانینه بعد از سجده
دوم و قول بوجوب ضعیف است و مستحبست که بگوید در وقت برخواستن
بحول الله و قوته اقوم و اقعد و اگر زیاد کند و ارکع و اسجد را نیز باکی نیست
و در بعضی از اخبار هست که بگوید اللهم ربی بحولک و قوتک اقوم و اقعد
واگر خواهد زیاد کند ارکع و اسجد را و بعضی مستحب میدانند این را و عمل
به هر یک از اینها خوبست لکن اول اولی است و لفظ تعالی را بعد از جلاله الحق
ترک است ولکن جواز آن خالی از قوة نیست و مستحبست در وقت برخواستن
اول زانوها را از زمین بردارد و اعتماد بر دستها نموده باشد و بعد از آن
دستها را بردارد و مکروه است اقعاء میان دو سجده و آن آنست که سینه و
قدمها را بزمین گذارده بر پاشنه های پاها بنشیند و بعضی گفته اند که آن است
که بنشیند و دستها را بزمین گذارد و بعضی گفته اند که آنست که بنشیند مثل نشستن
سگ و احوط آن که عمل بجمیع کند و همه را ترک نماید و بعضی در هر نشستن در نماز
اقعاء را مکروه میدانند و بعضی در تشهد حرام میدانند و آن احوط است خصوصا
بتفسیر اخیر اگر چه اظهر جواز آنست در تشهد نیز بهمه تفاسیر و اما بتفسیر دوم
و سیم در میان دو سجده جوازش خالی از اشکال نیست و احوط ترک است

ومستحبست که مرد در سجده اعضا را بر یکدیگر نبندد یعنی میان ساقها و رانها را
خالی میکند و میان شکم و رانها را نیز خالی میکند و میان پهلوها و بازوها را خالی میکند
و میان دستها و زانوها را نیز خالی میکند و اما زن را مستحبست که اعضا را
باهم جمع نماید و مستحبست که دستها را از هم گشاده با انگشتهای مضموم بر زمین
گذارد و بعضی برابر دوشها و بعضی برابر گوشها مستحب میدانند و انگشتها را
رو بقبله میگذارد و در حال سجده نظر بطرف دماغ میکند و در سجده اول
بخاطر میگذرانند که خداوندا تو ما را از زمین خلق فرمودی و در وقت سر برداشتن
بخاطر میگذرانند که ما را از زمین بیرون آوردی و در سجده دوم که ما را بزمین
برمیگردانی و در سر برداشتن از سجده دوم که ما را بار دیگر از زمین بیرون خواهی
آورد و بعضی گفته اند موضع سجود مکروه است اگر دو حرف از آن ظاهر شود
جماعتی گفته اند که باید در نقش فصل غیر سجود نماید مثل برداشتن چیزی یعنی
اگر چنین کرد باید برخیزد و بقصد سجود فرود آید و آنچه حکم فرموده از عدم
جواز نقش باین قصد مشکل است مگر مراد خود سجود باشد و اگر بقصد غیر
سجود فرود آمد تا صورت سجده بعمل آمد در بطلان نماز بجهت این عمل خلافست
و اقوی عدم بطلانست و احوط اتمام و اعاده آن نماز است و واجبست
قرار گرفتن اعضای سجود در حال سجود و اعتماد بر آنها بنحوی که سنگینی اعضا
بر مواضع سجود باشد پس اگر بر چیزی باشد مثل پنبه یا پشم مثلا اعضای سجود را گذارد
باید قوتی کند تا اعضا قرار گیرد و مبالغه در اعتماد ضرور نیست بنحوی که زیاده
از سنگینی اعضا شود و اگر بعضی از اعضا بقصد سجود بر زمین گذاشت یعنی
از پیشانی پیش از شروع در ذکر واجب جایز است برداشتن آن اگر چه بعد از
گذاشتن پیشانی باشد لکن بعد از آن بجهت ذکر واجب باید بگذارد بلکه ممکن
نمیتواند گذاشتن و برداشتن ما دام که بسبب فعل کثیر نشد و اما در
اثناء ذکر واجب اگر ساکت شود در جواز برداشتن غیر پیشانی اشکال است
و احوط

و احوط ترک است و اگر عضوی را از اعضای سجود بقصد سجود بر زمین گذاشت
احوط اینست که سایر اعضا را نیز بگذارد لکن عدم فوریه خالی از قوه نیست
مگر اینکه فاصله‌ای حتی حاصل گردد که در آن اشکال عظیم است و اگر آنچه را
بر آن سجده میکند در وقت سجده بگذارد و بعد از آن با خود بردارد اگر بجهت
تقیه است باکی نیست و الا احوط ترک آن است اگر چه اقرب جواز است
و مستحبست در سجود و رکوع صلوات بر پیغمبر و آل پیغمبر و مقتضای بعضی از
اخبار اینست که در قیام و در رکوع و سجود هر وقت صلوات فرستاد و هر وقت
که خواهد میتواند بجا آورد خواه بعد از ذکر و خواه قبل از آن و ملحق میشود
بباب سجود کلام در سه مقام مقام اول در سجده شکر است بدانکه مستحبست
در غیر نماز سجده بجهت شکر و فضل آن عظیم و ثواب آن بسیار است و بعد از هر
نمازی مستحبست خواه فریضه باشد و خواه نافله و ضرور نیست نیت آنکه این بجهت
شکر توفیق برادای نماز است اگر چه آن نیت احوط است و در نماز مغرب مستحب
است که سجده شکر آن بعد از نافله قرار دهد و قبل از آن نیز جایز است لکن
ترک فضیلتی شده و اما غیر آن مستحبست که آن را بعد از تعقیبات قرار دهد و
مستحبست سجده شکر در وقتیکه نعمتی تازه روزی شود یا بلیه دفع شود یا یاد کند
نعمتی را یا ببیند کسی را که مبتلی ببلیه است و او از آن در عافیت یا کسی که مبتلا
بمعصیتی و فسقی است و او از آن خلاص است و اولی اینست که بنحوی سجده کند که
ایشان نبینند مگر اینکه بسبب دیدن آن عاصی امید ترک آن معصیت از
او باشد و اگر منحصر شود نهی از منکر باین پس واجب میشود و بعضی از علماء
اشکال کرده اند در جواز سجده بقصد عبادت و تقرب بخدا بسبب و در سجده
بجهت دوام نعمت و در رکوع از برای عبادت و اگر نعمتهای بسیار رو دهد بجهت هر یک
سجده میکند و در سجده شکر تکبیری و تشهدی و سلامی نیست و بلند کردن دستها
نیست بعضی تکبیر بعد از سجده را مستحب میدانند و دلیلی بر آن ندیدیم و استقبال

قبله و ستر عورت نیز شرط نیست و گذاشتن پیشانی بر چیزی لازم لکن بر آنچه سجده بر آن
جایز است لازم نیست اگر چه آن احوط است و همچنین باقی اعضا ضرور نیست
و مستحبست که بمالد دست خود را بعد از سجده بمحل سجده پس بمالد بر روی
خود از جانب چپ و بر پیشانی خود تا طرف راست رو و بگوید بسم الله الذی لا اله
الا هو عالم الغیب و الشهادة الرحمن الرحیم اللهم اذهب عنا الغم و الحزن
سه مرتبه و بعضی مالیدن بر سینه را نیز گفته اند و بعضی از روایات دلالت میکند
مالیدن دست بر هر جا از بدن که بر آن درد میباشد و فرموده اند که آن امان
از هر دردی و آفتی است و سجده شکر بر راحله جایز است در حال اختیار
و مستحبست که در سجده شکر شکم و سینه خود را بر زمین بچسباند و دستها را بر زمین
فرش کند و از بعضی مستفاد میشود که سجده باید دو مرتبه باشد و اقوی اینست که
یک مرتبه جایز است لکن احوط دو مرتبه است و مستحبست تعفیر و در کیفیت آن
خلافست بعضی گفته اند که اینست که طرف راست رو را پس طرف چپ را بر زمین
و بعضی گفته اند دو طرف پیشانی را بر خاک گذارد و همچنین دو طرف رو را و بعضی
بهمین اکتفا کرده اند و از بعد از سجده میکند اگر یک سجده کند و الا در میان
دو سجده قرار میدهد و دعا و ذکر در آن سجده مستحبست و در کیفیت آن در
اخبار و کلام علما اختلافی میباشد و عمل بانچه در اخبار وارد شده و آنچه
علما گفته اند بقصد خوبست و در حدیث از حضرت امام رضا علیه السلام وارد شده
که صد مرتبه بگو شکرا شکرا یا صد مرتبه عفوا عفوا و اقل آنچه گفته اند سه مرتبه
شکرا لله میباشد و مستحبست طول دادن آن و گریه و مبالغه در دعا و طلب
حوایج مقام دویم در سجده قرآن است مشهور آنست که پانزده سجده در قرآن
و چهار موضع سجده واجبست یکی در سوره الم تنزیل و دیگری در حم سجده و دیگری
در و النجم و دیگری در اقرا و باقی مستحبست و بر کسی که آیه سجده را بخواند
یا گوش بدهد سجده بر آن واجب میشود و بر کسی که بشنود اما گوش ندهد واجب
نیست

نیست و بعضی واجب دانسته اند و آن احوط است و جماعتی از آنها که واجب
نمیدانند بجهت محض شنیدن مستحب میدانند بجهت آن و اما سجدهای مستحب
پس بر خواننده و گوش دهنده و شنونده هم مستحبست و اما در صورت قرائت
و گوش دادن در سجده واجب فرقی میانه این نیست که بعد از آنکه آیه سجده است
بانه عمدا باشد یا سهوا و سجده قرآن تکبیری نیست و نه تشهد و سلامی بلکه بعضی
تصریح کرده اند که مشروع نیست بلکه تکبیر قبل از سجود عزایم حرام است چنانچه
بعضی از اخبار دلالت بر آن دارد و اما بعد از آن مستحبست و موقوف نیست
سجده قرآن اگر چه واجب باشد بر استقبال قبله لکن افضل است و شرط
نیست ستر عورت و طهارت بدن و جامه از نجاست و وضو و شرط نیست غسل
جنابت و استحاضه اما حایض اگر بخواند یا بشنود آیه سجده را در جواز سجده
بجهت او خلافست و اقوی جواز است و بر فرض جواز آیا سنت است یا واجب
اکثر واجب میدانند و سجدهای مستحب را اکثر بر او نیز سنت میدانند و بعضی
در صورت استماع بر او حرام میدانند و اقرب قول اول است و شرط نیست
در سجده تلاوت گذاشتن پیشانی بر چیزیکه سجده بر او جایز است لکن احوط است
و همچنین گذاشتن سایر اعضا غیر از پیشانی بر هیچ چیز ضرور نیست و مساوی بودن
میان محل پیشانی و محل ایستادن ضرور نیست لکن احوط است و در آن دعا
و ذکری واجب نیست لکن مستحبست و احادیث در ذکر آن مختلف است احوط
آنست که بگوید سجدت لک تعبدا و رقا لا مستکبرا عن عبادتک و لا مستنکفا
و لا مستعظما بل انا عبد ذلیل خائف مستجیر و در روایتی است که آنچه در سجده
میگوئی بگو و غیر از این نیز اخبار هست و عمل بهمه نیکو است و در صورتیکه
بجهت شنیدن واجب میشود فرقی نیست میان آنکه از بالغ یا غیر بالغ یا دیوانه
یا کافر یا غیر اینها بشنود و اما اگر حیوان را تعلیم کنند و بخواند وجهی نیست
که واجب شود و این سجده بر راحله نیز جایز است اگر چه تواند فرود

واما اگر بر احدی نتواند باید بغیر رو باید واگر هیچ نتواند بعضی گفته اند باید ایما و بیما نماید
وان محل اشکال است و سجده تلاوت فوری است خواه واجب باشد خواه سنت
واگر فورا بجا نیاورد تکلیف ساقط نمیشود حتی در سجدهای سنتی واما در حال
تاخیر از اول زمانی که میتوانست بجا آورد و نکرد فوریه نسبت به هر زمان معلوم
نیست اگر چه احوط است و در این حال نیت ادا و قضا ضرور نیست و واجب در
سجده تلاوت نیت قربت مقارن گذاشتن پیشانی بر زمین پس اگر بعد از گذاشتن
پیشانی نیت کند صحیح نیست و مکروه است خواندن قرآن و اندا ختن ایهای سجده
واگر مکرر بخواند اگر بعد از آیه سجده کرده بخواند دیگر سجده دیگر لازم
واما اگر مکرر بخواند در یک مجلس و سجده نکند در تعدد وجوب سجده بجهت
هر آیه اشکال است لکن احوط است و واجب نمیشود سجده مگر بعد از تمام نمودن
آیه و اگر چه امر بسجده در وسط آیه باشد واگر در وسط گرده مجزی نیست و تعیین
آیاتی که سجده بجهت آنها واجب یا مستحب میشود در اخبار کلام علما تصریح
نشده مگر در کلام بعضی لهن اعتماد بر آنها چندان نیست فصل در
تشهد است و آن در نماز دو رکعتی یکمرتبه و در سه رکعتی و چهار رکعتی دو مرتبه
واجبست و محل آن بعد از سر برداشتن از سجده دویم از رکعت دویم و رکعت
آخر است واگر عمدا اخلال بان نماید نمازش باطلست خواه فریضه باشد یا نافله
واما اخلال بان سهوا باعث بطلان نمیشود پس آن رکن نماز نیست و در تشهد
چند چیز واجبست از آنجمله شهادة بوحدانیت الهی و شهادة برسالت پیغمبر است
و شکی نیست در حصول شهادتین باین عبارة که اشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و در تعیین این عبارة خلاف است
احوط و اقرب تعیین آنست و عدم جواز عدول از آنست پس ترک وحده لا شریک
له از اول و عبده از دویم جایز نیست و همچنین جایز نیست ترک لفظ اشهد از
شهادة دویم و همچنین ترک واو نیز جایز نیست و تبدیل اشهد با علم و نحو آن جایز نیست
ونبدیل

ونبدیل الا الله بلفظ غیره و خواندن نیز جایز نیست و بالجمله بنا بر مختار تبدیل و تغییر این هیئت
بهیچ وجه جایز نیست و همچنین واجبست صلوات بر محمد و آل اطهار آنحضرت
و شکی نیست در کفایت اللهم صل علی محمد و آل محمد لکن اقوی عدم وجوب این
هیئت است پس جایز است گفتن اللهم صل علی محمد و آله و صلی الله علی محمد
و آله و اللهم صل علی رسولک و آله و صلی الله علیه و آله و نحو اینها و
مستحبست صلوات بر پیغمبر و آل او مطلقا و در بعضی لفظ آل است و بعضی
ذکر اهل بیت و اولی در اختیار اولی است و مستفاد میشود از اخبار بسیار
وجوب صلوات و متابعت هر صلوات بر آنحضرت فرستاده شود لکن اقرب عدم
وجوبست و صلوات در بین نماز جایز است که منافی واجبی نباشد و شهرت
دارد استحباب صلوات و سلام نزد نوشتن اسم شریف پیغمبر ص یا یکی از ائمه ع و
ذکر علی قبل از آل و بعد از او عاطفه ضرر ندارد لکن که اهتنی شهر قد ادرج
اشهر اظهر عدم وجوب صلوات است نزد ذکر پیغمبر ص و بعضی او اجب
و آن احوط است و از بعضی اسد ایات استحباب آن در وقت عطسه و فتح مستفاد
میشود و از بعضی از اخبار مستفاد میشود وجوب صلوات بر پیغمبر ابد او هر گاه
خواهند صلوات بر سایر انبیاء و فرشته لکن اقوی استحبابست و صلوات بر سایر
مؤمنین نیز جایز است پس اللهم صل علی زید و عمرو جایز است و سلام بر ایشان نیز
جایز است اگر ایشان یاد کنند بمثل علیهم السلام و از آنجمله واجبست نشستن بقدر ذکر
واجب در تشهد که آن عبارة از شهادتین و صلوات است و واجبست طمانینه
نیز پس اگر شروع بذکر واجب کند در وقت سر خواستن از سجده یا تمام شروع
پیش از خواستن کند عمدا تشهدش باطلست واگر اکتفا بان تشهد نماید کند نمازش نیز
فاسد است واما اگر تدارک کند در محلش در حال نشستن و اطمینان در صحت
نمازش اشکال است اقرب آن است که نمازش فاسد است واگر از نشستن عاجز
باشد مثل آن صورتی که نماز در حال راه رفتن واجب میشود نشستن بجهت تشهد

واجب نیست واگر از طمانینه عاجز شود آن نیز واجب نیست ولکن با عدم امکان
نشستن اقرب باین است رعایت نماید بنا بر اقرب و در تشهد نماز مستحبی نیز شرطست
نشستن و طمانینه و احوط اشتراط ذکرهای مستحب در تشهد است بنشستن و طمانینه
نیز و آیا شرط است در نشستن در تشهد هیئت خاصی تحقیق آنست که هر چه اطلاق
نشستن بران شود از اقسام متعارف نشستن باشد جایز است واما اگر اقعا در نشستن
باشد در جواز نشستن اشکال است پس احتیاط را نباید ترک کرد و بهر حال مستحبست
تورک در نشستن و در تفسیر آن خلافست بعضی تفسیر کرده اند آنرا باینکه بنشیند بر ران
چپ و پاهای خود را از زیر خود بیرون برد و ظاهر قدم پای چپ را بر زمین گذارد
و ظاهر قدم پای راست را بر باطن پای چپ گذارد و تفسیر دیگر نیز کرده اند و بعضی
گفته اند که در حالتی که پای راست را بلند میکند بعد پای چپ را پس که تورک غالبا
بخاطر بکند آنرا خداوند باطل را مضمحل کرد آن رحمت را بلند کن و تورک از برای
زنان نیز مستحبست بنا بر ظاهر کلام علما و واجبست ترتیب در آنکه در ابتدا
ابتدا کند بشهادة بتوحید پس شهادة بنبوت پس صلوات بر پیغمبر پس بر آل پیغمبر و تغییر
از این مجزی نیست و اجماعی موالات را در اذکار واجبه تشهد رعایت باید کرد و آن
احوط است لکن اقوی عدم وجوب آنست و شهادتین و صلوات را بغیر عربی خواندن
جایز نیست واگر جاهل بعربی باشد واجبست تعلم اگر تعلم ممکن باشد با وقت تنگ
باشد واجبست ترجمه و بعضی از علما گفته اند که باید در تشهد قصد معنی شهادتین و صلوات
بکند که اگر بخواند بقصد الفاظ بمعنی آنها باطلست و آن ضعیف است بلکه ظاهر آنست که
مجرد لفظ کافیست و واجب نیست قصد معنی نه اجمالا و نه تفصیلا و جایز است در
تشهد بلکه جمیع احوال نماز مثل رکوع و سجود دعا از برای دین و دنیا مادام که از
برای طلب حرامی نباشد خواه دعا بکلام از معصوم ع وارد شده است یا غیر آن و شرط
نیست عربیت در دعا بلکه بهر زبان جایز است ولکن احوط عربیت است و دعا افضل از
قرائت قرآنست و امام را سزاوار نیست طول دادن دعا و مکروه است قرائت قرآن در تشهد
چنانچه

چنانچه بعضی گفته اند و جایز است دعا کردن از برای هر که میخواهد از برای او حاجت
مؤمنین و اسم بردن ایشان واگر مطلوب مکروه باشد نیز جایز است دعا کردن و طلب
آن در دعا واما اگر حرام باشد در آن اشکال است و بر فرض حرام بودن در خواندن نماز
بجهت آن اشکال است و احوط ترک است و مستحبست در حال تشهد دستها را بر
رانها گذارد و انگشتان مضموم و مستحبست که امام بشنواند ماموم بسی را
جمیع آنچه در تشهد میخواند و ماموم نیست شنوانیدن امام و مستحبست در تشهد
حمد گفتن آن بمجرد الحمد لله حاصل میشود و در اذکار مستحبه در تشهد اختلاف بسیار
در اخبار و کلمات علما ابرار است فصل در سلامست و در وجوب سلام خلاف
ولکن اظهر و احوط وجوبست و از اجزاء نماز است پس ترک آن عمدا باعث بطلان
نماز میشود خواه فریضه باشد یا نافله بلکه بعضی ادعای رکنیت آن کرده اند که ترک آن سهوا
نیز حکم بفساد نماز میکنند و رعایت احتیاط اولی است و سلام بر نبی که السلام علیک
ایها النبی و رحمة الله و برکاته باشد واجب نیست بلکه سنت است در فریضه و نافله
و بعضی گفته اند که در وقت این سلام اشاره بسوی قبر مبارک آنحضرت سنت است
اگر قبر شریف در مقابل قبله باشد واما دو صیغه دیگر واجبست لکن تخییرا یعنی
معنی که هر یک را خواهد اختیار کند و هر کدام را اختیار کرد از نماز خارج میشود
و آن دیگری واجب نمیباشد در این حال پس اکتفا بیکی از این دو جایز است و جمع
میان هر دو صیغه جایز است در فریضه و نافله و جمع بدو قسم است یکی آنکه مقدم
دارد السلام علینا را و در این اشکالی نیست و اشکالی که بعضی کرده اند ضعیف است
و دیگری تقدیم السلام علیکم و رحمة الله و برکاته بر السلام علینا و علی عباد الله
الصالحین واگر چنین کرد واجب آن مقدم است و با آن از نماز بیرون میرود
بر اقوی نه آنکه بسته بنظر مصلی است که اگر در قصدش این باشد که از آن دویمی از
نماز خارج میشوم از آن خارج شود و تصریح کرده اند جماعتی که احوط جمع میان
دو صیغه است و احوط آنکه سلام بر نبی است و جایز نیست تغییر السلام علینا و علی

عباد الله الصالحین را از این هیئت در جایی که از ان خروج از نماز میشود اگر چه معنی این
صحیح باشد و اما اگر باین خروج از نماز نشود مثل اینکه السلام علیکم را پیش بگوید پس
اگر خواهد بوظیفه شرعیه عمل کرده باشد پس تغییر نتوان داد و اما السلام علیکم را
پس احوط اینست که و رحمة الله و برکاته را از ان نیندازد اگر چه اظهر جواز ترک است
و اما تغییر السلام علیکم بحذف الف و لام یا تقدیم علیکم بر السلام یا السلام علیک
گفتن پس جایز نیست و اظهر اینست که نیت خروج از نماز در وقت گفتن سلام واجب
نیست بلی بر استحباب مضایقه نیست و تکرار سلام واجب نیست نه بر امام و نه بر
ماموم و مستحبست نه بر منفرد بلکه عدم تکرار مستحبست و مستحبست او را که ایما
کند بگوشه چشم که طرف صورتش است بجانب راست و اگر در میان جماعتی باشد
نکیر سلام بمیمنه و یسار حتی بجهة منفرد از جهة تقیه ضرر ندارد و اما امام پس بر او هم
مستحب نیست تکرار سلام بلکه مستحب ترک ان و مستحبست او را ایما کردن بصفحه
روی خود بجانب راست مطلقا و اما ماموم اگر کسی یا دیواری بطرف چپ او نیست
یک سلام میگوید مثل امام و بصفحه روی خود اشاره بجانب راست مینماید خواه در
طرف راستش دیواری یا کسی باشد یا نه خواه سلام مذکور واجب باشد یا مستحب
و اگر در طرف چپ او شخصی یا دیواری باشد مستحب او را که تکریر نماید سلام را یک از
جانب یمین و یکی از جانب یسار و در هر یک بصفحه روی خود اشاره مینماید خواه
از جانب راست کسی باشد یا نه خواه سلام واجب باشد یا نه و اگر ماموم بجز دیوار
در طرف چپ باشد در استحباب تکرار سلام اشکال است و اگر در طرف چپ
کسی باشد و لکن دیواری باشد بعضی نیز مثل ان دانسته اند که شخصی یا دیواری باشد
و تکرار سلام را مستحب دانسته اند و لکن اظهر و اشهر اینست که مثل ان نیست و مستحب
منفرد که قصد کند انبیا و ائمه و حفظه را بخطاب خود در وقتیکه میگوید السلام
علیکم و اگر امام باشد ماموین را نیز با انچه مذکور شد قصد میکند و اما این
واجب نیست و اگر ماموم است که امام قصد کرده است او را بسلام در رد جواب

رد بر او خلافست بعضی گفته اند رد احوط است و اما اگر نیت قصد امام و از رد
واجب نیست بی اشکال و همچنین واجب نیست رد بر ماموم اگر چه بداند که امام
قصد کرده او را در سلام و اما اگر ماموم باشد در اینکه کی باید قصد کند در
وقت سلام خلافست بعضی گفته اند که قصد میکند بسلام اول رد بر امام را و ثانی
انبیا و ملئکه و ائمه و حفظه و ماموین را و بعضی گفته اند باول رد بر امام و بثانی
ماموین را قصد میکند و غیر از این نیز گفته اند و بای حال قصد نمودن لحینیات
و واجبست در سلام نشستن و طمانینه و مستحبست که مثل هیئت تشهد باشد در
نشستن و گذاشتن دستها و نظر کردن و اگر چه اینها هیئت خاص سلام را مثل عربیت
اینها واجبست تعلم و ملحق میشود باینمقام کلام در تحیه مصلی و غیر او بسلام و غیر ان
بدانکه اگر مومنی سلام کند بر مصلی واجبست رد ان و اشاره در رد کردن کافی نیست
خواه ان سلام کننده طفل باشد یا بالغ لکن مرد غیر ممیز رد جواب او واجب نیست مطلقا
در نماز و نه در غیر ان و همچنین واجبست جواب اگر زنی سلام کند و کیفیت جواب او خواهد
امد اما اگر مومنی سلام کند بر نمازگزار کننده واجبست جواب بهمان عبارتی که سلام کرده اگر
بیکی از چهار عبارة سلام کرده باشد و ان اینست که بگوید سلام علیکم یا السلام علیکم یا سلام
علیک یا السلام علیک و عدول از ان نحو که سلام کرده جایز نیست اگر چه بهتر باشد
و اما اگر بگوید علیک السلام یا علیکم السلام اقرب اینست که جواب واجب نیست لکن
احوط اینست که بهمان نحو بگوید جواب را و قصد دعا کند اگر چه در بیت قرائت است
و اگر یقین کند بسلام کردن بصیغه که واجبست رد بمثل ان و شک کرده در تعیین صیغه
احوط اینست که در جواب احتمالاتی که یقین دارد که جواب بمثل را ادا کرده بیاورد
پس اگر اشتباه در دو صیغه باشد هر دو را بجواب میگوید و اگر در سه صیغه اشتباه باشد
هر سه را و همچنین اما قصد دعا کند در جواب و این احتیاط در وقتی است که نوعی
مثل سوالات اخلال نکند و ظن کند انمقام حکمش حکم شک است و اظهر اینست که
واجبست بر مصلی و غیر او شنوانیدن جواب را بکسی که سلام کرده تحقیقا یا تقدیرا

و اگر شنوانیدن موقوف باشد ببلند کردن زیاد از حد عادت محل اشکال است و اگر
در موضع تقیه باشد و نتواند بلند جواب گفت اهسته جواب گوید و اشاره باو کند و واجب
نیست لکن احوط است و اگر در حال نماز جواب سلام را ترک کند پس اگر سهوا ترک
کند تا محل ان گذشته پس نمازش صحیح است و ان جزئی که بجای رد سلام بجا اورده
نیز صحیح است و معصیتی بر ان مترتب نمیشود و اگر عمدا ترک کرده و در جای رد سلام
بفعلی از افعال نماز مشغول نشده بلکه ساکت بوده تا محل ان گذشته پس معصیت کار
است اما اظهر صحة نماز او است و بعضی نمازش را باطل دانسته اند و احوط اتمام نماز
و اعاده است و اگر عمدا ترک کرده و بجای جواب مشغول شده بفعلی از افعال نماز
که منافی باشد سلام است مثل قرائت پس اظهر صحة نماز و ان فعل هر دو میباشد لکن
احتیاط در ابنصورت شدید تر است پس بعد از تمام احتیاطا اعاده یا قضا کند و اگر
رد سلام موقوف بر قطع نماز نشی باشد مثل اینکه سلام کننده سلام کرد و رفت بجائی که
جوابش نمیتوان داد الا بقطع نماز و رفتن در ان مکان در سقوط جواب و عدم
قطع نماز یا قطع نماز و وجوب رد سلام اشکال است و اگر کسی بر جماعتی سلام کرد
یکی از ایشان که جواب داد از دیگران ساقط میشود بلی اگر یکی یا در دانسته بخصوص
کرد سلام جواب بر او واجبست و اگر شک کرد که ایا او را بخصوص کرد سلام یا نه
یا اینکه مید الله سلامی کرده احوط اینست که اکتفا برد غیر نماید بلکه حکم باین بعید نیست
بلکه در صورة ظن باینکه او مخصوص بسلام نبوده نیز احوط اینست که جواب را ترک
نکند و اگر سلام کند بر جماعتی که از جمله ایشان باشد طفل ممیزی و او جواب دهد
اقرب اینست که بجواب او از دیگران ساقط نمیشود و اگر مصلی داخل جماعتی باشد که
بر ان جماعت کسی سلام کرده و یکی از انجماعت جواب داد احوط اینست که او در حال
نماز جواب ندهد و اگر سلام کننده بگوید سلام بدون ضم چیزی دیگر یا بگوید
سلامی علیک یا سلام الله علیک در وجوب رد و جواب دادن ان اشکال است
احوط ان است که بمثل انچه گفته رد جواب نماید مع قصد دعا اما اظهر انست

که غیر سلام جوابش واجب نیست و اما سلام پس وجوب رد جوابش بعید نیست
و اما اگر بطریق لحن سلام نماید که اعراب انرا صحیح نگوید یا حروف انرا مثل آنکه
بجای سلام علیک سام علیک بگوید احوط رد کردن جوابست بلکه وجوب رد
بعید نیست و همچنین احوط رعایت مثلیه است در اصل صیغه نه در لحن پس در جواب
سام علیک سلام علیک میگوید و اگر ذمی سلام کند احوط انست که در نماز
مثل خارج نماز در جواب علیکم میگوید لکن اقوی اینست که مخیر است میان علیکم
و میان انکه بمثل انچه گفته جواب دهد که اگر مومنی سلام میگوید بان نحو جواب میداد
و سلام بر نماز کننده حرام نیست و لکن در استحباب و کراهت ان خلافست و در
سلام غیر نماز مستحبست و مستحبست که طایفه کم بر بسیار سلام کنند و سواره بر پیاده
و ایستاده بر نشسته و بعضی سلام بر بعضی را منع کرده اند و احوط انست که سلام را
ترک کنند مگر در حال ضرورت و سزاوار است که ترک کنند سلام را بر چند طایفه کسی
که نوازنده بربط و طنبور است و کسی که بازی کننده شطرنج و نرد است و مخنث و
شاعری که قذف زنهای مستوره میکند و کسی که خورنده ربا است و کسی که منجاهر بفسق است
و کسی که شراب میخورد و بر کسی که مشغول تخلی است و بر کسی که در حمام است و کسی که بر
مادرهای مردم را سب مینماید و بعضی حرام میدانند بر کسی که بازی کند بنرد و شطرنج
و مغنی و کبوتر پران و اما کسی که مشغول بچیز خوردن است اگر لقمه در گلو دارد مباشد
و مشغول بجاویدن است و جاویدن و فرو بردن محتاج بزمانی است که ان مانع
از جواب است پس سلام سنت نیست و اما بعد از فرو بردن که میخواهد لقمه دیگر در دهن
گذارد پس منعی نیست چنانچه بعضی گفته اند و زن اجنبیه را جایز است سلام کردن
بر مرد اجنبی بنابر اقرب و همچنین مرد اجنبی بر زن اجنبیه و اما بر زنهای جوان
مکروه است و کسی که داخل خانه خود میشود مستحبست که بر اهل خود سلام کند
و کسی که داخل خانه یا مسجدی شود که کسی در ان نباشد بگوید السلام علینا و علی
عباد الله الصالحین و جواب سلام مومن واجبست خواه عادل باشد یا نه

وهمچنین واجبست جواب دادن بر خواننده اگر زنی بر مرد یا مرد بر زنی سلام
کند اگرچه اجنبی یا اجنبیه باشد و اگرچه در نماز هم باشد مگر در جائیکه سلام مکروه است
جوابش واجبست و هر صیغه که جوابش در نماز واجبست در غیر نماز نیز واجبست
و هرچه در نماز نیز واجب نیست در غیر نماز واجب نیست جوابش و آنچه مذکور
شد که باید جواب مطابق سلام باشد در آن چهار صیغه مذکوره آن مختص بنماز
است و اما در غیر نماز واجب نیست که مثل آن جواب گوید پس جواب سلام علیکم را
در غیر نماز میتوان داد و علیکم السلام با واو یا بدون واو و واجب نیست که جواب
احسن و نیکوتر از سلام باشد پس شاید جایز است بلکه بهتر نیز جایز است پس
اگر بگوید سلام علیکم و رحمة الله جایز است در جواب بگوید علیکم السلام یا علیک
السلام بلکه سلام بدون علیکم و علیکم و علیک بدون سلام نیز جایز است لکن
احوط اینست که سلام بدون علیک و علیک بدون سلام در جواب نگوید بلکه هر دو را
با هم بگوید بلکه بعضی از علما منع کرده اند جواب دادن بعلیک بدون واو بلکه
اولی اینست که جواب بهتر از سلام نباشد بلکه اولی اینست که جواب بهتر از سلام
بوده باشد پس اگر بگوید سلام علیکم و در جواب گوید سلام علیکم و رحمة الله
جواب باحسن ادا شده خواهد بود و اظهر اینست که رد سلام واجب فوری است
و تاخیر آن جایز نیست و مراد از فوریت اینست که آنرا تاخیر نیندازد بقدری
که گوینده ترک کرده پس تمام کردن یک کلمه یا دو کلمه ضرر ندارد و اگر ترک کرد عمداً
گناه کار است و با وجود این از او ساقط نمیشود بلکه بر ذمه او مثل سایر حقوق
قرار میگیرد و همچنین در حال غفلت و نسیان از او ساقط نمیشود و کسی که یقین کند
بسلام ولکن بداند که یاد کرد یا بیکی جواب واجب نیست و همچنین اگر شک کند که
آیا بصیغه بود که واجبست ردش یا نه جواب واجب نیست و حکم ظن در اینمقام
حکم شک است و اگر اهل ذمه سلام کند بر مسلمان در غیر نماز واجبست جواب
او و در کیفیت جواب او خلافست احوط اینست که بگوید علیکم بدون واو بلکه

حکم بوجوب آن بعید نیست و اما رد بمثل آنچه گفته شد پس اشکالی نیست و مستحبست
سلام بر کودکان و اعاده سلام سه مرتبه اگر جواب ندهد و اینکه بضمیر جمع بر یک
مومن سلام کند پس بگوید سلام علیکم و اگر دو نفر بیکدیگر برسند و هر یک سلام
بر دیگری کنند واجبست بر هر یک رد سلام و بهمان سلامی که کرده اند جواب
حاصل نمیشود و اگر از پشت دیوار کسی سلام کند واجبست جواب اگرچه در نماز
باشد و اگر در کتابی بنویسد سلام یا پیغام دهد بسوی سلام را جواب واجب نیست
و اگر جماعتی بر او سلام کنند بیک جواب اکتفا میتوان کرد مگر آنکه سلام هر یک
مختلف باشد و در جائی باشد که جواب باید مطابق داد بهر یک پس باید بگوید …
… که واجب بعمل آید … منافات با فوریت جواب نداشته باشد
پس در این حال اقوی اینست که مخیر است و وقت مفارقت و جدا شدن از یکدیگر نیز
مستحبست سلام کردن و جوابش واجب نیست اما احوط اینست که ترک نکند جواب را
اگرچه در نماز باشد لکن بقصد دعا و اگر کسی سلام کند باشاره یا غیر آن اظهر
که جوابش واجب نیست ولکن اگر جواب بگوید لفظا و اشاره نمیکند تا بفهمد …
و سلام زنها بر زنها مثل سلام مردها بر مردها است چنانچه بعضی گفته اند و از
ظاهر اینکه برمی آید که دخول در غیر خانه خود جایز نیست مگر بعد از سلام کردن
بر اهل آن و ظاهر اینست که محمول بکراهت است و مساوات غنی با فقیر در سلام
و کسی که با جنازه میرود یا بسوی جمعه میرود یا در اصل خانه حمام است اولی نیست
که سلام را ترک کند و ترک جواب سلام معصیت صغیره است و اگر اصرار کرد بر آن
از عدالت بیرون میرود و اشکالی نیست در اینکه اگر در حال نماز عطسه کرد
جایز است حمد کردن بلکه مستحبست و سنت و این هست که کسی که عطسه کند
دست خود را بر دماغ گذارد و بگوید الحمد لله رب العالمین کثیرا کما هو اهله
و صلی الله علی محمد و آله از سوراخ چپ دماغ او مرغی بیرون می آید کوچکتر
از ملخ و بزرگتر از مگس و میرود تا زیر عرش الهی و تا قیامت از برای او

استغفار مینماید و از این حدیث معلوم میشود که مستحبست صلوات بر پیغمبر و آل او
نیز با حمد و کیفیت خاصی از برای حمد و صلوات نیست و در وقتی که دیگری
عطسه کند نیز مستحب حمد کردن و مستحب است تسمیت مومنی که عطسه کرده
خواه در نماز و خواه در غیر نماز و خواه آن شخص عطسه کن گفته باشد الحمد لله
یا نه لکن در حال نماز باید بقصد دعا تسمیت کند و اگر در حال نماز عطسه کرد و دیگری
او را تسمیت داد جایز است او را رد تسمیت بقصد دعا بلکه احوط عدم ترک آنست
و تسمیت عادت آنست که بگوید در وقت عطسه کردن دیگری یرحمک الله
یا یغفر الله لک یا غیر آن و مکروه است تسمیت در وقتیکه مکرر عطسه کند مگر
آنکه بجهة مرضی باشد که در اینحال میگوید آنچه … و جواب تسمیت
مستحبست پس میگوید یغفر الله لک یا غیر آن و اگر آب را تناول نموده کسی باو
گوید هنیئاً لک یا نحو آن جوابش واجب نیست و اگر در حال نماز کسی باو گوید
صبحک الله بالخیر یا مساک الله بالخیر چنانچه در میان عرب متعارفست یا گوید ادام
الله بقائک یا طول الله عمرک یا نحو آن پس اگر آن شخص گوینده قصد دعا
جوابش جایز است بقصد دعا و جواب نباید مثل آنچه او گفته باشد و در وجوب
آن خلافست و اظهر آنست که غیر از سلام از این تحیات متعارفه هیچیک جوابش واجب
نیست نه در نماز و نه در غیر نماز بلی در غیر نماز جایز است بهر نحو که خواهد اگر
قصد دعا نداشته باشد و اما در نماز بغیر قصد دعا در آن اشکال است اگر
بلفظ بگوید و احوط اینست که بلفظ بگوید لکن بقصد دعا و الحمد لله فصل در
مبطلات و منافیات نماز است از جمله مبطلات نماز هر چیزی است که طهارت را
باطل میکند اگر نمازی باشد که موقوف بر طهارت است خواه آن ناقض عمداً
از او سر زند یا سهواً یا از روی اختیار باشد یا بدون اختیار بنابر اشهر و اظهر و بعضی گفته اند
که چیز دیگر … اگر در اثنای نماز سهواً از او سرزند وضو میسازد و از
همانجا که آن امر واقع شده گرفته نماز را تمام میکند و همچنین اگر با تیمم نماز میکرد

و در اثنای نماز آب دید بعضی گفته اند که وضو میسازد و از همانجا گرفته تمام میکند و این
دو قول احوط است پس چنین میکند اما نماز را اعاده میکند و اعاده لازم است
و چون نماز جنازه طهارت شرطش نیست ناقض طهارت ناقض آن نیست بنابر اظهر
دیگر از مبطلات نماز گریه بر امور دنیاست اگر با آواز بلند باشد و اگر بی آواز باشد
در آن خلافست اظهر آنست که آن نیز مبطل است اما احوط در اینجا اتمام نماز است
و اعاده آنست و اعاده واجبست و آن گریه مبطل است خواه عمداً باشد یا سهواً
و خواه با اختیار باشد و خواه بی اختیار بنابر اظهر لکن در حال سهو احوط اتمام نماز
و اعاده آنست و خواه در نماز نافله باشد یا فریضه حتی نماز میت و گریه از برای فوت
مال گریه از برای دنیاست و گریه از برای رفتن دوست زنده گریه از برای دنیاست
و بجهة مردن دوست گریه از برای دنیاست مگر اینکه فرض شود که مشتمل بر جهت دینی
بوده باشد بر وجهی که معتبر است شرعاً پس دور نیست که مثل گریه از خوف خدا باشد
و اما گریه از خوف خدا و بجهة یاد بهشت و جهنم اگر مشتمل بر صوت نباشد نیز
اشکالی در آن نیست اگرچه با آواز باشد بلکه مستحبست و اگر مشتمل بر دو حرف باشد
اگر از کلام گویند اولی مراعات احتیاط است و اما اگر از کلام نگویند اقرب
عدم بطلان است و اما گریه بر سید الشهدا هرگاه از برای خدا باشد ظاهر اینست
که مبطل نماز نیست و مکروه است مدافعه بول و غایط و ریح و خواب و پس
انداختن آنها در حالیکه میخواهد نماز کند خواه نافله باشد یا فریضه و باعث
بطلان نماز نمیشود و اگر بول و غایط و آنچه مذکور شد در اثنای نماز عارض شود
واجبست صبر کردن و حرام است قطع نماز و کراهتی در تمام کردن آن نماز نیست
و اگر خوف ضرری داشته باشد یا عاجز شود از مدافعه در این نماز جایز است قطع
نماز اگر خوف خروج وقت نداشته باشد و اولی اینست که ترک کند …
و اگر خواب آلوده باشد نماز با این حال باطل نیست اما مکروه است
مگر باعث فوت جزئی یا شرطی از نماز شود که نماز باطل میشود و مکروه است

نماز بر هر چه در حالتیکه موی بینی معقوص باشد و بعضی حرام دانسته اند و اظهر
اول است و در تفسیر این خلاف شدید است بعضی گفته اند که آنستکه موی
خود را جمع کند در میان سر و آنرا گره بزنند و تفاسیر دیگر نیز شده و اما نماز با او
مکروه نیست و اگر در اثنای نماز دماغش خون آید بجامه یا بدنش برسد اگر
کمتر از درهم بغلی باشد آنچه ببدن یا جامه اش رسیده معفو است و ضرر ندارد
و اگر بقدر درهم یا زیاده باشد و ممکن باشد انداختن آن جامه از بدن بدون فعل
کثیر و زمان انداختن کمتر از زمان شستن باشد جایز است آنرا بیندازد و اگر نتواند
انداخت یا تواند لیکن زمان شستن کمتر از انداختن باشد واجب است آنرا بشوید و
تمام کند نماز را مادامیکه منافی از منافیات نماز را مستلزم نباشد و اگر لازم دارد
یکی از آنها بجهة رسیدن خون ببدن و جامه نمازش باطل میشود و اگر شک کند که
آیا مستلزم هست یا نه بنابر بطلان نماز نمیگذارد و آیا شرط است در وجوب شستن
که جای دیگر از بدن یا جامه نجس نشود یا نه بلکه اگر در وقت شستن نجس شود
ضرر ندارد اشکال است و دور نیست که گوئیم اگر نجس شدن جائیکه عادة در وقت
شستن جائی نجس میشود و آیا بعد از رسیدن خون ببدن یا جامه شستن آن ضرور
است یا اینکه همین که در نماز نبوده کافیست اگرچه در دو رکعت دیگر باشد مثلا قریب
عدم خوف است بلی قبل از سلام بایست و اگر خون دیگر یا دیگر بغیر از خون
دماغ و اینکه آیا حکمش حکم خون دماغ است اشکال است و احتیاط در آنست که ترک
نشستن و تمام کردن نماز و اعاده آن نشود و قطع کردن باطل نمیکند نماز را نه فعل قلیل
و نه کثیر آن اختیاری باشد یا اضطراری و اگر آن فعل صاحب نماز مثلا بزند
پس بجهة آن متضرر میشود ضرری که بحسب عادة متحمل آن نمیشود پس جایز است قطع
نماز و الا فلا و از جمله مبطلات نماز خندیدن و قاه قاه خندیدن است هرگاه به حد فعل
کثیر برسد خواه نماز خانه باشد علی الظاهر یا غیر جنازه و اما اگر اکل و شرب قلیل
باشد بنحویکه دلالت نکند بر اینکه از نماز رو گردانیده باشد مبطل نماز نمیشود

بنابر اظهر اینها هم در صورة عمد است و اما سهوا پس قلیلش که ضرری ندارد و اما کثیر
اگر محو کرده است صورة نماز را پس ظاهر اینست که نماز را باطل میکند و الاحوط
اعاده آن نماز است بلکه وجوب آن قوی است و فرو بردن چیزی که در بن دندانها
مانده اگر فعل کثیر باشد مبطل نیست و همچنین اگر شکری مثلا در دهن بگذارد و کم کم
آب شود و فرو رود اما ترک آن و مشغول شدن بخندیدن شربتی بفکر الهی و لذت بردن
از فکر مناجات پروردگار بهتر است و همچنین فرو بردن خلط دماغ و سینه جایز است
بهمان شرط و جایز است خوردن آب در نماز وتر اگر تشنه باشد و اراده روزه
داشته باشد و خوف داشته باشد از طلوع فجر را و آب در پیش روی او
باشد و لازم نداشته باشد منافی از منافیات نماز غیر از شرب آب مثل پشت بقبله کردن
و راه رفتن و نحو اینها بلکه اگر اراده روزه نیز نداشته باشد جایز است بنابر اقرب بلکه
اگر خوف طلوع صبح نیز نداشته باشد نیز جایز است بنابر اقرب بلکه اگر آب در پیش
رو نیز نباشد و در طرف راست یا چپش باشد نیز جایز است بنابر اقرب و اما شرط اینکه
که آن خوردن آب بحد فعل کثیر نرسد یا اگر برسد نیز جایز است که این فعل کثیر در
این نماز خاص مبطل نباشد احوط اول است و بعضی راه رفتن بجهة آب برداشتن
و برداشتن ظرف آب را اگرچه بخوبی باشد منع نکرده اند لکن احوط اجتناب از همه اینها است
و بعضی هر نافله را ملحق بوتر کرده اند و آن اقرب است لکن احوط عدم الحاق است
و از جمله مبطلات نماز فعل کثیر است اگر عمدا واقع شود و حکم سهوش خواهد آمد و در
تفسیر فعل کثیر خلافست بعضی گفته اند که هرچه از روی عرف فعل کثیر گویند خواه محو کند
صورة نماز را یا نه و بعضی گفته اند آنست که عرفا صاحب آن عمل را نماز کن نگویند
و بنابر این تفسیر پس اگر بجا بیاورد عملی را که عرفا آنرا فعل کثیر گویند و لکن نتوان
گفت صاحب آنرا که نماز کننده نیست نمازش صحیح هست و اظهر در نظر فقیر تفسیر
دویم است و بنابر این فرقی نیست میانه آنکه بعد از آن فعل اگر بر گردد بسوی نماز و تمام
کند گویند نماز کرده یا نه لکن احوط اینست که اگر از نماز کننده بودن برود و لکن عرفا

آن فعل کثیر گویند نماز را اعاده کند و فرقی در بطلان نماز بفعل کثیر نیست میانه
نماز نافله و فریضه و قول بعضی ضعیف است و قول بعضی نماز شرب کثیر در نماز وتر نیز
ضعیف است و شرط است در فعل کثیر اینکه بالفعل حقیقة فاعل آنرا گویند نماز
کننده نیست پس اگر از اول تا آخر نماز مثلا ده مرتبه دست بزانو بزند در هر دفعه
دو بار یا بیشتر و لکن از نماز کننده بیرون نرود ضرر ندارد اگرچه بر فرضی که ده مرتبه
پی هم بجای آورد از نماز کننده بیرون میرفت و هکذا بنابر اظهر و بنابر این هم فرقی
نیست میانه اینکه آن فعل متعدد باشد یا نه بلکه مناط محو صورة نماز است یا عدم صدق
نماز کن بودن است پس اگر یک فعل او را بیرون برد از نماز کننده بودن مثل برجستن فی حد
نماز باطلست و اگر متعدد سلب اسم نماز کننده نشود نماز باطل نیست و چون در
فعل کثیر مبطل شرط دانستیم که اسم نماز کننده را از شخص سلب نماید پس ضرر ندارد در فعلی
که چنین نباشد اگرچه از افعال نماز نباشد مثل کشتن مار و عقرب خواه خوف اذیت
داشته باشد یا نه و مکروه نیز نیست و همچنین کشتن کیک و شپش و پشه و مگس و دفع
موذیات و دفع اینها و از بیان ما اخبار صحیحه و غیر صحیحه مستفاد میشود و جواز دفن
شپش و احوط اعانت است بلکه دور نیست حکم باین مادامیکه مستلزم بطلان نماز
نباشد و مثل شمردن رکعات یا تسبیحات یا آیات بسنگ ریزه یا انگشتری یا تسبیح یا انگشت
یا غیر آن و مکروه نیز نیست و مثل پیچیدن عمامه و کلاه بر سر گذاشتن و مسح پیشانی و رو
و لکن اولی ترک اخیر است و مثل دست بدیوار زدن بجهة بیدار شدن کسی و سنگ
ریزه بکسی زدن یا سنگ بسگ زدن و نحو آن و طفل را بدوش برداشتن و شیر بطفل
دادن و رداء پوشیدن و تحت الحنک گذاشتن و جامه پوشیدن و کندن اگر خفیف
باشد و نعل از پا کندن و نگذاشتن کسی که از پیش روی او بگذرد و خواندن
کتابی که در پیش روی او باشد اگر بنطق و زبان نباشد و چشم بهم گذاشتن لکن
مکروه است و اشاره و ایما کردن و حق خوارانیدن و لکن ترکش افضلست و نظر
در نقش خاتم کردن اما ترک آن اولی است و ناخن چیدن و در ریش چیدن لکن

اولی ترک است و دست بر دست زدن بجهة حاجتی و انگشتان بیکدیگر اعتماد کردن بنحویکه
مخل بواجبی نباشد لکن مکروه است و عصا برداشتن و دادن بشخص دیگر و خم شدن و
بجهة آن ضرر ندارد مادامیکه اخلال بواجبی نرسد و بینی پاک کردن
اگر منافات با واجبی نداشته باشد و دماغ پاک کردن و لکن مکروه است و خلط
از دهن انداختن اگر دو حرف از آن ظاهر نشود لکن مکروه است و اگر بجانب قبله یا
پیش رو یا طرف راست بیندازد کراهت شدیدتر میشود و آب دهن انداختن اگر دو
حرف ظاهر نشود و لکن مکروه است و بجانب قبله یا پیش رو کراهت شدید
میشود و اگر مضطر شود بجهة قرائتی یا ذکری واجب میشود و همچنین بدستور سابق و انگشت
شکستن که صدا کند و آن مکروه است و دست بچشم یا هر جائی که درد میکند گذاشتن
که قد کشیدن باشد و دستها را دراز کردن لکن مکروه است و خمیازه کشیدن
لکن مکروه است و بازی کردن با ریش یا جامه و نحو آن یا بازی کردن و عبث بجا آوردن و
لکن مکروه است و باد بموضع سجود کردن اگر اذیت بغیر نرساند و دو حرف از
آن ظاهر نشود لکن مکروه است و اگر دو حرف ظاهر شود از آن اگر عرفا آنرا
کلام گویند بی اشکال نمازش باطلست و اگر آنرا کلام نگویند در آن اشکال است و اگر
مستلزم ایذاء غیر باشد نماز را باطل نمیکند بلکه اگر ایذاء بمجرد تنفر طبع است حرام
نیز نیست بالجمله هر فعل قلیلی که دلیل شرعی بر منع از آن در نماز نرسیده مبطل
بودنش ثابت نشده در نماز جایز است اگرچه فی حد ذاته حرام باشد پس قتل نفس
مثلا با شدت حرمتش در اثناء نماز مبطل نماز نیست اگر فعل کثیر نباشد بلی بعضی از علما
امر را بعکس دانسته اند پس جایز ندانسته اند در نماز فعل خارج از نماز را مگر افعال
خاصه که در احادیث بخصوص رسیده که جایز است مثل کشتن شپش و عقرب و مار
و طفل شیر دادن و نحو اینها که بیانی از آن مذکور شد و این قول ضعیف است
اما اگر فعل کثیر سهوا و نسیانا از او صادر شود پس اگر محو صورة نمازی نمیشود و از
نماز کن بودن بیرون نمیرود نمازش صحیح است و قول بفساد در حالت سهو با اینکه

محو صورة نماز نشده ضعیف است لکن مراعات ان باتمام نماز و اعاده احوط است
واکر محو صورة نمازی کرده باین است که اکر بعد از ان که نماز را تمام کند صادق است
که نماز از او صادر شده یا صادق نیست اکر صادق باشد نمازش باطلست بی اشکال
واکر محقق شود مفهوم نماز لکن مدا نخال محو کرده بود صورة نماز را در ان خلاف است
جماعتی نمازش را باطل دانسته اند و احوط انست که تمام کند با اعاده و بعضی صحیح
میدانند و ان خالی از قوتی نیست واکر مضطر شود بفعل کثیر اظهر اینست که حکمش حکم
صورة سهو است اکرچه احوط اعاده است واکر فعل کثیر از اجزاء نماز باشد مثل
بسیار طول دادن قنوت یا بسیار خواندن تسبیح پس اکر محو صورة نماز شود پس ضرر
ندارد اکرچه فعل کثیری که محو صورة نماز نکند مبطل دانسته اما اکر محو کند صورة
نماز را اکر فرض کنیم حصول این صورة را احوط ترک است و کفتن حدیث نفس
و نظر کردن و نفس زدن ضرر ندارد واکر ساکت شود انقدر که نماز کننده انرا
نکویند نمازش باطلست در حال سهو احوط اتمام و اعاده است اکرچه قول اجد
فساد در حال سهو خالی از قوتی نیست و از جمله مبطلات نماز تکلم و حرف زدن است
و ان مبطل است در حال عمد و اما سهوا مبطل نیست خواه نماز واجب باشد حتی
نماز میت و نماز احتیاط یا نماز نافله واکر مصلی را اکراه نمایند بر تکلم که اکر نکوید ضرر
عظیم حاصل شود در بطلان نمازش بان خلافست و مسئله در غایت اشکال
لکن اقرب بطلان است و هر سخنی که در دعا رواجب شود حکمش نیز همان است
احوط اتمام نماز است پس اعاده و جاهل بحکم معذور نیست بنابر اقرب اکرچه غیر مقصر
باشد پس نمازش باطل میشود بتکلم و فرقی نیست میان انکه مصلحتی در سخن کفتن باشد
یا نه و اشاره کند بزبان حرکت دادن او اکرچه بجهت فهمانیدن غیر باشد مبطل
نماز او نیست و جماعتی کفته اند که اکر عمدا سلام بکوید در بین نماز نمازش باطلست
ولکن اقرب اینست که اکر دعا را قصد کند صادق باشد که دعا است و قصد
خروج از نماز نکند نمازش باطل نیست اکرچه بلفظ السلام علیکم باشد یا السلام
علینا

علینا و علی عباد الله الصالحین باشد واکر قصد دعا نکند احوط ترک است اکر
قصد زیارت باشد حتی مثل السلام علیک ایها النبی یا سلام علی المرسلین که در قنوت
میکویند و اما تنحنح اکر بجهتی است که غیر حروف از ان ظاهر شود حرفی از ان ظاهر
نشود چنانچه غالبا چنین است پس مبطل نیست اکرچه عمدا باشد بلی اکر بسیار تنحنح کند
ملحق بفعل کثیر میشود و حکمش کذشت واکر دو حرف بهم از ان ظاهر شود بلی اکر
این کلام میکویند و علم بان داشت قبل از ان نمازش باطلست اکر کوئیم که کلام مبطل
اکرچه موضوع نباشد و محتمل اشتباه شد و حکم این خواهد امد واکر شک باشد که ان
کلام کویند یا نه احوط اتمام نماز و اعاده است واکر یقین داند که کلام نمیکوید
پس ظاهر اینست که ان مبطل نباشد واکر علم بان نداشت لکن قصد ان دو حرف
که شد نیست بطلان نماز لکن احوط اتمام و اعاده است و یاد کردن و اه کفتن
و نالکردن حکمش حکم تنحنح است بتفصیل مذکور و اما نالکردن بجهت ان ظاهر
شود مکروه است واکر اه کفتن از خوف خدا باشد بعضی ان را مبطل ندانسته
و بعضی میدانند و تحقیق انست که اکر تنها بودن ضم چیزی دیکر با او باشد
حالش مثل حال تنحنح است در تفصیل سابق واکر با غیر منضم باشد بنحوی که ان
از اجزای دعاء شمرده شد چنانچه در دعای سید الساجدین است پس مبطل نیست اکر
عمدا باشد و اه کفتن بنحوی که حرفی از ان ظاهر شود مکروه است واکر قصد این
با کلاه یا کوسفند یا سایر حیوانات در حال نماز پس حکمش حکم تنحنح است در تفصیل
و تلاوت قران در نماز جایز است و ان کلام مبطل نیست اکر از برای خدا بخواند اکر
هم قصد قربت داشته باشد و هم قصد تنبیه و مطلبی جایز است پس اکر کسی اذن خواهد
در دخول حضرت نماز باشد میتواند کفت ادخلوها بسلام امنین واکر با کفش کسی
خواهد راه رود خواهد او را بکوید نعلین خود را بکن میتواند کفت اخلع نعلیک
انک بالواد المقدس طوی بخواند و مقتضای کلام علما انست که فرقی نیست
میان انکه مقصود بالذات تنبیه باشد یا قرائت واکر مقصودش تنبیه باشد پس

مقصود قران خواندن نداشته باشد در صحت و فساد نمازش خلافست اقوی اینست که اکر
قبیل بنحویکه مشتمل بر نظمی نیست که ان را قران کویند مثل اینکه بکوید ادخلوها نمازش
باطلست واکر بسیار است بنحویکه نظم و اسلوب ان را داخل در قران کند پس حکم بصحت
میشود لکن احوط ترک انجز نیست که قران بر ان صادق باشد و صادق بر ان
که تکلم کرده اکر بی قصد قربت باشد در شرطیت در تنبیه قران که انچه بان تنبیه میکند
موافق حاجتش باشد بلکه هر نحویکه تنبیه میشود کافی است واکر کلماتی را انجا
کلمات در قران باشد لکن بان نظم در قران نباشد نماز باطل میشود پس اکر بکوید
یا ابراهیم سلام جایز نیست اکرچه ان دو کلمه در قران هست و جایز است ذکر خدا در نماز
و این از کلامی که نماز را باطل میکند نیست اکر بجهت قربت بخدا بوده باشد و جایز است
تنبیه بذکر بر حاجت اکر با قصد قربت باشد بلکه اکر مقصود از ذکر فهمانیدن
مطلب بغیر باشد بعد قصد قربت نیز جایز است بنابر اظهر لکن احوط منع است
و اعاده ان نماز بلکه ذکر بهر زبانی حتی بغیر از عربی نیز جایز است بنابر اظهر و مراد
از ذکر هر چیزیست که ان را در عرف ذکر خدا کویند و شهادت بوحدانیة الهی و رسالة
پیغمبر صلی الله علیه و ذکر صفتهای الهی و معجزات پیغمبر و ائمه علیهم و ذکر صفات ایشان از
ذکر نیست بنابر اقرب و اما لا حول و لا قوة الا بالله از ذکر است بنابر اظهر و هرچه
شک شود در ذکر بودن ان احوط اجتناب است از ان در نماز و شرط نیست در ذکر
اکرچه بجهت تنبیه باشد و نه در قران که در بین نماز خوانده میشود لحن نکردن پس اکر
شروع کند در ذکر واجبی یا قرائت واجبی پس در ان لحن کند اکر عمدا
کند ان لحن در صحت نمازش اشکالست ولکن اقرب صحت است و جایز است دعا در
بین نماز از برای هر امری که مباح باشد از امور دنیا و اخرت و خواندن دعا بجهت محرم
فهمانیدن مطلب و تنبیه غیر در دعا خالی از قوت نیست لکن احوط اجتناب است
و دعا از برای طلب امر حرام جایز نیست و نماز بجهت ان باطل میشود بنابر اظهر
واکر ندانند که ان مطلوب حرام است پس دعا کند در صحت نمازش خلافست و
مسئله

مسئله محل اشکال است لکن اقوی صحت نماز است اما احتیاط اولی است و اقرب اینست
که مراد از دعا انچیزیست که ان را در عرف دعا کویند اکرچه مشتمل باشد بذکر امور دیکر
ربطی بطلب کردن از خدا ندارد از قبیل بیان کردن احوال نفس و بدی حال ان و نحو
اینها چنانچه در دعای ابو حمزه که از سید الساجدین نقل کرده میباشد پس هر دعائیکه
از ائمه علیهم السلام وارد شده خواندن ان جایز است در نماز فرادا مکر منافات بادا
نداشته باشد و دعائیکه شروع کرده واجب نیست تمام کردن ان بنابر اقرب و اکر انجام
دعا مختلف باشد جایز است خواندن هم بنحو یا همچنین اکر قرائت قراء مختلف
باشد جایز است خواندن جمیع احتیاطا اکر باعث فوت موالات نشود و معذلک
احتیاط را نباید ترک کرد و لبیک در جواب کسیکه در نماز نمیتوان کفت اکرچه پدر
شنیده ما در باشد بی انکار اکر تکلم نماید بیک حرف که معنی را نفهماند مثل ب نماز
باطل نیست اکرچه عمدا باشد لکن احوط ترک انست و اما اکر بیک حرف با معنی باشد مثل
ق که معنی ان اینست که نکاه دار را اقرب اینست که باطل میشود نماز بان لکن احوط
اتمام نماز و اعاده است واکر ان لفظ با هاء سکت بکوید مثل قه در فساد نمازش
اشکالی نیست و همچنین است لفظ ع و ش و ه و هر کاه استعمال شود و اراده
امر شود از انها واکر اراده معنی امر از انها نشود از مهملات میباشند در نماز
نمیباشد بانها پس فارق میان امر بودن و عدم امر بودن نیت است واکر حرفی که ان حرف تهجی را
بکوید تنها بجهت تنبیه بر عدد مثل اینکه ج از جهت تنبیه بر سه عدد احوط اتمام
نماز و اعاده است واکر عمدا در هر چیزی که مد ندارد مد بدهد جوابا و نیز اشباع
انکلمات حمل با سوره یا اذکار و جبر یا منحنیه بجهت اشباع حرکت حکم بحکم
بطلان بعید نیست واکر الفاظ مهمله بمعنی کلام مرکب از دو حرف یا بیشتر میباشد
عمدا تکلم بان کند مثل دیز نمازش باطلست و همچنین الفاظی که در ان تحریف شده یا
لحن شده باشد مثل کال بجای قال یا مرکب از حروف غیر بهجی مثل کج نمازش باطل
میکند و بالجمله هر چیزیکه بر ان صادق باشد کلام و تکلم در عرف در حقیقت

اگر عمداً تکلم بآن کند نمازش باطلست چون اشاره و کتابت و عبارات ذهنیه مبطل
نماز نیست و بنا بر این باید که خواندن شعرهای یا عبارات خارج از حدیث یا عبارتی از
علما مبطل نماز نباشد لکن مسئله در غایت اشکال است و احتیاط را نباید ترک
کرد و اگر اتفاق افتد احوط اتمام و اعاده است و اگر گمان کرد که نمازش تمام
شده پس عمداً تکلم کرد پس معلوم شد خطا و منافی دیگر بعمل نیامده اقوی
عدم فساد نماز است لکن احوط اتمام و اعاده است و آیا مراد بظنی که ذکر
شد ظنی است که شرعاً اعتماد بر آن توان کرد یا نه اقرب بحسب نظر فقیر اول است
پس اگر گمان خروج از نماز کند که شرعاً معتبر است و تکلم کرد ضرر ندارد
والا حکم بصحت اشکال دارد و اگر جزم بخروج داشته باشد و حرف زد
و بعد خطا معلوم شود حکم آن حکم ظن است اینها همه در وقتیست که تکلم از
نماز کند بعد بیرون شود والا نمازش باطلست دیگر از مبطلات نماز گذاشتن
دست راست است بر روی دست چپ و آن حرامست و مبطل نماز است
بنا بر اظهر و اشهر و قول بجواز آن ضعیفست و فرقی نیست در فساد و حرمت
میانه نماز واجبی یا مستحب خواه نماز یومیه باشد یا آیات یا عیدین یا جنازه
و خواه نافله مرتبه باشد یا غیر آن و خواه زن باشد یا مرد یا خنثی یا حر یا مملوک
خواه بحائل دست را بگذارد یا بلا حائل خواه بالای ناف بگذارد یا زیر ناف خواه
کف را بر روی کف بگذارد یا کف را بر روی بند دست یا کف را بر ذراع خواه
باعتقاد استحباب شرعیت بگذارد یا نه و بالجمله بهر نحو که دست راست را بر روی دست
چپ بگذارد در نماز نمازش باطلست الا اگر بجهت ضرورتی بگذارد مثل اینکه دفع
اذیتی از آن خواهد نماید اقرب اینست که جایز است و نمازش صحیح است
و همچنین هرگاه چیزی از اینها اتفاقاً بگذارد یا اینکه دست را بگذارد
و فوراً بردارد اقوی صحت نماز است لکن احوط ترک است و همچنین اقوی
جواز گذاشتن دست راست بر پشت چپ در حال رکوع یا تشهد لکن

احوط

احوط ترک است چنانچه جماعتی منع قائل شده‌اند و اگر دست چپ را بر روی
ناف یا بالای آن بگذارد و دست راست را بر پشت آن برساند و بهم بچسباند ضرر
ندارد و همچنین اگر دست را بگذارد بشکم و آن دیگر را رها کند بجانب خود
یا آنکه کف‌ها را بهم بگذارد بنحو تطبیق نه بطریق گذاشتن یکی بر دیگری ضرر ندارد
اینها در حال عمد است و اما در حال سهو اقوی اینست که نماز بجهت آن باطل
نمیشود لکن احوط اتمام نماز و اعاده یا قضا است و اما در گذاشتن دست چپ
بر دست راست خلافست اقوی اینست که آن نیز حرام است و مبطل نماز است و
اگر ضرورتی مثل تقیه باعث شود گذاشتن دست راست را بر چپ نیز جایز است
و نمازش صحیح است و معتبر ظن بضرر است و علم بضرر نیست و اگر بترک آن
ضرر حاصل آید واجب میشود اگر چه در نزد مخالفین از مستحبات است لکن
اگر آن واجب را ترک کرد و نماز را بعد دست بستن بجا آورد اقوی صحت
نماز او است و اگر در اثنای نماز ضرورت برطرف شود واجبست ترک آن و
الا نماز باطل میشود و اگر امر دایر شود میانه گذاشتن دست راست بر چپ
یا بالعکس اقوی اینست که مختار است و اگر مظنه بعدم ضرر داشته باشد لکن
احتمال ضعیفی بضرر باشد اقوی عدم جواز و بطلان نماز است و باید اگر
تواند نماز را تاخیر اندازد یا در محل خلوتی نماز کند و بالجمله تا تواند فرار از آن
کند اقوی اینست که لازم نیست بلکه با تقیه و تبعیه ایشان سنیان نماز کرد و اگر
در سعه وقت باشد لکن احوط اینست که اگر تواند تاخیر اندازد تا وقتی که
تقیه لازم نشود جایز است تقیه اگر با ایشان نماز کند اگر چه مضطر بتقیه
نباشد بلکه در مساجد ایشان نیز جایز است اگر چه با ایشان نماز نکند و اما
غیر آن احوط اینست که نماز را در وقتی بکند که محتاج بتقیه نباشد و اگر از پس
دست راست را یا چپ را بر روی چیزی بگذارد اقرب اینست که نمازش صحیح است
و واجب نیست رها کردن دستها بلکه مستحبست و از مبطلات نماز رو از قبله

گردانیدن است بهمه بدن بنحوی که پشت بقبله شود و این مبطل نمازهای واجبیست حتی
نماز میت و اما نمازهای مستحب جواز آن اشکال است و ظاهر بعضی بطلان با التفات
در آنها قوی است و همچنین باطل میکند نماز فریضه را التفات از قبله بجانب
راست یا چپ بنحوی که انحراف از قبله حاصل شود خواه بهمه بدن یا که روی
بمشرق یا مغرب کند یا نه بلکه از ظاهر کلام بعضی مستفاد میشود که اگر التفات بکلی
بدن شود لکن منحرف از قبله نشود مثل آنکه اگر بجهت استحباب قدری تیاسر کرده
از قبله بعد منحرف شود بسوی جهت قبله بعد تیاسر نمازش باطلست التفات بجمیع
بدن بود اما بصورت تنها اگر بحد انتها از قبله بجانب راست یا چپ گردد
لکن بحدی نرسد که تواند پشت سر خود را ببیند و گویند التفات بپشت قبله کرد
در آن خلافست و مسئله در کمال اشکال است و لکن اقوی صحت نماز است اما
احتیاط را نباید ترک کرد و بنا بر اینکه مبطل نباشد فرقی نیست میان آنکه در دو
تا جهت عمداً یا سهواً محض بنحویکه اگر بعمد یا بدن بجانب مشرق میکرد مثلاً رویش
بهمین حال که هست بود یا کمتر از آن التفات و فرقی نیست میان آنکه در حال آن
التفات مشغول بقرائتی یا واجبی باشد یا نه و در زمان آن طولی داشته باشد یا نه
و آیا جایز است که از اول تا آخر نماز چنین باشد احوط ترک است و اگر بروی تنها
التفات کند بنحویکه گویند التفات بپشت کرده نمازش باطلست بنا بر اقوی لکن
اگر اتفاق افتاد احوط اتمام و اعاده است و اما التفات بچشم مضر نیست اما
مکروه است و گذشتن انسان یا حیوان در پیش روی نماز کن موجب فساد نماز
نیست و اگر میان خود و آنچه از برابر او میگذرد حاجبی قرار دهد کراهت برطرف
میشود و حرام است قطع کردن نماز واجب بدون عذر یعنی خواه نفس خواه
نماز یومیه باشد یا غیر آن حتی نماز جنازه بنا بر اقرب و احوط در جواز قطع نماز
سنتی خلافست و احوط بلکه اقوی عدم جواز قطع آنهاست نیز و جایز است
قطع نماز بجهت حفظ مال خود که محترم باشد و خوف تلف آن باشد که بجهت تلف

آن

آن متضرر شود بلکه تصریح کرده‌اند جمعی بوجوب قطع در اینحال و حق اینست که اگر
مال کمی باشد که ضرری بفوت آن مترتب نشود قطع جایز نیست و اما بجهت مال
غیر اگر در نزد او ودیعه باشد پس قطع نماز بجهت حفظ آن جایز بلکه واجبست
و الا در جواز قطع اشکال است خصوصاً اگر مال مؤمنی نباشد و همچنین جایز است
قطع نماز بجهت حفظ نفس محترم از تلف و بعضی بجهت حفظ از ضرر نیز جایز میدانند
و همچنین جایز است قطع بجهت نگاه داشتن کسی را که قرضی باو داده و از او طلب
کار است اگر خوف فرار از او در دادن اگر برفتن او متضرر شود و اما با عدم ضرر
اظهر عدم جواز قطع است و جایز است قطع بجهت دفع حدثی که نگاه داشتن
آن موجب ضرر میباشد و جماعتی گفته‌اند که اگر بدانند که اگر قطع کند نجاستی
بجامه اش خواهد رسید جایز است قطع و بعضی صورت ظن را نیز گفته‌اند
و این حکم خالی از اشکال نیست و جایز است قطع نماز در هر جائی که ترک آن
خوف ضرری باشد و اگر ضرر مترتب بر عدم قطع نشود مقتضای قاعده عدم
جواز قطع است مگر در جائیکه دلیلی بر جواز آن باشد پس محض حاجت بقطع
باعث جواز نمیشود در جواز قطع از برای دفع ضرر از مؤمن عادل اگر
موقوف باشد بقطع نماز اشکال است و لکن اقرب جواز است و اگر امر بمعروف
و نهی از منکر در جائیکه واجب باشد موقوف بقطع نماز باشد اقرب جواز
قطع بلکه وجوب قطع است و اگر در جامه یا زمین غصبی نماز کند با عدم علم
بغصبیت و در بین نماز معلوم شود که غصب است و اذن در تصرف نداشته
باشد اظهر وجوب قطع است در اینحال و اگر شروع در نماز کند در حال امکان
از واجبات نماز پس در اثناء نماز حالی بعمل آید که قادر بر بعضی یک یا چند
از واجبات غیر رکنی متمکن نباشد مثل آنکه حمد یا سوره را یا ذکر رکوع یا سجود
یا تشهد را نتواند درست بخواند یا اینکه متمکن نباشد از طمأنینه یا از نشستن در جواز قطع
و تحصیل قدرت بر آن واجب اشکال است احوط اینست که تمام کند پس از نوا

اعاده کند و باکی نیست قطع کردن بقاطعی که اختیاری نباشد مثل خوابی که بی اختیار
این یا حیض و نفاس و استحاضه که بی اختیار این یا معلوم شود که پیش از نماز
محدث بوده و اگر واجب شود قطع در جائی و قطع نکند اقوی صحت آن نماز است
اگرچه احوط اعاده است و بعضی گفته‌اند که در جائی که میخواهد قطع کند
باید سلام بگوید و در آن اشکال است بلکه اجود عدم وجوب سلام است فصل
در نماز آیات است نماز آیات واجب میشود بچند چیز یکی گرفتن آفتاب
و ماه است اگرچه بعضی از آنها بگیرد خواه خوفی بجهت آن حاصل شود یا نه و
اگر آفتاب و ماه بگیرد بجهت حایل شدن ستاره احوط عدم ترک نماز است
اگرچه اقوی عدم وجوب نماز است مگر خوفی از آن حاصل شود و اگر ستاره
منخسف شود اگر موجب خوف شده نماز واجب است و الا فلا و ثابت میشود
کسوف و خسوف بدیدن و بعلم بآن بحاله انتشار اخبار یا بشهادت عدلین و ثبوت
آن بشهادة عدلین اشکال است و احوط عدم ترک نماز است با آن بلکه وجه
آن خالی از قوت نیست پس ترک آن جایز نیست و اقرب اینست که ثابت نمیشود بقول
ظنی و بخبر یک عادل لکن احوط ... و اگر دو عادل از اهل نجوم یا
جماعتی از فساق ایشان خبر دهند که در فلان وقت کسوف یا خسوف خواهد شد
اظهر عدم وجوب عمل بقول ایشان است و عدم وجوب قضا است و اگر آفتاب
یا ماه بعد از گرفتن و قبل از انجلا غروب نماید واجب است نماز تا انجلا محقق
شود و همچنین اگر در زیر ابری رود و اگر ماه بگیرد و صبح طالع شود یا آفتاب
گرفته طلوع کند نماز ساقط نمیشود و ادا میباشد بنا بر اقرب و اگر فجر طالع
شود و شروع در گرفتن ماه کند نماز واجب نیست و اول وقت نماز کسوفین
ابتدای شروع در احتراق قرص است و آخر آن تمام انجلا است بنا بر اقوی اما
احوط و اولی خلاف اینست که آخر آن وقت شروع در انجلا است و اگر زمان
احتراق وسعت نماز بقدر اقل واجب نداشته باشد و وسعت بگیرد گفتنی

نداشته

نداشته باشد نماز بر او نیست لکن احوط عدم ترک است و اگر وسعت بگیرد گفته نداشته
باشد نیز اقوی اینست که نماز واجب نیست نه ادا و نه قضا ولکن احوط نیز عدم
ترک است و اگر شروع کرد بنماز کردن بگمان اینکه زمان احتراق بقدر نماز
خواهد بود پس بعد از یک رکعت از نماز معلوم شود که نبوده احوط بلکه اقرب وجوب
اتمام است بلکه وجوب اتمام اگرچه یک رکعت نیز نکرده باشد و معلوم شود عدم سعت
وقت خالی از قوت نیست و اگر کسوف در وقت فریضه حاضره اتفاق افتد اگر
یکی از اینها مضیق باشد آن را واجب است مقدم دارد و اگر هر دو مضیق باشند
حاضره را مقدم میدارد و آیا باید بعد از آن نماز کسوف را قضا کند اگر بعد از
حاضره منجلی شده باشد یا نه تحقیق آنست که اگر تفریطی در آن نماز نکرده و در
تاخیر فریضه نیز تفریط نکرده مثل اینکه ... در آخر وقت و انکساف
نیز در آن وقت شده بود و ممکن نبود دریافتن هر دو پس قضا بر او نیست و اگر
در نماز کسوف تفریط و تساهل کرده تا وقت حاضره تنگ شده پس نماز فریضه را
میکند و نماز کسوف را قضا میکند بنا بر احوط بلکه وجوب قضا خالی از قوت نیست اگر
همه قرص گرفته بوده و اگر وقت هر دو موسع باشد هر کدام را میخواهد مقدم
کند لکن جمعی تصریح کرده‌اند باینکه مستحب تقدیم حاضره است بلکه تقدیم حاضره احوط
و بعضی قائل بوجوب شده‌اند و آن خالی از اشکال نیست و دیگر از امور یکه موجب
نماز آیات میباشد زلزله است و آنچه معتبر است در وجوب نماز اینست که در
عرف بگویند زلزله شد پس اگر فرض شود که زمین حرکت کند و زلزله بر آن صادق
نباشد نماز واجب نیست باین اعتبار بلی اگر خوف عارض شود واجب میشود بجهت
خوف و وقت آن مدت عمر است و شرط نیست طول کشیدن زلزله بقدر نماز و نیت ادا
نمیخواهد هر وقت بگیرد بجا آورد و اقوی اینست که فوری نیست بلکه هر وقت که خواهد
میتواند بکند و همچنین واجب است نماز بجهت جمیع خوفهای آسمانی و از جمله خوفهای
آسمانی بادهای عظیم سیاه و زرد است اگر موجب خوف باشد و از بعضی منقول

تقدیم حاضره

میشود وجوب نماز بجهت باد سیاه و زرد و سرخ اگرچه باعث خوف نشود اما حق
اینست که اگر باعث خوف نباشد نماز واجب نمیشود و اگر موجب خوف شود
نماز واجب است اگرچه سرخ و زرد نباشد و از جمله آنها ظلمت و تاریکی شدید است
که موجب خوف باشد و از آنجمله است صاعقه عظیم که باعث خوف شود یا صیحه
شدید یا آتشی از آسمان ظاهر شود که باعث خوف گردد و بالجمله هر خوفی که از
امور یکه از آسمان حاصل میشود باشد باعث وجوب نماز است بلکه خوف از
امور یکه از زمین حادث میشود نیز احوط بلکه اقوی اینست که نماز بجهت آن واجب
میشود و اما آیات و علامات رحمت که بر خلاف عادت باشد که موجب خوف
نیست موجب نماز نیست و امور یکه موجب خوف میشود معتبر در آنها خوف معظم
مردم است پس خوف بعضی ناس موجب نماز نمیشود نه بر خائف و نه بر غیر و بر
فرض حصول خوف معظم بر همه واجب است خائف و غیر خائف و ایضا مراد از حصول
خوف بجهت معظم اینست که بنحوی باشد که اگر مردم مطلع شوند هر آینه اغلب ایشان
ترسند پس در اینحال اگر کسی مطلع نشود الا یکنفر چنانچه در بیابانی باشد و آن
امر حادث شود نماز بر او واجب است اما اقرب اینست که باید بنحوی باشد که علم حاصل
شود باینکه اگر مطلع میشدند مردمان معظم ایشان میترسیدند و ظن و ظهور آن
کافی نیست و تفحص کردن بجهت تحصیل علم ضرور نیست بنا بر اقرب پس اگر علم حاصل
شود بحصول خوف بر معظم نماز واجب است و الا فلا و اظهر اینست که خوفی که موجب
نماز میشود خوف باعتبار نزول عذاب الهی و ظهور غضب خداوندی است
پس اگر باد عظیمی بیاید که خوف خراب کردن خانها یا کندن درختها یا فاسد کردن ...
یا بهم شکستن کشتیها از آن باشد نماز نیست و همچنین اگر باران عظیمی آید که این خوفها
از آن باشد و ثابت میشود آیه که موجب خوف است بمشاهده یا علم بآن اگر از هم
باشد و بشهادة عدلین بنا بر اقرب نه بخبر عادل و نه بشهرت ظنی لکن احوط اینست
که با حصول ظن ترک نماز ننماید و نماز بجهت خوف ... واجب نشود

و اقوی

و اقوی اینست که وقت نماز خوف نیز مثل وقت نماز زلزله مادام العمر است مطلقا خواه
از آنها طولی باشد یا نه مثل آنکه صدائی از آسمان آید و اقوی اینست که جایز است
تاخیر آن و فوری نیست لکن احوط فوریت است و نیت اداء و قضائی در کار نیست
و اگر نماز کسوفین را کرد و هنوز منجلی نشده واجب نیست اعاده نماز و
قول بوجوب ضعیف است ولکن مستحب است اعاده آن و انکار استحباب چنانچه
ابن ادریس انکار کرده ضعیف است و مستحب است با اعاده یا مشغول شدن بذکر
الهی تا منجلی شود و اگر اعاده کرد و هنوز هم منجلی نشده بود تکرار اعاده اشکال
داشتن در حال ذکر مستحب و استقبال قبله را نیز بعضی در آن حال مستحب دانسته
اند و اعاده که مستحب است فوری نیست بلکه اگر طول بکشد و منجلی نشده باشد نیز
مستحب است و در اعاده نیت استحباب کند نه واجب و واجب نیست در نماز آیات
جماعت کردن و قول بوجوب آن در کسوفین اگر احتراق همه قرص شده باشد
یا قضای آن باشد ضعیف است بلی مستحب است کردن بجماعت مطلقا و تاکید
دارد در نماز کسوفین اگر احتراق جمیع قرص شده باشد و تصریح کرده‌اند
جمعی بجواز اقتدای فریضه یومیه بنماز آیات و بالعکس و نماز آیات را خطبه نیست
و مستحب است که نماز کسوفین را زیر آسمان بکنند بلکه سایر آیات را نیز احتمال استحباب
آن هست و اگر در مسجد نماز کند در فضای آن که سقف ندارد نماز میکند و
آنجا افضل از صحرا است و جایز نیست کردن نماز آیات در حال راه رفتن و بر
روی حیوان در حال اختیار حتی اگر نذر شده باشد بنا بر احوط و اگر جمیع
قرص آفتاب یا ماه بگیرد و نماز نکند واجب است قضا خواه عمدا ترک کرده باشد
یا از روی نسیان یا بجهت عدم علم بوقوع آن و اظهر و آن ثابت میشود بشهادة
عدلین بنا بر اقرب نه بخبر عادل یا شیاع و شهرت ظنی لکن احوط ثبوت آن
و همچنین قضا واجب است اگر بعضی از قرص بگیرد و عمدا ترک کند یا بجهت فراموشی
کردن یا خواب و نسیان بنا بر اقرب و فرقی نیست در اینصورت و صورت سابقه

جاهل بحکم و عالم باشد و اما اگر بعضی فرق کرده و عالم باشد نخود اقوی علم و وجوب
قضاست و لکن احوط قضا است و اگر غیر کسوفین از آیات دیگر واقع شود
و عالم باشد و نماز نکند نماز ساقط نمیشود خواه عمدا ترک کند یا نسیانا و اما اگر
عالم نشود تا آن تمام شود احوط عدم سقوط نماز است و اقوی سقوط است و
اگر اینها از آیات واقع شود و مطلع شود اما نداند که آن از آیات است که نماز بجهت
آن واجب میشود بعد از تمام شدن مطلع شود مثل آنکه ببیند حرکت زمین
یا باد را و نداند که این موجب نماز است و یا مثل کسی است که علم بحدوث آیه ندارد تا
تمام شود واجب نماز نیست یا مثل کسی است که عالم باشد پس باید نماز را بکند و انکار
اما احوط وجوب نماز است و عدم وجوب خالی از قوت نیست و اما کیفیت نماز
نماز آیات پس بدانکه آن دو رکعت است و در هر رکعتی پنج رکوع و دو سجده واجب
و واجبست در هر رکوعی و سجودی از آن ذکر و طمأنینه و غیر اینها و در هر
رکعتی قرائتی واجبست و تشهد و سلامی نیز چنانچه در نماز صبح در خواندن واجب
و صورة آن نماز بنحویکه بی اشکال است اینست که تکبیرة الاحرام را میگوید و حمد
و سوره میخواند و برکوع میرود پس بر میخیزد و حمد و سوره میخواند و برکوع میرود
و همچنین تا پنج رکوع میکند پس بسجده میرود و دو سجده میکند و برمیخیزد و مثل
رکعت اول بجای آورد پنج حمد و سوره و پنج رکوع و سجده رفته بعد از سجده
تشهد و سلام بجای آورد و سنت است تکبیر بعد از هر رکوعی مگر در رکوع پنجم و دهم
که بعد از ایستادن میگوید سمع الله لمن حمده و قبل از هر رکوعی نیز تکبیری سنت است
و سنت است قنوت بعد از قرائت و قبل از رکوع دویم و چهارم و ششم و هشتم و
دهم و بعضی مجتهدین رکوع پنجم و دهم نیز میل کرده‌اند و گفته‌اند که اقل آن یک قنوت است
قبل از دهم و مستحب طول قنوت بقدر قرائت چنانچه بعضی گفته‌اند فصل در نماز
قضاست بدانکه واجبست قضای نماز فریضه یومیه بر کسیکه ترک کند آن را یا آنکه شرایط
وجوب نماز را ادا نکند یا اخلال بآن نموده بجهت جواب یا فراموشی حتی بنحو غیر
متعارف

متعارف عادی بنا بر احوط و اقوی ... در حال طفولیت باشد ... و اگر کافر اصلی
قضا واجب نیست و اگر خود استعمال چیزی کرده که دیوانه شده باشد یا آنکه از ابتدا
احوط قضا است و واجب نیست قضای آنچه فوت شده در ایام حیض و نفاس اگر
در همه وقت نماز حیض و نفاس بوده و اگر ممکن نباشد طهارة اختیاری که وضو و غسلست
و نه طهارة اضطراریه که تیمم است اقوی اینست که نماز از او ساقط میشود و
لکن احوط اینست که نماز را با طهارة بجا آورد و بنا بر سقوط در وجوب قضا
خلاف و اشکال است و احوط وجوب قضا است و اگر در تمام وقت نماز بیهوش
باشد اقوی عدم وجوب قضا است و لکن احوط قضا است مطلقا و اگر بیهوشی
بفعل خود شده باشد با علم بان مثل آنکه چیزی بخورد که باعث اغما و بیهوشی میشود
بخورد یا استعمال کند و بیهوش شود بجهت آن نماز فوت شود احوط قضا است اگر
نگوییم اقوی است و اگر چیزی که باعث اغما میشود بخورد و نداند که موجب بیهوشی
پس قضائی نیست و اگر مظنه داشت که موجب بیهوشی میشود و بجهت آن خورد و
نماز فوت شد احوط قضا است و اگر مضطر شود بخوردن آن یا جبرا کسی بخورد
او دهد بعضی گفته‌اند قضائی نیست و اگر مسکری بخورد و مست شود اگر میدانست
از قضا واجبست و اگر نمیدانست یا جبرا خورد یا مضطر شد بخوردن آن بعضی
گفته‌اند قضا واجب نیست و احوط در جمیع این صور قضا است و بر مرتد واجبست
قضا آنچه از او فوت شده در زمان ردة اش و کسی که از اهل اسلام است و مخالف
مذهب حق است اگر عبادتی باطل او شود بعد از آن روشن شود و داخل مذهب
حق شود پس نمازهائی که در حال ضلالت خود کرده قضا نمیکند اگر در مذهب
باطل خود نمازش صحیح بوده و اگر ترک کرده باید قضا کند و اگر نماز را باطل
ما کرده باشد بعضی گفته‌اند قضا ندارد بعضی احتمال وجوب داده‌اند و اگر کافر
قضا بر او ... جایز است ادا را استیجار نماز بجهت دیگری بنا بر ...
قضا وقتی وسعت دارد و بنا بر ... وقتی مضیق است ... بعضی ...

جایز است و ممکن است ادعای حصر اجابه بر همه قول لکن خالی از اشکال نیست و
کسی که ترک کند نماز واجب را از تهاون و سهل انگاری نه از که حلال داند او را تا به حد
کشتن اما تعزیر میکنند و اگر باز ترک کند بعد از تعزیر میکنند و اگر باز ترک
کرد در دفعه سیم بعضی گفته‌اند که حکم قتل است و بعضی گفته‌اند تعزیر باید
کرد پس اگر فایده نکرد یا اینکه سه مرتبه بر ترک نماز تعزیر کردند در دفعه چهارم
میکشند او را و این قول احوط است و اگر مرده ترک کند عمدا یا بعذر نماز
واجبی خود را خواه نماز یومیه باشد یا غیر آن از نمازها پس قضائی آن در وجوب
قضا بعد از ترک او بر وارث خلافست بعضی گفته‌اند واجب نیست مطلقا و بعضی
گفته‌اند واجبست قضا مطلقا اگرچه در غیر مرض موت ترک شده باشد و بعضی
گفته‌اند واجبست بر وارث یا قضا یا صدقه از برای هر رکعتی مدی با امکان
و الا از برای هر چهار رکعت مدی و با عدم امکان مدی از برای نماز روز و مدی
بجهت نماز شب و احوط اول قول دویم است و نماز بجهت عذری که در مرض موت
فوت شده نیز مراعات میکنند و لکن قول اول اقوی است و اگر کسی بمیرد و بر ذمه
او قضای نماز واجبی باشد خواه یومیه یا آیات یا غیر آن جایز است از اینجا
نماید بجهت میت بنا بر اظهر و اگر وصیت کند باستیجار نماز از برای او از
مال او و حال آنکه او را ولی نباشد واجبست بر وصی استیجار نماز فصل در خللی
که واقع میشود در نماز و در بیان احکام شک و سهو است بدانکه خللی که در نماز
واقع میشود یا از روی عمد است یا از جهت سهو یا شک پس کسیکه عمدا اخلال کند
بواجبی از واجبات نماز نمازش باطلست خواه آن واجب از اجزاء نماز باشد از
قبیل رکوع و سجود و قرائت یا از شرایط باشد از قبیل طهارت و ستر عورت و استقبال
قبله یا از کیفیات نماز باشد از قبیل ترتیب اجزاء نماز مثل تقدیم قرائت بر رکوع و تقدیم
رکوع بر سجود و سجود بر تشهد و همچنین باطل میشود نماز بجا آوردن چیزی که واجبست
ترک آن از قبیل تکلم و نحو آن هر گاه عمدا باشد در آنچه مذکور شد فرقی نیست
میانه

میانه نمازهائیکه واجب باشد بالاصاله یا مستحب ... قضا یا ادا و فرقی نیست میانه عالم بحکم
یا جاهل اگر مقصر باشد در تحصیل معرفت باحکام چنانچه غالب جهال اند و اما
غیر مقصر اگرچه ظاهر عبارات اکثر علما اینست که او نیز مثل مقصر است لکن در
آن اشکال است و فرقی نیست میانه آنکه جاهل باشد بوجوب و حرمت چیزی یا آنکه
جاهل باشد بآنکه اخلال موجب فساد است و کسی که حکم را سهوا دانسته و فراموش
کرده در اینجا حکمش حکم جاهل است و استثنا میشود از مسئله جاهل بحکم جهر و
اخفات پس کسی که ... و بان اخلال کند از روی جهل نمازش صحیح است و
اگر مستحبات نماز یا مستحبات شرایط نماز را ترک کند نمازش صحیح است اگرچه جمیع آنها را
ترک نماید و اگر مستحبات نماز را همه آنها یا بعضی آنها را بر خود واجب کند بنذر و
شبه آن پس عمدا ترک نماید اقرب این است که نمازش صحیح است مطلقا لکن احتیاطا اعاده را
نباید ترک نمود و اگر نمازش باطل شود بجهت اخلال بجزء یا شرط تمام کردن نماز مثل
حج فاسد واجب نیست بنا بر اظهر و اما اگر سهوا اخلال نماید بجزئی پس اگر اخلال
برکنی از ارکان نماز کرده سهوا و از محلش گذشته واجبست اعاده مگر آنکه از اجزاء یاد
و نمازش صحیح است و مراد از ... آن اینست که داخل در رکنی دیگر نشده
باشد پس اگر داخل در واجبی دیگر شده باشد ضرری ندارد پس اگر کسی سجده را ترک نموده
باشد و داخل قیام شده باشد تا برکوع نرفته اگرچه قرائت را تمام کرده باشد بر میگردد
و سجده را بجای آورد و بر خواسته قرائت را اعاده نماید ... از ترتیب عمل آید
پس مراعات ترتیب ... آورده ... ترک شده واجبست ...
فرقی نیست میانه نماز دو رکعتی و غیر آن و دو رکعت اول و غیر آن و بعضی فرق
گذاشته‌اند و آن ضعیف است و اگر اخلال کرد برکنی و متذکر نشد تا داخل رکنی
دیگر شود نمازش باطلست و متفرع بر این کرده‌اند بطلان نماز را با اخلال ...
بقیام تا آنکه ... و همچنین اخلال ... تکبیر ...
اما حکم بفساد صحیح است و باطلست نمازیکه اخلال بتکبیر کرده و داخل قرائت ...

بالاخلال بركوع كرده تا داخل سجده شود يا اخلال بسجدتين كرده تا داخل ركوع شود
وفرقى نيست در انچه مذكور شد ميان دو ركعت اول نماز ثنائى و ميانه نماز فريضه و نافله
واكر شك پس اكر در عدد ركعات نمازهاى دو ركعتى شود مثل نماز صبح و نماز سفر
و جمعه و عيدين و ايات بايد نماز را اعاده كند بنابر اشهر و اظهر و بعضى كفته اند مخير
ميان بنا كذاشتن بر اقل و اعاده و اين قول ضعيف است واكر در نماز ايات شك
تعلق كيرد بعدد ركوعهاى ان بنا بر اقل بكذارد مكر انكه لازم ايد در حشر باطل شك
در ركعات را مثل انكه شك كند كه ايا پنج ركوع كرده يا شش ركوع و يقين داند كه اكر پنج
ركوع كرده در ركعت اول ميباشد و اكر شش ركوع كرده در ركعت دويم است پس در
اينصورت نمازش باطلست و از انچه كفتيم از اينكه شك در عدد نمازهاى دو ركعتى باعث
بطلان ميشود فرقى نيست ميانه انكه نماز ادا باشد يا قضا يا استيجارى باشد يا غير ان
واكر مخير باشد ميان قصر و اتمام و اختيار قصر نمايد پس شك كند در عدد ركعت ان
نمايد در فساد نمازش اشكال است و فساد نماز در كمال قوت است لكن احوط اتمام ان نماز
و اعاده ان است واكر شك در عدد ركعات نماز مغرب نمايد نمازش باطلست بنا
بر اظهر و اشهر و فرقى نيست در اينجا در مسائل سابق ميان انكه شك تعلق بزيادة كيرد
يا بكمى پس در مغرب اكر شك كند كه سه ركعت كرده يا چهار يا سه ركعت كرده يا پنج
نمازش باطلست همچنانكه اكر شك كند كه يك كرده يا دو همچنين در مسائل سابق واما نمازهاى
چهار ركعتى پس اكر شك كند در انها ميان يك و دو پس در ان خلاف است و اشهر و اظهر
اينست كه نمازش فاسد است و همچنين باطل ميشود نماز اكر شك تعلق بيكى از دو
ركعت اول كيرد باين نحو كه ان دو ركعت را يقينى نداند پس نماز باطل ميشود بشك
كردن ميانه يك و سه و يك و دو و سه و يك و دو و چهار و يك و دو و سه و
چهار و بالجمله هر كه دو ركعت اول را يقين نداند و ان دو ركعت محل شك شد
نمازش باطلست خواه اين شك در دو ركعت اول باشد يا نه و ايا حكم بفساد نماز بجهة اين شك
در صورتيكه وقت وسعت داشته باشد كه بعد از سركرفتن نماز تواند نماز را در

وقت

وقت در يابد يا در صورت ضيق وقت نيز حكم بفساد ميشود مسئله محل اشكال است
و احتمال فساد در كمال قوت است و همچنين است كلام در شك در دو ركعت نمازهاى
دو ركعتى و سه ركعتى و لكن در دو صورت حكم باينكه احوط اينست كه ان نماز را كه بجهة شك
در اينصورت اعاده كرده ان را در خارج وقت نيز اعاده نمايد و فرقى نيست در فساد
نماز بجهة شك در دو ركعت اول ميان نماز قضا و ادا و حتى استيجارى و كسيكه شك
كند و نداند كه چه قدر از نماز كرده ايا يك ركعت يا دو ركعت يا سه ركعت يا چهار نمازش
باطلست بنابر اظهر و اشهر و قول بصحت ضعيف است واكر در نمازهاى چهار ركعتى
شك كند ميان دو و سه بعد از اكمال سجدتين باين معنى كه نداند دو ركعت كرده تا
تشهد بخواند و در ركعت ديكر بجا اورد يا سه ركعت كرده تا بايد بر خيزد و يكى ركعت
ديكر بجا اورد اظهر و اشهر اينست كه واجبست كه بنا را بر سه كذارد و يك ركعت
ديكر بجا اورد و بعضى كفته اند بنا را بر اقل بايد كذارد و بعضى مخير دانسته اند و هر دو
ضعيف است واما نماز احتياط در اينجا اظهر و اشهر اينست كه مخير است ميانه يك ركعت
ايستاده يا دو ركعت نشسته و بعضى يك ركعت ايستاده را معين ميدانند و ان احوط
است باينكه هر شكى كه تعلق بركعت دويم كيرد مثل دو و سه و دو و چهار و نحو ان
در وقتى نماز صحيح است كه بعد از اكمال سجدتين باشد تا دو ركعت يقينى باشد و شك در
جا اوردن ركعت سيم باشد مثلا پس اكر قبل از اكمال سجدتين شك كند نمازش باطلست
واما اكمال سجدتين اقرب در نظر اينست كه حاصل ميشود بالانتهاء از ذكر سجده دويم هر چند
سر از سجده برنداشته باشد و بعضى تمام كردن ذكر را معتبر ندانسته اند و بعضى بعد از سر برداشتن از سجده
اكر چه ذكر نكرده باشد و مسئله خالى از اشكال نيست پس احتياط در اين است كه بنا كذارد
اكر شك در سجده واقع شد نماز را اتمام كند و نماز احتياط كرده و در هر صورت نماز را
اعاده نمايد و لكن اقرب فساد نماز است اكر قبل از سر برداشتن شك كند چنانچه
كفتيم و اكر بعد از ركوع و قبل از سجده نيز شك كند ميانه دو و سه نماز ...
فاسد است نيز و قول بصحت ضعيف است و همچنين در حال قيام باين معنى كه

ميان دو و سه شك كند جايز نيست بنا كذارد بر سه

بجهة ركعت دويم ايستاده يا بجهة ركعت سيم و فرقى نيست در احكام مذكوره ميانه نماز
ادا و قضا حتى استيجارى واكر مخير باشد ميانه قصر و اتمام و اختيار اتمام كند پس اين
شك واقع شود حكمش همان است كه كفتيم و شرط نيست در بنا بر سه در اين شك
كه ان شك بعد از اتمام سجدتين بود او واقع شود پس اكر بعد از رفع سر از سجده شك كند
حكم همان است كه كذشت و كسى كه واجبست بر او ايماء كردن بجهة سجده اقرب
اينست كه اكمال سجدتين در حق او متحقق ميشود بفراغ از ايماء بجهة سجده
دويم نه بجهة ايماء ذكر واكر در نمازهاى چهار ركعتى شك كند ميانه سه و
چهار بعد از اكمال سجدتين يا بيشتر كه نداند كه سه ركعت كرده تا بايد يك ركعت ديكر
بجا اورد يا چهار ركعت كرده تا بايد تشهد خوانده سلام دهد اظهر و اشهر اينست
كه واجبست كه بنا را بر چهار كذاشته نماز را اتمام كند و يك ركعت ايستاده يا دو ركعت
نشسته نماز احتياط كند و مخير است ميانه اين دو و قول بتعيين ركعت ايستاده
ضعيف است مثل قول بتعيين دو ركعت نشسته لكن اختيار دو ركعت نشسته در ...
كه احوط باشد و شرط نيست كه اين شك بعد از اكمال سجدتين باشد بلكه در شك
سه و چهار بنا را بر چهار ميكذارد مطلقا مثلا اكر قبل از اكمال سجدتين
اين شك واقع شود بنا را بر چهار ميكذارد و ان ركعتى را كه در ان هست ركعت
چهارم حساب ميكند و ان ركعت را تمام ميكند و بعد نماز احتياط را بجاى مى اورد
چنانچه كفتيم و فرقى در اين احكام ميان نماز ادا و قضا و استيجارى و غير ان
و در صورت تخيير اكر اختيار تمام كند و اين شك واقع شود حكم همانست كه كفتيم
و اكر در حال قيام شك كند كه ايا اين قيام بجهة ركعت سيم است يا چهارم پس اين
شك ميان سه و چهار ميباشد پس ان ركعت را اتمام ميكند و ركعت چهارم ميداند ...
پس انچه كذشت نسبت بكسى كه شك ميانه سه و چهار كرده باشد بجا مى اورد بنابر قول
واما شك ميانه دو و چهار در نماز چهار ركعتى بعد از اكمال سجدتين باين معنى
كه نداند كه ايا دو ركعت كرده تا دو ركعت ديكر بايد بجا اورد يا چهار ركعت كرده تا انكه

بايد

بايد بجا اورد يا چهار ركعت كرده تا انكه بايد تشهد خوانده سلام دهد اكر قبل از
تشهد شك كرده يا انكه سلام تنها بكويد اكر بعد از تشهد شك كرده پس در ان خلاف
است و اظهر اينست كه بايد بنا را بر چهار كذارده تشهد خوانده سلام دهد پس دو
ركعت ايستاده نماز احتياط بجا اورد و سجده سهو در اينجا واجب نيست لكن
اولى اينست كه ترك ننمايد و بعضى از اصحاب رضوان الله عليهم فرقى نيست در ميان نمازهاى
ادا و قضا و استيجارى و غير ان و در صورت تخيير اكر اختيار اتمام كند ظاهر اينست كه
حكمش همان است كه مذكور شد واكر شك كند ميانه دو و سه و چهار بعضى كفته اند
بايد بنا را بر چهار كذارد و بعضى كفته اند بنا را بر چهار ميكذارد و يك ركعت ايستاده
و دو ركعت نشسته بجا مى اورد و مشهور اينست كه بايد بنا را بر چهار كذارد و بعد
از تمام نماز دو ركعت ايستاده و دو ركعت نشسته بجا اورد و اين قول اظهر است
و بنابر اين قول در وجوب تقديم دو ركعت ايستاده يا نشسته خلاف است اقوى
اينست كه دو ركعت ايستاده را واجبست كه مقدم دارد و ايضا در جواز بدل دو ركعت
ايستاده بدل دو ركعت نشسته خلاف است و منع از ان احوط است بلكه خالى از
قوت نيست و فرقى نيست در اين احكام ميان نماز اداء و قضا و استيجار و غير ان و
در صورت تخيير با اختيار اتمام حكم همين است ظاهرا واكر شك كند ميانه چهار
و پنج كه نداند انچه كرده چهار ركعت كرده يا پنج ركعت پس اين شك دو صورت ميباشد
صورة اول انكه اين شك بعد از اكمال سجدتين باشد در اينجا واجبست كه بنا را بر
چهار كذارده سلام دهد بعد دو سجده سهو بجا اورد و نماز احتياطى نيست و فرقى
نيست ميان انكه اين شك قبل از تشهد باشد يا بعد از ان صورت دويم انكه
اين شك قبل از ركوع واقع شود پس اين شك بر ميكردد بشك ميانه سه و چهار
پس بايد بنا را بر چهار كذاشته و نماز را تمام كرده دو ركعت نشسته يا يك ركعت ايستاده
بجا اورد و اين شك متحقق ميشود باينكه شك كند كه ايا اين قيام بجهة ركعت چهارم
است يا پنجم يا باينكه شك كند كه ايا ركعت سابق سيم بوده تا اينكه اين ركعت چهارم

يعنى عدم امكان كه اخفين را دارد مصحح كه سهو كنيد يا قصر مسئله حاضر ١١ صيدا ٣ و غيره

باشد یا اینکه چهارم بوده تا اینکه این رکعت پنجم باشد و فرقی نیست در اینکه این شک قبل از
قرائت باشد یا بعد از آن یا در اثناء آن بلکه اگر شروع بخم شدن نیز کرده باشد
و هنوز بحد رکوع نرسیده باشد که شک کند حکمش همین است که مذکور شد بنابر
اجود و جماعتی سجدهٔ سهو را در اینجا واجب میدانند و آن احوط است صورهٔ
سیم آنکه این شک بعد از رکوع و قبل از سجود باشد در صحت نماز در اینجا خلاف
و مسئله در کمال اشکال است پس باید احتیاط را بتمام کردن نماز و اعادهٔ آن ترک
ننماید و اگر چه قول بصحت نماز خالی از قوت نیست و بنابر این فرقی نیست میان آنکه
این شک بعد از سر برداشتن از رکوع باشد در حال قیام یا در حال فرود آمدن
بجهت سجده باشد یا در حالی که نشسته و هنوز بسجده نرفته و سجده در اینجا
میباشد بنابر احوط و اقوی و صورهٔ شک در اینجا اینست که نداند که این قیام
از رکوع چهارمست یا از رکوع پنجم صورهٔ چهارم اینست که شک واقع شود
در اثناء یکی از سجدتین یا میان دو سجده و در اینجا نیز مسئله در غایت اشکال
پس احتیاط را بتمام کردن نماز با سجدهٔ سهو پس اعادهٔ نماز ترک ننماید اگر
چه قول بصحت نماز و عدم لزوم اعاده خالی از قوت نیست و فرقی نیست در
اینجم که هیچ میانه آنکه شک در سجدهٔ اول واقع شود یا ثانی قبل از شروع در
ذکر یا در اثناء آن یا بعد از آن صورهٔ پنجم اینست که این شک در رکوع واقع
و در صحت و فساد نماز در اینجا نیز خلافست و مسئله در کمال اشکال است احوط
اتمام نماز و یک رکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته با سجدهٔ سهو است پس اعادهٔ
نماز از سر و این احتیاط را نباید ترک نمود و فرقی نیست میان آنکه شک قبل از ذکر
یا بعد از آن یا در اثناء آن واقع شود و در احکام گذشته فرقی میان نماز ادا
و قضا و استیجار و غیر آن نیست بدانکه صورهٔ غالبهٔ شک همانست که گذشت و
غیر از آن نیز بسیار است بعضی از آن مذکور میشود یکی از آنها آن است که شک
کند میانه دو و پنج در نمازهای چهار رکعتی پس اگر این شک قبل از اکمال سجدتین باشد
نماز

نماز باطلست و اگر بعد از آن باشد در صحت و فساد نماز خلافست و اقرب صحت نماز
و وجوب بنا بر اقل است دیگر شک میان سه و پنج است و این چند صوره است
یکی آنکه این شک بعد از اکمال سجدتین واقع شود در این حال اقرب صحت نماز است
و باید بنا را بر سه گذارد و لکن احوط اتمام نماز و اعاده یا قضا ست و بنابر صحت نماز
احوط آنست که سجدهٔ سهو را نیز بجا آورد صوره دیگر آنکه این شک قبل از رکوع
باشد در اینجا هم میبرهد که شک او میشود و شک بر میگردد بشک میان دو
و چهار و حکمش گذشت و جماعتی گفته اند در سجده سهو میکند و بعضی گفته اند
چهار سجدهٔ سهو میکند بنابر آنکه بجهت هر زیاده و نقصانی سجده باید کرد و آن
احوط است صوره دیگر آنکه شک بعد از رکوع و قبل از سجود واقع شود اقوی
اینست که باید بنا را بر اقل گذارد و نماز را تمام کند و احوط اینست که با این عمل
اعاده نماید یا در وقت یا در خارج وقت و مراد از بعدیت رکوع اینست که بحد
رکوع رسیده باشد اگر چه ذکر و طمأنینه بجا نیاورده باشد دیگر شک میانه دو
و سه و پنج است پس اگر قبل از اکمال سجدتین باشد نمازش باطلست و اگر بعد
از آن باشد اقوی اینست که بنا را بر سه میگذارد و نماز را تمام میکند و بعضی سجدهٔ
سهو را در اینجا واجب میدانند و آن احوط است و اگر چه لزوم آن مشکل است
و مع ذلک احوط اعادهٔ نماز است صوره دیگر شک میانه سه و چهار و پنج
پس اگر بعد از اکمال سجدتین است اقرب اینست که بنا را بر سه میگذارد و دو نماز
احتیاطی و سجدهٔ سهو بجا می آورد و اگر در حال قیام باشد بر میگردد در شک
میان دو و سه و چهار و حکمش گذشت و اگر بعد از رکوع و قبل از سجود باشد
احتمال قوی اینست که بر میگردد بشک میان دو و سه و چهار لکن احوط اعادهٔ
نماز است بعد از بجا آوردن آنچه بر او لازم بود دیگر شک میان دو و سه
و چهار و پنج است پس اگر قبل از اکمال سجدتین باشد نمازش باطلست و اگر بعد
از آن باشد اقوی اینست که بنا را بر چهار میگذارد و نماز را تمام میکند لکن احتیاط

نماز میکند دیگر شک میانه چهار و شش است و در اینجا نیز بنا را بر اقل میگذارد
بنابر اقرب پس اگر این شک بعد از اکمال سجدتین باشد نماز را تمام میکند و بعد
نماز احتیاط لکن احوط سجدهٔ سهو و اعادهٔ نماز است و اگر در بین رکوع یا بعد
از رکوع یا در اثنای سجدتین یا در بین سجدتین باشد و شک نماید در این
که آیا این رکعتی که در او هست آیا چهارم است یا ششم نیز بنا را بر چهار گذارد
تمام میکند و احتیاطی در کار نیست لکن احوط اعادهٔ نماز است و اگر شک بعد
باشد که آیا این رکعتی را که تمام کرده چهار بوده یا ششم بنا را بر چهار میگذارد
و این رکعت را منهدم نموده می نشیند و تشهد و سلام گفته نماز را تمام میکند و سجدهٔ
سهوی بجهت این زیادتی بجای می آورد احتیاطا و لکن احتیاطا نماز را اعاده
میکند و اگر شک میانه چهار و زیاده از شش نماید نیز حکمش همین است که
مذکور نمودیم دیگر شک میان شش یا زیاده از آن و کمتر از شش میباشد مثل
شک میانه دو و شش یا سه و شش یا چهار و هفت و نحو اینها و صور آن
بسیار است و احتیاج بآن قلیل است پس ترک نمودیم تحقیق آن را لکن احوط
در نظر فقیر در جمیع صور تمامی شک میان کمتر از شش و شش یا زیاده از آن اعاده
نماز است بلکه اگر یا یکی عدد میان باشد و قبل از اکمال سجدتین باشد حکم بفساد
نماز خالی از قوت نیست و اما در غیر آن حکم بصحت نماز و بنا بر اقل بعید نیست لکن
در وقتی که اگر یک طرف شک در میباشد بعد از اکمال سجدتین باشد و اگر زیاد از
دو است طرف شک غیر از پنج و زیاده باشد مثل سه و شش مثلا نه مثل شش و
هفت چنانکه این را دانستی بدانکه نماز احتیاطی که بعد از نماز بجهة شک واجب
میشود خلافست در اینکه معتبر است در آن حمد یا مخیر است میان تسبیح و حمد
و اقوی تعیین حمد است در آن و نماز احتیاط را واجب است بعد از سلام بجا آورد و در
دین نیت و نیت نماز یکه در اول کرده برد کفایت میکند و در نیت نماز احتیاط
لازم نیست تعیین نماز احتیاط یا عنبار دکعت که یک رکعت یا دو رکعت بنابر اقرب.

دچهارم

و جماعتی اجزاء او را واجب دانسته اند و آن احوط است و همچنین واجب نیست تعیین اینکه ادا
یا نشسته بجای یک بنابر اقرب لکن احوط است و همچنین لازم نیست قصد احتیاط
پس اگر عمل را بجا آورد و قصد نکرده باشد که بجهة احتیاط است ضرر ندارد بنابر اقرب
لکن احوط است و همچنین اینکه این احتیاط بجهة چه نماز است نیز واجب نیست و
نیت وجوب و ادا در صورتیکه فریضه ادا باشد یا قضا در حالیکه آن فریضه قضا
باشد نیز واجب نیست بنابر اقرب لکن جمیع اینها احوط است و اما تکبیرة در وجوب
وجوبش اشکالی نیست و احوط اینست که تلفظ بنیه نکند و بعضی منع کرده اند و حکم
بمنع مشکل است و واجبست در نماز احتیاط تکبیرة الاحرام و واجبست در آن آنچه
واجبست در نماز از استقبال قبله و استقرار و طهارة بدن و جامه و مباح
بودن مکان و لباس و غیر حریر بودن و غیر میته بودن لباس و غیر ما لا یؤکل
لحمه بودن آن و طمأنینه و تشهد و سلام هر یک در جای خودش و ترک منافیات
و مبطلات نماز و مستحب است در آن آنچه مستحب است در نماز مگر قنوت و قرائت سوره
واجب نیست و احوط اینست که جهر ننماید در قرائت آن اگر چه اقرب تخییر میان جهر
و اخفاتست و خلافست در اینکه آیا این نماز نیست بر اسه اگر چه بجهة نقص نماز
مشروع شده یا اینکه جزء آن نماز است و اقرب در نظر قول اول است و فروع
مسئله بسیار است بعضی از آن خواهد آمد و آیا واجبست که او را فورا بعد از نماز
بجا آورد یا اینکه وقت آن موسع است در آن خلافست و مسئله محل اشکال است
و شکی نیست که فوریت احوط است اگر چه قول بتوسعه در غایة قوة است و بر فرض
فوریت سه تکبیر بعد از سلام که قبل از نماز احتیاط و مستحب است منافات ندارد و اگر میان نماز احتیاط و
نماز یکه شک در آن کرده عمل مبطلی از مبطلات نماز بجا آورد مثل اینکه سخنی
گفت یا حدثی از او سر زد آیا نمازش باطل میشود و باید از سر گیرد و نماز احتیاطی
در کار نیست یا اینکه نمازش صحیح است پس نماز احتیاط را باید بجا آورد و در این خلافست
و مسئله خالی از اشکال نیست و لکن اقرب صحت نماز است پس باید نماز احتیاط را بجا

واما احوط اینست که اگر منافی بعمل آمد اگرچه سهوا باشد نماز احتیاط اگر لازم شده بجا آورد پس نماز را از سر اعاده نماید همچنین اگر اخلال بفوریت کرد احوط اینست که نماز احتیاط را بکند پس نماز را اعاده کند لکن اعاده در هیچ یک واجب نیست و اگر نماز احتیاط را ترک کرد و داخل نماز دیگر شد پس هرگاه نماز دوم را تمام کند پس نماز احتیاط را بجا آورد پس هر دو نماز را اعاده نماید و اگر ترک کند احتیاط را بعد از تمام کردن نماز تعدیم در وقت مشترک احوط اینست که احتیاط را بجا آورد و نماز اول را اعاده نماید اگرچه عدم وجوب اعاده اقوی است بنابر صحت نماز و مستثنی از اول در وقت مشترک سهوا و اگر منافی حاصل شود عمدا بعد از نماز و قبل از جزء فراموش شده که باید آن را قضا کند مثل سجده و تشهد در صحت و فساد نمازش خلاف است و مسئله در غایت اشکال است پس احتیاط آن است که آن جزء را قضا کرده نماز را اعاده یا قضا نماید اگرچه قول بعدم وجوب اعاده و صحت نماز اقربست و اقرب اینست که اجزاء فراموش شده از اجزاء نماز است نه واجبات علیحده پس واجبست در آنها جمیع آنچه در نماز واجب بود از طهارت از حدث و خبث و استقبال قبله و ستر عورت بغیر حریر و میته و ما لا یؤکل و غیر ذلک و اگر قائل بعدم جزئیت شویم پس اشتراط این امور اشکال است و اگر آن اجزاء را بعد از نماز بجا نیاورد تا وقت خارج شود عمدا نمازش را باطل دانسته اند و قضا را بر او واجب دانسته اند و این قول اقوی است و اگر سهوا ترک نماید بجا آورد آن اجزاء را تا وقت خارج شود بعضی گفته اند نمازش باطل نمیشود بلکه آن اجزاء را بجا می آورد به نیت قضا و مسئله خالی نیست از اشکال پس احتیاط را نباید ترک نمود اگرچه احتمال صحت نماز در ابطال و عدم لزوم بجا آوردن اجزاء در خارج وقت غیر رکعت فراموش شده در کمال قوت است و اگر نماز احتیاط را عمدا ترک کند تا وقت خارج شود در فساد اصل نمازش اشکال است احوط بطلان نماز و وجوب قضاست بلکه این احتمال در کمال قوت است اگرچه نماز احتیاط را جزء نماز ندانیم و اگر از سهو ترک نماید تا وقت خارج شود در حکم بطلان نماز

اشکال است

اشکال است و احوط اینست که نماز احتیاط را در خارج وقت کرده پس نماز را قضا نماید بلکه حکم بفساد نماز یکرده در وقت کرده و وجوب قضای آن در محل فرض در غایت قوت است و اگر آخر وقت نماز چهار رکعتی را بقدر یک رکعت درک نماید پس شروع در آن نماز کرده پس شک نماید شکی که موجب نماز احتیاط شود ظاهر وجوب نماز احتیاط است بعد از فراغ از نماز و نیت قربة کافی است در آن و نیت ادا و قضا در آن لازم نیست بنابر اقرب و کسی که نماز احتیاط بر او واجب شده اگر آن را ترک نماید بعد از تمام نماز اعاده نماید این نماز بجهة او مجزی نیست بلکه باید نماز احتیاط را بجا آورد بعد از آن نماز که اعاده کرده بنابر اینکه فصل منافی را میان نماز احتیاط و نماز منافی ندانیم چنانچه مقتضای تحقیق است و همچنین است کلام هرگاه واجب شد بجا آوردن اجزاء منسیه بعد از نماز پس ترک نماید قضای آنها را نماز را اعاده نماید و اگر نماز احتیاط بر او واجب شد پس نماز را فاسد نماید بطریق مباح یا حرام یا بی اختیار فاسد شود پس ظاهر اینست که نماز احتیاط واجب نیست بلکه واجبست اعاده یا قضا و کسی که نماز احتیاط واجب میشود ممکن نشود که نماز احتیاط را بعد از نماز بجا آورد یا بجهة عدم امکان معرفة آن یا بجهة دیگر ابطال اول نماز و از سر گرفتن آن جایز نیست اگرچه لازم آید که نماز احتیاط را ترک نماید در آن اشکال است و اقرب عدم جواز قطع است و اگر احکامیکه مترتب میشود بر شک از فساد نماز در بعضی از صور مثل شک در نمازهای دو رکعتی و مغرب و سایر آنها بر اکثر شک مثل شک میان سه و چهار و غیر آنها و وجوب بجا آوردن چیزیکه شک در کردن آن شده مثل شک در افعال با بقاء محل آن مجموع این امور در وقتی است که کثیر الشک نباشد و اما اگر کثیر الشک بوده باشد اقوی اینست که التفاتی بآن شک نمیکند و بنا بر صحت میگذارد همچنانچه اگر شک میکرد و محل آن گذشته بود و مراد آنچه باو کثرة شک متحقق میشود که باو حاصل رسید کثیر الشک میباشد خلافست اظهر آنست که مرجع آن سوی عرف و عادة است پس در هر وقتی که در عرف او را کثیر الشک گویند

بایع اگر شکی در نماز کند با التفات بشک خود میکند در نماز یا نمیکند در آن اشکال است اقرب اینست که التفات نمیکند و اقرب اینست که فرقی نیست میان آنکه کثیر الشک در واجبات باشد یا در مستحبات پس اگر در مستحبات مثل قنوت یا غیر آن کثیر الشک باشد حکم کثیر الشک بر او جاری میشود در واجبات و مستحبات و اگر کثیر الشک باشد در امور که اثری بر شک او مترتب نمیشود مثل کسی که در قضا و در سجده سهو و امثال آنها بهم زدن نمازی مثل اینکه بسیار شک کند در عدد انگشتان در کوع آیا چنین کسی اگر شک کند در چیزی که اثری بر شک او مترتب شود آیا حکمش حکم کثیر الشک است یا نه مسئله در غایت اشکال است لکن اقوی اینست که آن اثر بر شک او مترتب میشود و حکم مثل کسی است که کثیر الشک نباشد و اقرب اینست که کثیر الظن موجب عدم اعتنا بظن نمیشود پس کثیر الظن مثل کسی است که کثیر الظن نباشد پس اگر با ایجاد مظنه داشتم باشد بجا آورد و حتی باید آن را بجا آورد اگرچه این حالت از برای او دایما عادی شود مگر آنکه التفات بآن باعث ضرر و حرج عظیم شود پس حکم بعدم التفات بعید نیست و فرقی نیست در عدم التفات کثیر الشک بشک میان آنکه نماز واجب باشد یا مستحب یومیه باشد یا غیر آن ادا باشد یا قضا استیجاری باشد یا غیر آن حتی نماز اموات و عیدین و جمعه و اگر کثیر الشک مذکور شد که آن فعل را بجا نیاورده در محلش باید بجا آورد و اگر قبل از آنکه مذکر شود آن فعل را بجا آورده باشد اقوی اینست که آن فعل او را مجزی نیست خواه آن فعل از امور باشد که بجا آوردن آن بجهة کثیر الشک موجب بطلان نمازش میباشد مثل رکوع یا از آن قبیل نباشد مثل ذکر رکوع لکن احتیاط را نباید ترک کرد و فرقی نیست که قبل از تحقق کثرة حکم شک بر طرف نمیشود و بعد از آن بر طرف میشود و اما تقدیر کثرة بآن که کثرة حاصل میشود مثل شک ثم اگر فرض کنیم که بسه مرتبه شک کثیر الشک میشود آیا حکم شک در آن مرتبه سیم ساقط میشود یا نه اقوی اینست که در مرتبه سیم حکم شک ساقط میباشد لکن ترک احتیاط نباید کرد و فرقی نیست در این که حکم کثیر الشک مادامیست که کثیر الشک

ذکر بنیاد شک میکند احکام کثیر الشک بر او جاری میشود و جمعی گفته اند که کثرة عرفیه حاصل میشود بوقوع شک در سه فریضه پی در پی یا بوقوع شک سه مرتبه در یک فریضه یا یک فریضه پی در پی و اگر پی در پی نباشد کثرة متحقق نمیشود مگر چند بعد متکرر شود و چون کثیر الشک بنا را بر صحت میکند در عدد شک او مجبر نیست پس اگر شک در نمازهای دو رکعتی نماید و نمیداند سر رکعتی یا در رکعت اول از دو رکعتی پس حکم بفساد نمازش نمیشود و آنچه در آن شک داده بنا را بر وقوع میکذارد پس اگر شک کند که یک رکعت کرده یا دو رکعت بنا را بر دو میگذارد و همچنین اگر شک کند در فعلی از افعال نماید مثل قرائت یا غیر آن پس بنا بر وقوع آن میگذارد اگرچه محل آن نگذشته باشد و اگر شک میان چهار و پنج نماید بنا را بر چهار میگذارد و اگر بعد از آنکه کثیر الشک شد انفعلی را که در آن شک کرده بجا بیاورد جمعی حکم ببطلان نمازش کرده اند و مسئله محل اشکال است و اقوی اینست که اگر آن جزء رکعت یا رکن بوده باشد نمازش باطلست و اما اگر جزء مشکوک از قرائت بوده باشد یا غیر آن مثل سایر واجبات بهم نخورد باز کرد در کوع و سجود و تشهد و سلام و نظایر آن در صحت نماز نخوانده از امور یکه اعلم نیت مستوان بجا آورد پس در ابطال اگر بجا آورد حکم ببطلان نماز بعید است و اگر فرض بر ترک آن جزء مشکوک مترتب شود حکم بصحت بعید نیست و اقرب اینست که ساقط میشود سجده سهو از کثیر الشک در جائیکه اگر کثیر الشک نبود سجده واجب بود مثل اینکه شک کند میانه چهار و پنج بعد از اکمال سجدتین و بعضی سجده را لازم میدانند و آن احوط است و نماز احتیاط نیز از او ساقط میشود بنابر اقرب و اشکالی نیست در اینکه کسی که کثیر الشک بوده باشد در چیزی اعتنا بشک خود نمیکند در آنچه کثیر الشک در آن نیست اگر چیزی غیر آن باشد اقرب اقوالست پس کسی که کثیر الشک در رکوع بوده باشد در سجود اگر شک نماید اعتنا میکند و بنابر این اگر کسی در یک جزء از نماز کثیر الشک بوده باشد در سایر نماز که هنوز شکی در آن نکرده اگر شکی کند اعتنا بآن شک میکند و اگر کثیر الشک باشد در غیر نماز مثل نجاست یا وضو یا غسل

بایع

پس اگر کثرة شك از او زایل شود شکش معتبر میباشد و اگر باز عود کند حکم بی عود
میکند و هکذا و مرجع در زوال کثرة نیز عرف است و اگر در یك نماز شك نکند
یا در دو نماز از بعضی ظاهر میشود که کثرة بر طرف نمیشود و اگر در سه نماز شك
نکند کثرة زایل میشود و این خالی از قوة نیست و اگر در دو نماز یا سه نماز شك نکند
پس فرض شود که شك داشته که آیا کثرة شك بر طرف شده یا نه عرفا اقرب این است که
حکم حکم غیر کثیر الشك میباشد و اگر کثیر السهو باشد در جمیع آنچه باید در آن سهو
نماید آیا این باعث میشود که اگر سهوا جزئی را ترك کند تدارك نماید از جزء را
اگر چه محلش باقی باشد و آیا این باعث میشود که اگر رکنی را سهوا ترك کند و داخل
رکنی دیگر شود نمازش صحیح باشد یا نه بلکه کثرة سهو موجب ترك تدارك در جمیع
و فساد نماز در ترك رکن نمیشود مسئله محل اشکال است و احتمال اول خیلی هست
که دعوای قوتش میشود و بهر حال احوط اینست که این شخص التفات به سهو خود نکرده
نماز را اتمام کند پس اعاده کند نماز را با التفات به سهو خود اگر ممکن باشد و اگر کثیر السهو
باشد در چیزی که بعد از نماز باید قضا کند آن را مثل یك سجده و تشهد آیا کثرة سهو باعث
سقوط قضا میشود یا نه در آن اشکال است و ترك احتیاط از صاحب تقوی مناسب
نیست لکن احتمال سقوط در غایت قوة است و اگر کثیر السهو باشد در مبطلات نماز
مثل اینکه بیاید بکلم نماید سهوا یا التفات از قبله نماید سهوا یا اینکه
حکم ببطلان نماز میشود یا نه اشکال است اقوی احتمال اول است و احتیاط
مطلوب است و همچنین کثرة سهو موجب سقوط سجده سهو نمیشود بنا بر اقرب
اگر کثیر السهو باشد در چیزی که سهو آن باعث سجده میشود و بعضی سجده را لازم
میدانند و وجه نیست که آن احوط باشد اگر موجب زیادتی وسواس و تنفر از
نماز نشود که اگر بنا سهو کند سزاوار است که بنا به حدیث نبوی که از شیطان
بجهد و اقرب اینست که واجب نیست تخفیف نماز بر کسی که کثیر الشك یا کثیر السهو
میباشد اگر طولکاری باعث شك و سهو نشود عادة پس کثیر السهو و کثیر الشك

وبعض

واجب نیست اقتصار بر سه تسبیح در رکوع و سجود و قل هو الله و قل یا ایها الکافرون
در مغرب و کسی که احکام شکوك را نداند و با آنها عمل میکند نمازش صحیح است خواه
شك کند یا نه و اگر عالم باحکام شکوك نباشد و نماز کند پس اگر بعد از شك کند و
نماز را بر وجه شرعی بجا نیاورد نمازش باطلست مثل اینکه شك میان دو و سه کند و
بنا را بر سه نگذارد یا شك در قرائت کند قبل از رکوع و قرائت را بجا نیاورد و نحو
اینها و اگر این شخص اصلا شك در نماز نکند یا اینکه شك کند و بمقتضای آن عمل کرده
مطابق واقع اتفاق افتد اقرب اینست که نمازش صحیح است اگر چه از بعضی حکایت
شده منافی بودن از حکم صحة در صورت اخیر اگر شك کند پس یکطرف از آن راجح
شود عمل بان راجح باید نمود ظن را بمنزلة یقین باید دانست و اما در عدد رکعت
اول و دوم الحاق ظن بیقین مثل عدد رکعت اخیر خلاف است و مسئله محل اشکال است
احوط اینست که بنا بر ظن گذاشته نماز را تمام کند پس اعاده نماید آن نماز را اگر چه
ظاهرا الحاق ظن بیقین در این عدد رکعت نیز اقرب است خواه تعلق بزیادتی گیرد یا بکمی
و اقرب الحاق ظن است بیقین در سایر نمازهائی که شك در آنها باعث بطلان
نماز میشود مثل نماز صبح و مغرب و غیرهما اگر چه احوط بنا بر ظن و اتمام نماز پس اعاده
است پس ظاهر شد که ظن معتبر است در رکعات مطلقا و آیا ظن در افعال نماز
نیز معتبر است یا نه اظهر و اشهر اینست که بلی پس ظن در افعال نیز مثل یقین است
و فرقی نیست در این میان رکعات اخیره و غیر اینها و شرط نیست در اعتبار
ظن که ظن اقوای متاخم بعلم باشد بلکه مطلق ظن کافی است بنا بر اقرب بلکه
بعضی از اصحاب تصریح کرده اند باینکه کسی که در رکعات یا در بعضی از افعال نماز
شك کند بمجرد حصول شك عمل بمقتضای آن نمیکند بلکه واجب است بر او تروی
و تدبر پس اگر تامل و تفکر کرد و یکطرف راجح شد عمل بان میکند و اگر بر شك
خود باقی ماند در این حال بنا را بر شك میگذارد و عمل بمقتضای آن مینماید پس
مجرد شك مناط حکم نیست بلکه هست که آن اکثر علما خلاف این مستفاد میشود

وسئله محل اشکال است و اقرب در نظر این است که اگر شکی است که باعث فساد نماز
نمیشود خواه باید بعد از آن بنا بر اکثر گذارد یا بنا بر اقل جایز است بنا بر این که او نیز بی
تروی بود لکن جایز است او را تروی بلکه تروی کردن احوط است و اگر تروی کرد
و علم یا ظن حاصل شد عمل بان میکند و اگر شك شکی است که موجب فساد نماز
میشود اقرب این است که مخیر است میان تروی کردن و ترك آن پس اگر تروی نکرد
جایز است او را بنا بر فساد نماز و منافی بجا آوردن و اگر تروی کرد و علم یا ظن
از برای او حاصل شد بمقتضای علم و ظنش عمل میکند و الا بنا را بر فساد میگذارد
و در این صورة نیز احوط تروی کردن است و مع ذلك احوط اعادة نماز است
و همچنانکه تروی در اینجا احوط است همچنین در صورتیکه کثیر الشك باشد در شکی از
او واقع شود مگر آنکه تروی موجب ضرر شود همچنین واجب نیست تروی اگر ظنی
بجهة او حاصل شود بدون اینکه پیش از آن شکی که بعد باشد و احتمال داده که احوط
باشد و آنچه گفتیم از آنکه اگر ظن حاصل شود در نماز عمل بان میکند و بنا بر آن
میگذارد مراد از آن اینست که آنچه را ظن بان دارد چنان قرار میدهد که در
واقع چنین است خواه مقتضی صحة نماز باشد یا فساد خواه باعث زیادتی شود
یا کمی پس اگر در افعال باشد و مظنه بکردن آن حاصل شود چنان قرار میدهد
که کرده و اگر مظنه نکردن آن حاصل شود آن را میکند اگر محلش باقی است و اگر
در عدد رکعات باشد آنچه را بان مظنه دارد واقع قرار میدهد اگر چه باعث
بطلان نماز شود و بعد از حصول ظن نماز احتیاطی و سجده سهوی در کار نیست
و فرقی میان ظن به بعد از شك میان دو و سه یا غیر آن نیست و بعضی گفته اند
که در شك میان دو و سه اگر مظنه به سه حاصل شود بنا بر سه میگذارد و بعد از نماز
یك رکعت ایستاده و دو سجده سهو میکند و وجهی نیست که این احوط باشد و فرقی در
اعتبار ظن میان نمازهای ادا و قضا و استیجاری و غیر آن نیست و اما در نماز احتیاطی
اشکال است و اقوی اعتبار ظن است نیز و احتیاط مطلوبست و اما نماز احتیاطی

که چه

که چون شك واجب میشود پس در آن نیز اقوی اعتبار ظن است و همچنانچه ظن در افعال
و عدد رکعات معتبر است همچنین ظن بمنافی نماز مثل ظن بکلام و نحو آن پس ظن
بمنافی منافی است بنا بر اقوی و لکن احتیاط در اتمام و اعاده نباید ترك کرد
و همچنانکه نماز اعتقاد بر ظن خود میکند همچنین کسی که مضطر است مثل کسیکه
تشنه یا خوابیده نماز میکند بنا بر اقرب و ظن بسببی که حاصل شود کافی است
بنا بر اقرب و شهادة عدلین اگر ظن از آن حاصل نشود در اعتبارش در اینجا محل
اشکال است و اعتبارش در کمال قوة است لکن ترك احتیاط نباید نمود و اما
شهادة یك عادل و شهادت زنان اگر چه منضم با مردان نباشد اگر موجب علم
یا ظن نشود معتبر نیست و اگر دو ظن تعارض کنند اقوی را اخذ میکند و اگر
در اماره و سبب متساوی باشند حکم شك جاری میباشد و اگر مصلی شك
کرد پس مظنه بهم رسانید پس باز شك کرد آیا عمل بظن میکند یا بشك اشکال
و تحقیق اینست که مسئله را چندین صورة است اول آنکه شك کند در فعلی
از افعال مثل رکوع و محلش گذشته باشد پس مظنه کند بترك آن پس مظنه
بر طرف شده بشك برگردد در اینجا باید آن را بجا آورد و در آن اشکال دوم آنکه
شك کند در فعلی پس مظنه کند که بجا آورده پس باز شك کند و هنوز محلش
نگذشته باشد در اینجا نیز باید آن فعل را بجا آورد بنا بر اقرب سیم آنکه شك
کند در رکعات نمازهای دو رکعتی و سه رکعتی و در دو رکعت اول چهار رکعتی
پس مظنه حاصل شود بیك طرف پس باز شك کند در اینجا اقرب بطلان نماز
او است چهارم آنکه شك کند در رکعات اخیر نمازهای چهار رکعتی پس
ظنی حاصل پس باز شك کند و ظن بر طرف شود در اینجا عمل بمقتضای شك
میکند و حاصل آنکه عمل بان حالتی که در آن است باید کرد در جمیع صور خواه
مگر مبدل شود شك بظن و ظن بشك یا نه بدانکه اینها همه بر فرضی است
که ممکن باشد عمل بظن و شك اما اگر شك یا ظن کم حاصل شد عمل بمقتضا...

انکه در محل ان کذشت و بعد از ان صفت مبدل بصفت دیکر شد یعنی شک بظن یا ظن بشک
مبدل شد التفات بحالت ثانیه نمیکند پس کسی که شک کرده در خواندن قرائت
پس مظنه کرده که انرا خوانده پس از ان خوانده برکوع رفت و در رکوع مظنه
برطرف شد و بشک مبدل شد التفاتی باین شک نمیکند البته و اکر عارض شدن
ان حالت اخری بعد از انکه عمل بحالت اولی کرده و محلش کذشته الا در جهه اغتشاش باشد
حکم دیکر دارد باید بان قیام نماید مثلا کسی که شک کرده میان دو و سه پس مظنه
کرده بر سه و بنا را بر سه کذاشته باشد و رکعت دیکر کرده پس ان مظنه برطرف شده بشک
اول بر کشت پس در اینحال بر میکردد بشک میان سه و چهار پس حکم انرا باید
بعمل اورد صورت پنجم بعضی کفته اند کسی که شک کرده پس تروی کرده ظنی بجهه او
حاصل شد پس ظن او بعد برطرف شد بشک عود نمود بان تروی و تامل کرده
ظنی بجهه او حاصل شد بان ظن او برطرف شد بشک عود نمود و در اضطراب
میباشد پس اکر ساکت بماند بسیار نمازش باطل میشود اکرچه مشغول بذکر باشد
پس ظاهر اینست که این شخص کثیر الشک میباشد و اعتباری بشکش نیست و اما
ظنون او اکر بیک نوع میباشد بان عمل میکند و الا اعتباری بظنون او
نیز نیست این حکم را بعضی از علما ذکر کرده اند لکن در ان تامل است و در نظر
فقیر حکم بان مشکل است و اکر شک کند میان رکعتهای نمازهای دو رکعتی
یا سه رکعتی یا بعد رکعت اول از چهار رکعتی در تروی و تامل نماید بقدری که
دو طرف ظن حاصل نشود پس با انکه تکلیف او بنا بر بطلان نمازش بود نماز را
باطل نکرده بنا را بر یک احتمال کذارده نماز را تمام کند بعد از فراغ معلوم شود
که انچه کرده موافق واقع بوده اظهر بلکه احوط اینست که نمازش باطل و اعاده
یا قضا لازم میباشد اکرچه انچه را کرده بقصد احتیاط و تروی کرده باشد
همچنین اکر در اثنای نماز معلوم شود که انچه کرده موافق واقع بوده بنا بر اظهر
و اکر شک کند در فعلی از افعال نماز در محل ان باقی باشد لازم است که انرا بجا اورد

واکی

و اکر بجا نیاورد و داخل فعل دیکر کردد پس معلوم شود یا مظنه حاصل شود که انرا
بجا اورده بوده در صحت نمازش اشکال است احوط و اقوی اینست که اکتفا
بان نماز نمیتوان کرد و اولی اتمام پس اعاده است و از بعضی ظاهر میشود که
حکم ببطلان ان شده و حرام است تمام کردن ان و این حکم در او کفتکو است که
اینکه داخل در رکعت باشد پس از انچه حرام باشد و اکر در نمازهای دو رکعتی
یا سه رکعتی یا دو رکعت اول از چهار رکعتی شک کند و مشغول بتروی شود بنا بر
وجوب ان یا سهو انش ایا جایز است که در اینحال مشغول بفعلی از افعال نماز
از واجبات یا مستحبات شود پس اکر یکطرف رجحان بیابد انچه را بعمل اورده
در حین شک مجزی خواهد بود یا جایز نیست پس اکر چیزی را بجا اورده باید
اعاده نماید بعضی از علما طول دادن تشهد و قنوت و نحو ان از مستحبات نماز را
تجویز فرموده که در زمان تروی بعمل اید و اما قدر واجب از تشهد خواندن را
اکر در زمان تروی بقصد عدم جزئیت بجا اورد تجویز کرده و اکر بعنوان که در
خواند که اکر نماز صحیح است جزء است و الا فلا پس صحت ان جزء مشکل است
بعد از ظهور صحت نماز چنین کفته اند بعضی و لکن در نظر فقیر محل اشکال است
و احوط اینست که در حال تروی مشغول بجزئی از اجزاء نماز نشود مطلقا خواه
واجب و خواه مستحب بلی صلوات بر محمد و ال او و ذکر الهی را باکی نیست و لکن
اکر مشغول بجزئی شد و یکطرف شک راجح شد و ظاهر شد احتیاج بان جزء بجمیع
احتمالات مثل انکه در اول تشهد نماز مغرب شک کند میان دو و سه پس
احتمال دارد که انچه را بجا اورده در حال تروی صحیح باشد و محتاج باعاده
نباشد و این احتمال قوتی دارد و اما اکر احتیاج بان جزء که در حال تروی
بجا اورده ثابت باشد بیک احتمال و باحتمال دیکر احتیاج بان نباشد در جواز
بجا اوردن ان جزء در حال تروی و کافی بودن ان اشکال عظیم است اکرچه
احتمال مجزی بودن فی الجمله خالی از قوت نیست و کسی که شک کند در فعل واجبی از

افعال نماز پس اکر این موضع نکذشته باشد واجبست که انرا بجا اورد و اکر از موضعش تجاوز
کرده باشد نماز را اتمام میکند و واجب نیست که انرا بجا اورد پس اکر در حال رکوع شک
کند که ایا قرائت را بجا اورده یا نه التفات بشک نمیکند و نمازش صحیح است خواه در
مجموع و سوره شک کند یا در بعضی از انها یا در مجموع هر یک خواه شروع در رکوع کرده
باشد یا نه و همچنین است حکم اکر بعد از رکوع شک کند و اکر شک کند در قرائت حمد
قبل از شروع در سوره شک نماید یا در سوره شک نماید قبل از رکوع و قبل از قنوت و نحو ان
از مستحبات دیکر باید ان مشکوک را بجا اورد و اکر شک کند در ایه از ایات یا جزء دیکر از
اجزاء حمد یا سوره و شروع بجزء دیکر یا جزء دیکر کرده باید ان جزء و ان ایه را که در
ان شک دارد بجا اورد و اما اکر شک کند در حمد و حال انکه شروع بسوره کرده در
اعتبار و عدم اعتبار شکش خلافست و مسئله در محل اشکال است لکن محل بحث اعتبار
شک در غایت قوت است پس رجوع کردن بحمد واجب نمی باشد و احوط اتمام و سوره است
بعد اعاده حمد و اتمام نماز پس اعاده نماز و اکر شک کند در جزئی از حمد یا سوره بعد
از دخول در ما بعد ان جزء مثل انکه شک در ایاک نعبد در حال انکه در اهدنا الصراط
المستقیم است مثلا اقرب عدم وجوب رجوع است و اکر شک کند در کلمه یا حرفی مثل
باء بسم الله یا صفتی از صفات حرفی مثل تشدید یا مدی ان و حال انکه داخل ما بعد ان شده
ایا التفات بان شک باید کرد یا نه در ان اشکال است و اقرب عدم التفات است و اکر شک
کند در فعلی مستحبی از مستحبات نماز در حال انکه در واجبی از واجبات بالاصاله داخل شده
التفات نمیکند پس اکر شک کند در دعای توجه بعد از شروع بحمد یا در حال رکوع شک
کند در قنوت یا در حال تشهد شک کند در دعای قبل از ان و نحو ان التفاتی بشک نمیکند
و اکر شک کند در مستحبی و حال انکه داخل مستحب دیکر شده نیز التفات نمیکند و اکر شک کند
در واجبی و حال انکه در مستحبی داخل شده مثل شک در قرائت در حال قنوت و مثل شک
در تشهد واجب در حال ذکرهای مستحب بعد از تشهد و شک در رکوع و حال انکه
در حین تکبیر مستحب بعد از رکوع است در وجوب التفات و عدم ان خلافست اقرب

اینست

اینست که التفات نمیکند پس محصل انکه اکر شک کند در واجبی و داخل واجبی یا مستحبی دیکر
شده باشد یا انکه شک کند در مستحبی و داخل واجبی یا مستحبی دیکر شده شکش معتبر نیست و التفات
نمیکند و اکر شک کند در رکوع و حال انکه ایستاده و داخل فعلی از افعال رکوع نشده
رکوع را بجا می اورد و در حال سجود شکش که تعلق برکوع کرفته معتبر نیست و اکر شک کند
در رکوع و حال در حال فرود امدن بسوی سجده میباشد در اعتبار و عدم اعتبار شکش
خلافست و مسئله محل اشکال است اقرب اینست که شک معتبر میباشد پس باید رکوع را
بجا بیاورد و احوط اینست که با اینحال نماز را اعاده کند و همچنین است حال سایر مقدمات افعال
نماز خواه مستحب باشد یا واجب و اکر شک در سجود کند که بجا اورده یا نه
از برای ان چند صورت است یکی انکه شک در کردن ان کند و حال انکه در تشهد است اقوی
اینست که التفات نمیکند و میکند در دو قول بوجوب التفات و بجا اوردن سجده ضعیف است
دوم انکه شک کند در فعل سجود در رکعت اول از هر نماز واجبی یا سجود رکعت سیم از
نماز چهار رکعتی و حال انکه در قیام واجب بعد از سجود میباشد در وجوب التفات
و بجا اوردن سجود را و خلافست اشهر و اظهر اینست که التفات نمیکند خواه
شروع در قرائت و تسبیح کرده باشد یا نه سیم انکه شک بعد از رکوع واقع شود در
اینجا در اشکال اعتبار نمیکند چهارم انکه شک در حین برخاستن واقع شود
در اینجا واجبست رجوع و بجا اوردن سجود و همچنین اکر قبل از شروع به برخاستن
شک کند بی اشکال باید سجود را بجا اورد و در جمیع این صور فرقی نیست میان
انکه شک در فعل هر دو سجده کند یا یک سجده و اکر شک کند و بداند که یک
سجده کرده یا دو در حالی که سر از سجده برداشته پیش از قیام باید یک سجده دیکر
بجا اورد و اکر کسی که نماز را نشسته یا خوابیده بجا می اورد شک کند در سجود
باید انرا بجا اورد مکر انکه داخل شده باشد در فعلی که مطلوب بالذات میباشد
و شک در تشهد را نیز چند صورة است یکی انکه شک در حال قیام و استقلال
بان نماید پس اشهر و اظهر اینست که التفات نمیکند خواه در بین قرائت باشد یا قبل

انان یا بعد از ان دیکر انکه شک کند در ان در حالیکه نشسته و بعد از ان شروع
کرده در اینجا باید ان را بجا بیاورد بلی دیکر انکه ان شک در حال برخاستن و قبل
از قیام واقع شود در اینحال اقرب وجوب التفات است اکر بار دیکر غیر از تشهد و
برخاستن مشغول نکردیده و اکر بعد از شروع سلام شک در تشهد کند شک او
معتبر نیست اکرچه سلام مستحب باشد بنابر اقرب و تفصیل میان سلام مستحب و واجب
ضعیف است فصل در نماز میت است بدانکه کسی که وارث اولی است احق است از
سایر ناس در نماز کردن بمیت اکرچه از اقربای میت باشند و بعضی کفته اند که کسی که
نصیب او بیشتر است در میراث اولی است و این در صورتی است که اشکال نیست و پدر
مقدم است بر پسر و جد و پسر را بعضی بر جد مقدم داشته اند و انکه شوهر
زوج اولی است از همه کس بر اجنبی اینکه واجب نیست نماز بر کسی که کمتر از شش سال
داشته باشد و طهارة از حدث شرط این نماز نیست مطلقا حتی از حدث اکبر و
لکن مستحب است و طهارة از خبث و نجاسات نیز شرط نیست بنابر اظهر لکن احوط است
و جایز نیست دوری مصلی از جنازه بقدری که عرفا کویند نماز بر او نمیکند بلی نماز
بر غایب جایز نیست و اکر میت مرد بوده باشد مستحب است که امام در برابر وسط میت
بایستد و اکر زن باشد در برابر سینه او و اکر پیش از غسل و کفن کردن بر میت نماز
کنند نماز باطل است اکر عمدا نماز کرده و اکر بجهة فراموشی بوده بعضی تجدید نموده
این نماز کرده اند و اکر میت کفن نداشته باشد و عریان باشد غسل او را بعد از غسل در
قبر کذارده عورت او را بپوشانند و بر او نماز میکنند و در قبر کذاشتن و واجبست
در این حال امام شرط صحة نماز نیست بنابر اظهر و محل تمیز امام در نماز میت هیچ
چیز را از امام متحمل نمیشود و ماموم واجبست خواندن همه اذکار واجبه فصل بدانکه
از جمله نمازهای مستحب نماز زیارت پیغمبر یا یکی از ائمه هدی صلوات الله علیهم است
و نماز بجهة زیارت ایشان مستحب و بعضی سایر انبیاء نیز ملحق کرده اند و عمل ایشان
ضرر ندارد و وقت ان بعد از دخول و سلام است و همین که کویند در اینکه کرد اکر
نمازرا

نمازرا بجا اورد باکی نیست اکرچه سلام نکرده باشد و ظاهر علما این است که هر زیارتی
بعد از ان نماز نیست و تصریح کرده اند بعضی که نماز زیارت در حرم کوچک است در نزد
سر مبارک و بعضی کفته اند که اکر زیارت کند بعد بلند خود نماز را مقدم سازد و
بعضی تقدیم نماز را نیز تجویز کرده اند و مکان ان اکفته اند در مشهد شریف است
و انچه نزدیک بان باشد و افضل ان در بالای سر مبارک است که قبر مبارک
بجانب چپ افتد و جماعتی ذکر کرده اند که بجهة زیارت حضرت امیر المومنین علیه السلام
شش رکعت نماز میکند دو رکعت بجهة انحضرت و چهار رکعت بجهة ادم و نوح فصل
در نماز جماعت است و ان مستحب و فضیلت ان عظیم و ثواب ان بسیار است و در
ترک ان مذمت بسیار است حتی انکه بعضی از اخبار دلالت میکند که تارک ان از
عدالت بیرون میرود و غیبت او جایز است و با او نباید چیزی خورد یا اشامید و او را
محل شورت نباید کرد و بالا و متاخر نباید کرد و اینها دلالت میکند بر کمال اهتمام
صاحب شریعة بان لکن حق این است که ان از مبالغات است و ترک ان از عدالت
بیرون نمیرود و جایز نیست غیبت او و حکم نمیشود بوجوب مهاجرت او و
او و غیر ذلک از امور که نسبت باو باب معاصی و اسباب فجور و فسوق تجویز
میشود خواه نماز ادا باشد یا قضا خواه غالبی یا احیانا و جماعت در فرایض یومیه مستحب
موکد است خواه مقصوده باشد خواه تمام خواه ادا باشد یا قضا خواه اجارة باشد
خواه غیر ان بجهة نماز دیکر که بجهة میت میکنند نیز جماعت کرده اند اشکال است و بعضی
در نمازیکه بجهة احتیاط است بنابر قضا میکنند لکن اقرب در نظر حقیر جواز جماعت است
در هر دو مقام و همچنین جایز است جماعت در نماز ایات و همچنین در نماز یکه در جهاد
جانب میکنند در صورت اشتباه قبله و جایز است جماعت در همه نمازها اباباشند خواه
ادا باشد یا قضا و در نماز میت و اما در نماز طواف واجب خبر وارد نشده و بعضی
در جواز جماعت در ان اشکال میفرمودند لکن اقوی در نظر حقیر جواز جماعت است
در ان نیز اکرچه احوط ترک است و همچنین جایز است جماعت در نماز احتیاط که

بجهة شک در رکعات واجب میشود و لکن احوط ترک جماعت است و اما در نوافلی که بجهة
نذر یا شبه ان واجب میشود احوط ترک جماعت است در انها و جایز نیست جماعت
در نوافل و نمازهای مستحب مکر نماز استسقا و عیدین در وقتی که مستحب باشند و نماز
اعاده میکند از جهة ادراک جماعت چنانچه مذکور خواهد شد ان شاء الله که در
نماز استسقا جماعت جایز است و در نماز عیدین مشهور حکم بجواز جماعت کرده اند
با عدم اجتماع شرایط وجوب و در جواز جماعت در نماز غدیر خلاف است و قوی
عدم جواز است در ان و در هر نوافل غیر انها که مذکور شد و جماعت در هر جا صحیح است
اما جهر نیست که فصل کند میان و اما ماموم تمام رکعات را یا بعضی از ان اکر قبل از
رکوع امام ادراک کند جماعت را ادراک نموده و جماعت بتنهایی منعقد نمیشود در
غیر جمعه و عیدین بدو نفر منعقد میشود و جماعت با صبی ممیز که ماموم بوده باشد
منعقد میشود نه با صبیه بنابر اقرب و جایز است که امام مرد بوده باشد و ماموم
زن و جماعت حاصل میشود و جایز است اقتدای زنان بمردان اجانب و غیر
و هر چه جمعیت در جماعت بیشتر است افضل است و صحیح نیست اقتدا کردن زن بمرد
جهتی که حایل باشد میانه او و امام بنحویکه مانع باشد از مشاهده امام در همه احوال
نماز خواه ان حایل دیوار باشد یا چیزی یا پرده یا غیر انها اما اکر صفوف ماموم
حایل باشند مانعی نیست بلکه کافیست مشاهده امام را ماموم که پیش از صف او باشد
و جایز است اقتدا کردن در میان ستونها عقب انها اکر صفوف متصل بیکدیکر
باشند و اما ماموم پیش را ببیند و بعضی قایل شده اند که اکر اقتدا ایستادن میانه
ستونها و ظلمتی که مانع باشد از مشاهده ضرر ندارد و همچنین در دو غبار و اما در
عقب اینها جایز نیست بنابر احوط بلکه اقرب هر چند مانع از دیدن نباشد و اما
اکر زنی اقتدا بمردی نماید مانعی نیست اما نحوی که میانه او و امام باشد اکرچه دیوار
باشد اکر بلند باشد حایل امام را از رکوع و سجود و غیر انها و قول بمنع ضعیف است و
بنابر ضعف فرقی نیست میانه زن بی جاهل و صاحب حسن و بکل میانه انکه
جماز

غیر انان نزد مردی اقتدا کرده باشند و اما بر غیر ان حکم مردان است نه
زنان و همچنین خنثی بنابر اقوی و اکی زنی بمردی اقتدا نماید بر فرض انکه جایز است
امامت زنان را احوط اینست که با حائل نماز نکند مثل پرده و در جواز اقتدا با
محل ایستادن امام بلندتر از ماموم باشد بقدر معتدبه در غیر زمین سراشیب خلاف است
اشهر و اظهر عدم جواز است و اما اکر محلش بلند تر باشد بقلیلی ضرر ندارد و در
در انقدر بلندی که زیاده از ان جایز نیست خلاف است اقوی ان است که زیاده از یک شبر
بلند بودن امام جایز نیست پس بقدر یک شبر و کمتر ان ضرر ندارد لکن مراعات احتیاط
اولی است و اکر در زمینی سراشیب باشد بلند بودن امام ضرر ندارد بنابر اقرب
اکرچه احوط ترک است زیراکه جماعتی تجویز نکرده اند و بعضی کفته اند که جایز است
مکر در وقتیکه بحد افراط برسد و در صورتی که امام بلندتر از ماموم باشد
بان بلندی که جایز نیست نماز ماموم باطل است نه امام و قول بفساد نماز امام
نیز بسیار ضعیف است و اما بلندی ماموم از امام ضرر ندارد بنابر اقوی خواه در
زمین سراشیب باشد یا در بناها و بعضی در حالتیکه بلندی با فراط باشد منع کرده
اند و ان احوط است و جایز نیست دوری ماموم از امام اکر صفوف فاصله باشند
و اکر صفوف باشند دوری از صف جایز نیست و بالجمله باید ماموم از امام دور نباشد
و اکر صف جدید باشد باید صف اول از امام دور نباشد و اکر صفوف متعدد باشد
باید صف بعد از صف پیش دور نباشد پس اکر صفی دور بوده باشد نماز ان صف
و صفهای بعد از ان صف باطل است و اکر در اثنای نماز بعضی از صفوف از اهل
بیرون روند بجهة تمام شدن نماز ایشان یا بجهة عدول از اقتدا بفرادی اقرب اینست
که دوری در این حال ضرر ندارد پس نزدیکی با امام یا صفی که اقتدا با امام کرده اند
در همه حالات نماز شرط نیست بلکه انچه شرط است در ابتداء نماز است لکن
احوط تمام کردن نماز و اعاده است و بعضی این دوری را جایز نمیدانند و حکم بفساد
نماز میکنند مکر انکه پیش از تمام شدن نماز صف پیش خود را بحال قرب برساند

فعل کثیر یا اینکه فراموش کند نزدیک شدن را و بعضی گفته اند بعد از تمام شدن نماز صف
اول صف بعد خود را نزدیک میرساند بنا بر انچه ذکر شد فرقی نیست در عدم وجوب نزدیک
شدن میان انکه صفهائی که نماز ایشان تمام شده بجای خود باقی باشند یا متفرق
شوند بنحوی که صف بعد میتواند خود را پیش اورد و صف دور میشود انکه داخل
نماز شود و تکبیر گوید قبل از صف پیشی بنا بر اقوی لکن محتیت که بعد از ان داخل نماز
شود و بعضی گفته اند که اگر تاخیر باعث فوت قدوة بجماعت میشود پس مراعات نکردن
اولی است و اما انچه بعضی گفته اند که نمازهائی که با جماعت در انجا خوانده شده است اشکالی نیست در اینکه
اگر کسی بجا بیاورد نماز دیگری را که میتواند کام زد ضرر ندارد پس بعضی با نفرادی که میتواند کام
زد اشکال ضرر ندارد و همچنین اشکالی نیست در اینکه در عقب صف دیگری میتواند امام را دید
و نمایند از مسجد خارج باشد جایز نیست و جایز است ترک قرائت حمد و سوره در دو
رکعت اول از برای ماموم که در رکعت اول امام عقب سر او ایستاده در نمازهای اخفاتی که ظهر
و عصر است و در نماز مغرب و عشا و صبح نیز اگر قرائت امام را یا همهمه او را نشنود
شرط انکه امام کسی باشد که اقتدا بر او شرعا صحیح باشد بلکه اقرب اینست که اگر در نماز جهریه
هیچ قرائت و همهمه را نشنود میتواند قرائت را ترک نماید لکن در اینحال احوط قرائت است
و در صورت سابقه احوط ترک قرائت است و همچنین جایز است از برای ماموم که بعقب امام ایستاده
در دو رکعت ترک قرائت در دو رکعت اخر از نمازهای چهار رکعتی و رکعت اخر از
مغرب و بالجمله ترک قرائت از برای ماموم غیر مسبوق در نماز یومیه مطلقا جایز است
اگر امام صحیح باشد اقتدا با او و فرقی نیست در این میانه نماز ادا و قضا و سفر و
غیر ان و میانه انکه اول رکعت ادراک کند یا در رکوع و همچنین است حکم در نماز
جمعه و عیدین و ایات و استسقا از برای ماموم غیر مسبوق و اگر امام کسی باشد
که شرعا اقتدا با او جایز نیست واجب است قرائت بر ماموم خواه با امام باشد در
رکعات یا عقب و واجبست متابعت امامی که صحیح است اقتداء با او در افعال
واجبه و مستحبه و اگر چه مقدم فعلی یکی باشد بنا بر اظهر پس نشستن بجهت سجود و
برخاستن

بعد از امام سبقت نگرفته باشد ماموم

اقتدا
بعد از امام و اقتدا
اعاده و اقوال
مستحب قصد کردن ...

برخاستن بجهت قیام نیز واجب است در ان متابعت و متابعت در تکبیرة الاحرام نیز
واجب است اگر چه از افعال نیست و اما در غیر تکبیر و سلام در وجوب متابعت در
اقوال مثل ذکر و تشهد و نحو انها خلافست و مسئله محل اشکال است لکن اقوی
عدم وجوب است اگر چه متابعت احوط است و تصریح کرده اند بعضی با ینجاب
متابعت در اقوال و شبهه نیست در اینکه اگر ماموم پیشی از امام شروع نماید
در فعلی از افعال متابعت نکرده و اگر بعد از او شروع کند باید متابعت کرده و
شرط نیست که ماموم بجا اورد ان را بعد از فراغ قطعا و اما متابعت حاصل میشود
باینکه با امام همراه او بجا اورد یا نه در ان خلافست و مسئله محل اشکال است
و لکن قول بحصول متابعت بان در کمال قوة است پس میتواند افعال نماز را با
امام بجا اورد لکن احوط اینست که در افعال متاخر از امام باشد بنا بر اینکه
جایز دانستیم در متابعت بعضی با امام بودن تا حتی اگر با امام باشد در افعال
در بقاء فضیلت جماعت در اینحال خلافست بعضی قائلند باینکه ثواب جماعت برطرف
میشود و بعضی قائلند باینکه ثواب کم میشود و بعضی گفته اند ثواب جماعت باقی
است و قول اول با اطلاقات و اشکالی نیست در حصول متابعت در تکبیرة الاحرام
اگر ان را بعد از تمام کردن تکبیر امام بگوید و در حصول متابعت در تکبیر باینکه با
امام بگوید تکبیر را خلافست و قول بعدم حصول متابعت شاید اقوی باشد و احوط
بلکه اقرب اینست که باید صبر کند تا امام تکبیر را تمام نماید و بنا بر انچه ذکر شد واجب نیست
متابعت در اقوال و اذکار غیر تکبیرة الاحرام ظاهر اینست که واجب نیست متابعت
کردن در عین اذکار و دعاها پس اگر امام در تشهد و قنوت دعای خاصی خواند
یا در رکوع و سجود ذکر خاصی بخواند اسهر جایز است که غیر ان اختیار کند و
در اینچه گفته شد واجب است حصول متابعت از باید علم بهم رساند باینکه امام مقدم است
یا ظن بان کافی است در مسئله اشکال است و جواز اعتماد بظن بعید نیست و جایز
نیست ایستادن ماموم پیشی از امامیکه صحیح است اقتدا با او خواه ماموم مرد

بعد قول مختار

ملاحظه نمودن متابعت
در اقوال و نزد بعضی اینها

کفایت ظن
در متابعت
افعال یا اقوال

باشد یا زن خواه یکی یا متعدد پس اگر مقدم باشد نمازش باطلست خواه عمدا باشد یا از
جهة نسیان یا جهل خواه در اول نماز مقدم باشد یا در اثناء مقدم شود
جواز مساوی بودن ماموم با امام در محل ایستادن خلافست اشهر و اظهر جواز است
و لکن احوط اینست که پیشتر بوده باشد اگر چه قلیل باشد و افضل نیز میباشد و
اقوی اینست که در معرفت تقدم و تاخر و تساوی در جمیع بعرف میشود پس انقدر
قدری که در عرف ان را تقدم میگویند جایز نیست و اگر مساوی یا پست تر گویند
ایستاده جایز است و بعضی گفته اند اعتبار به پاشنه پای امام و ماموم است
پس اگر مساوی باشند ضرر ندارد اگر چه پای ماموم بزرگتر و انگشتانش پیشتر باشد
و ظاهر اینست که اعتبار بانگشتان پا و پاشنها هر دو میباشد پس اگر پاشنها مساوی
باشند و انگشتان ماموم پیشی باشد صحیح نیست و احوط اینست که هیچ عضوی از
اعضای ماموم در هیچ حالی از نماز مقدم نباشد و اشکالی نیست در اینکه نیت اقتدا
کردن شرط است در نماز جماعت پس اگر کسی که در میان صفوف ایستاده و نیت
اقتدا نکرده احکام جماعت بر او جاری نیست اگر چه متابعت امام نماید و اگر چه
قصد جماعت کردن نیز داشته باشد پس اگر این شخص قرائت را ترک کند تا در رکوع
رود نمازش باطلست اگر از روی عمد یا جهل یا تقصیر بوده باشد و اگر این شخص
مغرور شده قرائت را بجا اورده بنیة غیر وجوب جماعتی حکم به بطلان نمازش کرده اند
و در ان اشکال است و اگر بنیت وجوب بجا اورد نمازش صحیح است نه جماعتی
بنا بر اظهر اگر متابعت او با امام مستلزم منافی نماز نباشد و فرقی در وجوب نیت اقتدا
میان جمعه و غیر ان نیست و احوط اینست که نیت اقتدا کردن بعد از نیت امام باشد
و شرط است در صحت اقتدا تعیین امامیکه با او اقتدا میکند بنحوی که بتواند اشاره بان
معین نماید پس اگر در عقب دو نفر نماز کند و اقتدا بیکی از ان دو نفر نماید بدون
تعیین نمازش باطلست و همچنین اگر اقتدا بهر دو نماید بنا بر اظهر بلکه ظاهرا خلافی
در ان نیست و بابا هست که تعیین حاصل میشود بصفتی مثل اینکه نیت کند که اقتدا
میکنم

تعیین امام

کیفیت تعیین

میکنم بحاضر این الامر فرضی که غیر از یکنفر حاضر نبوده باشد و با اینکه تعیین
میشود باینکه نیت کند اقتداء باین امام حاضر اگر چه اسم او را نداند اگر بداند که ان
جامع شرایط امامت میباشد و اگر اقتدا کند با امام حاضر و چنان داند که زید است
و بعد معلوم شود که عمرو است و حال انکه هر دو عادل باشند در صحت این
نماز خلافست و مسئله در کمال اشکال است لکن قول بصحت نماز در کمال قوة است
اگر چه احوط اعاده یا اتمام است و اگر در بین نماز خطا بودن معلوم شود احوط اتمام
و اعاده است اگر چه معلوم شدن خطا بعد از تکبیرة الاحرام بلا فصل باشد و در غیر نماز
که جماعت کردن انها واجب است از نماز یکه منفردا کرده و اعاده میکند بجهت ادراک
فضیلت جماعت شرط نیست در منعقد شدن جماعت نیت کردن امام امامت را پس
اگر کسی تنها نماز کند و دیگری با او اقتدا کند و لهذا از نماز ماموم امام هر دو صحیح است
و ماموم مستحق ثواب جماعت میباشد و اگر قصد انفراد کرده باشد با اینکه میدانسته که دیگری
اقتدا کرده باو جماعت منعقد است و اگر امام منع نماید ماموم را از اقتدا بخود و او گوش
نداده اقتدا کند اقتدا صحیح است و ماموم ثواب جماعت را ادراک کرده و لکن امام
استحقاق ثواب جماعت نیست بر در استحقاق ثواب امام اشکال است بلکه بعضی مستحق ثواب
جماعت میباشد که نیت امامت کرده باشد و اما با عدم استحقاق او ثواب جماعت را بجهة فضل
کریم و هاب باو عطا نماید بنا بر تفضل بعضی تصریح کرده اند که باو خواهد داد
زیرا که دعا نیست از کریم مسئول او بلکه کریم که عمیم اوست ثواب دهد و بعضی حتم
بر رسانند و او را بنحو جزم باید پس طمع در این مقام بجا نیست و اسلاف چنین گفته اند
نیابت و اگر در اثناء نماز بداند که کسی با او اقتدا کرده و خواسته باشد مستحق ثواب
جماعت شود بعضی تصریح کرده اند که اگر در دل نیت کند مستحق میشود و در شرط امامت
نیت تعیین ماموم و عدد ماموم بلکه نیت امامت کافی است و جماعتی تصریح کرده اند
بوجوب نیت امامت در جماعت واجب مثل جمعه و لکن بعضی واجب نمیدانند و اگر
نماز را منفرد کرده بعد امام تعیین اعاده ان او خواهش امامت کند تا ثواب جماعت را

دیابد بعضی تصریح کرده اند که با نیت امامت کند و اگر دو نفر نماز کنند و بعد معلوم شود که هر یک نیت امامت بجهت دیگری کرده نماز هر دو صحیح است و لکن اقرب این است که فضیلت جماعت ادراک نمیکنند و اگر دو نفر نماز کنند و هر یک بدیگری اقتدا نماید بوجه معتبر بنظر ایشان بجهة قرائت را ترک کنند و لکن همچنین اند که ان دیگری با و اقتدا کرده پس بعد از نماز این امر مبین شود نماز هر دو باطل و اعاده بر هر یک لازم است و همچنین اگر علم باقتدای هر یک حاصل نشود اما هر یک خبر دهند که بدیگری اقتدا کرده فالظاهر البطلان و نماز دو جهت اعاده بر هر دو بعد که القوة است و اگر هر دو قرائت بجا اورده اند اگر چه ماموم میدانسته اظهر صحت نماز ایشانست و شرط است در صحت اقتدا موافق بودن نماز امام و ماموم در نظم و کیفیت و حیله بنماز یومیه را بنماز میت و ایات و عیدین و این مذکورات را بیومیه اقتدا نتوان نمود و همچنین نماز ایات را بنماز جنازه و بالعکس اقتدا نمیتوان کرد اما شرط نیست در صحت جماعت که نماز ماموم با امام موافق باشد در وجوب و ندب پس نماز واجب را اقتدا بنافله میتوان کرد لکن نافله که جماعت در او جایز باشد و همچنین عکس و نافله بنافله و فریضه بفریضه لکن بعضا قائل باین نافله باشند که جماعت در ان جایز باشد و توافق عدد رکعات نیز شرط نیست و قول باشتراطان ضعیف است و شرط نیست توافق در جهر و اخفات و ادا و قضا پس نماز قضا را باداء اقتدا میتوان نمود اگر چه قضای استحبابی باشد و عکس نیز جایز است مطلقا اگر چه قضای استحبابی باشد و اتحاد در فریضه نیز شرط نیست پس ظهر را بعصر بالعکس جایز است و بالجمله هر یک از نمازهای یومیه را بدیگری اقتدا جایز است و صورتهای بسیار است و ضرور در بیان نیست بلی بعضی اقتدای عصر را بظهر منع کرده اند و ان ضعیف است و ایا یومیه بجمعه جایز است یا نه ظاهر علما جواز است پس هاکی … بقول صحیح و شرط نیست اتحاد در سبب پس اقتدای کسوف بخسوف یا زلزله و عکس ان جایز است بلکه اقتدای هر یک از ایات بدیگری جایز است اگر چه یکی ادا باشد و دیگری قضا

اقتدا

اقتدای یومیه بنماز طواف واجب و عکس جایز است و اما ماموم مرد باشد و یکی باشد در غیر نماز میت هر نماز بکه جماعت در ان جایز است مستحب است که بطرف راست امام بایستد و این واجب نیست پس اگر بطرف چپ یا عقب امام باشد نیز نماز صحیح است و اگر سهوا در جانب چپ ایستاد احوط اینست که بجای خود بماند و اگر ماموم زیاده از یکی باشد اگر عریانی نباشند مستحب است که در عقب امام بایستند و مستحب است که امام در وسط صف بوده باشد و اگر ماموم یکی باشد و یا بیشتر در کنار امام بایستند پس متعدد شوند در حکم بجا اوردن بعقب امام و استحباب ان اشکال است و اقرب عدم استحباب بلکه حکم بجواز مشکل است و اگر مردی یکی از نمازهای یومیه را یا همه انها را بتنهائی کرده باشد مستحب است او را اعاده ان بجماعت خواه امام باشد یا ماموم و مقصود نیکه امام باشد فرقی نیست میان انکه کسی … التماس امامت نماید یا نه ماموم او مشغول نماز … یا نه مرد باشد یا نه بالغ باشد یا نه و در صورتیکه ماموم باشد فرقی نیست میان انکه ماموم منفرد باشد یا نه و اما زن اقرب عدم استحباب اعاده است از برای او و همچنین طفل و لکن حکم در او خالی از اشکال نیست و اگر ظهر و عصر یا مغرب و عشا را تنها کرده که دو جماعت پیدا شود یکی ظهر یا مغرب و دیگری عصر یا عشا ایا واجبست مراعات ترتیب پس باید نماز ظهر را مثلا با طایفه که ظهر میکنند بکند پس با طایفه دیگر عصر را و همچنین نسبت بمغرب و عشا یا اینکه واجب نیست ترتیب در اینجا احوط مراعات ترتیب است و اگر ظهر و عصر را مثلا کرده که جماعت منعقد شود خواسته باشد اعاده کند و این مستحب را بعمل اورد ایا باید اعاده هر دو را بکند یا اعاده هر یک را که خواهد میتواند نمود احوط مراعات اول است و بنا بر این اگر نتواند هر دو را بجماعت بجا اورد احوط اینست که نماز اول را اعاده نماید و اگر ظهر را کرده و هنوز عصر را نکرده میداند ایا مستحب است اعاده نماز ظهر یا اینکه وقت فضیلت عصر داخل شده یا نه قول باستحباب چنانچه ظاهر فتاوی علما است باکی ندارد نیست و اگر بجماعت نماز قضا

کنند باکی نیست قول باستحباب اعاده فریضه ادا اگر منفرد کرده و همچنانکه نماز یومیه را مستحب است اعاده بجماعت اگر فرادی کرده همچنین مستحب است اعاده نماز ایات را اگر منفرد کرده باشد و اگر نماز را در وقت منفرد کرده بعد از ان وقت جماعتی پیدا کنند … از اخبار دلالت میکند بر استحباب اعاده لکن فتاوی علما مختص است بصورت عدم خروج وقت و اگر فریضه را بجماعت کرده باشد ایا مستحب است اعاده نماید بجماعت خواه امام باشد یا ماموم یا اینکه حکم مختص بصورت انفراد است معتمد در نظر فقیر استحباب اعاده است بجماعت لکن احوط در انجا عدم اعاده و بنا بر مختار فرقی نیست میان انکه جماعت ثانیه ترجیحی بر جماعت اول داشته باشد یا نه و بنا بر مختار اعاده یکمرتبه مستحب و مکرر معلوم نیست مگر یافت شدن جماعت و اگر دو نفر فرادی نماز کرده … اگر هر یک که نماز واجب برا و باشد و با ایشان باشد احوط بلکه اقوی عدم استحباب اعاده ایشان است نماز را بجماعت و اگر منفرد نماز را اعاده کند و خواهد نیة وجوب یا ندب را بعمل اورد نیت ندب باید بکند و ماموم اگر مرد بوده باشد در جماعت مردان در هر صفی که بخواهد میتواند ایستد و لکن اگر … ارباب فضل بوده باشند مستحب است که ایشان مخصوص بصف اول کرده اند و مقتضای اخبار و کلام علماء ان اینست که فرقی نیست در میان نمازها جماعت در انها مستحب و جماعتی تصریح کرده اند که افضل صفوف اول صفوف است و از بعضی ظاهر میشود که در نماز جنازه افضل صف اخر است و بنا بر این مشکل میشود حکم باستحباب تقدیم اهل فضل و ایستادن ایشان در صف اول در نماز جنازه و اولی مراعات این و لهراست در احوال مختلفه یعنی گاهی اهل فضل را در نماز جنازه اختصاص بصف اول دهند و گاهی بصف اخر تا بهمه عمل شده باشد و لکن قول ثانی اقوی است و مراد از اهل فضل چنانچه بعضی گفته اند کسی است که صاحب مزیت کمال و فضیلتی باشد از علم یا عمل یا عقل و این استحباب مخصوص کسی بعد دیگری نیست بلکه بر امام و ماموین که اهل فضل را جا بدهند بر همه مکلفین مستحب تقدیم اهل فضل است

وهمچنانکه

و همچنانکه صف اول را باید اختصاص باهل فضل داد همچنین اولی است که کسانیکه پست ترند از ایشان … لکن از اهل فضل مخصوص بصف دوم کرده اند و همکذا و طرف راست صف را بعضی گفته اند افضل از طرف چپ است پس سزاوار است که افاضل اهل فضل در یمین صف اول قرار دهند و همچنین در سایر صفوف و اگر ماموم از قرائت فارغ شود قبل از امام در جائیکه قرائت جهة او جایز است مستحب است که تسبیح گوید و از بعضی مستفاد میشود که این استحباب در نماز اخفاتی است و اولی اینست که در جهریه نیز قائل شویم اگر جمع میان گوش دادن قرائت و تسبیح نتواند کرد و فرقی در این نیست میان انکه اقتدا بمخالف کرده باشد یا بامام مرضی و بعضی گفته اند که مخیر است میان تمام کردن قرائت و تسبیح کردن یا یک ایه از قرائت را بگذارد تا امام با و برسد پس ایه را بخواند تا با امام برکوع رود و احوط اول است مگر انکه گذاشتن ایه باعث فوت موالات شود پس تخییر ضرور ندارد و مراد از تسبیح سبحان الله است نه سایر اذکار و ایا فراغ از سایر اذکار مثل قرائت باشد … مسئله باشد لکن تسبیح در هر حالی نیکو است و در وقتی که مستحب است که تحریمه نماز … بعد از قول مؤذن قد قامت الصلوة و مکروه است ناطکرد بعد از اقامه خواه امام داخل نماز شده باشد یا نه و بعضی بعد از قول مؤذن قد قامت الصلوة مکروه میدانند و بعضی وقت شروع باقامه و عمل باین قول باکی نیست و در ایستادن ماموم بتنهائی در خارج صف با وسعت صف خلاف است اقوی جواز با کراهت است و اگر عذر و مانعی باشد کراهتی نیست و اگر خارج صف ایستاد جهة ضرورت اولی اینست که محاذی امام بایستد و امام نیز … مکروه نیست ایستادن او بتنهائی اگر … ان نباشند بلکه بعضی از اصحاب میدانند و بدانکه در امام جماعت چند چیز شرط است یکی عقل است پس دیوانه در حال دیوانگی امامت جایز نیست و در هر نماز که باشد اما اگر گاهی دیوانه باشد و گاهی عاقل در حال عقل امامت میتواند

کرده بنابر اقوی لکن اقتدا باو مکروه است و اگر در اثناء نماز دیوانه شود نماز او باطل و
اقتدا ماموم نیز باطل میشود و نیت انفراد میکند چنانچه بعضی تصریح کرده اند
و بعضی منع کرده اند از اقتداء بغیر عاقل که ضعیف العقل میباشد و اگر از شرایط امام
ایمان است در هر نمازی که باشد حتی جنازه و مراد از ایمان آنست که اعتقاد
باصول دین بنحوی که امامیه اثنا عشریه باشد بنحوی که اورا اثنی عشری گویند بنابر این امامت
کافر جایز نیست و اگر شک کند در اسلام امام اقتدا باو جایز نیست اگر چه در دار الاسلام
باشد بوطنی باسلام کافی نمیباشد و مجرد نماز کردن بدون تلفظ بشهادتین اسلام
ثابت نمیشود چنانچه بعضی تصریح کرده اند و اگر اسلام ثابت شده باشد پس شک
در ارتداد نماید اقتدا جایز است و امامت مخالفین نیز جایز نیست خواه مثل
خودش را امامت کند یا نه خواه مذهب خود را بتقلید اخذ کرده باشد یا
بجهت شبهه و امامت غیر اثنی عشری نیز اگر داخل در فرق شیعه شمرده شود مثل
کیسانیه و فطحیه و واقفیه و نحو ایشان و اگر نماز کند بعقب کسی که اورا مومن
و عادل میدانست پس بعد از نماز معلوم شود که کافر بوده اظهر و اشهر صحت
نماز است و عدم احتیاج باعاده و قضاست خواه کفرش بجهتی باشد که عادة
مستور و پوشیده میباشد یا نه خواه کفر از اموری باشد یا غیر آن و مخالف مثل
کافر است در عدم لزوم اعاده اگر حالش بعد از نماز معلوم شود دیگر از شرایط
امام عدالت است پس اقتدا بغیر عادل جایز نیست خواه فاسق باشد یا نه پس
اگر نماز کند بعقب کسی که اورا فاسق میداند نمازش باطلست و باید اعاده کند و اگر
اقتدا کند بکسی که عدالتش ظاهرا ثابت نشده اقتدایش صحیح نیست و اگر اقتدا
بمجهول الحال نماید پس بعد عدالتش معلوم شود این باعث صحت نمیشود و فرقی
نیست در عدم جواز اقتدا بغیر عادل میان آنکه ماموم عادل باشد یا نه پس اینکه بعضی
از عوام میگویند که این امام مثلا اما مقتدی آنکه کرد کلامیست فاسد زیرا که اگر
ماموم فاسق باشد یا عادل امام باید عادل باشد و فرقی در میان نمازها نیست

بی

پس هر نمازی که در آن جماعت جایز است اما شرط است که امام عادل باشد حتی نماز نیت یا
نافله و اگر فسق امام فسق خفی باشد و بظاهر عادل باشد پس کسی که مطلع بر فسق
او شده از برای او جایز نیست اقتدا کردن و اگر پادشاه جور کسی را نصب کند
بجهة امامت و آن شخص عادل باشد اقتدا باو جایز است و اگر اقتدا کند بکسی
که اورا عادل میدانست پس بعد از نماز فسقش ظاهر گردد و معلوم شد که در
وقت نماز فاسق بوده اظهر و اشهر اینست که نماز صحیح است و محتاج باعاده
و قضا نیست خواه جماعت واجب باشد مثل جمعه خواه مستحب و اگر در بین نماز
فسقش معلوم شود بعضی گفته اند نماز او فاسد است و از سر گرفتن را لازم میدانند ولکن
اقوی صحت نماز و لزوم قصد انفراد است لکن احوط اتمام پس اعاده نماز است
و اگر قصد انفراد نکند نمازش باطلست و اگر قصد انفراد پیش از قرائت کرده
واجبست قرائت و اگر در اثناء قرائت یا بعد از آن قصد انفراد کرده احوط
اینست که قرائت را بجا آورد اینها در وقتی است که جماعت مستحب باشد و اگر جماعت
واجب باشد ظاهر اینست که واجبست از سر گرفتن نماز و قصد انفراد جایز نیست
و اگر امام و ماموم مختلف باشند در مسائل فقهیه مثل اینکه یکی چیزی را
مثلا واجب داند و دیگری نداند یا اینکه یکی چیزی را صحیح داند و دیگری نداند مثل
آنکه یکی نماز در حریر که ساتر باشد صحیح داند و دیگری فاسد آیا در اینحال اقتدا
بیکدیگر میتوانند نمود یا نه تحقیق اینست که مسئله را چندین صورة است که حکم
در آنها مختلف میباشد یکی آنست که محل اختلاف ایشان چیزیست که دخلی
بنماز ندارد مثل اینکه اختلاف ایشان در مسایل دیات و شهادات و قضا
باشد و اشکالی نیست در اینکه اختلاف مانع از اقتدا نیست خواه هر دو مجتهد یا
با مقلد یا یکی مجتهد و دیگری مقلد خواه جماعت واجبه باشد یا مستحبه و
همچنین اختلاف در مسائل اصول دین نیز باعث منع اقتدا نمیشود بشرط آنکه اعتقاد
امام منشاء کفر او یا فسق او شود دیگر آنکه محل اختلاف ایشان چیزیست که

اختلاف امام و ماموم

متعلق بنماز است مثل اگر مختلف باشند در ارکان نماز یا اجزاء یا شرایط یا منافیات
آن و لکن امام نماز را بوجهی میکند که ماموم نمیتواند حکم بفساد آن نماید
بحسب اعتقاد خودش یا باجتهاد یا بتقلید مثل آنکه امام نماز را در حریر غیر
ساتر صحیح میداند و ماموم فاسد لکن حال امام در آن حریر نماز نمیکند
یا آنکه امام وضو با مضاف جایز میداند بخلاف ماموم لکن حال با آب
مضاف وضو نساخته یا آنکه امام در جود ابریشم نماز را صحیح میداند
بخلاف ماموم لکن امام حال در آن جود ابریشم نماز نمیکند و هکذا در اینحال
نیز اشکالی در صحت اقتدا نیست دیگر آنکه محل اختلاف امور متعلقه بنماز است
مثل آنچه مذکور شد و امام نماز را بنحوی میکند که در پیش ماموم بحسب اعتقاد
ماموم نمازش فاسد است اگر چه بحسب اعتقاد خودش نمازش صحیح باشد
مثل اینکه امام مد متصل را ترک کند یا ادغام صغیر را مراعات ننماید یا وقف
یا حرکت یا وصل یا سکون کند یا سوره را یا جلسه استراحت را یا قنوت را
ترک کند و ماموم ترک این امور را مبطل نماز داند و در این صورة حکم
بصحت اقتدا اشکال است و اقرب عدم صحت است و صورة دیگر آنکه امام
سوره را مستحب داند مثلا و ماموم واجب لکن امام آنرا بقصد قربت یا
بقصد استحباب بخواند یا امر بعکس باشد و اقرب جواز اقتدا در این
صورة است اگر چه بعضی آنرا مانع میدانند صورة دیگر آنکه محل اختلاف
متعلق بنماز باشد مثل همین مثالهای مذکوره و امام بوجهی نماز کند
که باعتقاد ماموم صحیح باشد و لکن باعتقاد خودش باطل باشد مثل آنکه
در پوست سنجاب یا حریر غیر ساتر نماز کند و باعتقاد خودش نمازش باطل
باشد اگر باعتقاد ماموم نمازش صحیح باشد پس در اینحال بی اشکال اقتدا
باو صحیح نیست و صورة دیگر آنکه محل اختلاف مربوط بنماز باشد مثل آنچه
مذکور شد و امام نماز کند بوجهی که ماموم حکم بفساد نمیکند اما

حکم

حکم بصحت نیز نمینماید بلکه در آن مردد است مثل آنکه نماز در سنجاب میکند یا سوره را
ترک مینماید بجهة اینکه آنرا جایز میداند اما ماموم مردد است در صحت و فساد آن و
لهذا عمل باحتیاط میکند و در اینحال حکم بصحت اقتدا مشکلست لکن احتمال صحت اقوی است
و صورة دیگر آنکه محل اختلاف نیز مربوط بنماز است و امام چیزی چند در نماز و
مقدمات آن نماز جایز میداند که ماموم جایز نمیداند و مبطل نماز میداند لکن نمیداند
که امام آنرا بجا خواهد آورد یا بجا آورده در اینحال نیز اقرب صحت اقتداست و صورة
دیگر آنکه ماموم اعتقاد امام را نمیداند در آن اموریکه ماموم مفسد نماز میداند در
اینحال نیز اقرب صحت اقتداست و اگر اختلاف ایشان در حکم نباشد بلکه در موضوع
حکم باشد بنحویکه مترتب شود بر آنها فساد نماز مثل اینکه ماموم را اعتقاد این باشد که این
جامه که امام پوشیده نماز در آن جایز نیست مطلقا اگر چه جاهل بآن باشد و امام
معتقد این باشد که این از آن قسم نیست بلکه از اموریست که نماز در آن جایز است
و مثل اینکه امام این آب را مطلق دانسته و وضو ساخته بآن و آن آب در نزد ماموم
آب مضاف است و وضو بآن حتی با جهل بمضافیت صحیح نیست پس در اینحال اقوی
عدم صحت اقتداست و اگر ماموم شک کند در خطای امام در آن موضوع مثل آنکه
شک کند در اینکه آنچه امام پوشیده از آنچیزیست که نماز در آن میتوان کرد یا نه اقرب
صحت اقتداست در اینحال و در الحاق ظن در این مسئله و مسئله سابقه بعلم یا شک
اشکالست دیگر از شرایط امام طهارة مولد است پس اگر علم حاصل شود که امام از
اولاد زنا است نعوذ بالله اقتدا باو جایز نیست و اما اگر علم واقعی حاصل نشود
اما بشهادة دو عادل ثابت شود بعضی منع از اقتدا کرده اند مثل آنکه علم داشته
باشد و ظاهر کلام بعضی جواز اقتدا مستفاد میشود و احوط بلکه اقرب قول اول است
و اگر بعضی از مامومین علم بآن داشته باشند و دیگران نداشته باشند کسانیکه میدانند اقتدا
نمیتوانند نمود و کسانیکه نمیدانند میتوانند و باکی نیست اقتدا کردن بولد شبهه
و کسی که پدر او معلوم نباشد و کسی که مردم در باره نسب او حرف میزنند و لکن نفی

تصریح بکراهت امامت ایشان کرده اند و فرقی نیست در عدم جواز اقتدا میان آنکه امامت بجهت مثل خودش نماید یا بجهت دیگری و جایز نیست اقتدا کردن کسیکه ایستاده نماز کند بکسی که نشسته نماز کند پس قیام امام شرط است در اقتداء کسی که ایستاده نماز میکند و مراد از کسیکه ایستاده نماز میکند کسی است که قادر باشد بر قیام پس هرجا بعضی کردن ادا امام دا و رفتن باعث جواز نمیشود و فرقی در این حکم نیست میان زن و مرد و خنثی و نماز یومیه و جمعه و ایات و جنازه و سایر نوافلی که جماعت در انها جایز است چنانچه از اخبار و کلام علما ابرار ظاهر میشود و عدم جواز نسبت بماموم است پس بر امام چیزی لازم نمی اید بنابر اقرب و جایز است اقتدا کردن کسی که نشسته نماز میکند بکسی که نشسته نماز میکند مطلقا خواه عذر امام امید زوال داشته باشد یا نه و اما اقتدا نشسته بخوابیده جایز نیست و همچنین ایستاده بخوابیده اقتدا نمیتواند کرد و اما نشسته و خوابیده اقتدا بایستاده میتواند کرد و همچنین خوابیده بپهلو یا بپشت بنشسته اقتدا میتواند کرد و اقتداء کسی که بپهلو خوابیده بکسی که بپشت خوابیده جایز نیست و عکس جایز است بنابر اقوی و جایز است اقتداء بپهلو خوابیده بمثل خودش و همچنین به پشت خوابیده و احوط عدم جواز اقتداء کسی است که در ایستادن محتاج بتکیه دادن نیست بکسی که محتاج بان میباشد و اگر امام را شبهه ای باشد و نتواند ایستاده نماز کند مستحب است که دیگری را بجای خود باز دارد تا بجهت انها امامت کند و اگر ایستاده نماز میکند و کسی که در بعضی از احوال نماز محتاج بنشستن یا خوابیدن بپهلو یا پشت شود نمیتواند اقتدا باو کند مگر کسی که محتاج بان نمیباشد و اگر امام قائم در بین نماز عاجز از قیام شود و بنشیند اقتداء ماموین صحیح باطل نمیشود و ظاهر کلام کسانیکه این حکم را کرده اند انست که نماز ماموین باطل نمیشود بلکه باید دیگری را پیش داشته اقتدا باو کنند اگر توانند و الا فرادی کنند و جایز نیست اقتدا کردن کسی که قرائت حمد و سوره را بر وجه معتبر شرعی

میتواند خواند بکسی که لحن میکند و غلط میخواند بنابر اشهر و اظهر خواه ان غلط در حمد و سوره هر دو باشد یا یکی خواه تواند اصلاح ان بکند یا نه خواه ان غلط تغییر دهد معنی را مثل ضمه دادن تاء انعمت یا نه مثل ضمه دادن میم بسم الله و کسی که لحن میکند اگر تواند انرا اصلاح کند و نکند نمازش باطلست و همچنین نماز کسی که باو اقتدا کرده با علم او بحال امامش اگر قرائت را ترک کند عمدا و از جمیع مسائل میشود فاد نماز ماموم مطلقا اگرچه قرائت را ترک نکند و حکم باین مشکل است و احوط اتمام نماز و اعاده است و فرقی در فساد اقتداء بامام که لحن میکند نیست میان انکه قبل از نماز بداند که امام غلط میخواند یا در بین نماز مطلع شود مطلقا اگرچه بعد از رکوع باشد و کسی که لحن میکند و عاجز است از اصلاح ان جایز است او را اقتدا باماموم که لحن میکند و عاجز است از اصلاح اگر موضع لحن یکی باشد و لحن امام زیاد نباشد و نتواند ماموم بامام صحیح القرائه اقتدا نماید و اگر تواند جواز اقتداء بامام لحن کننده مشکل است و احوط عدم جواز است و اگر لحن امام بیشتر باشد اقرب عدم جواز اقتدا است و همچنین اگر موضع لحن مختلف باشد بنابر احوط و جایز نیست امامت کردن کسی که زبانش موف و معیوب است بنحویکه نمیتواند قرائت را درست بجا بیاورد بجهت کسی که زبانش صحیح است و میتواند قرائت را درست بجا اورد پس کسی که میتواند اظهار تشدید درست بجا اورد جایز نیست اقتدا کند بکسی که راء را بلام میخواند یا یاء را بلام ادا میکند و بالجمله هر کسی که عاجز است از قرائت صحیحه شرعیه جایز نیست او را امامت کردن بجهت کسی که عاجز نیست از ان خواه باعتبار عدم قدرت بر اداء حرف باشد یا باعتبار عدم قدرت بر اعراب یا تشدید خواه در حمد باشد یا سوره و اما کسی که تاء را مکرر میگوید و او را تمتام میگویند یا انکه فاء را مکرر میگوید و او را فافاء میگویند جمعی گفته اند که جایز است ایشان را امامت بجهت غیر که چنین نیست و بنا هست که فرق کرده اند میشود میان انکه تاء و یا فاء اول کلمه را مکرر گویند یا وسط را پس اول جایز و ثانی غیر جایز و این فرق مشکل است و بالجمله

انچه ذکر کرده اند نیکو است اگر تکرار مستلزم فوات واجبی نشود و الا مشکل است و مکروه است اقتدا بایشان و کسی که زبانش معیوبست و عاجز است از اصلاح حرفی جایز است او را اقتدا بمثل خودش اگر موضع غلط یکی باشد یا غلط امام بیشتر نباشد و هر دو عاجز باشند از اقتداء بکسی که صحیح است اقتدا باو و اگر غلط امام بیشتر باشد اقرب منع اقتداء است و اگر امام عاجز باشد از بعضی از امور که در قرائت مستحب میباشد مثل مد منفصل یا انکه حمد الله را از ... کند اقتداء باو جایز است و کسی که کنگ است امامت نمیتواند کرد بجهت کسی که قرائت میتواند بخواند و جایز است اقتداء کنگ بمثل خودش اگر نتواند اقتدا بقاری نماید و اگر تواند پس اگر اقتداء کنگ بمثل خود صحیح واجب دانیم پس اقتداء بمثل خودش جایز نیست بنابر اقرب و اگر نه احوط ترک است و اقتدا صحیح و امی را جایز نیست اقتداء بکنگ و عکس هم جایز نیست بنابر اقرب و همچنین جایز نیست اقتداء قاری یعنی کسی که میتواند قرائت را صحیح بجا اورد بامی و در ... امی خلافست بعضی تفسیر کرده اند انرا بکسی که قرائت حمد را نیکو نخواند یا انکه قرائت را نیکو نداند و بعضی گفته اند که انست که حمد را و سوره را یا بعضی از انها را اگرچه حرفی باشد یا تشدیدی یا صفتی واجبی باشد نیکو نداند و اقتدای امی بامی را فروع بسیار است لکن بجهت قلت احتیاج ترک کردیم انرا کر انکه صاحب عدالت باشد و توان اقتداء باو کرد کم است که امی باشد و قرائت را نیکو نتواند خواند اگرچه امی بسیار است بلکه اکثر عوام امی اند و امی و کسی که لحن میکند و کسی که زبانش معیوبست اگر عاجز شوند از تحصیل قرائت و نتوانند اقتدا کنند بکسی که قرائتش خالی از عیب است با سایر شرایط در وجوب اقتداء بایشان بان شخص خلافست و مسئله محل اشکال است و اقرب عدم وجوب اقتدا است اگرچه احوط اقتدا است و مقتضای کلام علما اینست که جایز نیست اقتدا کردن کسی که قرائت صحیح میخواند بکسی که

لحن میکند یا زبانش معیوبست یا امی است در هر نمازیکه جماعت در ان جایز است از نمازهای واجبه و مستحبه حتی نماز جنازه اگرچه تکبیرات را و ادعیه انرا تواند خواند لکن در این حکم اشکال است بلکه معتمد در اینحال جواز اقتدا است و اگر امام از قرائت صحیحه در نماز یومیه عاجز باشد لکن عاجز باشد از اذکار واجبه بر وجه معتبر شرعی اقوی جواز اقتدا است باو و احوط عدم جواز است و اگر کسی عاجز باشد از قرائت مثل اشخاصی که مذکور شد و کسی که قرائت را صحیح نخواهد اقتدا نماید بامیکه ان امکه قرائت او صحیح است در وجوب اعلام او بعجز خود اشکال است و ظاهر عدم وجوب اقرب باشد و امامت کردن که جایز است و جایز نیست امامت کردن زن مرد را اگرچه غیر او لغ باشد و همچنین خنثی مشکل را و جایز نیست امامت کردن خنثای مشکل مرد را و مثل خودش را پس مرد بودن شرط است در امامت مرد و خنثی در همه نمازها و زن را جایز است اقتدا بمرد اگرچه اجنبی باشد و کراهتی در ان نیست اگرچه در خلوت باشد و امام راتب در مسجد اولی بامامت است در ان مسجد از غیر خود مگر انکه شخص هاشمی و همچنین صاحب منزل اولی است از غیر بغیر از هاشمی و این اولویت در وقتیست که صفات امام داشته باشند و این اولویت ثابتست اگرچه ان غیر اکمل باشد در علم و عمل و قرائت و در همه نمازها این اولویت میباشد خواه اداء و خواه قضا و خواه جمعه و عیدین و خواه نماز میت و خواه غیر این نمازها پس کسی که در مسجد و منزل بغیر امام راتب و صاحب منزل اقتدا کند ترک اولی کرده و همچنین امام نیز ترک اولی کرده خواه امام راتب منفرد نماز کند یا بجماعت و این اولویت بر نهج وجوب نیست و شرط صحت جماعت و ثواب ان نیست و ماموم بر طرف شدن کراهت است اگر امام راتب یا صاحب منزل اذن دهند غیر را بامامت و فضل بخلاف

احکام راتب اولی المنازل

این ضعیف است و تصریح کرده اند بعضی باینکه افضل اینست که بکر اولی است مثل صاحب منزل و امام راتب اذن دهد بغیر خود اگر افضل از او باشد و بعضی داد این ترجیحی هست و کسی را که اذن داد اولی میباشد از غیر او و لو نیز امام راتب موقوف بحضور او نیست پس اگر تاخیر کند کسی را بعقب او میفرستند تا اینکه بیاید یا اذن نایبی قرار دهد تا وقت فضیلت تنگ شود و اگر از فوت وقت فضیلت ترسند و نه خود بیاید و نه نایبی قرار دهد ماموین جمعی میدانند کسی را که اختیار نمایند و اگر اختلاف کنند رجوع بمرجحات مینمایند و اگر امام در اثنای نماز ایشان امد جایز نیست ایشان قطع نماز بلکه امام داخل میشود ایشان در نماز و اگر بعد از نماز ایشان امد بعضی تصریح کرده اند که مستحبست ایشان را اعاده نماز با او و اگر صاحب منزل حاضر نباشد بعضی احتمال داده اند انتظار او را و نیز مراد بصاحب منزل انست که ساکن در ان باشد اگرچه مالک ان نباشد بنحوی که صادق باشد که صاحب منزل است و مالک منفعت اولی از مالک عین است و مالک عین با منفعت اولی از کسی است که بعاریت نشسته و اگر امام در اثنای نماز از او صادر شود چیزی که باعث وضو یا غسل میباشد نمازش باطلست و جایز است او را قرار دادن نایب که با ماموین نماز را تمام کند پس اگر مقدم داشت با او نماز میکنند ماموین و فرقی میان حدث اختیاری و اضطراری نیست و اقرب اینست که حکم سایر مبطلات نماز نیز حکمش مثل حکم حدث است در جواز قرار دادن نایب اگر مبطل عارض شود و ظاهر اینست که فرقی نیست در جواز نایب قرار دادن میان انکه مبطل عمدا واقع شود یا اضطرارا بلکه اگر امام در اثنای نماز معلوم شود که نمازش از اصل فاسد بوده مثل انکه بی طهارت داخل نماز شده باشد جایز است او را نایب قرار دادن هر گاه تا با او نماز را تمام کنند

کنند و ایا ملحق میشود باین صورت هر صورتی که امام نمازش قبل از ماموم تمام شود در جواز نایب گرفتن باشد بلی بنا بر نیا فتیم و اگر امام در اثنای نماز بمیرد جایز است که ماموین کسی را نایب او قرار دهند که با او نماز را تمام کنند و همچنین در حالت غش امام بنا بر اقوی و همچنین اگر جنون عارض شود یا مرضی چنین عارض شود بنا بر اقوی و اگر نایب قرار ندهد جایز است ماموین را نایب قرار دادن و بنا بر انکه نایب قرار دادن امام و ماموین در این مواضع متقدمه در غیر جماعت واجبه واجب نیست و شرط صحت نماز نیست بنا بر اقوی پس بنا بر این مستحب میباشد و در جماعت واجبه واجبست نایب قرار دادن بنا بر اقوی و احوط و استحباب استنابت در همه جماعات است خواه یومیه و خواه غیر ان حتی نماز میت و استسقاء و مستحبست که نایب در وقت اقامه حاضر باشد و فرقی نیست در جواز نایب گرفتن میان انکه سبب ان در اول نماز واقع شود یا وسط یا اخر ان اگرچه قبل از سلام باشد و شرط است در نایب جمیع انچه در منوب عنه شرط میباشد حتی قدرت بر قرائت صحیحه اگرچه در جائی باشد که قرائت بر نایب واجب نباشد مثل انکه در رکعت اخر نایب قرار دهد بنا بر احوط و اقرب و واجب نیست که انکسی را که نایب قرار میدهند اقتدا با امام کرده باشد پس نایب قرار دادن غیر ماموم نیز جایز است بنا بر اقوی و اگر نایب غیر ماموم باشد باید ابتدا بنماز کند نه از انجا که امام قطع کرده شروع کند بنا بر اقوی و ایا جایز است نایب قرار دهند کسی را که منفرد نماز میکند یا نه در ان اشکال است احوط ترک استنابه غیر ماموم است مطلقا و خلافی نیست در جواز نایب قرار دادن کسی که مسبوق است نسبت بامام و ماموم و بعد از انکه ماموین از تشهد اخر فارغ شدند بدست خود اشاره بسوی ایشان کند است و چپ تا سلام دهند و اگر باین عمل کرده پیش دارد تا با ماموین سلام دهد اولی است و اگر ماموم را قبل از قرائت نایب کنند قرائت واجبست

براو قرائت و اگر بعد از قرائت باشد ساقط میشود از او قرائت و اگر در اثنای قرائت ماموم را نایب کنند واجبست بر او اتمام قرائت و خواندن انچه را امام ترک کرده بنا بر اقرب بلی اگر از وسط کلام و موضعی که نظم قرائت بهم میخورد جایز نیست و واجبست بر ماموم نیت اقتداء بنایب بنا بر احوط و اقوی و خلیفه قرار دادن امام شرط نیست بلکه اگر بعضی از ماموین خود پیش روند و نماز را تمام کنند جایز است بنا بر اقوی و احوط اینست که بجهت هر طایفه از ماموین امامی قرار داده نشود بلکه همه بیک نفر اجتماع کنند و مستحبست که اگر امام را مانعی از اتمام نماز روی دهد با حدثی از او سر زند یا یاد شی اید که طهارت نداشته در حالی که نایب قرار میدهد جامه خود را ابهام بگیرد و واجبست نایب قرار دادن کسی که نیابت او مستلزم فعل کثیر باشد پس نمیتوان نایب گرفت کسی که در صف میباشد که میان او و امام کسانی باشند که حائل میشوند بنا بر احوط بلکه خالی از قوت نیست بلی تقدیم قلیلی که جماعت موقوف بان میباشد ضرر ندارد و ان غالبا فعل کثیر نیست و شرط نیست موافقت نماز نایب با ماموین در ادا بودن و قضا بودن و عنوان و احوط انست که اعلام کند ماموین را در نایب گرفتن شخص معین و اگر نگوید و بعد از نماز معلوم شد اقوی عدم وجوب اعاده است بر ماموین و جایز است اقتدای حاضر بمسافر که باید قصر کند اگرچه در نماز چهار رکعتی باشد و همچنین جایز است عکس ولیکن مکروه است اقتدا کردن حاضر که تمام میکند بمسافر که قصر میکند در نمازهای چهار رکعتی و ایا کراهت در غیر چهار رکعتی نیز هست یا نه مسئله محل اشکال است پس احوط اجتنابست با تمکن اقتدا بحاضر و همچنین مکروه است اقتدای مسافر که قصر میکند بحاضر در نمازهای چهار رکعتی و ایا در غیر چهار رکعتی نیز مکروه است یا نه احوط مراعات اولی است اگر متمکن باشد از اقتدا بمسافر و ایا همچنانکه اقتدا مسافر بحاضر و بالعکس مکروه است همچنین امامت

همه

هر یک بجهة دیگری نیز مکروه است یا نه محل نظر انست که در نماز چهار رکعتی مکروه است و اما در غیر ان اشکال است و احوط اجتنابست اگرچه حکم بعدم کراهت خالی از قوت نیست و کراهت بجهة امام در جائیست که متحمل امامت کند و حال انکه حال ماموم را میداند که مکروه است اقتدا او و اگر نداند یا عمدا امامت نکند کراهتی نیست و ایا کراهت امامت هر یک از حاضر و مسافر بجهة دیگری مختص باین صورتیست که ماموم منحصر در او باشد یا با اختلاف ماموین و تعدد ایشان نیز مکروه است اشکال است احوط کراهت است بلکه خالی از قوت نیست و در صورتیکه اقتدا مکروه باشد ثواب جماعت مترتب میشود بی اشکال و اقتداء مسافر بمسافر مکروه نیست بالاجماع و اگر مسافر بحاضر اقتدا کرد واجبست که در دو رکعت سلام دهد و اتمام جایز نیست و نماند دیگر ابدی رکعت حتی اگر اقتدا میتوان کرد و اگر امام باید تمام کند و ماموم مخیر مستحبست امام که بر اشاره کند تا ماموم سلام گوید پس امام برخیزد و نماز خود را تمام میکند و اگر امام مسافر باشد و ماموم حاضر میتواند ماموم نماز را قصر کند بمتابعت امام قطعا و ایا مسافری که واجبست بر او اتمام یا مخیر است میان قصر و اتمام مثل مسافریست که واجبست بر او قصر پس مکروه است او را اقتدا بحاضر و امامت بجهة حاضر یا نه اشکال است و عدم کراهت خالی از قوت نیست اگرچه مراعات کراهت اولی است و این حکم که کراهت باشد مختص بنماز یومیه است بنا بر اقوی لکن مراعات کراهت اولی است و جایز است اما مشکلی که تیمم کرده بجهة کسی که وضو ساخته و اقتدای کسی که وضو ساخته بکسی که تیمم کرده بنا بر اشهر و اظهر لکن هر دو مکروه است بلکه مکروه است امامت صاحب تیمم از برای کسی که باب طهارت ساخته اگرچه غسل باشد و همچنین مکروه است اقتدای صاحب غسل بصاحب تیمم و صاحب تیمم بجهة بمقام اعم از اینست که تیمم بدل وضو باشد یا غسل و جایز است امامت صاحب تیمم بجهة مثل خود و اقتدای صاحب

تیمم بصاحب وضو و اگر ماموم بداند که امام محدث میباشد و یا طهارة نیست
جایز نیست او را اقتدا باو اگرچه امام خود را با طهارة داند و اگر با نحال اقتدا
کند نمازش باطلست و اگر بعد از نمازش معلوم شود که امام بی طهارة نماز کرده
در وجوب اعاده بر ماموم خلاف عظیم است اشهرها اظهر عدم وجوب اعاده
است نه در وقت و نه در خارج وقت خواه جماعة واجبه باشد یا مستحبه و اگر
در اثناء نماز معلوم شود که امام محدث است اگر جماعة جماعتی است که مستحب
میباشد مثل نماز یومیه واجبست بر ماموم که نماز را از سر گیرد بنا بر اقوی
و اگر در اثناء جماعة واجبه باشد مثل جمعه حکمش مثل اینست که در بین نماز
فوت امام برسد نماید و ان گذشت در محلش و اگر بعد از نماز باشد اعاده
نیست و اگر از امام حدثی صادر شود در بین نماز و ماموین مطلع شوند
واجبست که نیة فرادی نمایند و اگر متابعت او کنند نماز ایشان باطل میشود اگر
قرائت را بجهة متابعت ترک کنند و اگر بر ماموین معلوم شود بعد از نماز
که نماز امام باطل بوده بجهة امری دیگر از سایر مبطلات مثل انکه لباس او
از ما لا یوکل لحمه بوده ظاهر اینست که حال این مثل انست که بعد از نماز معلوم
شود که محدث یا کافر بوده پس نماز ایشان صحیح است و اگر در اثناء بر این مطلع
شوند مثل اینست که در اثناء مطلع بحدث و فسق شوند در جمیع انچه مذکور
شد و اگر بعد از نماز معلوم شود که شرطی از شرایط امامت در امام نبوده غیر
انچه گفتیم مثل طهارة مولد یا عقل یا قدرت بر قرائت یا مرد بودن پس
ظاهر اینست که اعاده در کار نیست نیز و اگر در اثناء معلوم شود مثل انست
که در اثناء فسق معلوم شود و اگر ماموم شروع بنافله کند پس اما میکه اقتداء
باو صحیح است احرام گوید مستحب است او را قطع نافله و ملحق شدن بامام اگر
با تمام نافله خوف فوت جماعة باشد و توضیح عدم ادراک جماعة باشد اگر
چه یک رکعت ان باشد خواه نافله راتبه باشد یا نه خواه ان فریضه یومیه
باشد

و اگر

هرگاه معلوم شود از نماز
فسق امام ...
معلوم شود اعاده
لازم نیست ...

باشد یا نه و اگر خوف فوت ندارد بلکه بگمانش اینکه درک میکند جماعة را در جمیع نماز
احوط عدم قطع نافله است و اگر تمام کردن نافله لازم داشته باشد فوت بعضی از
رکعات را نه اصل جماعة احوط نیز عدم قطع است و بعضی گفته اند که مستحب است
قطع نافله همین که اقامه بجهة نماز گفته شد و این خالی از قوت نیست و احوط
عدم قطع است و اگر امام کسی باشد که اقتدا باو صحیح نیست قطع نافله مستحب
نیست قطعا و اگر ماموم در فریضه باشد پس امام تکبیرة الاحرام بگوید و امامی باشد
که اقتداء باو صحیح است لکن امام امام اصل یعنی معصوم نباشد و خوف داشته باشد
ماموم که هیچ ادراک جماعة ننماید اگر تمام کند فریضه را پس اگر ممکن است
او را عدول بنافله باینکه در رکعت اول یا دویم باشد و عدول لازم ندارد
درک کردن رکعت اول را با امام پس در اینحال جایز است عدول بنافله
اگرچه در وقت فریضه باشد بنا بر اشهر و اظهر و قول بمنع ضعیف است و
قطع نماز فریضه و عدم عدول بنافله جایز نیست بنا بر اقرب و اگر ماموم داخل
رکعت سیم شده باشد احوط وجوب اتمام نماز است بدون عدول بنافله مگر انکه
امام امام اصل باشد که در اینحال قطع جایز است بلکه این قول در کمال قوة
است و اگر عدول بنافله ممکن نباشد مثل اینکه در نماز صبح باشد یا در نماز ایات
باشد در رکوع متعدد کرده باشد یا اینکه اگر عدول شود نیز درک جماعة هیچ
نمینماید پس در اینحال قطع نماز بجهة ادراک جماعة جایز نیست بنا بر اقوی و
اگر اتمام فریضه باعث درک نکردن بعضی از رکعات باشد نیز عدول بنافله
جایز است بنا بر اشهر و اظهر اما جایز است حیله کردن بجهة قطع نماز بانحو
که عدول کند بسوی نافله و انرا قطع نماید یا نه اقرب بطلان این حیله است
حتی بنا بر غیر مختار از جواز قطع نافله و تمام نکردن فریضه در اینجا انچه مذکور
شد محض رخصت نیست بلکه مستحبست بنا بر اظهر و هرگاه عدول جایز شد
بعضی از علما واجب میدانند نیة عدول را قبل از تمام دو رکعت و اگر

امام امامی باشد که اقتداء باو جایز نیست اخلال بفریضه جایز نیست و عدول نیز
جایز نیست و اگر ماموم یک رکعت یا بیشتر عقب باشد بعد از انکه امام نماز خود را
تمام کرد ما بقی نماز خود را باید بجا بیاورد و اگر در دو رکعت اخر ظهر مثلا
اقتدا کرد در وجوب قرائت بر او اشکال است لکن اقوی وجوب قرائت است
و اگر در رکعت دویم امام اقتدا کند قرائت بر او نیست و بالجمله واجب نیست
بر او قرائت در رکعتی که امام قرائت میکند و اما انچه امام در ان قرائت
نمیکند اگر اول یا دویم او باشد واجبست بر او قرائت و اگر امام او را مهلت
ندهد بجهة قرائت سوره بحمد اکتفا میکند و اگر بعضی سوره را تواند بخواند
نه تمام ان ظاهر اینست که حمد تنها کافیست و ان بعض سوره واجب نیست
و اگر نتواند حمد را بخواند ایا باید حمد را بخواند اگرچه رکوع را در
نیابد پس در سجود متابعت میکند یا اینکه حمد را ترک میکند و رکوع را
ادراک مینماید اشکال است و بعضی از علماء گفته اند که احوط اینست که
اگر داند که نمیتواند حمد را تمام بخواند داخل در نماز نشود مگر در وقت تکبیر
رکوع و اگر قبل از ان داخل شد احوط اینست که هرچه را میتواند بخواند
پس با امام رکوع نماید و نماز را اتمام و اعاده کند نماز را و انچه ذکر کرده است
از احتیاط در دویم نیکو است و ماموم که مسبوق باشد و بعد از امام داخل
در نماز شده باشد یعنی در رکعت دویم امام یا سیم یا چهارم او داخل نماز
شده باشد در نمازهای چهار رکعتی یا دویم یا سیم امام داخل نماز شده
باشد در نماز صبح یا مغرب اقرب اینست که واجبست با اخفات قرائت کند
مطلقا و اما در دو رکعت دیگر که بر مسبوق بعد از سلام امام نیز واجبست اخفات
حتی در جهریه یا واجبست جهر در جهریه و اخفات در اخفاتیه اشکال است
لکن احوط مراعات اخفاتست در اخفاتیه و جهر در جهریه و کسی که در دو
رکعت اخر نماز چهار رکعتی ملحق شود در دو رکعت اخر خود شی که بعد از
امام

قرائت ماموم
در دو رکعت اخیر

ترددیست
مسئله ... حمد
در ... رکوع امام

اخفات
ماموم در جهریه

امام سلام میکند اقوی اینست که مخیر است میان حمد و تسبیح مثل حال انفراد
اگرچه امام در دو رکعت اخر خود تسبیح خوانده باشد و همچنین اگر سه رکعت
عقب باشد در دو رکعت اخر مخیر است و همچنین در مغرب و بالجمله ماموم
مسبوق در دو رکعت اخر خود مخیر است مثل حال انفراد و تصریح کرده اند
بعضی باینکه احوط قرائتست و کسی که در رکعت دویم با امام ملحق شود در
دویم خودش واجبست بر او تشهد و بالجمله تشهد امام از وظیفه ماموم
مجزی نیست و اگر بعد از تشهد باید متابعت کند امام را اقرب اینست که واجبست
تشهد را خفیف بجا اورد و صلوات نیز داخل تشهد است در اینجا و اگر تشهد
خواندن مستلزم فوت متابعت در افعال شد احوط اینست که در اینحال نیة
فرادی کند و اگر هرچه تواند بخواند و نماز را اتمام کرده اعاده کند این هم
احتیاطی نیکو است و اگر بعد از ان نباید متابعت کند لازم نیست که خفیف باشد
و اگر امام تشهد بخواند در جائی که بر ماموم تشهدی نیست اقوی اینست که
مستحبست که ماموم نیز متابعت کند امام را در خواندن تشهد و ظاهر کلام بعضی
اینست که لازم است تسبیح و تحمید گوید و اقرب اینست که واجبست بر ماموم
در اینحال تجافی و عدم تمکن در نشستن و اگر ماموم مسبوق باشد و از
نمازش باقی مانده باشد جایز است او را که صبر کند تا امام سلام دهد پس
او برخواسته نماز را اتمام نماید و در اینجا محتاج بنیة مفارقت نیست و بعضی
گفته اند که بعد از انکه امام سر از سجده برداشت جایز است ماموم را که بر
خیزد و نماز را اتمام کند بدون نیت انفراد اگر بعد از سلام مفارقت کند افضل
است و لکن اقرب اینست که مفارقت قبل از سلام بدون نیت انفراد جایز
نیست و با نیت انفراد اقرب جواز است و اگر ماموم در رکعت دویم
ملحق شود مستحبست ماموم را که با امام قنوت بخواند و قنوت خود را
در جای خود بخواند و در جماعتی که مستحب میباشد جایز است ماموم را

متابعت مسبوق
در تشهد

تجافی

و اگر

مفارقت و اعراض از جماعت بنیت انفراد در اثناء نماز اگر عذری نبوده باشد پس اشکال در جواز آن بدون عذر اشکال است و اظهر و اشهر جواز
است و بعضی گفته اند جایز نیست مگر آنکه خواهد قبل از امام سلام بگوید
این احوط است و بنابر مختار در مفارقت با قصد فرادی جایز است در جمیع
احوال نماز اگرچه با امام داخل رکعتی نشده باشد پس اگر در اثناء قرائت نیت
کند و قبل از رکوع مفارقت کند جایز است و اگر قبل از قرائت منفرد شد واجبست
بر او قرائت و اگر بعد از قرائت و قبل از رکوع و قنوت منفرد شد بعضی
گفته اند قرائت ساقط است لکن احوط قرائتست و اگر در اثناء قنوت یا بعد از
آن جدا شود نیز قرائت ساقط است بنابر اظهر و همچنین بعد از رکوع بی
اشکال و اگر در بین قرائت منفرد شود اقوی است که قرائت را از سر گیرد و بنا
بر مختار بعضی گفته اند که اگر امام سوره را خوانده و از نصف کمتر باشد
یا سوره جحد و توحید را خوانده اگر ماموم قرائت را از سر گرفت از آن
سوره که امام خوانده عدول جایز نیست مگر در وقتیکه خواهد یکی از
سوره جمعه و منافقین را بخواند و فرقی نیست در جواز انفراد میان
نمازها اینکه جماعت در آنها سنت است حتی نماز میت بلی اشکال میشود در
نماز میت اگر در دو باشد بجهت آنکه اگر تنها نماز کند جایز نیست که اسقاط در دو
باشد پس در اینجا احوط عدم انفراد است و در نمازیکه جماعت در آن
واجبست جایز نیست انفراد در هیچ حال و جایز است ماموم را که سلام
گوید قبل از امام با قصد انفراد در جماعت مستحب اگرچه بی عذر باشد
و آیا جایز است سلام دادن قبل از امام بدون ضرورت و عذر و بدون
قصد انفراد یا نه بعضی جایز ندانسته اند مگر با ضرورت و اقوی اینستکه
جایز است با ضرورت و بدون آن تتمه مستحبست بنا کردن مسجدها
و اخبار در این باب بسیار است چنانچه در روایت معتبری از حضرت

صادق

عدول از انفراد اختیارا

عدول از انفراد در نمازهای سنت

مطلب ۳ مسجد و احکام

97

صادق روایت شده که فرمودند کسی که مسجد را بنا کند خدا بجهت او خانه در بهشت
بنا کند و مستحبست اعاده و نو کردن آنچه خراب شده از مسجدها و واجب
نیست مراعات هیئت اول خصوصا اگر وضع ثانی اصلح باشد و جایز نیست
خراب کردن مسجد بی مصلحت و اگر مشرف بر خرابی باشد جایز است خراب
کردن آن و انقاض که ساختن انقاض موقوف بر آن است و در جواز خراب
کردن بجهت توسعه اشکال است و اصح جواز است و در این حکام فرقی
نیست میان آنکه بعضی از آن خراب کنند یا جمیع آن و در ثبوت احکامیکه مختص بمسجد
الحرام و مسجد پیغمبر است بجهت آنچه بعد زیاد شده محل اشکال است و قول باینکه
آن احکام دایر مدار اسمی است که حکم بر آن شده نیکو است و اقوی اینستکه
جایز نیست بهم زدن مسجد مگر بعد از ظن غالب بتعمیر آن و اولی تاخیر بهم زدن
مسجد است تا آنکه عمارت تمام شود و جایز است کوبیدن در غرفه و پنجره و در اگر
مصلحت عامه در آن باشد بلکه در وقتیکه بجهت مصلحت خاصه نیز جایز باشد بلکه
دور نیست جواز هر تغییری از قبیل ساختن تختگاه و وسعت دادن مکانی از
آن اگر مفسده بر آن مترتب نشود و مصلحت عام یا خاص در آن باشد لکن در این
قسم احوط اجتنابست و دور نیست ملحق کردن مشاهد مشرفه بمساجد در جمیع
آنچه ذکر شد در اینجا و آنچه گذشت پس ساختن و تعمیر آنها اگر خراب شده مستحب
است و بهم زدن آنها بدون مصلحت جایز نیست و اگر مشرف بر خرابی شده
باشد نقض آن جایز است و بجهت توسعه نیز جایز است و همچنین در غیر اینها
از آنچه گذشت و اگر بدری یا روزنه گشوده شد بجهت مصلحت عامه پس مصلحت ظرفی
غیر که بهانه بنحو اول واجب نیست بلی اگر مصلحتی اقتضا کند جایز است و اگر
مسجدی در خانه خود قرار دهد اگر قصد وقفیت آن نکرده مثل سایر مساجد بلکه
از احکام نماز خود قرار داده و نماز خود را در آنجا میکند پس احکام مساجد
بر آن جاری نمیشود بلکه بیع و اجاره آن نیز جایز و تغییر و تبدیل آن در آن دادن

واگر قصد وقفیت کرده و صیغه وقف جاری نموده با شرایط معتبره احوط عدم
تغییر و تبدیل آنست و آیا جایز است کندن چاه یا ساختن حوض و سقایه در مسجد
از برای وضو یا غیر در آن اشکال است و احوط اجتنابست بلکه وجوب اجتناب
خالی از قوت نیست بلکه احوط اجتناب از آب آن چاه و حوض و سقایه است اگرچه
منع در اینجا مشکل است بلکه اقرب جواز استعمال است و اگر مسجد بالمره خراب
شود تا مثل زمین شود جایز است تعمیر آن به نحوی که خواهد اگرچه مثل هیئت اول
باشد و وضو بجهت حدث بول و غایط در مسجد مکروه است و استنجا اگر موجب
نجس شدن مسجد نشود در آن جایز نیست و الا جایز است لکن احوط ترک است
و حرام است مالک شدن و قرار دادن مسجد املاک خود بلکه قرار دادن آن از
در ملک خود بنحویکه از صورت مسجدیت بیرون رود بنابر اقوی و همچنین حرام است
قرار دادن راه بنحویکه صورت مسجدیت محو شود یا از داخل در راه کند بنحویکه
از صورت مسجد بیفتد و کسی که مسجد را ملک قرار دهد یا داخل در ملک نما
یا راه قرار دهد یا داخل در راه بنحویکه گذشت واجبست که آن را بر گرداند و
کسی که از آلات مسجد چیزی را گرفته باشد واجبست که آن را برگرداند و احوط
اینستکه اگر بتواند آن را بسوی همان مسجد بر گرداند و الا بسوی مسجد دیگر میتواند
بر گرداند بنابر اقرب و بعضی گفته اند که وجوب رد مخصوص بآن شخص نیست بلکه بر
همه کس واجبست و اقرب اینستکه وجوب بر او است نه بر دیگران و جایز است
ما الک شدن مسجد بعد از بر طرف شدن آثار آن و حرام است داخل کردن
نجاستی که سرایت میکند در مسجد که باعث نجس شدن آن میشود و در داخل کردن
مطلق نجاست در آن اگرچه سرایت نکند خلاف باشد خلاف اظهر و اشهر
عدم حرمتست اگرچه احوط اجتنابست و بنابر مختار را یا حرام است داخل کردن
نجاست مگر علم بعدم سرایت داشته باشد پس اگر مظنه بسرایت داشته باشد یا
احتمال آن بدهد حرام است یا آنکه حرمت در صورتیست که علم بتلویث

داشته

98

داشته باشد پس اگر مظنه بسرایت داشته باشد یا احتمال آن بدهد حرام است
یا آنکه حرمت در صورتیست که علم بتلویث داشته پس با ظن و احتمال بسرایت
حرام نیست اشکال است احوط اول است لکن احتمال دوم اقربست و حرام
است نجس کردن مسجد خواه بجهت داخل کردن نجاست باشد یا از ملاحظه آن از
بیرون در حاصل میشود نجس کردن مسجد نجس کردن زمین آن و بام و دیوار
آن اگرچه طرف بیرون آن باشد و بالجمله هر چیزی از اجزای آن که اسم
مسجد بر آن صادق باشد اما مثل ناودان که از بیرون باشد و مجاز آن از
اسود یکه شک در صدق اسم مسجد بر آن باشد احوط اجتنابست و اقوی
عدم وجوب اجتنابست و اما آلات مسجد و فرشهای آن از نی بعضی ملحق بمسجد
کرده اند در عدم جواز نجس نمودن و آن احوط است لکن اقرب عدم الحاق
است و بعضی گفته اند حرام است ازاله نجاست در مسجد و تحقیق آنستکه اگر
ازاله نجاست در مسجد باعث نجس کردن مسجد میشود پس اشکالی نیست در
حرام بودن آن و اگر باعث آن نمیشود مثل آنکه در ظرفی ازاله نماید یا
در آب کثیر یا جاری ازاله کند پس بنابر مختار که جایز است داخل کردن نجاستی
که سرایت نمیکند در مسجد اقرب اینستکه جایز است و قول بمنع ضعیف است
و اگر واجب شود دخول در مسجد و واجب میشود ازاله نجاست از خود
و جامه خود اگر متعدی باشد بنابر مختار و مطلقا بنابر غیر مختار پس در
ازاله نجاست بجهت نماز واجبست بجهت دخول در مسجد نیز واجبه
و اگر نجس شود مسجد جماعتی از علما حکم بوجوب تطهیر آن کرده و از بعضی
عدم مستفاد میشود و این قول خالی از قوت نیست لکن مسئله در غایت
اشکال است پس احتیاط را ترک نمود و بنابر قول بوجوب ایا بر
جمیع مکلفین واجبست یا بر کسی که نجاست را داخل کرده اگر مکلف
باشد احوط و اقرب اول است و بعضی گفته اند که بر آن شخص تاکید زیادتر دارد

واقرب اینست که این واجب از واجبات کفائیه میباشد و احوط و اقرب فوریه
ان است بر تقدیر وجوب و بنا بر فوریه اگر ازاله نکرده نماز کرد که اشکالی
نیست و اگر عمدا ترک ازاله کرده و نماز کرده پس اگر از جهة عذری نیست که
باعث جواز تاخیر میباشد که از انجمله ضیق وقت میباشد پس اشکالی در
صحة نماز نیست و اگر بجهة عذری نبود در صحة نماز نیز اشکال است اقوی
صحت نماز او است ولکن ترک احتیاط نکند و ملحق بنماز میشود جمیع عبادات
که منافات با فوریه ازاله نجاسة دارد و اگر نتوانند ازاله نماید اگرچه باعتبار
حرجی باشد که عادتا متحمل ان نمیشوند وجوب ازاله ساقط میشود و احوط
اینست که در اینوقت هرچه تواند ان نجاسة را کم نماید لکن اقرب عدم وجوب
ان است و اگر ازاله نجاسة از مسجد و از الات مسجد موقوف بر خراب کردن مسجد
تلف کردن چیزی از الات مسجد باشد در وجوب ازاله یا سقوط ان اشکال است و سقوط
شاید اقرب بوده باشد لکن دور نیست حکم بجواز کندن سنگی یا اجری یا چوبی یا
بخوا نیها از امور یکه کندن ان ضرری بمسجد نمیرسد و همچنین تراشیدن دیوار قلیلی
و اگر نجاسة خشکی در مسجد یافت شود از امور یکه مسجد را نجس نکرده باشد
احوط اخراج انست و اقوی عدم وجوب اخراج انست و تصریح کرده اند
بعضی از علما که جایز نیست تمکین نمودن کفار از مساجد و واجبست که نگذارند
داخل شوند در انها و اگر داخل شده اند و اجبست بیرون کردن ایشان
و تعزیر و مقتضای کلام ایشانست که فرقی میان اقسام کفار نیست حتی
مرتد و جماعتی تصریح کرده اند که واجبست ازاله نجاسة از قرانها و ضرایح
مقدسه و زیاد کرده اند بعضی الات قرانی که مختص باشند مثل جلد ان و ان
احوط است و کسی که پیشی گرفت بسوی مکانی از مسجد پس ان خالی
از چند صورة نیست یکی انکه سبقت گرفته و در ان مکان نشسته و از انجا
نرفته پس در اینحال او اولی و احق است بان مکان خواه دخلی از برای

او باشد بانه خواه بطول انجامد باقی بودن او بانه و فرقی میان طولی که
خارج از عادت بوده باشد یا انکه عادی بوده باشد نیست بنا بر اقرب
خواه نشستن او از برای نماز باشد یا درس دادن علم شرعی یا فتوی
دادن یا قرائة قران یا غیر ان از عبادات بلکه اقرب اینست که جلوس
و نشستن بجهة امر مباح نیز مثل خواب یا امری از امور دنیا نیز حکمش
همینست و اما نشستن از جهة معصیة مثل غیبت مومنی یا شنیدن غنا یا نظر
بنا محرم نیز حکمش اینست یا نه در ان اشکال است شاید الحاق ان نیز بسایر نشستنها
اقرب باشد و اقرب اینست که ایستادن در ان مکان و خوابیدن در ان و بیا
مطلق بودن در ان حکمش حکم نشستن میباشد پس او اولی میباشد و اقرب
اینست که مشاهد مشرفه نیز در اینحکم ملحق بمساجد است صورة دیگر انکه
انکسی که سبقت گرفت از مکانش بر خیزد و نیت بر گشتن نداشته باشد و در حال
او نیز باقی نباشد در ان مکان پس حقش باطل میشود بنا بر اقرب و در این
حکم نیز مشاهد مشرفه ملحق بمساجد میشود صورة دیگر انکه از ان مکان برخیزد
با نیة برگشتن و در اینحال اگر رحل او باقی باشد حق او باقی میباشد بنا بر
اقوی اگر زمان مفارقتش بطول نینجامد و اگر بطول انجامد بنحویکه تعطیل
و معطل بودن وقف لازم اید اقوی اینست که حقش باطل میشود و اما طول
انجامیدن و تعطیل وقف لازم نیاید مثل انکه از صبح برخیزد و در دیگری باز باز
برگردد مثلا در بقاء حق و بطلان ان اشکال است پس احتیاط را نباید
ترک نمود و اما اگر رحلش باقی نباشد و نیة برگشتن داشته باشد پس یا اینست
که بجهة ضرورتی از ان مکان رفته مثل تجدید طهارة یا ازاله نجاسة
یا قضاء حاجتی یا بیعت ضرورة رفته پس اگر بجهة ضرورة رفته و زمان
بطول نینجامیده حق او باقی میباشد بنا بر اقرب و اگر بیعت ضرورة رفته است
در بطلان حق او اشکال است ولکن سقوط حق او مطلقا اقرب بکمال خود

و ملحق میشود مشاهد مشرفه بمساجد در این احکام نیز بنا بر اقوی و تصریح کرده اند
بعضی از علما که مراد از رحل در این مقام چیزی از اسباب و متاع او است
اگرچه قلیلی باشد حتی مثل تسبیح و کمربند و اگر با بقاء حق در این صور مقامات
مذکوره کسی او را از انجا بیرون کند معصیت کار است و اما بعد از ان دو وجه
اولی میشود بانه اقرب اینست که اولی غیر باشد پس بنا بر مختار نماز شخص ثانی در
ان مکان فاسد میباشد و اگر حق باطل شود و رحل باقی باشد پس اگر ان رحل
نگرفته است مکانی را که میخواهند در ان نماز کنند یا نحوان و مانع از ان
نیست پس جایز نیست برداشتن ان و اگر کرد ضامن میباشد و اگر مانع میباشد
و فرو گرفته ان مکان را در جواز برداشتن ان اشکال است احوط جواز
برداشتن انست اگر اعاده برگردانیدن در مسجد و اجب نباشد بلکه ان
در غایة قوة است و بنا بر تقدیر جواز اگر برداشت انکه برداشته ضامن
میباشد بنا بر اقوی و اگر انشخص که سبقت گرفته بود برود و معلوم نباشد
که ایا بر وجهی رفته که حق او باقی است یا نه پس در اینحال ایا حکم ببقاء
حق او میشود یا نه اشکال است احوط اینست که اگر رحل او باقیست یا مظنه
باینست که رفتن او بر وجهی است که حق باطل نمیشود حق باقی باشد و
الا دور نیست حکم ببطلان حق و اگر حق باقی باشد و لکن مید اند که صاحب
حق راضی است بنشستن در ان مکان و بر رحل او پس اشکالی نیست و اقرب
در اینحال ببقاء حق اول است و جایز است صلح کردن بر سقوط اول
بنا بر اقرب و اگر جمعی پیشی گیرند از یکدیگر بسوی یکمکان از مسجد
بنحویکه هیچیک بر دیگری سبقت نگیرند و وارد ان مکان شوند پس اگر ممکن شود اجتماع هر دو
اشکالی نیست والا قرعه میزنند و کسی که باسم او قرعه بیرون امد بمنزله
کسی است که سابق بوده باشد و مشاهد مشرفه نیز مثل مساجد اند
در اینحکم بنا بر ظاهر فصل در بیان نماز مسافر است اشکالی نیست نماز قصر

و شبهه نماند که ساقط میشود در سفر دو رکعت اخر نمازهای چهار رکعتی
و بعضی از نوافل و روزه ماه مبارک رمضان و از نماز صبح و مغرب
چیزی ساقط نمیشود و شرط است در سفریکه باعث قصر میشود مسافة معینه
و اشکالی نیست در اینکه اگر ان مسافة هشت فرسخ بوده باشد واجب
میشود قصر در نماز و روزه و هر فرسخی سه میل است و در تفسیر میل خلاف
شدید است بعضی تفسیر کرده اند ان را بمقدار مد بصر و دیدن چشم در
زمینی هموار و مد بصر را بعضی ضبط کرده اند باینکه پیاده را از حد
تمیز دهد کسی که دیدن او بحد وسط میباشد و بعضی تفسیر کرده اند ان را
بچهار هزار ذراع و بقیاس دیگری نیز کرده اند و این تفسیر در نظر فقیر
اولی از تفاسیر است و تصریح کرده اند بعضی از علماء باینکه مراد از سایر
ذراع ذراع دست است و جماعتی تصریح کرده اند باینکه ذراع بیست
و چهار انگشت است و هر انگشتی بمقدار هفت جو است و بعضی گفته اند
که بمقدار هفت دانه جو است که بطرف پهنی بیکدیگر بچسبانند و جماعتی
تصریح کرده اند که هر دانه جوی بمقدار هفت موی یا بو است از اوساط
ان و از انچه گذشت ظاهر شد که مسافة شرعیه چهل و چهار میل است
خواه در صحرا و خواه در دریا و اگرچه از اهد بکساعه یا کمتر طی نماید
بعضی تصریح کرده اند که ابتدای مسافة از اخر عمارات بلد حساب میشود
اگر بلد بلد معتدل باشد یا کمتر از ان و اگر بلد متسع باشد از اخر محله
حساب میشود و بعضی گفته اند که ابتدای ان ابتدای سیر بعد از رفتن ا
و این قول در کمال قوة است ولکن احتیاط را نباید ترک نمود و ثابت میشود
مسافة شرعیه بپیمودن اگر باعث علم شود و بهر چیزی که مفید علم باشد
و همچنین بشیاع و شهرتی که مفید ظن باشد بنا بر اقوی و همچنین بشهادة
عدلین و ایا شرط است که مستند شهادة ایشان عد و علم ایشان اعتبار

و بیمودن باشد با اینکه شهادة ایشان مقبول است از هر راهی که علم بهم رسانیده
باشند تحقیق اینست که اگر شهادة علمی را مطلقا قبول کنیم شهادت ایشان
در اینجا نیز مقبول است و اگر نه اشکال است و اما شهادة یک عادل ثابت
نمیشود اگرچه ظن متاخم حاصل شود و همچنین شهادة زنها ثابت نمیشود
نه تنهائی و نه با شهادة مردان و همچنین ثابت نمیشود بمطلق مظنه اگرچه
قریب بعلم باشد و اگر در نزد حاکم شرع ثابت شود و حکم بان کند اقرب
اینست که حکمش نافذ است و جایز است هر مکلفی را در اینجا اعتماد بر شهادة
عدلین مثل هلال ماه رمضان اگرچه در نزد حاکم شرع اقامه شهادة
نشود و اگر تعارض کنند پس دو شاهد شهادة دهند بثبوت مسافت و دو
شاهد بنفی آن پس احوط جمع میانه قصر و اتمام است در محل شک و اگر
بینه و شیاع تعارض کنند اگر شیاع افاده علم کند مقدم است و الا
بینه مقدم است بنا بر اقوی و اگر شک کند در حد مسافت و متمکن نشود از ابتلای
که بانها ثابت میشود واجب است بر او اتمام و آیا واجبست بر او اعتبار و پیمودن
در صورة شک و امکان یا ممکن است اعتماد بر اصل تا معلوم شود اقرب
اینست که واجب نیست و در این حال اگر نماز را بقصر بجا آورد باید اعاده کند
بنا بر اقوی اگرچه بعد معلوم شود که بقدر مسافت بوده و اگر بلد را دو
راه باشد یکی بقدر مسافت و دیگری کمتر پس اگر راه دور را طی نماید قصر
مینماید خواه بجهة مجرد قصر کردن نماز و خوردن روزه باشد یا بجهة
عذری مثل خوف و ... بودن آن یا زیارت دوستی یا اخوان و اگر
راه نزدیک را طی نماید اگر آنقدر نیست که اصلا مسافت شرعیه حاصل نشود
مثل اینکه سه فرسخ باشد پس البته تمام میکند و همچنین اگر در آن منزل ده
روز اقامه کند اگرچه زیاد از چهار فرسخ باشد و اگر از راه بعید برگردد
در برگشتن نماز را قصر میکند و اگر راه نزدیک را برود و قصد ثانی این
باشد

براکه

باشد که از راه دور برگردد پس از جمیع نقل شده که باید تمام کند بدانکه اگر راهی
که کمتر از مسافت است فرقی نیست در اینکه بسیاری کمتر باشد یا قلیلی و شرط است
در قصر اینکه آن مسافت مقصود باشد یعنی قصد بپیماید پس اگر کمتر از مسافت را قصد
کند پس بعد کمتر از آن را قصد کند تا بحد مسافت یا زیاد تر از آن برسد نباید
قصر کند و همچنین تمام میکند هائم و حیرانیکه نمیداند بکجا میرود و مقصد
خاصی که بقدر مسافت باشد در نظر ندارد و همچنین کسیکه در کشتی یا سوار بر
حیوانی بخواب رفت و او را بقدر مسافت بردند و بخواب نیامد و کسیکه چیزی
گم شده یا گریخته یا قرضداری میرود اگر میداند که بقدر مسافت باید برود
و قصد از اول کرده باید قصر کند پس اشکال و اگر نمیداند این را بلکه احتمال میدهد
که بآن برخورد در مکانی اقل از مسافت و قصد مسافت را نکرده البته تمام
میکند و همچنین است حکم کسیکه باستقبال کسی میرود یا حاجت مشروع دیگری دارد
نظر کرده در راه رفتن خود و آیا در متحقق شدن قصد مسافت و حاصل شدن
این شرط است علم برسیدن مسافت یا با ظن عادی نیز قصد حاصل میشود
اقرب آخر است اما اگر علم داشته باشد بنرسیدن یا ظن عادی داشته
باشد بنرسیدن بآن قصد متحقق نمیشود بلکه در صورة شک نیز احتمال قوی
دارد متحقق نشدن قصد و بالجمله قصد مسافت و عدم آن امر وجدانی است
که هر عاقلی از او میفهمد اگر فرض کنیم که شک دارد در اینکه قصد حاصل
شده یا نه ظاهر وجوب اتمام است و شرط نیست در قصد اینکه باستقلال
باشد بلکه بتبعیت نیز حاصل میشود پس اشخاصی که بتبعیت قصد سفر میکنند
باید نماز را قصر کنند و یکی از آنها بنده ایست که با آقای خود سفر کند و دیگری
خادمیست که با مخدوم خود باشد و دیگری دوست و مصاحبیست که با دوست خود
باشد و او را ادیگر با پیروی میباشد و اسیریکه در دست کفار اسیر شده
و کسیرا که ظلما گرفته اند و از آن قبیل است زنی که با شوهر میباشد

و موقوفست متحقق شدن قصد سفر از جهة ایشان علم داشتن ایشان باینکه
متبوع ایشان حتم بسفر دارد و الا مرخص نیستند در قصر و اگر ایشان
قصد داشته باشند که هر وقت بتوانند برگردند و ترک متابعت کنند قصد
سفر نکرده اند بلی بعضی از علما گفته اند که اگر این قصد را دارد و علامات
و امارات رجوع و امکان رجوع محقق میباشد در این صورة قصد نکرده و
تمام میکند پس احتمال عتق و طلاق و قصد رجوع بعد از آن ضرر ندارد
اگر هنوز اثری از آن نباشد و بالجمله اشکالی نیست در اینکه هرگاه قصد
سفر از ایشان حاصل شد باید قصر کنند و تابع بودن مانع از قصد
نمیشود و همچنین است کسی را که بجبر بسفر میبرند و اگر قصد سفر از اینجماعت
حاصل نشود اقرب وجوب اتمام است و اگر تابع خلاص شود و اراده
رجوع کند اگر بحد مسافت شرعیه رسیده قصر میکند و کسی که قصد کند
مسافت را که چنان میداند که بقدر مسافت شرعیه نیست پس معلوم شود
که بحد مسافت میباشد اقرب وجوب قصر است بعد از معلوم شدن
و اما نمازیکه پیش از آن تمام کرده اعاده نمیکند و شرطست استمرار و
باقی بودن قصد مسافت پس اگر قصد مسافت را کرد و بعد از آن قصدش برگشت
اگر بحد مسافت رسیده پس برگشت از قصد سفر واجبست قصر و الا اتمام میکند
و همچنین اگر قبل از رسیدن بحد مسافت مردد شود در رفتن بسفر و برگشتن
از آن و اگر مسافریکه قصر میکند داخل شود در جائیکه بالفعل وطن اوست
و پیش از این شش ماه در آن توطن کرده واجبست بر او تمام کردن نماز و
گرفتن روزه اگرچه قصد اقامه ده روز نداشته باشد و اگر چه در ابتدای
سفر اراده وارد شدن این وطن را داشته باشد پس قبل از رسیدن
بان وطن اگر بقدر مسافت نیست باید تمام کند و همچنین بعد از آن اگر چه
مسافت پیش و بعد بقدر مسافت باشد پس شرطست در وجوب قصر که

سفر

سفر منقطع نشود باین وطن رسیدن و شرطست در سفریکه باعث قصر نماز
و روزه میشود شرعا جایز باشد و مراد بجواز سفر اینست که حرام نباشد
پس کراهت با وجوب و استحباب ضرر ندارد پس باید در سفرهای
واجب و مستحب و مکروه همه قصر کرد پس کسیکه سفرش معصیت است
باید تمام کند و از جمله کسانیکه سفر ایشان سفر معصیت است کسی است که تابع
ظالمی باشد اگر بنا بعنوان در جور و ظلم باشد اما اگر بجبر و اکراه یا بجهة
رفاقت باشد یا بجهة اینکه قصدش اینست که عمل حلالی کرده باشد یا بجهة
کند و متابعت در ظلم نیز بر دو قسم است یکی اینکه با اختیار میباشد و دیگری
اینکه بجهة تقیه و خوف از آن ظالم میباشد پس اگر از قسم دویم است اقوا
قصر و الا باید تمام کند پس بنابراین غالب لشکر سلاطین که تابع جورند باید
قصر نمایند در غالب اوقات و همچنانکه واجبست قصر بر کسیکه تابع ظالم است
بر وجه مباح همچنین واجبست قصر بر کسی که سلطان جائر او را میفرستد
بسوی بلدی یا میطلبد از بلدی بنحویکه رفتن او بر وجه مباح باشد در
حق او مثل اینکه بجهة امر مباحی او را فرستد یا اینکه بجهة تقیه و خوف باشد
رفتن او و همچنین کسیکه خود قصد کند رفتن بسوی سلطان بجهة امر
مباحی و همچنین عسکری که رخصت میکند که عزل خود کند اگر رجوع ایشان
بر وجه جایز باشد و همچنین واجبست قصر بر سلطان اگر سفر او حرام نباشد
مثل اینکه بضیافت مشروعی برود یا بجهة اینکه تنبیه نماید مملکتی را که مال ... باشد
بر وجه شرعی تنبیه که بر وجه شرعی میباشد و همچنین هر که تابع او است در
این سفر و کسیکه بسفر صید میرود بجهة لهو و تنزه و خوشی کردن همچنانکه غالب
صیدهای امرا و سلاطین و حکام چنین میباشد سفر او معصیت است
پس باید نماز را تمام کند و روزه را بگیرد مطلقا اگرچه بعد از سر روز باشد بنا
بر اظهر و اشهر و قول بوجوب قصر بعد از سر روز ضعیف است اما کسیکه

جهة فوت خود و عيال خود باعث اتمام نميشود بلكه واجبست ضرر دادن
سفر و بنده كه از آقا ذنى كريخته وزنى ناشزه واجبست بر ايشان تمام كردن
نماز و روزه را در سفر خود و همچنين راه زنى و قاطع الطريق و كسيكه بجهة
ضرر بر مؤمنين بوجه حرام سفر ميكند خواه سفر مالى باشد يا جانى يا
غير اينها و همچنين كسيكه تجارة ميكند در امور محرمه و بجهة آن سفر ميكند
مثل اينكه سفر ميكند بجهة خريدن شراب و همچنين كسيكه تجارة ميكند از همه
تناول ميكند كه مخوفست و مظنه تلف و هلاك دارد خواه خوف بر جان
باشد يا خوف بر مال بلكه تلف آن اجحاف باشد و فرقى نيست در ضرر بر نفس
كه از جهة سپهسالار باشد يا از جهة دزد و نحو آن و آنچه معتبر است در
اباحه سفر عدم ظن بضرر است پس كسيكه شك بضرر دارد در سفر نيز مباح است
بنا بر اقرب لكن جمع احوط است و كسيكه بر او جمعه و خوف بعد رفع كرده
بسفر رفتن بعد از آنكه بر او واجب شده باشد بايد تمام كند بنا بر اقرب و
لكن احتياط جمع است و كسيكه از طلب كار ديني كريخته باشد با اينكه قدرت
دارد بر اداء حق او و اداء واجبست بر او قصر بنا بر اظهر و لكن احوط جمع است
و بعضى كفته اند از براى تنبه محصيت است و نماز ناد دان بايد تمام كند
و اظهر اين است كه آن معصيت نيست و لكن احوط جمع است و اكر سفر
منافى باشد با واجبى و لازم داشته باشد ترك واجب را جماعتى كفته اند
كه آن سفر حرام است و بايد نماز را تمام كند و اين قول ضعيف است و اقرب
اينست كه نماز را بايد در آن قصر كند مكر آن مواضعى كه استثنا شده و لكن
احوط جمع است بلى اكر بآن سفر قصد كند فرار از واجب را ممكن است در
اين سفر حكم بوجوب [illegible] بر او از اين جهة و بالجمله اكر نفس سفر معصيت
باشد واجبست در او قصر خواه باعتبار نهى از آن سفر باشد يا بغير از
آن و اكر غايت و مقصود از آن سفر معصيت باشد نيز واجبست قصر خواه

آن

اين معصيت كبيره باشد يا صغيره خواه آن معصيت مستقل در قصد باشد يا
با امر مباحى باهم قصد شود و ظاهر اينست كه مجرد قصد غايت حرام كافى است
اكرچه علم بحصول آن نداشته باشد و ظاهر اينست كه اين قصد حاصل
ميشود اكر علم يا ظن بآن داشته يا اينكه شك داشته باشد و احتمال حصول
آن دهد باحتمال متساوي اما اكر علم بعدم حصول آن داشته باشد آن
قصد متحقق نميشود و با ظن بعدم حصول آن نيز شايد اقرب عدم حصول
قصد است و شرط نيست در سفر يكه قصر ميكند آنكه هيچ معصيت نكند در آن
پس اكر در بين سفر زنى كند مثلا اين موجب قصر نميشود و اكر قصد [illegible] ندارد
مقابر داشته باشد بايد قصر كند بنا بر اظهر و بدانكه مجرد بيرون آمدن از
خانه بقصد سفر نبايد قصر كند بلكه شرط است رسيدن بحد ترخص و آن
مكاني است كه ديوارهاي آن بلد كه از آن بيرون آمده پنهان كردد
و صداي اذان آن نيز شنيده نشود اكر ديوارها غودار باشد و صداي اذان
نيز برسد بايد تمام كند و اعتباري بمنارها و قلعها و قنادها و باغستانها
و مزارع نيست و اعتبارى بحصار بلد نيز نيست بلكه معتبر در وجوب قصر
همان است كه كفتيم و اقرب [illegible] كه معتبر در پنهان شدن ديوارها پنهان
شدن صورة آنهاست نه [illegible] سياهى آنهاست و بعضى باين اكتفا
كرده اند پس مراعات احتياط اولى است و فرقى ميان ديوارهاى خرابه
و معموره نيست و در شنيدن صداى اذان معتبر نيست تميز دادن فصول
و در اذان معتبر از آن معتدل ميباشد و همچنين در ديدن ديوارها
اعتبار بديدن چشمى است كه محل اعتدال ميباشد [illegible] ان و بعضى
كفته اند كه معتبر در ديوارها نيز ديوارهاى معتدل است و در آن
اشكالى است [illegible] و كسانى تقدير نمايند كه اكر صحيح بودند تا كجا صداى
اذان [illegible] و همچنين تقدير ميكنند كسيكه سفر

كند و اماكنى باشد و همچنين كسيكه مانعى عارض شود او را از ديدن و شنيدن
و تصريح كرده اند بعضى باينكه جائى كه ديوارى نه اند بايد كه تقدير كند ديوار
و مراد از مخفى شدن خانها مخفى شدن جميع خانهاى آن بلد ميباشد
و همچنين حد اذان نه اينكه خانها و اذانهاى نزديك بخانه اش بنا بر
اظهر و بلدى كه در مكان بسيار بلندى يا بسيار پستى واقع شده باشد
بايد تقدير و فرض آن در زمين مساوي عادى شود و ملاحظه خفاء
اذان و خانهاى آن كرد بنا بر اظهر و اشهر و از بعضى ظاهر ميشود كه در
بلد كه در زمين كودى واقع شده همين كه از نظر غايب شد بايد قصر
كرد اكرچه بر فرضى كه در زمين مساوى بود غايب نميشد و اين ضعيف
است و اكر بلد كوچك يا متوسط باشد تا اذان آخر آن و ديوارهاى آخر
آن شنيده و ديده ميشود نميتوان قصر كرد و اكر زياد از حد عادة بزرك
باشد جماعتى كفته اند كه معتبر مخفى شدن ديوارهاى آخر محله و اذان
آخر محله است و اظهر اينست كه آن نيز مثل بلد كوچك معتبر از آن و ديوار
جميع بلد است و شرط نيست در وجوب قصر در سفر خوف بلكه با امن
نيز بايد قصر كرد و بدانكه بعد از اجتماع شرايط سفر كه معتبر است در قصر
واجبست قصر در ركعت اخير نمازهاى چهار ركعتى نه اينكه بر آن
ان بطريق رخصت باشد پس اكر كسى كه اين حكم را ميداند عمدا اتمام كند
بايد نماز را اعاده كند يا قضا نمايد خواه در وقت كه اين زيادتى باعث فساد
نماز ميشود يا نه و همچنين حرام است بر او روزه ماه مبارك رمضان و
اكر عمدا روزه را بكيرد بايد قضا كند و اكر مسافر قصد كند ماندن ده
روز را در جائيكه وطن نكرده واجبست بر او تمام كردن نماز و با اقامه
كمتر از پنج روز جايز نيست تمام كردن و اما با اقامه پنج روز يا زياده
تا كمتر از ده روز خلاف است اظهر و اشهر وجوب قصر است و فرقى نيست

در وجوب

در وجوب تمام كردن با اقامه عشره ميان آنكه اقامه كند در بلدى يا قريه يا
صحرائى و ميان آنكه بعد از آن ده روز عازم سفر باشد يا نه و در جميع احكام
مذكوره نيز فرقى نيست ميان روزه و نماز و واجبست كه ده روز كامل باشد
پس اكر كمتر باشد اكرچه قليلى باشد قصر جايز نيست بالاتفاق و آيا كافيست
كامل بودن عرفى يا بمعنى كه بنحوى باشد كه در عرف كويند ده روز تمام است
حقيقه پس كم بودن بقدر يك ساعت و دو ساعت ضرر ندارد يا اينكه
شرط است كه كامل حقيقى باشد مقتضاى تحقيق احتمال اول است لكن
مراعات احتياط اولى است و آيا شرط است كه جميع روزها را در ده لكن
از طلوع فجر تا مغرب يا اينكه اكر نصف روز وارد شود و بعد از نصف
روز يازدهم بيرون رود كافيست مسئله محل خلافست و اقرب در نظر
فقير اينست كه كافيست حساب ميشود آن روز يازدهم بتبعيه آنچه از روز
اول كم بوده و شرط نيست در شبها اينكه ده شب تمام باشد پس اكر در نيت
داشته باشد كه ابتداي شب يازدهم بيرون رود ضرر ندارد در اقامه
و متحقق ميشود نية اقامه بعلم او بماندن در بلد ده روز و بظن عادى
بماندن پس اكر داخل شود بلدى را و مظنه اش اين باشد كه ده روز در آنجا
خواهد ماند و قصد اين بكند واجبست تمام كند و اكر علم يا ظن داشته باشد
بعدم امكان ماندن در ده روز نية اقامه متحقق نميشود و همچنين با شك
و آيا مجرد علم بماندن كافيست اكرچه قصد [illegible] داشته باشد يا نه اقرب
اينست كه كافى نيست لكن امر سهل است زيرا كه فرقى ندارد [illegible] اكر
قصد كند مسافت شرعيه را و لكن قصد كند كه در بين آن ده روز بماند
پس در موضع اقامه تمام ميكند و همچنين قبل از آن نيز اكر بقدر مسافت
شرعيه نباشد و همچنين بعد از آن نيز اكر بقدر مسافت شرعيه نباشد اكرچه
ماقبل و مابعد باهم بقدر مسافت باشد پس شرط است در وجوب قصر

اینکه سفر منقطع نشود بنیت اقامه در اثنای آن و اگر قبل از آن موضع
اقامه و بعد از آن هر یک بقدر مسافت باشد قصر میکند در قبل و بعد
و اگر نیت سفر کرد و اقامه را در نظر داشت پس نماز را بقصر ادا کرده بعد
از آن نیت اقامه کرد بنحوی که قاطع سفر باشد اقرب عدم وجوب اعاده
آن نماز است نه در وقت و نه در خارج وقت و ظاهر اینست که هر جائی
که قصد سفر کرد و بآن جهة نماز را قصر کرد پس آن سفر متحقق نشود
نباید آنچه را کرده از نمازهای مقصوره اعاده کند نه در وقت و نه در
خارج وقت و اگر داخل شود در نماز بنیت قصر پس قصد اقامه کند باید
تمام کند اگر مسافری که متردد بوده باشد در بلدی یا غیر آن واجب است
او قصر کردن نماز اگرچه زیاد از ده روز باشد تا بیست و نه روز و اگر سی
روز گذشت بعد از سی روز واجبست تمام کند اگرچه یک نماز باشد و اگر
چه باقی بر سفر بوده باشد و اما در روز سیام اشکال است و مقتضای
تحقیق انست که اگر در غیر روز اول ماه وارد آن بلد شده پس روز سیام را
قصر میکند و همچنین اگر روز اول ماه وارد شود و ماه سی روز تمام باشد
و اگر در روز اول ماه وارد شود و ماه بیست و نه روز باشد در روز سیام
که روز اول ماه دویم است مشکل است و در آن خلافست بعضی گذشتن یک
ماه را کافی میدانند و بعضی سی روز را معتبر میدانند و این خالی از
قوة نیست پس روز سیام را در اینجا نیز باید قصر کند لکن مسئله در غایة
اشکال است و احتیاط را با امکان از دست نباید داد بجمع کردن میان
قصر و اتمام و الا احوط قصر است و کسیکه جزم دارد بماندن قصر میکند
در صورتیکه روزه را افطار میتواند در صورت مذکوره باید روزه را
افطار کند و بعد از آن باید روزه را بگیرد اگرچه یکروز باشد و همچنین باید
ترک کند نوافلی را که در سفر باید ترک نماید و اگر نیت اقامه ده روز

کرد

کرد پس رجوع کرد از اقامه باید قصر کند مگر آنکه یک نماز را اتمام نماید پس
باید تمام کند مادامیکه در آن بلد میباشد و اگر نیت اقامه کرد و واجب
شد بر او اتمام لکن اتمام نکرد عمدا یا سهوا تا وقت بیرون رفت پس
از نیت اقامه برگشت آیا در این حال واجب است بر او اتمام یا قصر در آن
خلافست و مسئله در غایت اشکال است لکن قول اول که وجوب اتمام است
اقوی است لکن ترک نباید کرد احتیاط را بجمع کردن میان قصر و
اتمام یا تجدید قصد اقامه و اما ترک نماز تمام بجهة عذری باشد که
نماز را ساقط نماید مثل حیض یا جنون واجبست بر او قصر و ... حکم
باتمام با رجوع از قصد اقامه موقوفست که نماز واجبی را تمام کرده
باشد بعد از نیت اقامه پس نافله کردن موجب تمام کردن نمیشود اگرچه
نافله باشد که در سفر ساقط میباشد و اگر نیت اقامه را کرد و نماز را اتمام
کرد از جهة آنکه مخیر بود میان قصر و اتمام بجهة شرافت بقعه چنانچه
در حایر مقدس میباشد مثلا نه از جهة آنکه قصد اقامه کرده بلکه از
آن معنی غافل بوده آیا این کافی است در وجوب اتمام بعد از آن اگر
از قصد برگردد در آن خلافست و مسئله محل اشکال است لکن کافی
بودن اقوی است و اگر تمام کند بجهة شرافت بقعه پس نیة اقامه کند و رجوع
کند آیا این کافیست در وجوب اتمام بعد از آن اشکال است و عدم کفایت
شاید اقوی باشد و شرط نیست در رجوع بقصر بعد از رجوع از اقامه
اینکه باقی سفر بقدر مسافة شرعیه باشد و اگر بعد از زوال سفر کند و حال
آنکه نوافل را نکرده با آنکه ممکن بود کردن آنها مستحب است که آنها را قضا کند
در سفر یا حضر و مراد بقضا بجا آوردن آنهاست یا در وقت یا در خارج
وقت پس اگر وقت باقی باشد آنها را ادا میکند و الا قضا میکند یا بالجمله اقوی
استحباب بجا آوردن این نوافل است در سفر اگرچه نماز ظهر و عصر را قصر نماید

پس اتمام مستثناست از سقوط نافله در سفر و بنا بر سقوط و نیة ... در حضر
حکمش مثل نافله ظهر و عصر است بنا بر اقرب و مستحبست مسافر را که بعد از
هر فریضه که قصر کرده سی مرتبه بگوید سبحان الله والحمد لله و لا اله الا الله
والله اکبر و واجب نیست و جماعتی گفته اند که بجای آنچه ... که از آن نماز
کم شد بلکه بعد از فریضه که قصر شده نیز مستحب و بعضی گفته اند که در روایتی
وارد شده که مستحب بعد از هر فریضه پس آن تعقیبات میباشد پس اتیان
در اینجا موکد میباشد و با تداخل میتوان کرد آنچه را از برای کمی فریضه
تلافی میکنند و آنچه بجهة تعقیب باید بخوانند بعضی گفته اند بلی و این
مشکل است و اولی تکرار است مقصد سیم بدانکه از فرایض عظیمه و واجبات مؤکده
الهی دادن زکوة است و این حقی است بجهة فقرا که پروردگار حکیم در اموال
اغنیا قرار داده که ایشان را از ذل و خیانت بخل و حب دنیا پاک نماید
و در کافی از حضرت صادق ع روایت کرده که حقتعالی واجب نفرموده بر این
امت چیزی را که شدیدتر از زکوة بوده باشد و بجهة آن هلاک میشوند عامه
خلق از این امت و در حدیث دیگر از آنحضرت روایت شده که کسیکه قیراطی از
زکوة را منع نماید خواهد بدین یهودی بمیرد و خواهد بدین نصرانی یعنی به
یکی از این دو دین از دنیا میرود و در حدیث دیگر از آنحضرت روایت شده
که دو خون است که حلال است ریختن آن در اسلام از جانب خدا که کسی حکم
بآن نمیکند تا قائم ما قیام نماید که او حکم خواهد فرمود بآن و بینه بر آن نمیخواهد
یکی کسیکه زنا بکند بزنای محصنه که او را رجم خواهد نمود و دیگر کسیکه منع
زکوة نماید که گردن او را میزند و در حدیث دیگر از حضرت باقر ع روایت
شده که روزی حضرت رسول ص در مسجد بودند که فرمودند برخیز ای فلان
برخیز ای فلان تا پنج نفر را بیرون کردند و فرمودند بیرون روید از مسجد
و نماز در آن مکنید زیرا که شما زکوة نمیدهید و بالجمله آیات و احادیث که مقصد
زکوة

بر مذمت

بر مذمت ترک زکوة وارد شده بسیار است و تاکید در آن بحدی است حتی آنکه
از اخبار بسیار بر می آید که شرط قبول نماز دادن زکوة است و بجهة ترک
آن برکتهای زمین برداشته میشود و اموال تلف میشود چنانچه وارد
شده که مالی در دریا و صحرا تلف نمیشود مگر بندادن زکوة و وارد شده
که هیچ حقی از حقوق الهی را منع نمیکنند مگر اینکه مثل آن را در باطل صرف
مینمایند و اگر در حقیقت تامل نمائی وبال مانعین زکوة از اندازه [illegible]
داران عظیم تر میباشد زیرا که ایشان شخصی نیست در قیامت مگر کسیکه مال
او را اگر فقرا شود اما مانع زکوة را از فقراء عالم که خدا احسان ایشان را
[illegible] که چنین امر خطیری
باید که چنین در آن مشاهده نمایند که گویا پروردگار عالم واجب نفرموده نیست
این مگر از بی تدینی و حب دنیای دنیه عذر نیست که مال تلف شده و اگر
بماند وارث او میخورد و او باید جواب فردا که با شکمهای گرسنه سر برهنه اند
بدهد و نظر بانکه آن از عبادات است و از احکام ... که بدون
مراعات آن دادنش مثل ندادن است باید احکام آنرا یاد بگیرد و انشاء الله
بجملی از احکام آن میشود در چند فصل فصل اول شبهه نیست در وجوب
زکوة در طلا و نقره و شرط است در وجوب زکوة بر طلا و نقره چند
امر اول نصاب چنانچه خواهد آمد دویم گذشتن سال سیم سکه دار بودن
یعنی معامله و بدون اینها زکوة واجب نمیشود پس زکوة نیست در شمش
و شمش طلا و نقره و در طلا و نقره که بجهة حلی نمیشود ساخته خواه
زینت حلال باشد یا حرام و اگر طلا یا نقره سکه دار داشته باشد و
سال بر آن بگذرد و زکوة تعلق گیرد پس آنرا آب نماید و شمش کند آیا این
باعث سقوط زکوة نمیشود پس اشکال و اگر در اثناء سال چنین کند و
مقصودش فرار از زکوة باشد پس زکوة بر او نیست بی اشکال و همچنین اگر

تلف کند الا در اثناء سال بغیر فروختن و بخشیدن و بخوران بدون قصد فرار
از زکوة و عوض ان از جنس خود نباشد و اما اگر بفروختن و آب کردن
ان و تلف کردن ان بجهة فرار از زکوة باشد یا انکه بدهد و عوض ان
جنس خودش بگیرد و سقوط زکوة در اینجا لخلاف اظهر و اشهر عدم
وجوبست و مراعات احتیاط اولی است و اگر قرض بگیرد چیزی را که واجب
میشود در ان زکوة و شرایط زکوة در نزد او جمع شود واجبست بر او
زکوة و بر قرض دهنده واجب نیست اگر قرض گیرنده بر قرض دهنده شرط
نکند دادن زکوة را بر او و اگر شرط کند این را مشهور علما واجب نمیدانند
وفاء او و بعضی واجب میدانند و بعضی تفصیل داده اند و مسئله محل اشکال
است و قول مشهور خالی از قوة نیست و مراعات احتیاط اولی است و
بنابر این قول اما شرطیکه در ضمن عقد قرض کرده باطلست و بنا بر
عقد نیز فاسد است در ان اشکال است بعضی تصریح بفساد عقد نیز
کرده اند و اگر قرض دهنده باذن قرض گیرنده زکوة را بدهد تبرعا
پس ظاهرا خلافی نیست در جواز ان و سقوط ان از قرض گیرنده
و اما اگر اذن ندهد مقترض بغیر زکوة دادن او ظاهر کلام بعضی اینست
که در این حال تبرع جایز نیست و واجب نیست زکوة در مال غایب اگر
صاحب ان یا وکیل او را ممکن نباشد اخراج زکوة تنبیه بدانکه سایر
اجناس زکوة را و نصاب انها و کثیری از احکام انها را جناب استاد
دام ظله العالی نوشته اند پس لابد میباشد مقلدین ایشان از انچه سابقا
ذکر شد در این رساله در احکام انها عمل نمایند از رجوع باحتیاط
یا بقول مشهور و غیر ذلك بان ترتیبی که مذکور شد و عمده در باب
عبادات مالیه معرفت مستحق است زیرا که چه بسیار است که حقوق
مالیه را مردم ادا میکنند و لکن از انجا که باهل ان نداده اند گویا

نداده اند

نداده اند و یا بمشغول الذمه فقرا میباشند و نظر باینکه مردم فقیر را [illegible]
و عاجز و لابد کردن میشناسند و در شرع چنین نیست پس بیان میشود
کسانیکه مستحق زکوة و سایر صدقات میباشند فصل دویم در بیان کسیکه
مستحق زکوة است بدانکه اشکالی نیست در اینکه از جمله اصناف مستحقین زکوة
فقرا و مساکینند و فقر و مسکنت باعث استحقاق زکوة میباشد و غنی
مانع است و در غنائی که باعث منع زکوة میشود خلافست اظهر
انست که اگر قدرة بر معونه یکسال خود و عیال لازم داشته باشد غنی میباشد
و مستحق زکوة نیست پس فقیر انست که قدرت بر این نداشته باشد و کسیکه
قدرت داشته باشد بر کسب بقدر انچه که معونه او و عیال او در یکسال
بوده باشد زکوة بر او حلال نیست خواه بصنعتی باشد یا بغیر ان و اگر
کسب او از این قاصر باشد زکوة بر او حلال است و معتبر کسبی است که لایق
بحال ان شخص بوده باشد بحسب عادة از حیثیت جلالت و بزرگی و پستی
ان شخص پس صاحبان رفعت را تکلیف نمیکنند به هیزم فروشی و کناسی و
عمل زراعة و تصریح کرده اند که اگر کسب او مانع از تحصیل علم بوده باشد
جایز است او را مشغول شدن بتحصیل علم و گرفتن زکوة و در این کلیه اشکال
است بلکه مقتضای تحقیق انست که اگر علم که میخواهد تحصیل نماید مثل علم باصول
دین و بیادی از مسایل فروع دینی است که بر او واجبست تحصیل ان
فورا اگر اشتغال بتحصیل ان مانع از تحصیل مؤنه نباشد پس جایز است
او را اخذ زکوة بلکه هر واجب فوری که اشتغال بان مانع از تحصیل
مؤنه است میتواند مشغول شود بان و اخذ زکوة نماید و بالجمله هر واجبی
که اشتغال بان مانع از تحصیل مؤنه باشد و عدم اشتغال بان باعث فوت
ان واجب شود جایز است در حین اشتغال بان اخذ زکوة خواه ان
واجب عینی باشد یا کفائی و تخییری خواه بالاصاله واجب باشد یا می

باب المقدمه و اما اگر علمی که منع میکند مشغول شدن بان از تحصیل مؤنه
واجب موسع باشد بنحویکه ممکن باشد او را تحصیل مؤنه قبل از تحصیل علم
و بتواند جمع نماید میان تحصیل مؤنه و تحصیل علم پس هرگاه تحصیل علم را
مقدم دارد بر تحصیل مؤنه زمان تحصیل علم در استحقاق زکوة در اینجا
اشکال است و حکم باستحقاق شاید اظهر باشد بلکه ممکن است قول بجواز
دادن زکوة بکسیکه طلب کند علمی از علوم دینیه را خواه بر جهة وجوب
باشد تحصیل او یا استحباب بلکه بسا هست ادعا میشود جواز دادن ان هم
بکسیکه مشغول بطاعة الهی بوده باشد بنحویکه در حال اشتغال بان قدرة
بر تحصیل مؤنه نداشته باشد خواه اشتغال او بان طاعة بر جهة وجوب
باشد یا ندب خواه ان طاعة علم باشد یا نه لکن احوط است که کسیکه قادر
بر کسب میباشد ترک نماید اخذ زکوة را اگر چه ظاهر اینست که جایز است
اخذ زکوة با اشتغال بطاعة الهی خصوصا هرگاه مشغول بتحصیل علم بوده
باشد بنحویکه امید حصول مقصد از او بوده باشد و اگر صاحب کسب
کسی را بیابد که او را کار فرماید زکوة بر او حلال است و اگر در غیر بلدیکه
در ان هست نتواند تحصیل مؤنه نماید شرعا در ان بلد پس اگر بنحوی است که نتواند
سفر نماید بسوی ان بلد یا اینکه در سفر کردن بسوی ان بلد ضرر عظیمی است
که عادة متحمل ان نمیتوان شد پس در این بلد میتواند اخذ زکوة نماید
بی اشکال و اما اگر بتواند سفر کند بسوی ان بلد یکه در ان تحصیل مؤنه
میتواند نمود بدون ضرر بعضی خواهشهای نفس ترک کند سفر را پس در
استحقاق او در اینحال اشکال است و منع از زکوة شاید اقرب باشد
این در صورتیست که علم دارد بقدرة خود در ان بلد اما اگر شك داشته
باشد در قدرة خود در منع او از زکوة اشکال است و قول باستحقاق
اگر شك در قدرة بعد از علم بعدم قدرة باشد در عدم استحقاق اگر

شك

شك بعد از علم بقدرة باشد وجیه است و تحقیق است کلام اگر شك در قدرة
در بلد یکه در انست بهم رسد و اما ظن ثبوت قدرة در این بلد یا غیر ان
مقتضای قاعده اینست که حکم ان نیز مثل حکم شك است و بالجمله احوط
منع زکوة است از کسی که علم ندارد بعدم قدرة بر مؤنه اگر چه تفصیلی که
مذکور شد خالی از وجه نیست اینها در وقتی است که ان بلدیکه احتمال میدهد
قدرة خود را بر کسب معین باشد اما اگر معین نباشد مثل اینکه شك دارد در
قدرة خود بر کسب در بلدی از بلاد پس منع او از زکوة در اینحال مشکل است
بلکه ظاهر عدم منع است در بعضی از صور که ان مثال مذکور و نحو ان است
و تحقیق انست که اگر علم ندارد باینکه میتواند تحصیل مؤنه نماید لا ابدا است از
مراعات انچه ذکر کردیم مگر اینکه سفر کردن مستلزم ضرر باشد پس در اینحال
اگر در ان بلدیکه هست فقیر باشد منع نمیکنند او را از زکوة و کسیکه صاحب
خانه است جایز است دادن زکوة باو و احتیاج او بکنیز کافیست و عدم منع
اگر چه غیر ان خانه از برای او ممکن شود بتبدیل بالاجاره و اگر حاجت او رفع
شود بخانه که قیمت ان کمتر از ان خانه خودش باشد تکلیف نمیکنند او را بفروختن
ان خانه و خریدن پستتر از ان و اگر خانه که دارد در بسیار بیرون رود از حد شأن
حال او و الا اشکال است و مراعات احتیاط اولی است و اگر خانه که
زیاد از حاجتش باشد بنحویکه قیمت ان زیاده بقدر مؤنه او و عیال او
باشد و ممکن باشد او را فروختن ان زیادتی بتنهائی پس در استحقاق او زکوة
اشکال است و اقوی منع است و شرط نیست در تحقق فقر و مسکنت بودن و
عفیف بودن از سؤال و کسی که او را ملکی بوده باشد اگر نمای ان کافی نیست
بجهة مؤنه سال او پس غنی است و از جهة فقر اخذ زکوة نمیتواند نمود
و اگر نماء اصل ان عین نماء ان و نماء اصل با نماء ان بقدر مؤنه باشد پس فقیر است
یا استحقاق زکوة از جهة فقر دارد و اگر او را دینی باشد که در عوض ان

رسیده باشد یا چیزی بر او واجب شده باشد مثل نذر یا غیر آن یا بکفاره که او را
نباشد چیزی که ادا نماید آن دین را یا آن واجب را مستحق زکوة میباشد اگر چه
سایر ما یحتاج را داشته باشد و فرقی نیست در دینی که وعدهٔ آن حلول کرده
میان آنکه صاحبش مطالبه نماید در حال یا آنکه راضی باشد بتاخیر آن تا مدتی
بعیدی و اما اگر دینی داشته باشد که موعد آن زیاد از یک سال است و نبوده
باشد او را چیزی که بتواند آن ادا نماید ولکن مخارج سال خود را قطع نظر از
آن دین داشته اقرب اینست که مستحق زکوة نمیباشد و بنا بآنکه مرجع در مؤنه
عرف میباشد و آنرا ضابطی و تحدیدی شرعا نمیباشد و علما را نیز در باب
زکوة تحدیدی نیست و جماعتی از علما در باب خمس منافع تجارات بعد
از وضع مؤنه ذکر کرده اند که از مؤنه میباشد آنچه لایق بحال او میباشد
از هدیه که بجهة دوستان خود یا غیر میفرستد و صله که بخویشان خود
مینماید و آنچه را صرف در ضیافت مهمان میکند یا صرف در راه حج
یا زیارات و سایر سفرهای عبادة مینماید یا صرف در دیه که محتاج بآن است
مینماید یا بقیمهٔ کنیزی که بجهة خدمت یا بشرعی خواسته بودن مجهز یا
باشد ... بآن حیوان سواری که بآن محتاج است مجهز یا باداء قرض
و حقوق واجبه صرف نماید یا آنکه ظالم قهرا از او میگیرد یا خود بجهة مصلحة
باو میدهد و آنچه علما در این باب ذکر کرده اند معمول است و بنا بر این
معتمد اینست که کسی که مؤنه برای امور مذکوره یا بعضی از آنها ندارد
نه بالفعل و نه بالقوه مستحق زکوة میباشد و زکوة را جایز است که باولاد
مؤمنین که شیعه اثنا عشریه میباشند بدهند خواه آن طفل شیرخوار باشد
یا نه خواه پسر باشد یا دختر خواه پدرش مرده باشد یا زنده خواه پدرش
فاسق باشد یا عادل و نمیتوان زکوة را باولاد کفار یا مخالفین یا از فرق
شیعه غیر اثنی عشریه داد خواه مادر ایشان مؤمنه باشد یا نه و اگر ولد

از کفار یا مخالفین باشد اما پدر از مؤمنین زکوة باو میتوان داد و اگر جد
کفار باشد و پدر از مؤمنین اشکالی در جواز دادن زکوة نیست با طفل او و اما
اگر جد از مؤمنین باشد و پدر از غیر مؤمنین در جواز دادن زکوة اشکال است
احوط اجتناب است و اگر مرتد را اولادی حاصل شود بعد از ارتداد جایز نیست
دادن زکوة باو اما طفلی که قبل از ارتداد از او حاصل شده در حال
ایمان در آن اشکال است مقتضای قاعده جواز است و اگر طفل مستحق
غیر ممیز باشد اگر ولیی از برای او هست مثل پدر یا جد یا وصی ایشان زکوة
بولی میدهند و ایشان بنیابة طفل قبول میکنند و اگر هیچ ولیی حتی حاکم
شرع بجهة او نیست پس جماعتی تصریح کرده اند که آن را میدهند بکسی که متوجه
امور آن طفل میباشد و اهتمام در امر او میکند مثل مادر او و نحو او و
ظاهر ایشان وجوب آنچه مذکور شد میباشد و شرط است که او از اهل
امانت و وثوق باشد بنا بر احوط بلکه اشتراط آن خالی از قوة نیست و اما عدالت
پس شرط نیست و اگر طفل ممیز باشد و ولیی از برای او باشد پس شکی نیست در جواز
دادن زکوة بولی او که صرف نماید بجهة او پس او قبول میکند از برای او
و آیا جایز است که بخود آن طفل ممیز بدهند هر گاه او صرف کند در چیزی که جایز
است و ولی را صرف کردن در آن خلافست و اگر طفل ممیز ولیی نداشته باشد
میتوان داد بکسی که متوجه امور او هست چنانچه ظاهر کلام جمعی است
و آیا در اینحال میتوان بخود طفل داد یا نه کسانیکه با وجود ولی تجویز کرده اند
در اینحال نیز تجویز کرده اند و اما کسی که در آنجا منع کرده ندیدیم که در اینجا
تجویز کند و بالجمله طفل ممیز و غیر آن اگر ولی دارند زکوة را بولی میدهند
و اگر نه بکسی که متوجه امور او است اگر اعتماد باو باشد و اما بخود طفل ممیز هم
و اگر ولی بجهة او نیست میتوان داد بنا بر اینکه صرف نماید در امور او
اگر چه اولی آن است که بکسی باشد که متوجه امر او میشود مثل مادر بنا بر اقرب جایز است

دادن زکوة بولی مجنون بجهة او و میتوان داد زکوة را بسفیه اگر چه شرعا
ممنوع باشد از تصرف در مال خود و فرقی نیست میان زکوة فطره و غیر آن
در جمیع آنچه گفتیم و از جمله اصناف مستحقین زکوة ابن السبیل است و شکی
نیست در آنکه مسافر غریبی که عبور کند بغیر بلد خودش و از بلد خودش
منقطع شده باشد و رجوع ببلد خودش او را ممکن نباشد یا احتیاج
در این بلد از ابن السبیل و مستحق زکوة است و جماعتی مهمان را از ابن السبیل
شمرده اند پس اگر مراد از مهمان کسی است که دارا خل حد تعریف که مذکور
شد باشد پس شکی نیست در آن و اگر مراد هر مهمانیست اگر چه غیر مسافر و
غریب و غیر محتاج در غیر بلد خود باشد بی اشکالی در ضعف آن قول
نیست و بعضی گفته اند که کسی که انشاء سفر میکند و ارادهٔ آن کرده اگر چه
در بلد خودش باشد از ابن السبیل است پس بنا بر این مسافر بودن شرط نیست
در ابن السبیل ولکن معتمد در نظر اینست که مسافر بودن شرط است در
ابن السبیل بودن و شرط است در سفر ابن السبیل که سفر معصیة نباشد و
الا سهم ابن السبیل را باو نمیتوان داد ولکن شرط نیست که سفر سفر طاعت باشد
بنا بر اقوی و آیا باید علم حاصل شود بمباح بودن سفر او یا بینه بر آن
اقامه شود یا کافیست در حکم باباحه سفر مجرد ادعای او و حمل فعل
مسلم بر صحت در آن اشکال است و اقرب ثانی است مگر با ظن بمعصیة بودن
سفر او پس مراعات احتیاط اولی است و اگر مسافر قصد اقامه عشره نماید
از ابن السبیل بودن بیرون نمیرود بنا بر اقرب بلکه اگر در حال اقامه قصد
سفر نیز نداشته باشد مادامیکه مسافر میگویند او را زکوة باو میتوان
داد و بالجمله معتبر صدق اسم سفر است پس هر کس را که مسافر میگویند حقیقة
زکوة را باو میتوان داد خواه سفر شرعی باعث قصر شود یا نباشد یا نه
بعید باشد یا نه و خواه قصد او از سفر اخراج کردن باشد یا نه و اگر حقیقة

صادق نباشد بر او اسم مسافر مستحق نیست و اگر شک در صدق باشد احتیاط
دادن زکوة احوط بلکه اجود است و فقر شرط نیست در ابن السبیل
بلکه میتوان باو داد اگر چه در وطن خود غنی باشد بلی شرط است عجز
او از تصرف در اموال خود بفروختن و نحو آن و احوط بلکه اقرب اشتراط
عجز از قرض کردن نیز میباشد و اگر ابن السبیل فقیر باشد از سهم فقرا
باو میتوان داد اگر چه عاجز از قرض و تصرف در اموال خود نباشد
و شرط نیست در ابن السبیل که مالک چیزی نباشد بلکه کافیست احتیاج
او بمؤنه سفر خواه غنی باشد خواه فقیر و اگر عاجز نباشد از تصرف در
اموال خود بفروختن و نحو آن لکن در آن مشقه مثل ذلت و حرج عظیم
باشد مثل اینست که عاجز باشد از آن بنا بر اقرب و جایز است دادن آنچه را
محتاج است ابن السبیل بآن مثل خوراک و حیوان و نفقه و صدقه که در
بلد غربت بآن محتاج است و غیر اینها خواه ارادهٔ برگشتن بسوی اهل خود
داشته باشد یا نه و کمتر از حاجتش نیز میتوان باو داد بنا بر اقرب و بعضی
منع کرده اند از آن و آن ضعیف است و آیا زیاد از حاجة او باو میتوان
داد یا نه از بعضی از علما ظاهر میشود جواز آن و تصریح کرده اند که
اگر زیاد آید آنچه را باو داده اند از کفایة حاجت بعد از اتمام سفر باید آن را
بر گرداند و ازاو پس میگیرند و تحقیق اینست که اگر ابن السبیل محتاج و
فقیر نباشد مگر مسبیلی که زکوة باو داده اند پس جایز نیست زیاد از قدر
حاجة باو دادن و اگر زیاد داده باشند باید رد کند و باید پس گرفت
بنا بر اقوی و مراد بکفایة آن قدریست که لایق بحال او و وضع او باشد
اگر چه بکمتر از آن با مشقت و حرج تواند سفر نمود بنا بر اقرب و مرجع
در معرفة کفایة عرف و عادة است و واجبست مبادرة کردن بسوی
وطن خود هر گاه مقصودش از سفر بر آمد و بالجمله واجبست بر ابن السبیل

معروض که زکوة را نگیرد مگر بعد سفر ورود از جمیع جهات نه آنکه زکوة را
بگیرد و ده روز در اینجا و پنج روز در آنجا مشغول بگذرانند باشد و شرط
است که بنابر احتیاط را بعمل آورد و اگر فقیر باشد مطلقا حتی در بلد خود
وجوب مبادرة برجوع بسوی وطن و نگرفتن زیاده از حاجت در سفر
معلوم نیست بلکه اقرب خلاف است و آنچه را ابن السبیل میگیرد اگر صرف
کند در غیر موقع آن نباید برد اند بنابر اقرب و شرط نیست در ابن السبیل
مرد بودن و اگر ابن السبیل فقیر باشد حتی در بلد خود از سهم فقرا باو
میتوان داد بنابر اقرب و اگر ابن السبیل ادعای حاجت کند قبول میشود
قول او بدون قسم و بینه بنابر اجود و تصریح کرده اند بقبول قول او
اگر مالی داشته باشد و ادعا نماید تلف شدن آن را یکی دیگر از مصارف
زکوة فی سبیل الله است و از اسمی است از زکوة و در تفسیر آن خلاف است
و اشهر و اظهر آنست که آن عبارتست از هر چیزیکه بآن تقرب بخدا توان
جست و وجوه بر و خیرات و بعضی از آن مختص بمجاهدین و کسانیکه در
دیده بانی و دفع کفار در سرحدها میباشند و کسانیکه مشغولند
بتعلیم امور دین بجهة مردم میدانند و محتمل قول اول است پس از
امور خیریه که جایز است صرف زکوة در آن میباشد کفن کردن مردگان
اگر از مومنین باشند آن مردگان و ادا کردن قرض از میت مومن
و حج مومن و حج کردن و اعانت حجاج نمودن اگر از مومنین باشند
و بناء مساجد و تعمیر آنها و ساختن و عمارت جسرها و اصلاح پلها
و تعمیر راه و اعانة زوار و اعانه محتاجین و بعضی تو سعه بر نهرها
نیز ذکر کرده اند و از آن جمله است اصلاح میانه قبائل و اشخاص و بپا داشتن
نظام علم و دین و تعمیر بناهای مشرفه همچنانکه بعضی ذکر کرده اند و عمارت
سقاخانها چنانچه بعضی گفته اند و از آن جمله است جهاد و اعانت مجاهدین

ولکن

ولکن در این زمان ساقط است و بجای آن میباشد دفاع که شرعا واجب شده
باشد و منحصر نیست وجوه بر در این امور بلکه آن بیان است و شرط
نیست که آن بالذات راجح باشد شرعا بلکه کافیست رجحان اگر چه
بالعرض باشد و آیا شرط است در کسیکه صرف میشود باو این سهم از زکوة
اینکه فقیر باشد پس اعانت نمیشود مگر زوار فقیر و حاج فقیر و ادا
نمیتوان کرد مگر دین میت یا حج فقیر و کفن نمیتوان کرد مگر میت
فقیر را یا شرط نیست فقر حتی اینکه اگر تقرب بخدا میتوان جست باعانه
زوار و حاج غیر محتاج و ادای دین و کفن غیر فقیر پس فقر شرط نیست
و الا شرط است و آنچه از کلام معظم علماء مستفاد میشود اینست که فقر
شرط نیست پس باکی نیست که بآن قائل شویم لکن احوط مراعات فقر است
و کسی که صرف میشود باو این سهم شرط نیست در او عدالت و بالجمله همینکه
که محقق شد که این شیء از اموری است که تقرب بخدا جسته میشود جایز
است صرف این سهم در آن و اگر این معنی محقق نشود جایز نیست و
اگر ممکن نباشد صرف کردن عین زکوة در فی سبیل الله جایز است او را
فروختن یا صلح کردن بجنس دیگر که بتوان از آن صرف نمود بنابر اقرب
بلکه جایز است با ممکن از صرف کردن عین آن نیز و اگر وجوه خیر متعدد
باشد مخیر است در صرف در جمیع و صرف در بعضی هر یک از افراد را
که خواهد و از بعضی ظاهر میشود اولویة صرف در حق محتاجین

فصل
سیم در بیان احکام زکوة است یا انکه شبهه و خلافی نیست در اینکه
زکوة موقوفست بر نیة خواه زکوة فطره باشد خواه غیر آن و شرط است
در نیة قصد قربة و اما نیة وجوب در واجب و استحباب در مستحب اگر
تعیین آن موقوف بآن نیة نباشد شرط نیست بنابر اقوی لکن احوط است
و همچنین شرط نیست قصد کردن اینکه این از زکوة مال است یا زکوة فطره

اگر تعیین موقوف بر این نباشد بنابر اقوی و اگر تعیین موقوف باشد بر نیة وجوب
یا استحباب پس واجب میشود آن نیة و همچنین در تعیین فطره یا زکوة مال
اگر تعیین زکوة موقوف باشد بر آن واجب میباشد و شرط نیست نیة اما
و تلفظ بنیة و نیز اگر جنسی که زکوة بر او واجب شده مزود نیست پس
لازم نیست که نیة کند که این از زکوة کدام است یا جو و همچنین در غیر آنها
و تصریح کرده اند بعضی که مقتضای کلام کسانیکه تعیین جنس را لازم ندانسته
اینست که فرقی نیست میان اینکه اجناس متعدده در نزد او زکوة بر آنها
شده باشد و میان اینکه آن زکوة نوع آن متحد باشد مثل اینکه چهل گوسفند
داشته باشد و پنج شتر که در هر دو نصاب یک گوسفند میباشد یا مختلف
مثل اینکه نصابی از طلا مثلا داشته باشد و نصاب دیگر از گوسفند پس
هرگاه اخراج از آنچه بر ذمه او است صحیح است و اگر مالک زکوة را بفقیر بدهد
او باید نیة کند و اما اگر وکیل کند دیگری را در دادن زکوة پس اگر خود در
وقت دادن بوکیل نیة کند و وکیل نیز در وقت دادن بفقیر نیة کند صحیح است
و اما اگر خود در وقت دادن بوکیل نیة کند و وکیل نیة نکند مثل اینکه بقصد
زکوة ندانسته صحیح بدهد بوکیل و بگوید که این مال را بفلان بده زکوة و بوکیل
نگوید که از چه بابت پس در صحت آن زکوة خلافست و عدم صحت احوط
است و اما اگر عکس باشد که وکیل نیة کند نه مالک مثل اینکه مالک بگوید زکوة
مال مرا اخراج کن پس وکیل اخراج کند در حالتیکه مالک مطلع نشود یا
اینکه بگوید تصرف کن در مال من بهر نحوی که خواهی پس وکیل زکوة را
اخراج نماید با نیة پس در صحت آن نیز خلافست و قول بصحت اقربست و
اگر قصد کند آنچه را اخراج میکند دادن بفقیر یعنی میتواند که
باو بدهد و بغیر او بدهد مادامیکه مستحق قبض مالک آن نکرده باشد
اما افضل دادن باو اول است چنانچه بعضی گفته اند و واجب نیست در

اخراج

اخراج زکوة و دادن بمستحق آنکه مالک خود مباشر آن شود بلکه جایز است
در آن نیابت بی اشکال و بعضی از علما واجب میدانند که در زمان غیبت
زکوة را بدهند بمجتهد امین جامع الشرایط که او یا اهلش برسانند و آن احوط
است لکن عدم وجوب آن و جواز دادن مالک باهلش اقوی است و
لکن مستحب است دادن بفقیه مجتهد و مراد از فقیه مأمون کسی است که از انکه
محتاج نیست بحیل شرعیه حقوق را اخذ نماید بنابر مشهور میتواند که مالک
که زکوة را بدیگری بدهد که او بمستحقین برساند پس صرف زکوة از جمله امور است
که صحیح است در آن وکالت و قول بصحیح توکیل در زکوة ضعیف است بلکه
صحیح است وکالت در اخراج اگر چه خود مالک از اهلیت کند که بوکیل در اهل
بنابر اقرب و بعضی عدالت وکیل را شرط میدانند و آن احوط است و قول
وکیل در دکردن آنچه وکالت بآن تعلق یافته بود معتبر است در زکوة شرط صحت
روزه نیست نه زکوة فطره و نه زکوة مال و دیا هست که کلام بعضی مشعر است
باشتراط صحت روزه بدادن فطره و آن ضعیف است و در صحت وکیل کردن
مستحق غیر خود را در اخذ زکوة خلافست محل در نظر صحت است و همچنین
مثل زکوة است پس مستحق میتواند وکیل کند دیگری را در اخذ خمس و واجب
نیست اعلام کردن فقیر باینکه آنچه باو داده زکوة است خواه بداند از حال
فقیر که بعد از اعلام قبول نمیکند یا نه خواه زکوة فطره باشد یا غیر آن اما
اعلام آن جایز است بنابر اقرب مگر اینکه در آن اهانت و ذلت مومن
باشد پس احوط ترک اعلام است و اگر آن مستحق کسی باشد که صاحب عفت
باشد جایز است که زکوة را باسم هدیه باو بدهند بقصد زکوة اما بقصد
صله و هدیه جایز نیست و اگر زکوة را بمستحق بدهند اگر آن مستحق
بر حسب اضطرار باشد و دفع اضطرار منحصر در لفظ زکوة باشد جایز نیست
او را امتناع از گرفتن آن و الا جایز است و لکن احوط عدم امتناع است

تا ممکن باشد و اگر اراده بین و تفضیل بزند چه متخیر باشد گرفتن زکوة در و نیست حکم
بوجوب گرفتن زکوة ملکه در و نیست وجوبیکه قبض در هرجا که موقوف باشد بر قبل
واجب مطلق بر این و اگر مالک زکوة را بفقیری رساند مکروه است که دوم نیز از
مالک شود اختیارا اما حرام نیست و ظاهر اینست که جمیع صدقات چنین باشد حتی
صدقات مستحبه و لیکن خمس و هبه چنین نیست و فرقی نیست در کراهت مالک شدن
دوم نیز میان انکه بخریدن باشد یا بهبه یا صلح یا اجرة بر عملی یا غیر اینها
و باکی نیست بر کسی که بخرد انچه صدقه داده نبوی او بعد از اختیار صغیر ارث
باخریدن وکیل او که وکالت او نیز عموم بود یا عدم علم وکیل که این از صدقه
موکل است پس اگر بعد از اختیار نبوی او برگشت باقی که اشتراء است از ملک خود مکروه
نیست و مستحب نیست اخراج ان از ملک خود و مکروه نیست سایر استعمالات غیر
تملک پس اگر فقیری که صدقه را گرفته است دهد مالک را در خوردن جایز است
پس کراهت و وکیل در اخراج مثل مالک نیست پس جایز است او را خریدن ان
از مستحق مثلا بعد از کراهت و مستحق که قادر بر هیچ چیز از مؤنه سال نیست
جایز است که باو بدهند از زکوة انقدریکه غنی شود و زیاد از ان نیز اگر
یکدفعه باو دهند و اگر فقیر صاحب کسب باشد لکن کسبش وفا بمؤنه سالش
نمیکند بلکه وفا ببعض ان میکند ایا جایز است که باو بدهند زیاده از غنی شدن
او یا نه بلکه باید بقدر تتمه مؤنه سال باو بدهند در ان خلافست اجود جواز
دادن زیاده است و لیکن احوط ترک است و همچنین است کسی که صاحب کسب
نباشد لکن بعضی مؤنه سال را داشته باشد و اگر فقیر را بدهند باو چیزیکه کمتر
از مؤنه سالش میباشد جایز است که دفعه دیگر باو بدهند انقدریکه غنی شود
و زیاد از ان نیز و بالجمله جایز است که مستحق بگیرد زیاد از غنی مطلقا خواه
زکوة فطره باشد یا مال و اشکالی نیست در عدم وجوب بسط زکوة بر همه اصناف
هشتگانه و بهمه رسانیدن بلکه میتوانند که بیک صنف بدهند یا بیک نفر از یک
صنف

صنف بدهند یا بیک نفر از هر صنفی بدهند و لیکن قسمت بر همه اصناف اکمل
افضل است و افضل اینست که از هر صنفی جماعتی باشد و مساوی قرار دادن
فقرا در قدر بلکه میل بدهند واجب نیست و بعضی واجب میدانند که اهل فضل
زیاده بدهند و بعضی تفاوت فقرا بحسب دیانت و بصیرت و طهارت
لازم میدانند انچه مسلم است عدم وجوبست و مستحبست تفضیل کسی که
سؤال نمیکند بر کسیکه سؤال میکند و همچنین تفضیل خویشان بر غیر و بعضی گفته
که مستحبست تفضیل کسانیکه صاحب فقه یا عقل یا ورع یا هجرت در دین باشند
باشد حاجت داشته باشند و اگر فقیر زکوة را از مالک بگیرد واجب نیست
دعا کردن او بجهة مالک و بر وکیل نیز واجب نیست و بر فقیر نیز واجب
نیست و تصریح کرده اند بعضی باستحباب ان بر فقیر و مستحق و دعا بجهة
مستحق مخصوص بلفظ معینی نیست و اگر مالک زکوة را از بلد خود نقل نماید بجهة
ان بلد اجرت نقل بر او میباشد خواه ان نقل واجب باشد یا جایز و حلال
نیست سادات بنی هاشم را گرفتن زکوتیکه واجبست در شرع بالذات از
غیر بنی هاشم و جایز نیست دادن ان بایشان اگر متمکن از خمس باشند پس
شرط است در مستحق زکوة که هاشمی نباشد و اشکالی نیست در انکه کسیکه از
جانب پدر و مادر یا از پدر تنها منسوب بهاشم باشد از بنی هاشم و سادات
است و حرام است بر او زکوة و اما اگر از جانب مادر تنها از سادات
باشد در حرام بودن زکوة بر او اشکال است اقرب عدم حرمتست
و اقرب عدم حرمة زکوة است بر اولاد مطلب که پسر عبد مناف و برادر
هاشم و عم عبد المطلب است و فرقی نیست در زکوتیکه بر بنی هاشم
حرام است میان انکه از حصه فقرا باشد یا از سهم فی سبیل الله یا غیر
اینها از سایر حصه ها و میان انکه از زکوة مال باشد یا زکوة فطره و قول
بجواز گرفتن زکوة از حصه عاملین بجهة سادات ضعیف است و جایز

که هاشمی زکوة را از هاشمی بگیرد خواه دهنده و گیرنده از یک صنف باشند
مثل انکه هر دو از اولاد ابیطالب باشند یا از دو صنف باشند مثل انکه
یکی از این صنف و دیگری از اولاد عباس عم پیغمبر ص مثلا و همچنین فرقی
نیست میان انکه هر دو از … از سادات باشند یا یکی از پدر تنها و دیگری
از پدر و مادر از سادات باشند و اما اگر زکوة دهنده از جانب مادر از
سادات باشد از جانب پدر جایز نیست بگیرد زکوة او را کسی که از جانب پدر
از سادات است بنابر اقرب و احوط و مختار است هاشمی … خمس و زکوة
هاشمی در گرفتن هر یک که خواهد و لیکن افضل گرفتن خمس است در این حال
و اگر کفایت نکند او را گرفتن یکی هر دو را میتواند گرفت و جایز است هاشمی را
گرفتن زکوة مثل خود تا بقدر … از غنا … بگیرد او میگرفت بنابر اقرب
و غیر هاشمی را نیز جایز است گرفتن زکوة هاشمی و اگر هاشمی مضطر شود
بنحویکه اکل میته بر او جایز شود جایز است او را گرفتن زکوة غیر هاشمی
و احوط اینست که زیاده انقدریکه میته بر او جایز است باو ندهند و
جایز است دادن زکوة غیر بنی هاشم باز ادشده های از بنی هاشم و
ایا ملحق میشود بزکوة مفروضه جمیع صدقات واجبه پس حلال نیست بر
بنی هاشم اگر غیر بنی هاشم باشد یا حکم مختص بزکوة است در ان خلافست
و مسئله محل اشکال است لکن قول اول خالی از قوة است یا انکه احوط است
و از این قبیل شمرده شده صدقه که نذر کرده باشد یا بعهد بر خود واجب
کرده باشد یا بکفاره یا هدی واجب شده باشد و بعضی از این قبیل شمرده اند
صدقه که وصیت بان شده باشد و در ان اشکال است بلکه اقرب اینست
که این از این قبیل نیست و اگر صدقات واجبه از هاشمی باشد جایز است
دادن ان بهاشمی مثل زکوة واجب و اما زکوة فطره پس شکی و
شبهه در وجوب ان نیست و شرط است در ان عقل و بلوغ و حریت و
غنی

صدقه

غنی بودن پس دیوانه و طفل و بنده و فقیر واجب نیست و قول بوجوب
بر فقیر ضعیف است بلی مستحبست بر او اخراج از برای خود و عیال
خود و مقتضای بعضی از اخبار و کلام بعضی از علماء ابرار اینست
که اگر بر او تنگ باشد صاعی واحد میگرداند بر عیالش و تصدق
مینماید و اگر بعضی از عیالش صغیر باشد بعضی گفته اند که ولی او متوجه
میشود ایفا از او و در ان اشکال است و احوط ترک اینست در غنائیکه
موجب وجوب زکوة فطره میشود خلاف است بعضی گفته اند که انست که مالک
باشد نصابی که دادن زکوة واجب میشود یا قیمت ان و بعضی گفته اند که
که مالک باشد چیزیرا که زکوة در ان واجبست و بعضی گفته اند که مالک
قوت سال خود باشد بالفعل یا بالقوة و این قول اقوی است لکن مراعات احتیاط
اولی است **مقصد چهارم** در خمس است و ان حق مالی میباشد که بنی هاشم
مستحق میباشند و ان از واجبات عظیمه و فرایض اکیده است و وجوب
ان ثابت بنص قرآن و صریح اخبار و اجماع علماء ابرار و تاکید در
ادا و مذمت بر ترک ان بسیار است و اکثر ناس مبتلا باین خطر
و کسانیکه از ادا انها چیزی از ان حق را بگیرند نگذارند قلیل و کسانیکه
باهلش رسانند اقل اند و از حکمتهای بالغه الهی که تکالیف را بطرق
مختلفه از نماز و بدنیه و قلبیه و غیرها مقرر فرموده تا مطیع از عاصی
ممتاز شود زیرا که عبادات و تکالیف بدنیه از قبیل نماز و روزه را چون
خرجی نیست اکثر ناس قبول میکنند و بجا می اورند اما تکالیف مالیه چون
بجهة محبت دنیا که در … کرده اند … کم کسی است که سر بعشق
بندگی نهاده مال و جان خود را از بهر کار خدا انفاق در مقام
بندگی صرف نماید و لهذا اکثر مردم در دادن زکوة و خمس راضی
از اهل … … تا اینکه مرشد اند دنیا و مظلم جمیع فقرا

خمس

وسادات بر ذمه ایشان میباشد حتی انکه در محشر شنیده ام که بدترین احوال
مردم در قیامت وقتی است که صاحبان خمس بر خیزند و هر یک در مقام
طلب حق خود عرض میکنند یا رب خمس بر ما [illegible] شد خمس من
که تو انرا حق من قرار دادی سزاوار بود که اگر خدا حقی بجهت ایشان قرار
نداده بود مردم اولاد پیغمبر خود را بچشم خود نگه دارند و ایشانرا بر
خود و عیال خود مقدم دارند نه اینکه حق ایشانرا غصب نموده ایشانرا
گرسنه و برهنه گذارند و اگر فقیری از ایشان ببینند بعض هم اینکه مبادا ده
باید باو دهند حال ایشان بهم خورده و اینک راهی فرار کنند فنعوذ بالله
من شرور انفسنا و سیئات اعمالنا باری چون این احکام بسیار است
بیان میشود قلیلی از ان تا کسانیکه طالب خلاص شدند راه انرا ادا نمایند بدانکه
خمس در چند چیز واجب است اول غنیمتی است که از دار الحرب بغنیمت میبرند و
اشکالی در وجوب خمس در ان نیست اگر محاربه با کفار باذن امام ما باشد و دوم
از امور یکه خمس در ان واجب است معادن است و در تفسیر معدن خلاف است
بعضی گفته اند که هر چیزیست که از زمین اخراج شود و بعضی گفته اند انکه هر چیزیست
که از زمین بیرون اید از چیزهائیکه از جنس زمین نیست از امور یکه از برای
ان قیمتی است و تقاسیم دیگر نیز شده است اگر معدن در زمین مباحی
باشد خمس را باید بارباب خمس داد و باقی از برای کسی است که انرا دیده و اگر
در ملکی باشد خمس مال ارباب خمس است و باقی مال صاحب ملک است و جمعی
تصریح کرده اند که ذمی نیز واجب است بر او خمس در معادن و انچه گفته اند انکه اگر
اگر ثابت شود که اهل [illegible] مالک میشود از او جمعی منع کرده اند از عمل کردن او در
معدن و بعضی گفته اند که اگر عمل کرد مالک میشود انچه را بیرون اورده
و خمس را از او میگیرند و ظاهر در نظر اینست که جایز است عمل کردن او
در معدن و [illegible] در وجوب خمس در معادن معتبر نیست بلکه هر گاه
معتبر

میشود در وقتیکه مالک میشود انرا و بعضی واجب میدانند اخراج خمس
انرا فورا و لکن اقوی عدم وجوب فوریت است اگر چه احوط فوریت است و
اگر طفل چیزی را از معدن بیرون اورد جمعی خمس را واجب میدانند و باکی نیست
بحکم بوجوب پس ولی او باید اخراج کند از جانب او و فرقی میان زن و مرد
و ازاد و بنده نیست و ظاهر اینست که خمس تعلق میگیرد بان عینی که بیرون اورده
نه بذمه انکه بیرون اورده و ظاهر کلام جمعی انست که مستحق مالک میشود قدر
خمس را بمحض بیرون اوردن از معدن و شریک میباشد در ان عین نه انکه
مالک مجموع را مالک شود و واجب باشد بر او اخراج خمس از عین و در ان
اشکال است لکن مقتضای قاعده عدم جواز تصرف در معادن است
بنحویکه مجموع را تلف نماید و عدم جواز فروش خمس است لکن مشکل میشود
در جواهر و چیزهائیکه تقسیم ان را فاسد میکند و جواز اخراج
قیمت در اینجا در غایت قوت است و اگر بنده مکاتب بیرون اورد از معدن
چیزی را مالک شود و واجب بر او اخراج خمس مثل ازاد در وجوب خمس
در معادن بعد از اخراج مخارج است و ایا معتبر است نصاب بقدر بیست
بودن در وجوب بعد از مؤنه یا نه معتمد اول است و فرقی میان اقسام
معادن نیست و بعضی گفته اند که اگر کسی را اجیر کند بر بیرون اوردن
از معدن انچه بیرون می اورد از مستاجر است و اگر اجیر نیت ملکیت خود
نماید مالک نمیشود و خاک معدن را اخراج نمود تا بجهت خمس مجزی نیست
مگر با علم بمساوی بودن بنا بر اقرب و شرط نیست در وجوب خمس [illegible]
اخراج مؤنه خود و عیال خود مثل منافع تجارة و اشکالی نیست در اینکه
طلا و نقره و اهن و مس و جیوه و سرب و روی و زاج و قیر و نفط و کبریت و
مومیا از معادن است و همچنین یاقوت و زبرجد و لعل و فیروزه و سرب و
و عقیق و نمک و زاج و نوره و [illegible] از معادن است بنا بر اشکال و بعضی

تصریح کرده اند بانکه گچ و سنگ اسیا و گل سر شور و امثالها از معادن است
و بعضی را تامل در ان هست و اگر اخراج خمس از معدن شود تا انرا
بگذرانند یا ذوب سازند اعتبار خمس در اصل ان میشود و نصاب حکم مکان
تعلق میگیرد و در اعتبار نصاب در وجوب خمس نسبت بمعادن خلاف است
احوط عدم اعتبار و اقرب اعتبار است و در تعیین قدر نصاب خلاف است
اقرب اینست که خمس واجب نیست در معدن مادامیکه به بیست دینار نرسیده
و بعد از رسیدن به بیست دینار خمس واجب میشود و احوط مراعات قول است
که یک دینار خمس را واجب میداند و مراد به بیست دینار اعم از عین یا قیمت است
و بعضی تصریح کرده اند بوجوب خمس اگر به دویست درهم برسد و اقرب اینست
که این کافی نیست در وجوب خمس و ظاهر اینست که باید قیمت ان بعد از اخراج
به بیست دینار برسد و ایا معتبر رسیدن باین قیمت است در وقت اخراج یا
بعد از اخراج مطلقا در ان اشکال است و ترک احتیاط نشاید و اگر مختلف
شوند کسانیکه قیمت میکنند یا در بعضی بلاد ان مبلغ قیمت داشته باشد و در
بعضی نه حکمش مثل اختلاف در عوض است و خواهد امد و اقرب اینست
که شرط نیست در رسیدن انچه بیرون می اورد از معدن بحد نصاب انکه
ان اخراج یکدفعه بوده باشد پس اگر بیرون اورد انرا در چند دفعه پس
اگر مجموع بقدر نصاب بوده باشد خمس واجب است اگر چه میانه هر دفعه مدتی
فاصله شده و اگر جماعتی شریک باشند در بیرون اوردن از معدن پس اعتبار است
در وجوب خمس رسیدن حصه هر یک بقدر نصاب و شرکت متحقق میشود
باجماع بر یکجا و حیازه نمودن و اجود اینست که شرط نیست در رسیدن بحد
نصاب انکه انچه از معدن بیرون می اورد از یک نوع باشد پس اگر نوعی
بیرون اورد که کمتر از نصاب باشد و نوع دیگری که کمتر باشد و لکن مجموع بقدر
نصاب باشد خمس واجب است فصل سیم از امور یکه خمس در ان واجب است گنج است
و عبارات

و عبارات علما در تفسیر گنج مختلف است و حق انست که انچه را اهل عرف گنج
میگویند حقیقت خمس در ان واجب است و اگر شک در صدق گنج باشد واجب
نیست لکن احوط است و شرطست در وجوب خمس در گنج نصاب و در تفسیر
نصاب ان خلافست معتمد انست که بیست دینار است در طلا و دویست دینار
است در نقره و اگر غیر طلا و نقره باشد معتبر قیمت ان است و بقیمت هر یک که
بوده باشد کافی است بنا بر اقوی و احوط اعتبار [illegible] بیرون اورده و اگر
مجموع بقدر نصاب باشد خمس واجب است بنا بر اجود و احوط مثل معدن و اگر
جمعی شریک باشند معتبر رسیدن حصه هر یک است بقدر نصاب و اتحاد
نوع در اینجا نیز شرط نیست بنا بر اجود و کذلک در اینجا نیز شرط نیست و
احوط وجوب اخراج است فورا و اقوی عدم فوریت و خمس در اینجا نیز
بعد از مؤنه است بلکه معتبر نصاب بعد از مؤنه است بنا بر اجود و فرقی نیست
میان اینکه شخصی که گنج را بیرون می اورد مرد باشد یا زن مسلم باشد یا کافر
کبیر یا صغیر لکن ولی باید اخراج خمس نماید و فرقی میان عاقل و دیوانه نیز نیست
و در اینجا نیز ولی اخراج خمس میکند و فرقی میان اقسام گنج از طلا و نقره
و مس و سرب و غیرها نمیباشد و مصرف خمس در اینجا مصرف انست در غنیمت
و مؤنه خود و عیال در این سال در اینجا استثنا نمیشود و جماعتی تصریح کرده
اند که اگر اجیر کند کسی را که زمین مباحی را حفر نماید بجهت دیدن گنج پس
از انجا بیابد ان گنج مال کسی است که اجیر کرده و اگر بجهت غیر ان اجیر کرده ان
مال اجیر است و حق در اینجا نیز تعلق بعین انچه دیده میگیرد نه بذمه
پس بعض در ان و اخراج قیمت ان جایز نمیباشد مگر در جواهر و بحوان
که بتقسیم فاسد میشود پس جواز قیمت در غایت قوت است و اگر گنجی در
دار الحرب بیابد مال کسی است که از ان بیرون اورد مطلقا اگر مالک ان مشتبه باشد
که ایا مسلم است یا کافر خواه اثر اسلام در ان بوده باشد یا نه و اگر در زمین مباحی

اندار الاسلام بیابد و اثر اسلام هم بر او نباشد واجبست خمس و مابقی مال کسی است
که دیده و اگر اثر اسلام بر او باشد در ان خلافست و مسئله محل اشکال است
اقوی وجوب خمس است و مابقی مال ان است که از ادیده و بنابراین ایا این
در حالی است که علم یا ظن بهم رسانیده باشد که ان مال مسلمانیست یا اگر ظن بهم نرسانیده
باشد باینکه مال مسلم است نیز مال او میباشد بعد از خمس و تحقیق انست که
اگر علم دارد که مال غیر مسلم یا مسلمی است که منقرض شده مثل انچه در زمین
کوفه و نحو ان میباشد غالبا یا انکه میداند که مال مسلمی است که میتواند باو
برساند بوجهی از وجوه پس ظاهر اینست که خمس با مید هد و مابقی از او
و اگر میداند که مال مسلمی است که میتواند باو برساند ظاهر اینست که تصرف در ان
جایز نیست و خمس لازم نیست و اگر بیابد چیزی را که مدفون است در زمینی که
از ان مالکی نیست ظاهر انست که حکم گنج ندارد و ان لقطه میباشد پس باید انرا تعریف
کند نزد جمعی از اصحاب و لکن محقق انست که لقطه نیست بلکه مال کسی است که
او یافته است قلیل باشد یا کثیر در دار الاسلام باشد یا نه اثر اسلام بر او داشته باشد
یا نه لکن اگر علم داشته باشد بصاحب ان بشخصه یا علم دارد که میتواند باو
برساند مال او نیست و اگر بر روی زمین افتاده باشد لقطه است و
اگر در بیابان یا خرابه چیزی را از برای انکسی است که از او دیده میتواند تصرف کند
بی تعریف قلیل باشد یا کثیر طلا و نقره یا سکه باشد یا غیر ان در دار الحرب
باشد یا در دار الاسلام خواه بداند که مال مسلم است یا مال حربی است مگر
انکه بداند که مال مسلمان معین است پس واجبست دادن بصاحب ان خواه
ان بیابان مالکی باشد یا نه خواه بر روی زمین بیابد یا زیر ان خواه اثر
اسلام داشته باشد یا نه خواه ان بیابان و صحرا نزدیک بشهری یا دهی
باشد یا در راه و جاده افتاده باشد یا نه و اقرب عدم وجوب
خمس است در اینجا اگر اسم گنج بر ان اطلاق شود اگر چه احوط است

واگر

و اگر در خرابه که اهل ان هلاک شده اند بیابد چیزی را ان از برای او است
و تعریف ضرور نیست و فرقی میان قلیل و کثیر و گنج و غیر ان و پوشیده
و غیر ان و طلا و نقره و غیر ان نیست خواه ان خرابه در صحرا باشد
یا در شهری یا دهی خواه بداند که مال کسی است که مال او محترم نیست باشد
بلی اگر بشناسد صاحبش را باید برساند بصاحبش و فرقی نیست نیز میان انکه
در دار الاسلام باشد یا دار الحرب و میان انکه اثر اسلام بر ان باشد یا نه
بنابر اقرب لکن با اثر اسلام جمعی انرا لقطه میدانند و ان احوط است و
اگر بداند که ان مال یکی از ساکنین ده بوده است که منقرض شده است و مال یکی
از منقرضین در خرابه است اما ممکن نیست که انرا باو برساند و ممکن نیست
که او را بشناسد در حکم مالک شدن در این حال اشکال است لکن اجود است
و اگر انرا گنج نگویند خمس در ان واجب نیست بنابر اقرب و شرط است
علم بهلاک اهل ان خرابه و منقطع شدن ایشان بنابر اجود و احوط
و بشیاع ظنی ثابت نمیشود اما بشهادت عدلین ثابت میشود بنابر اقرب قسم
چهارم از امور یکه خمس در انها واجب میشود ان چیزیست که بغوص و
فرو رفتن در اب بیرون اورده از اب از چیزهائیکه در اب خلق میشود
و میتوان انرا مالک شد شرعا اگر از حیوانات نباشد و اشکالی نیست در
وجوب خمس در ان و شرط است در ان نصاب و در تعیین نصاب ان
خلاف است اقوی انست که یک دینار باشد و اگر کاشیکه قیمت ان صید
مختلف شود پس بعضی گویند معتبر نصاب است و بعضی گویند نیست و جم
اخذ بقول اکثر است و اگر در مکانی قیمت ان بقدر یک دینار باشد و در
جای دیگر نباشد اما خمس ساقط میباشد یا نه احوط و اجود سقوط است
و معتبر بلوغ بدینار نصاب نیست بلکه خمس در ان واجب اگر چه کمتر
باشد و موقوف نیست وجوب خمس در اینجا باخراج مؤنه سال و همچنانکه

ایں ا

این انسمل یوسف

در غوص کبیر واجبست خمس در غوص صغیر نیز واجب است و باید از ان اخراج نماید
و همچنین در مجنون بنابر اقوی و واجبست خمس بر مملوک مطلقا در غوص
او خواه قائل شویم باینکه مالک میشود یا نه و بعضی گفته اند که ولی او باید
از ان اخراج نماید و در ان اشکال است و احتیاط اولی است و فرقی میانه
زن و مرد و خنثی و مسلم و کافر نیست و اگر در چند دفعه باهم نصاب رسد
این خمس واجبست بنابر اجود اگر چه هر دفعه کمتر از نصاب باشد و اگر
چه میان هر دفعه فاصله مدیدی باشد و اتحاد نوع شرط نیست بنابر
اجود و مصرف خمس غوص مصرف خمس غنائم است و ایا غوص در چاهها
و نهرها در جمله بغداد و نحو ان ملحق میشود بغوص در دریا یا نه در ان
اشکال است اقرب عدم الحاق است قسم پنجم از امور یکه خمس در ان
واجبست ارباح و منافع تجارات و زراعات و صنعتها و واجبست
خمس در انها بنابر اشهر و اظهر لکن بعد از وضع مؤنه سال و اخراج مؤنه
خود و عیال واجب النفقه خود در اشکال است بلکه اقرب اخراج مؤنه
عیالی است که مستحب یا مباح است مؤنه او پس خمس واجب نیست مگر بعد
از وضع ان و اگر کسی را عیال خود قرار داده باشد بجهه عملی چون
مثل بار زدن یا غلا کردن یا نحو ان پس در استثناء مؤنه او اشکال است
و احتیاط را نباید ترک کرد و دینی که پیش از ظهور ربح بوده باشد یا
در همان سالی که ربح ظاهر شده بهم رسیده از ارباح استثناء میشود
و بعد از وضع ان خمس واجب میشود خواه صاحب ان مطالبه نماید
یا راضی بتاخیر باشد بنابر اجود اما اگر دینی بوده باشد اما اگر وجه
ان زیاد از یک سال بوده باشد احوط عدم استثناء است بلکه عدم
استثنا خالی از قوت نیست و اما دینی که بعد از ان سال مذکور عارض
شده پس مستثنی نمیشود و استثناء میشود حقوق واجبی که بذمه او تعلق

میگیرد

میگیرد اگر پیش از زمان ظهور نفع و ربح باشد در همان سالی که ربح ظاهر شده
بذمه او تعلق گرفته باشد و هدیه و صله و نیکی که میکنند میکند که لایق
~~بحال او بوده باشد مؤنه میباشد بنابر اجود و همچنین انچه را صرف میکند~~
باشد و همچنین انچه را ظالم از او میگیرد از روی جبر یا میدهد از برای انکه
میل کند از جهه دفع ظلم و همچنین انچه را صرف میکند در سفر حج واجبیکه
وجوب ان در سالی که ربح ظاهر شده واجب شده باشد و اگر ممکن از حج
بعد از گذشتن سال باشد پس مؤنه ان از ارباح اخراج نمیشود و الحاق
انچه صرف میشود در راه حج مستحب یا سفرهای زیارت و طاعت بغیر حج
واجب خالی از قوت نیست و اگر حج واجب را ترک کند اخراج مؤنه ان
از ارباح و منافع بعضی در ان تامل دارند و عدم اخراج احوط است
و بعضی تصریح کرده اند که انچه را صرف میکند در جنگ از مؤنه سال است
و مراد ایشان شاید جنگ واجب یا مستحب باشد و تصریح کرده اند بعضی که
انچه را تصدق میدهد از مؤنه است و تصریح کرده اند جمعی باینکه انچه خرج
میشود در تزویج از مؤنه است و مقتضای کلام ایشان ان است که فرقی
نیست میان انکه مضطر باشد بان یا نه متعدد باشد یا نه بلکه احتمال داده اند که
متعه کردن نیز داخل او باشد و بالجمله اشکالی نیست در اینکه مؤنه تزویج
از مؤنه مستثنا است فی الجمله و قیمت جاریه و خادم از مؤنه است بنابر اجود
خواه کنیز بجهه خدمت بخرد یا انکه تمتع از او ببرد و قیمت حیوانیکه محتاج
بان میباشد مثل اسب و مثل ان که لایق بحال او است از مؤنه است بنابر اجود
و همچنین قیمت جامه که میخرد و ظاهر اینست که قیمت کتابیکه محتاج است بان
از مؤنه است و بعضی گفته اند که اگر تجارت او خسران و ضرر کرد در یک
نقدی از ان بازاء ان حساب میکند اما اگر ربح یا مال تلف شود ربح را برای
ان حساب نمیکند و بعضی تامل در ان دارند و ان تامل بجاست پس احوط

علم جبر و حساب نمودن ربح است بازاء خسران و مراد بمونه در اینجا
مونهٔ سال است پس تمام سال بدخول ده ماه دوازدهم کفایه غنیمة بقی
و ابتدای سال وقت ظهور ربح است و معتبر در مونه میانه روی است که لایق
بحال او است بدون اسراف و تنگ کرفتن و اگر اسراف کرد آنچه را زیاده
روی کرده باید خمس حساب میشود و اگر تنگ کرفت بر خود آنچه را تنگ کرفته
وضع مینماید بنابر اجود و مرجع در معرفة مونه عرف و عادة است هرچه
را مونه کویند حقیقة مستثنی است مگر آنکه حرام باشد که مستثنی نیست خطعا
اما اگر مکروه باشد و داخل در مونه باشد در استثناء آن اشکال است احوط عدم
و اقرب استثناست و اگر ربح و منفعت بتدریج حاصل شود در سال چنانچه
غالب چنین است خواه از یک سرمایه باشد یا از اسباب متعدده از برای
هرکدام سالی است بانفراده و بعضی کفته اند که مونه در مدتی که مشترک
است میان سببی که اول سالش بعد از سبب سابق است تقسیم میشود بر
هر دو و بعد از اتمام سال سبب اول ان بقیه سال سبب دویم مونه ان
زمان از سبب ثانیست و ظاهر کلام او وجوب تقسیم مونه است مونه است
و در وجوب آن اشکال است لکن احوط است و اگر او را مالی دیگر بوده باشد
که خمس بران نباشد یا جهة آنکه خمس آن را داده یا باعتبار آنکه بسببی منتقل
باو شده که نباید خمس آن را داد مثل میراث و هبه پس آیا مونه که استثناء
میشود از این مال است پس ارباح و منافع را باید خمس داد بدون اخراج
مونه یا آنکه مونه را از ارباح میکیرد پس اگر فرض شود که ارباح مساوی
با مونه است خمس واجب نمیباشد یا آنکه باید مونه را از هر دو حساب
نمود در ان خلاف و مسئله در غایة اشکال است و ترک احتیاط را
نباید نمود و احوط از همه احتمال اول است پس احتمال ثالث و اگرچه
قول سیم که بر داشتن مونه از نفع بوده باشد قوة دارد و اگر از برای

اوچنین

اوچنین شغل بوده باشد که هر یک را نفعی بوده باشد مثل زراعت و کسب
و تجارة اختیار دارد در حساب نمودن مونه از هر یک که خواهد یا بر همه
قسمت نماید و واجبست خمس در ارباح جمیع مکاسب اگرچه از اقسام تجارت
و زراعت و کسب نباشد پس واجبست خمس در چیزیکه عاید میشود باو از
شکار و هیزم کشی و سقائی و علف فروشی و اجاره کرفتن و غیر اینها
و قول بعدم وجوب خمس در اینها ضعیف است و خمس در اینها نیز بعد از
اخراج مونه است و در ارباحی که خمس در آنها واجب میشود نصابی
نمیباشد بلکه هرچه زیاد از مونه اش باید خمس از آن داد اگرچه قلیل باشد
و واجبست خمس در غلات و زراعتی که زکوة در آنها واجبست بعد از
اخراج زکوة و حق سلطان و مونه زراعت بنابر اجود و خمس در ارباح
اینجا نیز مثل خمس غنایم بهشش قسمت میشود و مختص بامام علیه السلام نیست و
قول بخلاف این ضعیف است و وجوب خمس در ارباح ثابت است حتی بنت
زن و ختی و فرقی نیست میان حصول نفع و ربح که به بیع بوده باشد
یا بصلح یا باجاره یا بمضاربه یا بشرکه یا غیر اینها و در مضاربه خمس بر عامل
و مالک بعد از اخراج مونه است و در شرکه بعد از اخراج مونه هر یک
از دو شریک و اگر ربحی در معامله فضولی حاصل شود واجبست خمس
بعد از امضاء ان معامله بنابر احوط و اجود و اگر معامله کند بنسیه و
در ان ربحی بوده باشد وجوب خمس بعد از رسیدن موعد است نزد دفعت
معامله بنابر اقرب و شرط نیست در وجوب خمس در ارباح تمکن از دفعت
ان عیناً و اگر ببخشد مال را در اثناء سال یا بخرد چیزی را از روی حیله
تا خمس از او ساقط شود ساقط نمیشود آنچه بر او بوده بنابر اجود و بلوغ
و عقل شرط است در وجوب خمس در این قسم پس اگر بجهة طفل یا
دیوانه نفعی از تجارة یا زراعت حاصل شود خمس بر ایشان نیست و اما

مجنون ادواری که کاهی دیوانه است و کاهی عاقل بر او واجبست خمس و این
خمس واجبست بر کفار و مخالفین و اگر کافر دین حق را قبول کند در سقوط
این تکلیف از او مثل سایر تکالیف اشکال است احوط عدم سقوط است
و آیا واجبست بر بنده یا نه مقتضای تحقیق اینست که اگر کوئیم او مالک میشود
واجبست بر او و اگر کوئیم که مالک نمیشود در حکم بوجوب اشکال است
و بالجمله واجبست خمس آن ربحی که بجهة او بهم رسیده و احوط اینست
که با آقایش باشتراک اخراج نمایند و این خمس واجب نیست در حالت
خواب و بیهوشی و مستی و فراموشی لکن اگر این عذرها برطرف شود خمس
واجبست اگر سبب ان باقی باشد و همچنین است حکم در کنیز و عوض و معتق
و اگر ثلث مال خود را کسی وصیت کند که تجارة کنند پس ربحی در ان بهم رسد
در وجوب خمس در ان اشکال است و اقرب عدم وجوبست و در وجوب
خمس در هبه و میراث و هدیه خلافست و مسئله در غایة اشکال است لکن
اقوی عدم وجوبست و همچنین در وجوب خمس در آنچه میکیرد از صدقات
واجبه و مستحبه از زکوة و کفاره و مال مجهول المالک و وقف و نذر و
آنچه بان وصیت شده و خمس و بخشش حکام و سلاطین و نحو اینها خلافست
و اقوی عدم وجوبست و واجب نیست خمس در مهر و عوض خلع که زن بشوهر
میدهد که او را طلاق دهد و منفعت اینها ملحق میشود بارباح بنابر اجود
و همچنین واجب نیست خمس در آنچه میکیرد از دیه مطلقا اگرچه از روی
صلح باشد و جمعی قائل شده اند بوجوب خمس در عسل کوهی و کز انکبین و
ترنجبین و شیرخشت و صمغ و تحقیق اینست که اگر اینها داخل در معنی
ارباح و منافع کسبها باشد خمس در اینها واجب و اگر نه واجب نیست و
سزاوار است این تفصیل در میوهٔ درختهای صحرائی و کوهی و چوب اینها
در هیزم آوردن و صید کردن و علف آوردن و حتی چیزها و اجرة حمام

وکاروانسرا

وکاروانسرا و خانه و بالجمله معتبر صدق اسم تجارة و کسب و صنعت و زراعت است
حقیقة بحسب عرف پس اگر بطریق حقیقه یکی از این امور ملکوده صادق است
واجبست اگرچه فرد نادر باشد و اگر نه واجب نیست اگرچه بحسب مجاز یکی از اینها
بران صادق باشد و اگرچه اطلاق فایده و غنیمه بران بشود بنابر اقرب پس بنابر
هر تجارة در میوهٔ درختی که باشد باو میرسد خمس نیست و همچنین اگر هبه یا معامله
دیگر که بر جهة تجارة نباشد باو منتقل شود و همچنین در عین آن درختان و همچنین
واجب نیست در زیادتی غله که بجهة خوردن خود خریده و زیاد آمده و همچنین
در اسباب خانه از قبیل ظروف خواه مس باشد یا غیر آن و از قبیل فرش و بساط
و نحو اینها و همچنین جامه و کنیز و غلام و زیور و بالجمله هر چیزیکه از اماکن شده
از روی اختیار بهر قصدیکه باشد هرگاه بجهة نگاه داشتن و ذخیره باشد بجهة
تجارة از او خمسی نیست اگرچه زیاد یا رخیص باشد و اگر ربح ظاهر شود در متاع
که تجارة بان شده اقرب وجوب خمس است بمجرد ظهور ربح اگرچه نقد نشده باشد
لکن جواز تاخیر خمس دادن تا بعد از نقد شدن در کمال قوة است خصوص اگر
اخراج قبل از نقد شدن لازم داشته باشد ضرر را لکن احوط اخراج قبل
از انست و اگر متاعی را خرید و ربح ظاهر شد پس قیمت ان تنزل کرد بنحویکه نفعی
باقی نماند یا آنکه در مکانی ربح حاصل شود و بعد در جای دیکر ربح از برطرف
شود اقرب اینست که وجوب خمس برطرف میشود لکن ترک احتیاط را نباید کرد
و بعضی از علما کفته اند که فرقی نیست میان اقسام اکتساب پس اگر در خمس را بکار
برد قیمت ان بالا بعد در دنیا نقص خمس لازم است و اگر قیمت ان بالا رود قبل
وقت بیرون نیاید نقص خمس لازم نیست و بعضی دیگر کفته اند که چیزیکه خمس او از
اگر زیادتی در او بهم رسد زیادتی متصل یا منفصل خمس لازم است در ان زیاد
در زیادتی بحسب ان اشکال است و تحقیق اینست که آنچه منتقل باو میشود شرعا بسبب
و عنوان از اسباب اختیاریه یا ارث و عنوان از اسباب قهریه اگر قیمت ان

نیاده شود وصادق نباشد ربح تجارة با بیع انچه ها انکه کذشت که خمس در ربح
انها واجب بس خمس دادن واجب نیست وهمچنین اکر بهم رسیدن زیادتی
عینی وصادق باشد که ربح ان امور مذکوره است واما اکر زیادتی عینی
یا زیادتی قیمة داخل باشد در انچه کفتیم خمس لازم است وبالجمله زیادتی عینی
واعتباری وان زیادتی قیمة است وغیره خمس در انها نیست مکر اینکه داخل
باشد در ربح ومنفعت یکی از ان امور مذکوره که خمس در ربح انها واجب
بود بس اکر خانه باید خمسی یا کتابی یا حیوانی مثلا منتقل باو شود بس زیادتی
در قیمة ان بهم رسد یا نمائی یا حیوان از ان بهم رسد خمس دادن نیست اکر بقصد
تجارة نبوده واکر بقصد تجارة بوده ظاهرا خمس واجب است قسم ششم از امور یکه
خمس دادن واجب است مال حلالی است که مخلوط با حرام شده باشد بنحویکه
ممکن نباشد تمیز ان یکی از دیگری ومقدار هر دو مجهول باشد ونه علم داشته باشد که زیاده
یکی از ان دو مال بر دیکری ونه ظن نه باجمال ونه بتفصیل بلکه مساوی بودن
ومساوی نبودن نزد او مساوی باشد عندالله که حرام زیاد از خمس است یا کمتر
وصاحب ان مجهول باشد بنحویکه ممکن نباشد او را رسانیدن بصاحبش پس
در اینحال واجب است خمس دادن وقول بعدم وجوب خمس ضعیف است وفرقی
نیست میان انکه ان مال مخلوط از کسبی باشد یا از میراث باشد که علم داشته
باشد که مخلوط با حرام است بلکه در هدیه وصله نیز همین حکم است بنا بر اجود
وفرقی در ان نیست بلکه در قلیل وکثیر واجب است خمس واکر بعد از اخراج
خمس پیدا شد یا پیدا شد صاحب او پس باید اشود در ضامن بودن انکه از ا
بقضیه انچه ظاهر است احوط رد ان بوده قریب علم زمان است واکر خمس را
داده بعد معین شد که ان حرام زیاده از خمس بوده خواه قدر ان را داند
یا نه باید هرکه ان قوة داد مباح بودن این قدر زاید را بر تخمیس
لکن بعضی کفته اند که احتمال دارد که این زاید را اخراج کند واحتمال دارد که

انچه را داده پس بگیرد ومجموع را تصدق نماید واکر نتواند پس بگیرد انقدر
زیاده را تصدق کند واین احوط است وفرقی نیست میان انکه بعد از تلف
کردن جمیع مال زیادتی معلوم شود یا قبل واکر حلال مخلوط با حرام از
اموری باشد که خمس در انها واجب است از قبیل معادن وغوص وخمس انرا
نداده باشد ایا اخراج خمس ان بجهة مزج با حرام کافیست پس خمس دیگر از
ان واجب نیست یا نه بلکه واجب است اخراج خمسی که واجب بوده در ان حلال
قبل از مزج با حرام احوط اخیر است بلکه در کمال قوة است وظاهرا فرقی
نیست در وجوب خمس در انچه کفتیم از مال مخلوط با حرام میان انکه ان حلال
از یکی باشد یا بیشتر وان حرام که مخلوط با حلال شده از یکی باشد یا بیشتر مال
طفل ومجنون باشد یا نه امتزاج بی اختیار شده باشد یا نه وظاهر اتحاد
وکلام علما اینست که خمس در اینجا نیز تعلق بعین میکیرد پس اکر ان عین بعد
تفریط تلف شود ضامن نمیباشد نسبت بخمس وبا افراط احوط ضمانت واخراج
قیمة خمس است واکر حلال مخلوط بحرام مال طفل یا مجنون مثلا باشد در وجوب
خمس از ان اشکال است ومصرف این خمس نیز مصرف خمس ارباح وکذا است واکر
حلال با حرام ممزوج شد ومالک حرام را بعینه بشناسد ومقدار حرام را
نمیداند باید از او مصالحه نماید وخمس در کار نیست خواه تواند ان قدر
حلال را از هم تمیز دهد یا نه از قبیل انکه شیره حلال با حرام مخلوط شود بنا بر اجود
واکر حلال وحرام ممزوج شود وشناختن صاحب حرام بهیچوجه ممکن نشود
ولکن قدر حرام را بداند در وجوب خمس در اینحال وعدم ان خلاف است
عدم وجوب در کمال قوة است بنا بر این واجب است تصدق دادن ان
حرام وایا وجوب تصدق با مایوس شدن از صاحب ان میباشد یا با عدم
یاس نیز میتواند تصدق نماید اقرب اخیر است وفحص از مالک بحدی از
ان لازم است وبنا بر تصدق باید ان را تصدق نمود باشخاصی که مصارف

زکوة میباشند وسادات وهاشمی نمیتوان داد بنا بر اقرب اگرچه بعضی این را
احوط میدانند وفرقی نیست در وجوب تصدق در اینجا میان انکه ان
حرام بقدر خمس باشد یا زیادتر یا کمتر وایا واجبست که تصدق بعد از تعیین
قسمت وجدا کردن مال مجهول المالک بوده باشد یا باید قسمت وباقی
بودن اشتراک نیز میتوان اقرب جواز تصدق است با قسمت وعدم ان
لکن با عدم قسمت موقوفست تصدق بر تصدق جمیع زیرا که با عدم تصدق
بجمیع علم حاصل نمیشود بتصدق مال مجهول المالک بجهة عدم تمیز ودر
تصدق اذن حاکم شرع وعدالت انکه تصرف میکند وعدالت مستحق هیچیک
شرط نیست واکر حلال با حرام مخلوط شود وممکن نباشد او را معرفة صاحب
حرام بهیچوجه وقدر انرا نیز ندانند ولکن بدانند که زیاد از خمس است پس اقوی
وجوب خمس وحلیه مال است بعد از خمس بعد تصدق چنانچه جمعی بان
قائلند ظاهرا وجمعی قائلند بوجوب خمس وتصدق بانچه مظنه دارد که
زیاد از خمس میباشد واحتیاط را نباید ترک کرد واکر حلال با حرام ممزوج
شود وممکن نباشد شناختن صاحب ان وقدر انرا ندانند اما دانند که کمتر از
خمس است پس در ان چند احتمال است لکن احتمال وجوب خمس در کمال قوة
واکر با مزج حلال بحرام قدر ان معلوم نباشد اما صاحب ان معلوم باشد
واجبست راضی کردن مالک بصلح یا غیر ان وقول بوجوب خمس در اینحال
ضعیف است واکر مالک ابا نماید از صلح وبهیچ وجه راضی نشود پس بعضی کفته اند
که احتیاط اینست که انقدر بدهد بان شخص تا یقین بهم رسد که زیاد از ان
حق ندارد وکفته اند که دور نیست اکتفا بچیزیکه یقین دارد که حق او است
وانچه کفته اند نیکو است وفرقی نیست در این میان انکه مال تلف شده باشد
یا نه واکر بداند که مالک یکی از جماعت محصور میباشد واجبست خلاصی از
جمیع اکرچه بصلح باشد بنا بر احوط بلکه این متعین است اکر ضرری بان مترتب

نشود واما با ضرر باید قرعه زند بنا بر اقوی واکر مالک ان مرده باشد باید
وارث را راضی کرد بنحویکه کذشت واکر وارث نداشته باشد پس ان مال مال
امام است واز انفال است قسم هفتم از امور یکه خمس دادن واجبست زمینی است
که یکی از اهل ذمه از مسلمانی بخرد ووجوب خمس مختص بزمینی نزاعت نیست
بلکه شامل جمیع اراضی از قبیل باغ وزمین مسکن وغیران میباشد بنا بر اقوی
واما حکم مختص بان صورتیست که خصوص زمین را خریده باشد ومقصود
اصلی خریدن زمین باشد واما شامل است ان زمینی را که مقصود خریدن
انچه در انست از عمارات ودرخت میباشد مثل انکه خانه با زمین ان
بخرد در ان اشکال است لکن احتمال اول در غایة قوة است ونصارا ی ذمی
اینجا نیست بلکه واجب است در قلیل وکثیر وایا حکم مختص بصورة خریدن است
پس اکر بصلح وهبه منتقل باو شود خمس واجب نیست یا بهر انتقالی که باشد
خمس لازم است مسئله محل اشکال است لکن احتمال اول اقربست وبعضی
کفته اند که احوط اینست که شرط کنند در ضمن عقد خمس را بلکه در ضمن
عقد بیع نیز شرط کند تا اشکال بالمرة برطرف شود ونیز در اینجا ساقط
میباشد بنا بر اقوی واقرب اینست که در اینجا نیز خمس تعلق بعین میکیرد
وساقط نمیشود خمس بفروختن ان ذمی ان زمین را قبل از اخراج خمس
اکرچه بمسلمی فروخته شد بنا بر اجود واکر بعد از خریدن ذمی از مسلم ان
مسلم اقاله نماید او را ومبیع را پس کیرد بعضی تصریح کرده اند که خمس ساقط
نمیشود واحتمال سقوط نیز میرود وباهست که بینکه فتوی را منع نمود
نمودو اکر ذمی شرط کند در ضمن بیع سقوط خمس را ان او شرطش
فاسد میباشد بنا بر اجود فصل در احکام خمس است بدانکه خمس بشش
قسم میشود سهمی از ان از مال مالک الملک بر عهده کل عالمیان
میباشد اکرچه مال صاحب مال ودنیا واخرت همه ملک او است

خمس

نکته حسنه

جلت عظمته لکن چون این را بجهة پیغمبر خود و ذریه آنحضرت قرار داده خود را نیز شریک ایشان کرده اند و سهمی بجهة خود نیز قرار داد تا از جهة پیغمبر و ذریه طاهره او ذلتی نباشد در اخذ و چنان نداشند مردم که آن نیز از چرکهای مال ایشانست که بسادات میدهند بلکه حق خالص است که مالک الملک بجهة ایشان قرار داده و سهمی از جهة پیغمبر است و سهمی از ذوی القربی و سهمی از یتامی و سهمی از مساکین و سهمی از ابن السبیل و مراد از ذوی القربی امام علیه السلم است نه مطلق خویشان پیغمبر بنا بر اشهر و اظهر و بعد از پیغمبر سهم خدا و رسول و ذوی القربی همه از مال امام میباشد و او مستحق هر سه سهم است پس از خمس نصف آن مختص بامام میباشد و فرقی نیست در این میان اقسام خمس از غنایم و معادن و کنوز و ارباح و غیر اینها و خلاف این قول بسیار ضعیف است و سه صنف دیگر در وقتی مستحق خمس میباشند که از اولاد هاشم بن عبد مناف که جد پیغمبر است باشند و مراد از اولاد هاشم کسی است که منتهی شود از جانب پدر بهاشم پس داخل میباشند در این قاعده اولاد ابیطالب از اولاد امیر المؤمنین و اولاد عقیل و جعفر و اولاد اولاد ایشان و شرط نیست در اولاد امیر المؤمنین که از اولاد فاطمه باشند و همچنین داخل میباشند در این اولاد عباس و حارث و ابو لهب عموهای پیغمبر و اولاد اولاد ایشان ولکن در این زمان معروف نیست از بنی هاشم مگر از ذریه طاهره و اولاد امیر المؤمنین اگر از اولاد فاطمه نبوده باشند و اولاد عبد المطلب بن عبد مناف برادر هاشم را نصیبی در خمس نیست و خلاف این قول ضعیف است و مراد از یتامی اطفالی میباشند که ایشان را پدری نیست و بحد بلوغ نرسیده اند خواه مادر داشته باشند یا نه و اگر پدر داشته باشند و مادر نداشته باشند یتیم نمیباشند و اگر پدر نداشته باشند و پدر داشته

باشد

باشد یتیم است و یتیم که بالغ شود حق او از این جهة ساقط میشود و از جهة فقر و غیر آن ساقط نمیشود و مراد بمساکین در اینجا کسانی میباشند که شامل فقرا میباشند و هاشمی که یتیم و ابن السبیل نیست اگر فقیر نباشد جایز نیست دادن خمس باو و فقیر در اینجا همان است که در زکوة بیان شد گذشت و فرقی نیست در این سه صنف میان زن و مرد و خنثی و جایز است تقسیم میان مرد و زن و صغیر و کبیر و حبل و پدر و پسر بالسویه و موقوف نیست در تقسیم کردن باینکه حاکم شرع متوجه شود اگر بلکه مالک خود میتواند اگر متوجه شود اما جایز است که آن نصفی که غیر مال امام است بمجموع یک صنف از این سه صنف بدهند یا نه در آن خلافست و مسئله محل اشکال است لکن اقرب و احوط وجوب بسط و عدم جواز تخصیص آنست بیک طایفه لکن واجب نیست استیعاب در دادن بجمیع افراد آن سه صنف بلکه جایز است که در هر صنفی بیک نفر ایشان بدهند بلکه جایز است تفاوت میان آن سه صنف قرار دادن پس اگر یک صنف را صد دینار و صنفی را سه دینار و صنف دیگر را یک دینار بدهند جایز است و فرقی نیست در وجوب بسط بر اصناف میان آنکه حصه هر یک را قیمتی باشد یا نه و اما ابن السبیل فقیر را میتوان که سهم دو صنف را باو داد از جهة فقر و ابن السبیل بودن او یا نه در آن اشکال است و در حقیقت دادن واجب نیست تعیین کردن اینکه این از جهة فقیر بودن او است مثلا بنا بر اظهر پس همینکه باصناف ثلثه میرسد کافی و اگر نتواند که از بهر سه صنف برساند واجب است حفظ آن سهمی که نمی تواند باو برساند تا دادن بغیر آن صنف جایز نیست بنا بر اقرب و در زمان غیبت مثل این زمان جایز است عطا کردن بیک نفر از هر صنفی انقدر که زیاده بر کفایت او باشد و بیش از کفایه سالش باشد بنا بر اقرب

لکن بعضی جایز نمیدانند و آن احوط است و واجب نیست در این زمان دادن بهر یک از اصناف بقدر کفایت بلکه کمتر از کفایت نیز جایز است بنا بر اقوی [illegible] که او از [illegible] بدهند و اینها [illegible] که در حضور امام علیه السلم تمیم حصه های خمس را بامام دهند که ایشان بهر کس صلاح دانند بدهند و بعضی در آن اشکال کرده اند و اما در زمان غیبت جایز نیست مالک و وکیل او را که حصه امام را بغیر از فقیه و مجتهد جامع الشرایط بدهند بلکه واجبست که آنرا بفقیه و مجتهد جامع الشرایط دهند و اما سه سهم دیگر که نصف آن باشد معتمد و اقوی اینست که جایز است مالک و وکیل او را که خود بآن اصناف برسانند و صرف ایشان نمایند و تسلیم مجتهد واجب نیست ولکن افضل دادن بمجتهدین است که ایشان متوجه قسمت آن شوند و در اشتراط فقر در یتیم هاشمی بجهة استحقاق خمس خلافست معظم علماء فقر را شرط میدانند پس اگر یتیم غنی باشد او را مستحق خمس نمیدانند و این احوط است لکن عدم اشتراط در نزد فقیر اقرب است و در ابن السبیل هاشمی فقر شرط نیست بلکه شرط است احتیاج در آن حال که خمس را باو میدهند اگر چه در بلد خود غنی باشد همچنانچه باین تصریح کرده اند و کلام در ابن السبیل در این باب مثل ابن السبیل در باب زکوة است و احکام آن در باب زکوة گذشت و اعاده ضرور نیست و شرط است در ابن السبیل و فقرا آنکه مؤمن و شیعه اثنی عشری باشند و در یتیم آنکه از اولاد مؤمنین و شیعه باشد پس اگر سیدی هاشمی از کفار باشد اگر مرتد باشد العیاذ بالله خمس باو نمیتوان داد و باولاد او نیز نمیتوان داد و همچنین اگر از مخالفین یا شیعه غیر اثنی عشری باشد نه باو و نه باولاد او خمس نمیتوان داد ولکن عقل شرط نیست پس بدیوانه میتوان داد

وایا

وایا شرط است که از اولاد زنا نباشد یا نه در آن اشکال است احوط اشتراط است و عدالت نیز شرط نیست بنا بر اظهر و اشهر و قول باشتراط ضعیف است و شرط نیست گذشتن سال در وجوب خمس و اجب مگر در ارباح و منافع بلکه هر وقت که حاصل شود آنچه در آن خمس است خمس واجب میشود مثل وجوب نماز در وقت دخول وقت اما واجبست ادای آن فورا یا نه بعضی فوری میدانند لکن عدم فوریه در غایه قوة است خواه نسبت بمالک مال باشد یا وکیل آن لکن احوط فوریه است نسبت بهر دو و اما خمس ارباح جایز است تاخیر آن از زمان حصول ربح تا یکسال بنا بر مشهور خواه وقت ظهور ربح بداند که زیاد بر مونه سال میباشد یا نه و این از جهة احتیاط از برای صاحب کسب است زیرا که مونه و کسب معلوم نمیشود مگر بعد از گذشتن سال زیرا که بسا هست که اولادی بجهة او بهم رسید یا زنی برد یا خانه اش خراب شد یا حیوان سواریش مرد یا خادمی محتاج شد و نحو این امور اما اگر بداند که ربح زیاد از مونه است جایز است تعجیل در اخراج بلکه بعضی تصریح باولویه آن کرده اند و قول بعدم جواز ضعیف است پس بنا بر این اگر در اول سال یا اثنای آن خمس را بدهد بنیة وجوب میدهد و واجب را بجا آورده و اگر ندهد تا سال بگذرد بعد از آن حال فوری میشود یا نه در آن اشکال است احوط فوریه و اقوی عدم فوریة است و اگر در اثنای سال خمس را اخراج کرد پس معلوم شد که ربح کفایة نمیکند و باقی دار میباشد اقوی اینست که نمیتواند از مستحق پس بگیرد مطلقا خصوصا اگر تلف کرده باشد و فرقی نیست در این میان حصه امام علیه السلم که بنائب او تسلیم نموده و غیر آن و اگر پیش از گذشتن سال وکیل کند کسی را بجهة اخراج خمس و قبض کند وکیل پس وکیل نیز بر او واجب نیست فوریه و تعجیل در اخراج مگر وکیل نمودن دلالت بر فوریه نماید و اگر نداند پیش از گذشتن سال که ربح

کفایة مؤونه مینماید جایز نیست دادن خمس بمستحق بقصد وجوب و اگر بقصد قرض
داد پس معلوم شد که ربح کفایت میکند آیا آنچه داده مجزی است یا نه در آن
اشکال است لکن اقرب اجزاء است و اگر بر آن که ربح کفایة مؤونه او میکند
و خواهد تاخیر کند تا سال تمام شود آیا میتواند که بدهد خمس آن ربح را قرض نماید
و نقل نماید از خود بدیگری به بیع و صلح و هبه نه از جهة مؤونه یا واجبست
باقی گذاردن آن احوط ثانی است بلکه در غایة قوة است و ابتدای سال
وقت ظهور ربح است نه وقت شروع بکسب بنابر اجود و صحیح است وکیل
کردن مستحق غیر خود را در اخذ خمس و جایز است وکیل قرار دادن بجهة
اخراج خمس و اگر مالک خمس را داد بمستحق جایز است اعاده اگر از اعمال
خود بر گرداند بدعوی اختیار خمیدن و نحو آن و مکروه نمیباشد و
اگر کسی وصیت کرد با خراج خمس لازم از اصل مال اخراج میکنند بنابر
اشهر و اظهر حصه غیر امام را جایز است نقل نمودن از بلدی که خمس در
آن بهم رسیده ببلدی دیگر با وجود مستحق در آن بلد بنابر اقرب و بعضی
منع کرده اند و آن احوط است و بنابر جواز احوط اینست که ضامن
میباشد و اما اگر مستحق در آن بلد نباشد نقل جایز است و ضامن نمیباشد
و بنابر مختار که نقل جایز بود اگر چه با وجود مستحق باشد با عدم مستحق
معین نیست نقل بمکانهای قریب بلکه میتواند ببعید نیز نقل نمود و مؤونه
نقل بر مالک میباشد در اینجا خواه مستحق میباشد در آن بلد یا نه باشد و
اما حصه امام ع پس اگر مجتهدی که متوجه این امور شود در آن نباشد در
آن بلد جایز است نقل کردن آن ببلد دیگر و با وجود او احوط عدم
نقل است اگر چه حکم بان در آن نظر و اشکال است و در حکم خمس که
واجب میشود در غنایم و کنجها و معادن و ارباح و غیر آنها در زمان
غیبة در سقوط آن مطلقا و عدم سقوط مطلقا و سقوط حصه امام ع
نه غیر آن

نه غیر آن و وجوب دفن جمیع و عدم وجوب آن و وجوب دفن حصه امام ع
نه غیر خلاف شدیدی میباشد و دعوانده قول در مسئله میباشد آنچه اقوی
و معتمد است اینست که واجبست اخراج آن خواه حصه امام ع باشد یا غیر
آن و چیزی از آن ساقط نیست و جایز است بلکه واجبست صرف نمودن حصه
غیر امام ع با صناف آن و جایز است صرف حصه امام ع الیتی و این قول
مشهور میان علماء است و معتمد در نظر است و اما حصه امام ع میتواند
حفظ نماید بر تقدیر وجوب اخراج فوری نیست و کسیکه حصه امام ع را باو
میدهند شرط است در او ایمان و آیا شرط است در او عدالت یا نه مشهور
علما شرط میدانند و آن اقوی است و بعضی شرط نمیدانند و آن ضعیف است
لکن احوط است و شرط نیست در آن مرد بودن و صاحب رشد بودن و
عقل و بلوغ نیز شرط نیست و کیفیة دادن صغیر در این مقام و در مقام دادن نیز
حصه سادات مثل کیفیة دادن زکوة است باو و گذشت و آیا شرط است در
آن که حصه امام ع باو میدهند باید که از اولاد زنا نباشد اشکال است احوط
اشتراط است و شرط است در کسیکه سهم امام ع باو میدهند فقیر بودن و رعایت
کودها و بیوه زنان و یتیمان و ضعفا و کسیکه زیاد محتاج است اولی است و
شبهه نیست در جواز صرف حصه امام و دادن آن بمنتسبین علیه علویه و
اولاد فاطمه ع و اما در جواز صرف آن با غیر سادات از اولاد حضرت
امیر المؤمنین ع از غیر فاطمه ع و اولاد عقیل و غیر ایشان خلاف ضعیفی است
و اقوی جواز صرف کردن در جمیع سادات است و بر تقدیر فرقی نیست
میان یتیم و ابن السبیل و مساکین و آیا جایز است صرف نمودن در حق فقراء
شیعه اما مستحق نمی اشکه در سابق اشاره بان شد یا نه در آن خلاف است
اکثر جایز نمیدانند بعضی جایز میدانند و کسی که جایز میداند ظاهر کلامش
اینست که عدالت را شرط میداند و مسئله محل اشکال است لکن قول بجواز در

غایة قوة است اگر چه احوط منع است پس صرف در بنی هاشم مینمایند مگر اینکه
بداند بعلم قطعی که جناب صاحب الامر ع راضی میباشد در صرف نمودن در
این مصرف خاص و بر تقدیر لزوم صرف ببنی هاشم رسانیدن به همه طوایف
ایشان لازم نیست بلکه رسانیدن بهر صنف که فقیر و یتیم و ابن السبیل بوده
باشد نیز لازم نیست بنابر اقرب لکن اولی است و آیا جایز است که حصه امام
ع را بدهند بفقیر زیاد از مؤونه سال بوده باشد مثل اینکه زکوة را بفقیر
میتوانند یا واجبست که بقدر مؤونه سال زیاد نداد یا واجبست که بقدر ضرورت
زیاد نداد در آن خلافست و قول اول خالی از قوة نیست و احوط اعطاء
مؤونه است و احتیاج نظر بمیانه روی و عدم زیاده از آن و اقل آنچه را
میتوان داد حد معینی نیست و مراد از مؤونه سال همان است که گذشت در
مقام خمس ارباح و موقوف نیست صرف حصه امام در مستحقین بر ایجاب و
قبول و لکن ایجاب و قبول لفظی شرط نیست بلکه فعلی کفایة میکند و عربیة
و غیر آن نیز شرط نیست و اقرب اینست که قبض شرط نیست و آیا ... است
که قصد قربت در آن لازم باشد یا نه اقرب ثانیست لکن اولی اینست که از جانب
امام ع صرف قرار دهد و بنیابة ایشان تصدق نماید و فرقی نیست که مستحق را
اعلام نماید که این از حصه امام است و همچنین در صرف حصه سایر اصناف
و اگر تفریط کند در این حصه پس تلف شود ضامن میباشد پس عوض آنرا
از او میگیرند و واجبست که کسی که متوجه صرف سهم امام ع بشود البته
فقیه و مجتهد جامع الشرایط بوده باشد و مالک و غیر آن جایز نیست متوجه
شدن بنابر اظهر و اشهر و قول بجواز ضعیف است پس اگر غیر مجتهد
مذکور متوجه شد ضامن میباشد و جایز است که مجتهد مزبور وکیل
کند غیر مجتهد را در اخراج آن و صرف آن بنابر اقوی و اگر ممکن باشد
که این را برساند بفقیه و مجتهد مزبور آیا در اینحال جایز است که غیر مجتهد
آنرا

آنرا مباشر شود یا نه بعضی تجویز کرده اند و در آن اشکال و نظر است و
الحمد لله اولا و آخرا مقصد پنجم در بیان روزه و احکام آنست و در آن چند
فصل است فصل اول بدانکه از جمله واجبات و فرایض الهی روزه است و از
فرایض عظیمه میباشد که بنای اسلام و ایمان بر آنست و ستون اسلام میباشد چنانچه
از حضرت امام محمد باقر ع وارد شده که فرمودند بنی الاسلام علی خمسة اشیاء علی
الصلوة و الزکوة و الحج و الصوم و الولایة بنای اسلام را بنا گذاشته اند بر پنج چیز
که آن نماز و زکوة و حج و روزه و ولایة ما اهل بیت رسالتست و الحج و
که باین سبب بوده باشد و ستون اسلام بوده باشد سهل انگاری در آن و
تضییع آن از صاحب اسلام روا نباشد و در حدیث هست که ان لکل شیء بابا
و باب العبادة الصیام هر چیز را از خیر و شر و سعادة و عبادة شقاوة بابی و
دری میباشد که از آن داخل آن میتوان شد و باب بندگی خدا روزه است و
پس کسیکه توفیق بندگی خدا و طالب حلاوت قرب پروردگار خود است باید مداومت
بروزه داشتن کرد آنرا که باب آنست نه اینکه روزه و اجبهای آنرا ضایع نماید
تضییع احکام آن و اکتفا بخوردن و یا شامیدن کند زیراکه بسیار از ابنای جنس را
منفعتی از روزه داشتن عاید نمیشود بجز از خوردن و آشامیدن چون
این دانسته شد بدانکه اشکالی نیست در اینکه روزه از عباداتست که محتاج بنیة است
و واجبست در آن نیز قربت و واقع ساختن آن از برای تقرب بخدا پس اگر
خالی از قصد باشد یا خالی از قصد قربت باشد روزه اش فاسد است و فرقی
نیست در این میان روزه واجب و مستحب و اما نیت وجوب در واجب و استحباب
در مستحب اگر در تمیز روزه محتاج بان نباشد لازم نیست و لکن احوط است و همچنین
نیت اداء و قضا بنابر اقرب لکن نیت آن افضل است چنانچه بعضی تصریح بان
کرده اند و محل نظر اینست که لازم نیست در نیت روزه ماه مبارک قصد کردن
اینکه روزه ماه مبارک است بلکه نیت اینکه فردا روزه میگیرم قربة الی الله کافی

دهر روزهٔ واجبی که زمان آن معین نیست مثل نذر مطلق یعنی غیر معین و مثل روزهٔ کفاره لازم است بدان تعیین و قصد کردن روزهٔ مخصوص و همچنین روزهٔ مستحب اگر زمان آن معین نباشد لابد است بدان تعیین بنابر اقرب و اما اگر معین باشد بعضی از علما گفته اند که محتاج بتعیین نیست مثل ماه مبارک رمضان و اگر در روزهٔ ماه رمضان نیت غیر رمضان کند با اینکه میداند که از رمضان است بعضی روزه اش را فاسد میدانند و بعضی آنرا از رمضان محسوب میدانند و بعضی گفته اند احوط اینست که ترک نیت اداء و قضا را در نیت و اینکه اما نیت اینکه از رمضان است پس ضرور نیست و ضرری ندارد و اشکالی نیست در اینکه شرط است در نیت اینکه جزم داشته باشد پس اگر نیت داشته باشد که فردا روزه میگیرم اگر خدا خواهد نیت و روزه اش درست نیست مگر اینکه مرادش از این قصد محض تبرک باشد و جایز است که نیت کند جهة روزه در مابین جزء اول و آخر شب در هر جزئی که بوده باشد پس مقارن بودن نیت با اول جزء روزه لازم نیست و در جواز نیت در جزء آخر شب بحیثیتی که مقارن با جزء اول روزه بوده باشد خلافست و معتمد در نظر جواز است وظاهر اینست که فرقی نیست در آنچه مذکور شد میان روزهٔ معین مثل ماه رمضان و نذر معین و روزهٔ غیر معین مثل نذر مطلق و قضا و آیا جایز است نیت روزهٔ معین یا غیر معین در جزء اول شب که مقارن آخر روز سابق بوده باشد یا نه احوط ترک است و اما نیت روزه در روز سابق پس جایز نیست بی اشکال اگرچه در آخر آن بوده باشد و شرط نیست در نیت در شب استمرار آن حکم صوم بلکه جایز است که نیت داشته باشد بجا آوردن منافی را بعد از نیت مثل خوردن و آشامیدن و جماع کردن بعد از نیت و قبل از فجر و افضل اعاده نیت است بعد از جا آوردن چیزیکه موجب غسل میباشد و اگر در روزیکه مشتبه است که آیا از شعبان است یا از رمضان روزه گیرد بنیت سنت و بعد معلوم شود که از رمضان

بوده از روزه او مجزیست و اگر در اثنا روز معلوم شود که از رمضان است جایز است نیت عدول از نیت اول در اثنای روز رمضان واجب میدانند و آن احوط است و واجب نیست در نیت تصور کردن و در نظر در آوردن هر یکی از مفطرات را بخصوص بلکه کافیست قصد اجمالی که متعلق بجمیع مفطرات باشد و ابتدای روزه فجر صبح صادق است که ابتدای وقت نماز صبح است و انتهای آن غروبیست که اول وقت نماز مغربست و در آنچه شناخته میشود بآن غروب خلافست و معتمد در نظر آنست که شناخته میشود بر برطرف شدن سرخی مشرقی از بالای سر و بعضی بمجرد غایب شدن قرص آفتاب دانسته اند و بعضی بظاهر شدن سه ستاره و اگر وقت مشتبه شود واجبست امساک و باقی بودن بر روزه تا یقین حاصل شود بغروب اگر ممکن باشد تحصیل علم و اگر قبل از برطرف شدن سرخی افطار کند باید کفاره دهد مگر آنکه افطار از جهة تقیه باشد که بترک آن خوف تلف باشد و اگر روزه را افطار کند بجهة تقیه که خوف تلف داشته باشد باید قضا کند چنانچه حضرت صادق علیه السلام در رمضان افطار کرده اند و آیا جایز است اعتماد بآنچه اعتماد بآن میشود در دخول وقت نماز بآن تفصیلی که گذشت در باب نماز یا نه بلکه واجبست در اینجا تحصیل یقین مطلقا مسئله محل اشکال است احوط مراعات یقین است اگرچه اعتماد بشهادت دو عادل در اینجا بی قوی است و اگر ظن غالب داشته باشد به بسیاری وقت جایز است اکل و شرب و اما جماع جایز نیست مگر اینکه وقت وسعت جماع با غسل داشته باشد و الا واجبست ترک آن و ظن بوسعت وقت از برای آن کافیست بنابر اقرب و اگر ظن بضیق وقت و تنگی آن داشته باشد در جواز آن اشکال است و بعضی از علما منع کرده اند و اگر اشکال آن دانسته اند که علم بضیق داشته باشد و اگر یقین داشته باشد بتنگی وقت و جماع کند روزه اش باطل است و کفاره را بر او لازم دانسته اند بعضی و بعضی گفته اند که در صورت ظن بوسعت

اگر با ملاحظه وقت و مراعات آن بوده چیزی بر او نیست و الا قضا بر او لازم است و مستحب است از برای روزه دار مقدم داشتن نماز مغرب را بر افطار و اقرب اینست که فرقی نیست میان روزه ماه مبارک و غیر آن اگرچه مستحب باشد و آیا این حکم مختص بنماز مغربست پس تاخیر از نماز عشا و نوافل مستحب نیست یا تاخیر افطار نسبت بآنها نیز مستحبست در آن خلافست و قول باستحباب تاخیر افطار بر هر نمازیکه مطلوبست بجا آوردن آن در وقت افطار خالی از قوة نیست و فرقی نیست در این حکم میان کسیکه بجماعت نماز کند یا بانفراد و همچنین فرقی نیست میان زن و مرد و بنده و آزاد و کسی که نماز را بسرعت کند یا بآرام و آیا در این زمان اختصاص تمام میباشد یا بدخول شب از روزه بیرون میرود و مستحب همین عدم افطار است معتمد آخر است و اگر یکی از مفطرات غیر از اکل و شرب قبل از نماز بعمل آید مثل جماع یا سر بزیر آب بردن یا فرو بردن افیون و جهة دوا و غیر آن آیا این مستحب تاخیر نماز از چیز خوردن یا اینکه بجا آوردن یکی از مفطرات منافات دارد با این مستحب در آن اشکال است احوط تاخیر اکل است از نماز در این حال نیز و آیا این حکم در حالی است که خواهد نماز و افطار را در اول وقت نماز بجا آورد یا اینکه اگر وقت فضیلت نماز نیز گذشته باشد نیز مستحب تقدیم نماز در آن اشکال است احوط ثانی است اگرچه اول خالی از قوة نیست مگر آنکه استثنا میشود از حکم مذکور دو صورة یکی آنکه کسی انتظار کشد او را جهة افطار پس در این حال مستحب نیست تقدیم نماز و فرقی نیست میان آنکه آنکه منتظر است خویش باشد یا غریب یا عیال باشد یا نه آزاد یا بنده عاقل باشد یا نه اما شرط است بلوغ و عقل بنابر اقرب و مقتضی اخبار و فتوای علماء اینست که شرط نیست ایمان و اسلام و شرط نیست آنکه آن منتظر روزه دار باشد بنابر اقرب و مجرد انتظار کافیست اگرچه

تحقق و ضرری نباشد و آیا باید افطار کند با آن فرد یکه ضرورت برطرف شود یا نه احتمال دویم قوی است و اگر اذن خواهد از آنکه منتظر است سقوط این حکم شاید اقرب باشد و در صورة انتظار مستحب تقدیم افطار است نه آنکه همین استحباب تقدیم نماز برطرف گردد یکی دیگر از آن دو صورة آن است که نفس منازعه کند او را و آیا کافیست مجرد منازعه یا باید بنحوی باشد که بر آن صبر نتواند کرد در آن خلافست و آیا مستحب در این حال تقدیم افطار یا اینکه غایت امر برطرف شدن استحباب تقدیم نماز است از بعضی علما مستفاد میشود احتمال اول فصل دویم در بیان مفطرات و چیزهائیکه باید از آنها امساک نمود بدانکه بر روزه دار واجبست ترک خوردن و آشامیدن خواه اکل و شرب چیزی باشد که عادی است خوردن و آشامیدن آن یا نه خواه بنحو متعارف بخورد و بیاشامد یا بطریق غیر متعارف مثل بلعیدن و کذا آنچه در دهن تا آب شود و فرو رود و آنچه در بن دندان مانده از بقیه غذا اگر آنرا فرو برد روزه اش فاسد است خواه بیرون آورده از دهان و بجوید یا نه خواه کم باشد یا بسیار خواه جمان شود از آب دهن یا نه و اگر عمدا آنرا فرو برد باید روزه را قضا کند بلکه بعضی تصریح کرده اند بوجوب کفاره نیز و اگر شک کند در این که آیا آب دهنش که فرو خواهد برد مشتمل بر بقیه غذا یا خون یا چرک دندان میباشد یا نه باید در این حال واجبست که آب دهن را بیرون کند و فرو نبرد بلکه جایز است فرو بردن آن بعد از اشکال است و لکن اقرب جواز فرو بردن است بلکه اقرب جواز فرو بردن است اگرچه ظن بآن داشته باشد لکن در این حال احتیاط را ترک ننماید که بعید باطل شود روزه بفرو بردن آب دهن خود اگر از دهن جدا نشود خواه کم باشد یا بسیار چنانچه بسبب رهنی بسیار آب از دهن آید یا بجهة ملاحظه کردن چیز ترشی بسیار بیاید خواه طعم آن

دی
باشد یا طعمی بجهت مرضی تلخ یا عرضی باشد مثلا خواه رنگش متغیر باشد یا نه
مثلا یا شیره یا انجلم فرو بردن آب دهن عمدا باعث بطلان روزه نیست اگرچه
بحسب معتاد نباشد و آن بعضی بر این که اگر عادی نباشد باید احتراز نمود
و آن ضعیف است و اگر جمع کند در دهن و فرو برد ضرر ندارد و اگر زبان را
بیرون کند و بعد از آن آنچه اندر دهن که را انست فرو برد باعث فساد روزه
نمیشود و اگر سنگ ریزه یا انگشتری در دهان کند و بیرون آورد و آن ملوث به آب
دهن باشد بعد مرتبه در دهان گذارد اگر آب دهنی که اندر دهن بیرون
آمده داخل حلق شود و مستهلک نشده باشد معتمد در نظر این است
که روزه اش باطل است و اگر آب دهن را بریزد بر جامه یا دست خود پس آن را
ببلعد روزه اش باطل است بلکه باطل میشود روزه بفرو بردن آب دهنی که
اندر دهن جدا شده باشد مطلقا و همین که از مخرج میم گذشت اقرب
این است که منفصل شده و جایز نیست فرو بردن آن اگرچه بر لب باشد و اگر
آب دهن اندر دهن بیرون آید و لکن متصل باشد با آنچه که در دهن است
اقوی اینست که آن خلل به بیرون آمده نمیرساند فرو برد و اما آنچه در
دهن است فرو بردن آن جایز است اما احوط اجتناب از مجموع است و
خوردن آب دهن غیر باعث افطار و فساد روزه میشود اگرچه زن آن
با شوهر آن باشد بلکه اگر از خارج دهن فرو برده عمدا بعضی کفاره جمع
واجب میدانند و آن احوط است و اما مکیدن زبان دیگری جایز است
و باعث فساد روزه نمیشود مادامیکه آب دهن او را فرو نبرد عمدا و اما
فضلات دماغ که از سر بحلق آید … مادامیکه بفضای دهن نیامده فرو
بردن آن باعث فساد روزه نمیشود اگرچه تواند آن را بیرون کند بنابر
اقوی و اما اگر بفضای دهن آمد فرو بردن باعث فساد روزه و وجوب
قضا و کفاره میشود بنابر اقوی و احوط و اما نخاعه و خلط دماغ اگر

اندر دهن

اندر دهن بیرون آید فرو بردن اشکال دارد فاسد است و خلط سینه اگر
پیش از آنکه بفضای دهن رسد فرو برد ضرر ندارد و اگر بفضای دهن
آید فرو بردن موجب افطار و قضا و کفاره میشود بنابر اقوی اگر عمدا باشد
و اگر اینها را … از … وجوب قضا با او باشد در فساد روزه بفرو
بردن آن عمدا اشکال است احتیاط را نباید ترک کرد بل احتمال لزوم
احتیاط در غایت قوت است و اگر صبح طلوع کند و نخامه در دهان
باشد باید او را بیرون اندازد و اگر فرو برد روزه اش فاسد است و قضا و کفاره
بر او واجب بنابر اقوی و اگر از مخرج خا گذشته واجب نیست بیرون
کردن بنابر اقوی و فاسد نمیشود روزه بمکیدن خاتم و جاویدن طعام
بجهت طفل و خوردن کردن آن بجهت مرغ و چشیدن آب گوشت و بالجمله
هر چیز که بحلق نرسد باعث بطلان روزه نمیشود خواه در صورت
اضطرار باشد یا غیر اضطرار خواه مرد باشد خواه زن بلکه اکثر علماء
مکروه نیز نمیدانند لکن باکی نیست حکم بکراهت نسبت بچشیدن و مکیدن
هستم و اگر چیزی را بجاید پس بی احتیاط چیزی از آن بحلقش رود در
وجوب قضا بر او خلاف است بعضی قضا را لازم میدانند اگر بعث آن عمدا
کرده و آن بعد فراموشی بحلقش فرو رفته و اگر بجهت غرضی صحیح بوده
قضا بر او لازم نمیدانند و این احوط است و از جمله مبطلات روزه
استمناء است و انزال منی بعد از طلب آن میباشد خواه بجهت بازی کردن
با اهل خود بوده باشد یا بازی کردن با غیر باشد یا بجهت نظر کردن یا
بوسیدن یا لمس و مالیدن دست یا غیر آن باشد یا بجهت یکی باشد و اگر
طلب کرده استمنی را و لکن بیرون نیاید روزه اش باطل نمیشود و اما طلب آن
حرام است مطلقا اگرچه بجهت ملاعبه با حلال خود بوده باشد یا نه
بعضی آن را حرام ندانسته اند معهذا آن اشکال است و اگر لمس نماید زن را

نازل
دیدن یا دست خود را … قصد آمدن منی نداشته پس از آب
شود اقرب اینست که روزه اش فاسد میشود خواه با حلال خود لمس کرده
باشد یا با حرام خواه از عادتش بوده آمدن منی بعد از لمس یا نه و قول
بعدم فساد فاسد و ضعیف است و اقوی اینست که اگر لمس نماید پسر را
یا جوانی را و انزال شود روزه اش فاسد است و همچنین است حکم ملاعبه
بنابر اجود اگرچه از عادتش آمدن آب بعد از ملاعبه نباشد و یا جوانی
باشد و اگر شهوتش بسیار باشد بنحوی که مظنه غالب داشته باشد که اگر بوسه
انزال میشود او را بعضی گفته اند که در این حال حرام است او را تقبیل و اگر نه
مکروه است و آنچه گفته اند احوط است و اگر گوش دهد بکلامی پس انزال
شود او را اقرب اینست که روزه اش فاسد نمیشود و احوط فساد روزه
است و بنابر این فرقی نیست میان اینکه آن امان او از مرد باشد یا زن حلال
باشد یا حرام از عادت شنیده بوده باشد انزال شنیدن
یا نه و اگر نظر کند بسوی انسانی و قصد آمدن منی نداشته باشد پس انزال
شود در صحت و فساد روزه اش خلاف است و مسئله محل اشکال است پس
ترک احتیاط نباید کرد لکن قول بعدم فساد روزه مطلقا در غایت
قوت است و اگر صورتی را بنظر در آورد و انزال شود بدون آنکه قصد
کند آمدن منی را در فساد روزه اش خلاف است و احتیاط را نباید ترک کرد واحتیاط
اگرچه قول بعدم فساد مطلقا در غایت قوت است و فرقی نیست میان زن
و مرد و خنثی در اینکه استمنا موجب بطلان روزه میباشد و اما بجهت
آمدن مذی روزه باطل نمیشود اگرچه بجهت بوسیدن باشد یا جماع
بعضی گفته اند که اگر در روز محتلم شود روزه اش فاسد نمیشود خواه
مرد باشد یا زن خواه پیش از آن ملاعبه کرده باشد یا نه و اما صحت
روزه آن روز موقوفست بر اینکه آن غسل را فورا بجا آورد یا نه

پس

پس تاخیر غسل ضرر ندارد آنچه معتمد در نظر است اینست که موقوف بر فوریت
غسل نیست بلکه صحت آن موقوف نیست بغسل مطلقا بنابر آنچه محل اعتماد
است و جایز است این شخص را استبراء از منی ببول کردن و غیر آن
خواه یقین داند که باستبراء چیزی از منی خارج میشود یا نه آید خواه
استبراء قبل از غسل باشد یا بعد از آن و همچنین جایز است استبراء در
روز از احتلامی که در شب واقع شده و اگر از خواب بیدار شود و
بیرون آمدن منی محتمل اینست که واجب نیست منع آن از بیرون آمدن
باشد یا قبل از آن و مکروه است مباشرت زنان از بوسیدن و بازی
کردن و لمس نمودن ایشان لکن اقوی اینست که این در صورتیکه
اینها باعث شود که شهوت بحرکت آید اگرچه عموم احوط است و اگر بجهت
و احسان بوسه بر پسر یا پدر … کراهتی نیست بلکه ثواب
که مستحب میشود و اگر در این حال مظنه آمدن منی داشته باشد در حرمت
آن اشکال است و حرمت شاید اقرب باشد و شبهه و اشکالی نیست در
اینکه حرام است دروغ بر خدا و رسول و ائمه علیهم السلام مطلقا و تاکید میابد
حرمت در روزه و آیا باعث فساد روزه میشود مثل اکل و شرب یا نه
در آن خلافست و مسئله محل اشکال است و قول بفساد در کمال قوت است
با اینکه احوط است پس امساک از آن نیز واجب خواه در امور دینی
بوده باشد یا امور دنیا و اما کذب بر سایر انبیاء و اوصیاء ایشان مبطل
روزه نیست اگرچه حرام باشد و اما کذب بر حضرت فاطمه را دلیلی نیافتیم
بر اینکه باعث فساد روزه میشود اما احوط ترک آنست و مراد بکذب بر ائمه
کذب بر یکی از ایشان است نه اینکه کذب بر مجموع فقط باعث فساد روزه
گردد و اما کذب بر ملائکه و جن و صلحاء و علماء و صحابه و غیر ایشان باعث
فساد روزه نمیشود و اما آن کذبی که باعث بطلان میشود باید بلفظ باشد

پس اگر چیزی نسبت دهد بایشان که خلاف واقع باشد نه بلفظ بلکه باشاره و
کتابت و نحو اینها باعث فساد نمیشود یا اینکه مطلقا باعث بطلان میباشد
مقتضای تحقیق اینست که مناط در بطلان صدق عرفی کذب است هرجا که
صادق باشد کذب دروغ بر ایشان گفتن روزه اش باطل است اگرچه بلفظ
نباشد و سایر معاصی از قبیل غیبت و سخن چینی و غنا و دزدی و نحو اینها باعث
فساد روزه نمیشود و اقرب اینست که دروغی که باعث بطلان روزه
میشود که بر وجه حرام باشد پس اگر بر وجه حلال باشد همچنانچه اگر بجهت تقیه
گفته باشد موجب بطلان نمیشود لکن احتیاط را نباید ترک کرد که مسئله
محل اشکال است و از جمله مبطلات روزه و محرمات در حال روزه ارتماس
یعنی سر بزیر آب بردن میباشد بنابر اقرب و قول بجواز با کراهت ضعیف است
و قول بعدم بطلان نیز ضعیف است و شکی نیست که ارتماس حاصل میشود بفرو
رفتن در آب بیکدفعه بنحوی که هیچ جز آن بیرون نباشد بلکه اگر سر را بزیر
آب کند و بدن بیرون باشد نیز ارتماس حاصل میشود بنابر احوط و اما اگر
همه منافذ را مثل گوش و دماغ و دهن بزیر آب کند و اصل سر بزیر آب نرود
ارتماس حاصل نمیشود بنابر اقرب و شرط است در ارتماس فرو رفتن یا افتادن
در آب دفعة چنانچه در عرف گویند که بیکدفعه فرو رفت پس اگر بچند
دفعه کم کم بزیر آب رود روزه باطل نمیشود و حرام نیست بنابر اقوی لکن
احتیاط را نباید ترک کرد و اگر جزئی از سر را بزیر آب کند پس از آن بیرون
کرده جزء دیگر را در آب کند بنحوی که اجزاء سر همه در زیر آب نباشد حرام
نمیباشد بنابر اجود و فرقی در حکم ارتماس میان روزه واجب و مستحب
نیست چنانچه ظاهر اخبار و فتوای علمای ابرار است بلی بعضی گفته اند
که در روزه مستحب جایز است و فرقی میان آب جاری و ایستاده و کر و
قلیل و طاهر و نجس نمیباشد و آیا هر چیز مایع در روانی حکمش حکم آبست

جل ماتی

پس ارتماس در آن جایز نیست بنابر اقرب اینست که حکم مخصوص آبست و جایز است
آب بر ریختن بجهت غسل و خنک شدن و مکروه نیز نمیباشد بلکه بعضی
گفته اند که جایز است اگرچه بداند که آب داخل گوش میشود و اگر آب بر سر
بریزد پس آب بحلق برود آیا روزه اش باطلست یا نه بعضی از علما گفته اند
که اگر عمدا آب را بحلق رسانید یا اینکه میدانست که بسبب آب ریختن آب بحلق
میرود قطعا و با اینحال آب ریخته از روی اختیار روزه اش فاسد است
والا فلا و اگر با اینکه ارتماس را حرام دانسته ارتماس نماید بجهت غسل
آیا غسلش صحیح است یا نه بعضی از علما فرموده اند که اگر غسل حاصل شود
بشروع در فرو رفتن یا بسر زیر کردن در آب غسلش باطلست و اگر غسل حاصل
شود به بیرون آمدن از آب غسل صحیح است و این تفصیل نیکو است اگر
ارتماس را در روزه نافله نیز حرام دانیم و غسل باین نحو که مذکور شد که
در وقت بیرون آمدن از زیر قصد غسل کند و غسل نماید جایز باشد و اگر
ارتماس نماید بجهت غسل از جهت فراموشی غسلش صحیح است بنابر اجود
و اگر جاهل بحکم بوده باشد و بجهت عدم علم بمسئله چنین غسل کند پس
اگر تقصیر کرده در تحصیل معرفت احکام خود غسل او باطلست بنابر اقوی
و اما غیر مقصر عدم وجوب اعاده غسل در حق او قوة دارد و جایز است
از برای روزه دار نشستن و ایستادن در آب و مکروه نیز نیست و موجب فساد
روزه او نمیشود اگرچه ابتدا کردن یاد هنی او یابد خواه آب سرد
باشد یا گرم خواه شور باشد یا شیرین خواه طول کشد زمان و خواه
نه خواه قصد بطرف شدن تشنگی داشته باشد و خواه نه و اما در
زن در آب خلاف است اقرب جواز با کراهتست خواه باکره باشد
خواه ثیبه و همچنین جایز بلکه مکروه است برای خنثی و ممسوح و مکروه است
پوشیدن جامه که تر باشد و بفشردن کراهت بر طرف نمیشود بنابر احوط

و جایز است از برای روزه دار بوئیدن ریاحین حتی نرگس و روزه اش بجهت
آن باطل نمیشود و مراد از ریاحین هر گیاهی است که خوشبو باشد
پس بوئیدن همه اینها جایز است و همچنین جمیع گیاهها و سبزیهای خوشبو
و اگرچه ریاحین بر آنها صادق نباشد بلکه بوئیدن جمیع بوهای خوش
نیز جایز است از قبیل مشک و عنبر و عود و گلاب و عطرهای دیگر و بوئیدن
بوهای بد و متعفن نیز باعث فساد روزه نمیشود بلکه هیچ بوئی باعث
فساد نمیشود خواه از جهت لذت بو کند یا از جهت تقویت قلب و دماغ
یا از جهت دیگر باغراض خواه روزه واجب باشد یا مستحب و بعضی
از علما قائل بوجوب کفاره و قضا شده اند به بوئیدن ریاحین غلیظه
که بوی آن داخل در دل میشود و آن قول ضعیف است و اگرچه بوئیدن
ریاحین جایز است لکن مکروه است اگرچه صاحب بوی غلیظ نباشد
و بوئیدن نرجس کراهت آن بیشتر است از سایر ریاحین و همچنین مثل
بلکه مثل نرجس کراهت آن شدید میباشد و بوئیدن زعفران نیز مکروه است
و غیر از اینها نیز مکروه نیست بلکه مستفاد میشود از جماعتی استحباب طیب
و بوی خوش از برای روزه دار و باکی بآن نیست خواه از آن لذت
یابد و خواه نه و از بعضی از اخبار بر می آید که هر چیزیکه لذتی در آن هست
از برای صایم مکروه است و کسی را ندیدیم که عمل بآن کند و از بعضی اخبار
خلاف آن مستفاد میشود و آن اقرب لکن مراعات ترک شاید احوط
باشد و مکروه است از برای روزه دار داخل شدن در حمامی که باعث ضعف
شود لکن حرام نیست و باعث فساد روزه نمیشود و فرقی نیست در آن میان
روزه واجب و مستحب خواه از برای غسل بوده باشد و خواه از برای
غیر غسل و خواه آن غسل واجب باشد یا مستحب و اگر غسل واجب ممکن
نباشد الا بدخول در حمام مذکور آیا کراهت بر طرف میشود یا نه حق اینست

که اگر

که اگر
وقت غسل واجب تنگ شود بجهت تنگی وقت آنچیزیکه مشروط بآن غسل است
پس اشکالی نیست در رفع کراهت و اگر وقت آن تنگ نشده باشد و داخل
شدن در آن حمام لازم نداشته باشد فوت مستحبی را مثل تاخیر نماز از
وقت فضیلتش پس ظاهر بقاء کراهت است و اگر مستلزم فوت مستحبی شود
پس در ترجیح اشکال است و احتمال تخییر در کمال قوت است اگر ثبوت استحباب
آن مستحب مثل ثبوت کراهت آن مکروه باشد و کافی است در کراهت خوف
اینکه مضعف باشد و علم بآن شرط نیست بنابر اقرب و اقرب اینست که مجرد
ضعف کافی است در ثبوت کراهت اگرچه باعث ضرری که باعث افطار
شود نشود و شرط نیست در ضعف که بنحوی بوده باشد که در حمام معالجه
آن نتوان کرد بلکه مجرد آن کافیست بنابر اقرب و در آنچه گفتیم فرقی نیست
میان زن و مرد و خنثی و بعضی گفته اند که اگر بدخول در حمام خوف تشنگی
بوده باشد مکروه است دخول در آن و دلیلی بر آن ندیدیم لکن در حکم
بآن مضایقه نیست و آیا هر چیزیکه موجب ضعف روزه دار شود مثل اکل
و شرب و بیخوابی مکروه است یا نه اقرب آخر است فصل سیم در بیان
اموریست که هلال بآن ثابت میشود بدانکه واجبست روزه بر هر کسیکه
هلال ماه مبارک را ببیند مطلقا چه تنها باشد و چه متعدد عادل باشد
یا نه شهادة را اقامه کند در نزد حاکم شرع یا نه شهادة او را قبول کنند
یا نه و هلال شوال نیز باین ثابت میشود و همچنین ثابت میشود هر دو ماه
بگذشتن سی روز از ماه سابق و شیاع و نحو آن که علم یا ظن از آن بهم رسد
و اما بنای که باعث مظنه شود در ثبوت هلال بآن خلاف است اقرب اینست
که ثابت نمیشود [illegible] غالبا از آن حاصل شود و همچنانکه هلال رمضان
[illegible] ثابت میشود هلال ماههای دیگر نیز بآن ثابت میشود و فرقی
نیست [illegible] از مردان باشد یا از زنان یا از اطفال یا از صبی

باشد یا انکار خواه حاکم حکم بان کرده باشد و بالجمله بعد از حصول علم البته ثابت
میشود هلال بهر نحو که بوده باشد و در ثبوت هلال ماه رمضان بیک
شاهد عادل خلاف عظیم است اقرب و اشهر ثبوت آن است مطلقا خواه
از داخل بلد باشند یا از خارج خواه مانعی مثل ابر یا غیر آن باشد یا نبود
این در وقتی است که علم بخطای آن دو شاهد بهم نرسد و الا قبول نمیشود
بی اشکال و اما اگر مظنه بخطای ایشان یا دروغ ایشان باشد در اعتبار
شهادة ایشان و قبول آن اشکال است و عدم قبول شاید اقرب باشد
و در صورة شک نیز دور نیست که حکمش مثل همین صورة باشد و شرط نیست
در ثبوت هلال بدو شاهد در روزه گرفتن و افطار کردن حکم کردن
حاکم شرع پس اگر دو عادل ماه را ببینند و در پیش حاکم اقامه شهادة
نکنند هر که ایشان را بشناسد و عدالت ایشان را بداند جایز است او را
عمل بقول ایشان بلکه اگر در نزد حاکم اقامه شهادة کنند و شهادة ایشان را
قبول نکند بجهة عدم معرفت ایشان جایز است کسی را که ایشان را می شناسد
عمل کند بقول ایشان و ثابت نمیشود هلال بشهادة یک عادل بنابر
اظهر و اشهر و بعضی گفته اند هلال رمضان بان ثابت میشود و هلال
شوال ثابت نمیشود و این قول ضعیف است و ثابت نمیشود هلال رمضان
و غیر آن بشهادة زنان خواه بتنهائی شهادة دهند و یا با مردی و ثبوت
هلال بشهادة بر شهادة خلاف است و قول بعدم ثبوت قوة دارد
و جماعتی تصریح کرده اند که اگر دو شاهد سند شهادة خود را شیاع علمی
قرار دهند و ادعای علم کنند بجهة شیاع علمی شهادة ایشان مقبول است
و اگر شهادة دو عادل نباشد بعضی گفته اند جایز است عمل با نچه از حضرت
صادق (ع) روایت شده بطریق صحیح و آن اینست که راوی سوال کرد که
چند عدد مجزی است در رویت هلال آنحضرت فرمود ماه رمضان

از فرایض الهی پس بظن و تخمین اداء مکنید رویت هلال این نیست که چند
نفر بایستند پس یکی گوید دیدم و دیگران گویند ندیدیم اگر یکی ببیند صد نفر می
بینند و اگر صد نفر ببینند هزار نفر می بینند جایز نیست در رویت هلال
اگر در آسمان علتی نباشد کمتر از پنجاه نفر و اگر علتی باشد در آسمان قبول میشود
شهادة دو مرد که داخل شوند و از خارج شهر شوند از شهر و عمل باین روایت
خالی از قوة نیست و اگر ثابت شود نزد حاکم شرع هلال رمضان یا شوال
به بینه شرعیه و حکم کند بان آیا حکمش نافذ است و مردم بحکم او روزه میگیرند
و افطار میکنند یا اینکه هر کسی باید برخودش ثابت شود در آن اشکال است
و خلاف اقرب این است که حکمش نافذ است و حکم او کافی است در ثبوت
آن و آیا مجرد ثبوت در نزد حاکم کافی است یا موقوف است بحکم کردن او
بان اقرب اینست که موقوف است بحکم کردن بان و اقرب این است که شرط
است در حکم حاکم اینکه بجهة بینه و دو شاهد باشد پس اگر حکم کند بجهة علم
خودش که از رویت یا غیر آن حاصل شده اعتباری بان نیست و اقرب اینست
که حکم حاکم نسبت بحاکم دیگر تاثیری ندارد پس بجهة ثبوت در نزد حاکم و حکم او
بان بر حاکم دیگر واجب نیست روزه گرفتن یا افطار کردن و اگر غیر مجتهد جامع
الشرایط حکم کند حکمش معتبر نیست اگر چه عالم و فاضل و متقی باشد و همچنین کسی
که در اجتهاد او شک میباشد و ثابت نمیشود هلال بجدول خواه مظنه بان
حاصل شود یا نه و قول بثبوت آن ضعیف است بلی اگر علم بان حاصل شود
اعتماد بر آن جایز است و جدول چنانکه بعضی گفته اند اصحاب نجوم
که از سی ماه اخذ شده حسابی است که ابتدا از محرم کرده یکماه تمام
و یکماه ناقص بشمارند در جمیع سال تا ماه مبارک رمضان پس محرم را تمام حساب
میکنند و صفر را ناقص پس شعبان همیشه ناقص و رمضان همیشه تمام میباشد
و همچنین جایز نیست اعتماد بکلام منجمین و همچنین جایز نیست اعتماد بر عدد و

و قول بعدد ضعیف است و مراد از آن چنانچه جمعی گفته اند اینست که شعبان همیشه
ناقص و رمضان همیشه تمام حساب کنند و بعضی گفته اند که اگر هلال بعد از
شفق که روشنی بعد از غروب از سمت مغرب است غروب نماید ثابت میشود
که این شب دویم ماه است و این قول ضعیف است بلکه عدم ثبوت اقوی است
خواه مظنه بهم رسد یا نه و ثابت نمیشود هلال بطوق ندیدن بنابر اظهر و قول
بثبوت ضعیف است ولکن احتیاط را مهما امکن ترک ننمایند و بعضی گفته اند
که اگر هلال سال سابق محقق شود پنج روز از اول آن میشمارند و در پنجم
روزه میگیرند پس اگر در سال گذشته اول ماه روز یکشنبه بوده در این سال
روز پنجشنبه میباشد و قول بعدم ثبوت هلال باین اقوی است خواه هلال
ماه رمضان باشد یا شوال یا غیر خواه همه ماههای آن سال بجهة ابر
هلال دیده نشده باشد یا بعضی از آن دیده شده باشد یا هم دیده نشده
باشد و با ارتفاع و بلندی در چرا ثابت نمیشود که در شب سابق هلال بوده
اگر چه بعد از عشا غروب کند و همچنین ثابت نمیشود بدیدن سایه سر دیوار که
شب سیم است و بغیر این امور از امورات ظنیه نیز ثابت نمیشود و اگر جمیع
ماههای سال را ابر بگیرد اقرب و اشهر اینست که همه ماهها را سی روز سی
روز باید حساب کرد مادامیکه علم بخلاف آن نباشد اگر چه مظنه بر خلاف آن
باشد و همچنین اگر دو ماه یا سه ماه یا بیشتر ماه دیده نشود و اگر در شهری
یا دهی یا صحرائی ماه دیده شود و در سایر بلاد و دیار دیده نشود آیا اهل آن
بلاد دیگر که در آنها ماه دیده نشده حکم ایشان مثل حکم آن بلد است که در آن
ماه را دیده اند اگر در نزد ایشان ثابت شود که در فلان بلد ماه را دیده اند یا
اینکه حکم مخصوص باهل همان بلد است اقرب اینست که حکم مخصوص بهمان جائی است که
ماه را دیده اند و آن مواضعی که قریب بانجا میباشد و اما بلاد بعیده حکمشان غیر
آن میباشد خواه ممکن باشد توافق این دو جا در دیدن ماه یا نه و اما

بیان فرق میان بلاد بعیده و قریبه اختلافی در کلام علما میباشد بعضی گفته اند
بلاد قریبه مثل کوفه و بغداد است و بعیده مثل عراق و خراسان است و بعضی
قریبه را مثل کوفه و بغداد و بعیده را مثل مصر و بغداد شمرده اند و بعضی
گفته اند که بلاد قریبه آن است که مطالع آنها یکی باشد و بعیده آنست که مطالع آنها
مختلف باشد و بالجمله متفرع میشود بر آنچه گذشت آن اینکه اگر کسی مثلا در بلد
ماه را ببیند و سفر کند بسوی بلدی که حکمش غیر حکم بلد اول است حکم او نیز
مختلف میشود پس اگر در شب جمعه ماه را ببیند و رفت بسوی آن بلد و ایشان در
شب شنبه ماه دیده اند باید سی و یک روزه بگیرد و اگر عکس باشد بیست و هشت روز
روزه میگیرد و احتیاط در مثل این مقامات اولی است و مستحب است در وقت
دیدن هلال خواندن دعائیکه از اهل بیت (ع) وارد شده و از ادعیه وارده اینجا باید
از آن جمله اینست الحمد لله الذی خلقنی و خلقک و قدر منازلک و جعلک مواقیت
للناس اللهم اهله علینا اهلالا مبارکا اللهم ادخله علینا بالسلامة و
الاسلام و الیقین و الایمان و البر و التقوی و التوفیق لما تحب و ترضی و بعضی
قائل بوجوب خواندن این دعا در وقت دیدن هلال شده اند و این قول ضعیف
است و آیا واجب است بر هر مکلفی طلب دیدن ماه و جد و جهد در دیدن
در شبی که شک میشود در آن که آیا از رمضان یا از شوال است یا واجب نیست
محتمل است نظر بعدم وجوب و اگر ترک کند دیدن ماه را و بینة شرعیه بر دیدن
بگیرد روزه او صحیح است و همچنین در آخر ماه رمضان روزه او صحیح است
و آیا مخصوص طلب هلال واجب کفائی است یا نه در آن خلاف است اشهر و اظهر
عدم وجوب است مطلقا نه کفایة و نه عینا خواه مظنه بوجوب هلال باشد
بجهة خبر دادن منجمین و نظر در تقویم یا بجهة آن یا نباشد و اگر در شب
سی ام یا بعضی شبهه جمعی ماه را دیده اند آیا واجب است ایشان را حاضر
کند یا حضور بهم رسانیدن و سوال کند از ایشان اگر چه باید مالی را بجهة

این خروج نماید یا واجب نیست بلکه میتواند در خانهٔ خود بنشیند و هیچ جا تفحص
و بحث نکند آنچه معتمد است در نظر عدم وجوب تفحص است اگرچه محتاج
ببذل مالی نباشد و مشقتی در آن نباشد خواه رمضان باشد خواه شوال
پس آنچه میبینی از اینکه بعضی از مقدسین در روز سی ام از رمضان این
طرف و آن طرف میدوند از برای اینکه بر ایشان معلوم شود دیدن ماه و
از این و آن میپرسند یا سفر میکنند یا بجهة جهل عشره است یا بجهة احتیاط
لکن نباید که بسبب وسواس مبرهن نفوس باشد منها و اما جایز است
که از مردم مخفی شود بعضی اینکه ثبوت هلال بر او معلوم نشود یا نه محتاج است
حرام در کمال قوة است فصل چهارم در بیان بعضی از احکام روزه
مثل آنکه مریض اگر بجهة روزه گرفتن متضرر شود جایز است او را افطار بلکه
اقوی اینست که حرام است بر او روزه و روزه او فاسد است و خلافی
در این نیست و فرقی نیست در این میان روزهٔ واجب یا سنت و رمضان
و غیر رمضان و اما هر مرضی موجب افطار نمیشود بلکه مرضی که روزه بآن
ضرر رساند پس مرضیکه روزه بآن ضرر نرساند باعث افطار نمیشود
و روزه بآن صحیح میباشد جماعتی تصریح بآن کرده اند باحتمال عدم و
صورة عدم ضرر مرض را موجب افطار نمیدانند مطلقا خواه روزه
از برای آن نافع باشد یا نه خواه سنت باشد یا واجب و اما با ضرر موجب
افطار میباشد چنانچه گذشت خواه آن مرض تب باشد یا درد سر یا چشم
درد یا درد دندان یا غیر اینها از هر مرضی که باشد بلکه شرط نیست که عرفا
او را مریض گویند و از مرضها ی غالبه باشد و چنانکه ذکر کرده اند
علم بضرر رسانیدن روزه بمرض بچند چیز محقق میشود یکی آنکه روزه
باعث زیادتی آن مرض شود و ظاهر در این خلافی نیست و اقرب اینست
که مطلق زیادتی کافی است و شرط نیست که زیادتی آن زیادتی بینی ظاهری
بکشد

باشد دویم آنکه باعث دیر چاق شدن مرض شود و اشکالی در این نیست و
ظاهر اینست که معتبر در دیر چاق شدن دیر چاق شدن نیست که از آن ضرر دانسته
برسد بیرون نیست اگرچه یک لحظه باشد سیم آنکه باعث شود که این مرض
بمرضی مبدل شود که بدتر و شدیدتر از این باشد و در این نیز اشکالی نیست
و اگر روزه باعث شود که بمرضی مبدل شود که بهتر و آسانتر از اول
باشد اقرب اینست که باعث افطار نمیشود و اگر باعث شود که مبدل شود
بمرضی که مثل مرض اول باشد نه زیاده و نه کم و ضرر یکه زیاد از ضرر اول
باشد لازم نباشد در جواز افطار اشکال است اقرب عدم جواز است
و احتیاط را نباید ترک نمود باین نحو که بگیرد و قضا را نیز بگیرد چهارم اینکه
باعث شود که بعد از این چاق نشود و در این اشکالی نیست پنجم آنکه روزه
باعث شود که مرض مهلک شود و در این نیز اشکالی نیست و همچنین افطار نه تنها
جایز بلکه واجبست اگر روزه خود باعث شود ششم آنکه روزه باعث شود
حصول مشقتی را که متحمل آن نتوان شد بحسب عادة و این را جمعی گفته اند
و بعضی [illegible] بلکه اگر روزه خود باعث چنین مشقتی شود افطار جایز است
و بالجمله آنچه معتبر است صدق ضرر است حقیقة بهر راه که باشد و اقرب
اینست که مطلق ضرر کافیست از برای افطار و شرط نیست که بحیثیتی باشد
که تحمل آن نتوان شد و اگر روزه باعث ضرر نشود اما معالجه آن موقوف
بر افطار باشد اقوی جواز افطار است و فرقی نیست در این میان مرضی که
از بیمار رسانده باشد یا آنکه موجب اذیت در عالم باشد و ثابت میشود ضرر
روزه بمرض بچند چیز یکی آنکه علم حاصل شود بهر نحو که بوده باشد اگرچه
بسبب تجربه یا حکم طبیبی باشد اگرچه کافر باشد دویم [illegible] قول
عادلی حاصل شود خواه مؤمن باشد یا مخالف یا کافر خواه عادل
باشد یا فاسق و اقرب اینست که حذاقت و مهارت او شرط نیست سیم

مظنه که بتجربه حاصل شود بلکه معتمد اینست که مظنه بآن مطلقا کافی است
از هر راه که باشد و از هر چه باشد و شرط نیست که ظن قریب بعلم باشد بلکه
مطلق ظن کافیست بنابر آنچه معتمد است و بعد از حصول ظن آیا باید
تفحص و بحث و تجسس نماید از معارض آن باین معنی که اگر مظنه بقول کسی
بهم رسید مثلا آیا باید بدیگران رجوع کند تا ظاهر شود صدق و کذب
او پس اگر معارضی بهم نرسید عمل نماید بآن یا شرط نیست بلکه همینکه ظنی
حاصل شد جایز است عمل بآن اقرب عدم لزوم تجسس و جواز عمل بظن است
مطلقا و اگر شک در ضرر و عدم آن داشته باشد و الله ملجئ اعلی اسم مقام
جایز نمیدانستم افطار را و اقرب در نظر فقیر عدم جواز افطار است
و بنابراین احتمال ضرر نیز باعث جواز افطار نمیباشد و اگر شخصی صحیح
المزاج خوف حدوث مرضی داشته باشد اقرب اینست که افطار از برای
او جایز است و اگر مرضی متعدد باشد و روزه بجهة بعضی مضر و بجهة بعضی
نافع باشد پس اگر مرضی که روزه بجهة آن نافع است صعب تر باشد و دفع
آن اولی باشد روزه واجب و افطار جایز نیست و اگر امر بعکس باشد افطار
جایز است و اگر مساوی باشند مخیر است و لکن احتمال صحت روزه در این حال
در کمال قوة است و اگر در نفس الامر روزه مضر باشد و او چنان داند که
نافع میباشد یا آنکه علم بضرر آن نداشته باشد و روزه بگیرد پس اگر واقع
و نفس الامر بر او معلوم نشود اشکالی در عدم وجوب قضا بر او نیست و اگر
بعد از خروج وقت بر او معلوم شود که روزه اش مضر بوده در وجوب
قضا اشکال است و لکن وجوب قضا در کمال قوة است و لکن اگر کسی
قائل شود که اگر بعد از خروج وقت علم بهم رساند بآنکه روزه اش ضرر
رسانیده قضا واجب و اگر ظن بضرر حاصل شده واجب نیست قضا بعید
نیست و در صورة احتمال ضرر بجهة روزه بمرض احوط وجوب تفحص
دیعی

و تجسس و رجوع باطبا است بجهة ظاهر شدن ضرر و عدم آن لکن عدم
وجوب تجسس و بنا بر اصالة عدم ضرر در کمال قوة است و بر فرض وجوب
آن اقتصار باین تفحص شود که یک طرف راجح شود و زیاده لازم نیست و
اگر یک طبیب یا بیشتر خبر دهند بضرر کردن روزه و مظنه از قول ایشان
حاصل نشود قول ایشان را اعتباری نیست مگر آنکه دو عادل طبیب یا غیر طبیب
خبر دهند بضرر و مظنه بهم نرسد بجهة قول ایشان در قبول قول ایشان
اشکال است و عدم اعتبار شاید اقرب باشد و کسی که نیت روزه کرده در شب
و بخواب رفته و خوابش طول کشیده تا شب دیگر روزه اش صحیح است و اگر
بعضی از روز را بخواب باشد ضرر ندارد خواه روزه واجب باشد یا مستحب
و از بعضی نقل شده که کسیکه در خواب است مکلف بروزه نیست و روزه اش شرعی
نیست پس ادعا کرده که مراد اینست که صوم او نه واجب و نه مستحب لکن
در حکم صحیح است و این قول در کمال ضعف است و اگر در شب نیة نکرده
قبل از فجر بخواب رود و مستمر باشد تا زوال داخل شود باید آنرا قضا نماید و
اگر قبل از زوال بیدار شود و نیة کند روزه را روزه اش صحیح است و آیا
عدم بطلان روزه بخواب مختص بخوابهای عادی متعارفی است یا اینکه
اگر خواب غیر عادی نیز باشد مثل آنکه دوائی بخورد که بجهة آن بخواب رود
نیز روزه اش صحیح است آنچه معتمد است اینست که هیچ خوابی ضرر ندارد
و آیا اولی ترک خواب یا نه اقرب اخیر است بلکه اولی عدم ترک خواب است
و در اشتراط روزهٔ مستحب بنیت بدر خلافست پس بعضی قائل شده اند
که شرط است در آن اتیان بدو محتمل اینست که اتیان بدر شرط نیست در
صحت آن لکن مکروه است بنابر اقرب و اگر منع کند از روزه آیا روزه اش
صحیح است یا نه اقرب صحت است مگر اکراه و آیا والده نیز مثل پدر میباشد
در این حکم یا نه اقرب در نظر اینست که یکی است و نیز روزه صحیح است

دلکن مکروه است و اقوی اینست که فرقی میان پسر و دختر نیست پس روزه
بی اذن والدین یا یکی از ایشان مکروه است و اقرب اینست که حکم مخصوص
بپدر و مادر بی واسطه میباشد و شرط است در والدین عقل بنا بر اقرب و همچنین
شرط است در ایشان اسلام و ایمان بنا بر اقوی و شرط نیست حریت و آزاد بودن
والدین و عدالت بنا بر اقرب و اما شرط است در ولد بلوغ یا نه اظهر نفی
آن است در حالی است که بالغ باشد و بنا بر این اما اولی از برای غیر
بالغ روزه گرفتن است بی اذن والدین یا اولی ترک آن است در آن
اشکال است و اگر یکی از والدین منع نمایند فرزند خود را از روزه بنحوی که
شامل بعد از مردن ایشان نیز باشد مثل آنکه بگویند که هرگز روزه مستحب
مگیر اما مکروه نمیباشد روزه او بعد از مردن بنا بر مختار و حرام میباشد
بنا بر قول دیگر یا اینکه منع ایشان فی نفسه در حال حیات دارد و پس کسی را
ندیدیم متعرض مسئله شده باشد لکن احتمال اول در غایت قوت است و
اشکالی نیست در اینکه با اذن کراهت و حرمت برطرف میشود بهر نحوی که اذن
حاصل شود یا قطع برضای ایشان کافیست یا اینکه اذن لفظی ضرور است
اقوی اینست که علم برضا کافیست و اما ظنی که حاصل از لفظ نباشد کافی
نیست و ثابت میشود اذن بشنیدن و بچیزی که افاده قطع کند بجهت قرائن
یا بجهت نوشته که افاده قطع نماید و بشهادت عدلین نه بشهادت یک عادل اگر
چه باقسم باشد و نه بشهادت زنان مطلقا و نه بغیر از آنچه مذکور شد از هر چه
افاده علم نماید و اگر اذن حاصل کرده بعد از آن شک در بقاء آن شود
حکم ببقاء آن میشود بنا بر اقرب و اگر روزه مستحب واجب شود باجاره و نحو آن
اقرب اینست که موقوف باذن والدین نیست و بدون اذن مکروه نیست
و روزه واجب موقوف باذن نیست مطلقا هر واجب که باشد و هر چند
که منع از اذن بکنند و اگر با اذن شروع بروزه کند پس رجوع از اذن کنند

بوطرف

بطرف شوند یا منع کنند از آن اقوی اینست که باقی بودن بر روزه مکروه نیست
و حرام نیست و اگر علم باذن داشت در وقت شروع در روزه پس مبین شد
عدم آن اما افساد میشود بنا بر غیر مختار و مکروه میشود بنا بر مختار و بنا بر
اقرب احتمال اول است و اگر بی رخصت شروع بروزه نماید بنا بر مختار که جایز
میباشد پس اذن حاصل شود کراهت برطرف میشود و اگر موقوف باشد بتحصیل
رضای والدین بمالی یا عملی اما مستحب یا نه اقرب اخیر است و اگر یکی از والدین
اذن دهد و دیگری منع نماید اقرب اینست که ترجیح با منع است و اگر یکی از
ایشان امر کند بروزه اقرب عدم وجوب روزه است و اگر روزه را اذن
دهد در روزه ... کراهت نسبت بآنچه منع کرده ثابت میباشد و اگر یوم الشک
بنیت شعبان روزه بگیرد بی رخصت بنا بر قول بمنع روزه اش مجزی نیست و
بنا بر مختار مجزی است با کراهت و کراهتی در نماز مستحب و حج مستحب بی رخصت
والدین نمیباشد بنا بر اقرب و در اشتراط روزه مستحب بجهت مهمان بی اذن
میهمان دار خلاف است اقوی عدم اشتراط است پس روزه اش بدون اذن
او صحیح است لکن مکروه است و همچنین صحیح و مکروه است اگر صریحا منع
کند بنا بر اقرب و همچنین صحیح و مکروه است روزه میهمان دار بی اذن مهمان
بنا بر اقرب و معتبر در مهمان و میهمان دار صدق عرفیست پس اگر متعدد
باشد مهمان یا میهمان دار احوط و اقرب مراعات اذن جمیع است و اقرب
ثبوت کراهت است اگر چه بجهت روزه صاحب خانه مهمان را اجابت ننمود در
چیز خوردن بهم نرسد و شرط نیست ایمان مهمان و میهمان دار بنا بر اقرب
بلکه اسلام ایشان نیز شرط نیست بنا بر اقرب و فرقی نیست میان آنکه هر دو مرد
باشند یا هر دو زن یا هر دو خنثی یا مختلف و ملحق نمیشود بروزه واجب مثل روزه
مستحبی اگر چه موسع باشد و بعضی گفته اند که اگر در روزه واجب شود مهمان
ماه ... شوال نشده بدون اذن صاحب خانه روزه نگیرد و اذن در

حاصل میشود بآنچه سابق گذشت و جایز نیست روزه گرفتن زن روزه مستحب
بدون اذن شوهر بنا بر اقوی و اشهر خواه زوجه دائمه باشد یا منقطعه
خواه مطیعه باشد یا ناشزه خواه تصرف کرده باشد او را یا نه اگر چه هنوز
بخانه شوهر نیامده باشد و نیز زنی را که طلاق رجعی داده و در عده می
باشد اقرب اینست که شرط نیست در روزه او اذن شوهر ... در عده باشد
که اشکالی نیست و فرقی نیست میان زوج اینکه مؤمن و عاقل باشد یا نه حر
باشد یا نه حاضر باشد یا غائب متصف بصفتی که باعث نکاح میشود باشد یا نه
و اگر زوج صغیر باشد عدم اشتراط اذن او شاید اقرب باشد و اگر عقد نکاح
فضولی باشد از هر دو طرف یا از یک طرف قبل از ... آنکه اجازه او معتبر
موقوف نیست روزه گرفتن زوجه روزه مستحب را باذن زوج بنا بر اقوی
لکن احوط طلب اذن است زیرا که مسئله محل اشکال است و اما روزه ذی
بی اذن شوهر بنا بر فساد حرام نمیباشد مثل روزه حائض یا آنکه معصیتی
بر آن مترتب نمیشود اگر چه صحیح نباشد مسئله محل اشکال است و خلاف لکن
معتمد اینست که حرام نمیباشد و معصیتی بر آن مترتب نمیباشد و اگر آن را حرام
دانیم از گناهان کبیره نمیباشد و اگر مرد را چند زن باشد و بعضی را اذن
دهد هر یک که اذن داده روزه او صحیح است و اگر مشتبه شد که کدام را اذن داده
هیچیک نمیتوانند روزه بگیرند مگر با اذن ثانی بنا بر احوط و اقوی و اگر زنی کسی را
وکیل کند در تزویج پس قبل از علم او بآنکه وکیل او را عقد کرده روزه مستحبی
بگیرد پس معلوم شد که در حال روزه عقد کرده بوده در صحت روزه او
اشکال است لکن احتمال صحت در غایت قوت است لکن ترک احتیاط نباید نمود
و بنا بر تجسس کردن از اینکه عقد شده یا نه لازم نیست بلکه میتواند روزه را
بگیرد تا تزویج معلوم گردد بنا بر اقوی و ظن بتزویج حکم شک دارد بنا بر
اقوی و لکن ثابت میشود تزویج بشهادت عدلین و باستفاضه ... فی

که